



جامعة المصطفى العالمية

مجتمع آموزش عالی امام خمینی(ره)

پایان نامه کارشناسی ارشد  
رشته تاریخ تمدن اسلامی

عنوان:

آیین‌های مذهبی شیعه  
(با تأکید بر غیر عزاداری)  
در دوره صفویه

استاد راهنما:

جناب آقای دکتر حسن زندیه

استاد مشاور:

جناب آقای دکتر علی اکبر جعفری

دانش پژوه:

سید مرتضی حسینی  
تابستان ۱۳۹۱

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

هر کونه استفاده از این پایان نامه با ذکر منع اسکالی ندارد و نشر آن در

کشور، به رعایت آین نامه مربوطه جامعه المصطفی (ص) العالمیه بگذست

دارد.

تقدیم به

حق جویانی

که برای نیل به حقیقت

عالمانه می کوشند.

## سپاس

نگارش این گزارش تحقیق را مرهون راهنمایی‌ها، مشاوره‌ها و بردباری‌های استادان گران‌قدرم جناب آفایان دکتر حسن زندیه و دکتر علی اکبر جعفری هستم. شکرگذار خدایم که توفیق شاگردی و علم آموزی در خدمت ایشان را نصیبیم نمود و سپاس خویش را تقدیم‌شان می‌نمایم. همچنین از ریاست محترم جامعه المصطفی(ص) العالیه آیت الله اعرافی(دام عزه)، ریاست محترم مجتمع آموزش عالی امام خمینی(ره) حجت‌الاسلام و المسلمين هاشمیان(دام عزه)، ریاست محترم مدرسه تاریخ و ادیان مجتمع آموزش عالی امام خمینی(ره) حجت‌الاسلام و المسلمين دکتر رفیعی(دام عزه)، معاونت تحصیلات تكمیلی حجت‌الاسلام و المسلمين یوسفی(دام عزه)، مدیر گروه تاریخ اسلام و استاد گران‌قدرم حجت‌الاسلام و المسلمين دکتر صفری(دام عزه) و استاد گران‌قدرم حجت‌الاسلام و المسلمين دکتر بارانی(دام عزه) تقدیر و تشکر می‌کنم.

## چکیده

حکومت صفویه یکی از مهم‌ترین حکومت‌های شیعی بود و نقش در خور توجهی در گسترش تشیع و آیین‌های مذهبی شیعه ایفا کرده است. در دوره صفویه شیعیان فرصت یافتند آزادانه و به دور از بیم مخالفان، به برگزاری آیین‌های مذهبی خویش اقدام کنند. آیین‌های مذهبی امروز شیعیان، تداوم همان آیین‌هاست و بررسی آیین‌های مذهبی شیعه در دوره و قلمرو صفویه که موضوع این تحقیق است، می‌تواند درک و شناخت بهتری از این آیین‌ها ارائه کند.

روش راهبردی این تحقیق در مطالعه‌ی آیین‌های مذهبی شیعه، روش استنادی و نقلی است و روش عملیاتی آن نیز تحلیل تاریخی، بر اساس توصیف متکی بر تفسیر متن می‌باشد. در این راستا، به منابع تاریخی و سفرنامه‌های اروپایی این دوره توجه ویژه شده است و در کنار آن‌ها از آثار فقهی، حدیثی و کلامی تدوین یافته در این دوره نیز استفاده می‌گردد.

این تحقیق، آیین‌های مذهبی شیعه را با توجه به دسته بنده آیین‌های مذهبی در انسان‌شناسی فرهنگی، به دو گروه آیین‌های گذار و آیین‌های تقویت تقسیم می‌کند. در فصل اول به زمینه‌ها، علل و عوامل برگزاری آیین‌های مذهبی شیعه در قلمرو صفویه می‌پردازد؛ سپس، در فصل دوم، آیین‌های مذهبی گذار را که دربرگیرنده آیین‌های باروری و زایش، تولد، مرگ، ازدواج و طلاق است، بررسی می‌کند؛ در فصل سوم، آیین‌های مذهبی تقویت را که دربرگیرنده آیین‌های سرور و شادمانی، سوگواری و عزاداری و برخی دیگر از آیین‌های مذهبی شیعه است، بررسی می‌نماید. سرانجام، فصل چهارم به بیان برخی از پیامدهای سیاسی، فرهنگی و اجتماعی برگزاری این آیین‌ها در جامعه صفوی می‌پردازد.

نتیجه‌ی بدست آمده این است که آیین‌های مذهبی شیعه در قلمرو صفویه بر پایه تعالیم و باورهای شیعی اما متأثر از افکار صوفیانه، سیاست‌های مذهبی صفویان و شرایط اجتماعی مردم برگزار می‌شدند. بدین ترتیب، استمرار آیین‌های مذهبی گذار و تقویت با توجه به زمینه‌ها و علل برگزاری آن‌ها، از سویی موجب تکریم شعائر شیعی و از سوی دیگر، موجب آمیختگی آیین‌های مذهبی با آرایه‌ها و خرافات شد.

**واژگان کلیدی:** آیین، آیین‌های مذهبی، آیین‌های گذار، آیین‌های تقویت، مناسک شیعه، تاریخ اسلام، صفویه.

## فهرست مطالب

۱	مقدمه
۶	۱. بیان مسئله تحقیق
۶	۲. مفهوم آیین‌های مذهبی
۷	۳. تبارشناسی مسئله تحقیق
۷	۴. پرسش‌های تحقیق
۷	۵. فرضیه‌های تحقیق
۸	۶. پیشنهاد تحقیق
۱۰	۷. اهمیت تحقیق
۱۰	۸. دامنه و قلمرو تحقیق
۱۰	۹. اهداف تحقیق
۱۱	۱۰. روش تحقیق
۱۱	۱۱. معرفی منابع و مأخذ
۱۴	فصل اول: زمینه‌ها، علل و عوامل برگزاری آیین‌های مذهبی
۱۶	۱. زمینه‌ها، علل و عوامل سیاسی
۲۱	۱-۱. رقابت‌های سیاسی صفویه با حکومت‌های دیگر
۲۴	۲-۱. رقابت‌های سیاسی کارگزاران حکومتی
۲۵	۳-۱. تلاش برای مهارسازی قدرت‌های قبایل
۲۷	۲. زمینه‌ها، علل و عوامل فرهنگی و مذهبی
۳۴	۳. زمینه‌ها، علل و عوامل زیستی، اجتماعی و اقتصادی
۳۷	نتیجه فصل
۳۸	فصل دوم: آیین‌های مذهبی گذار در قلمرو صفویه
۴۰	۱. آیین‌های باروری و زایش
۴۰	۱-۱. باروری
۴۳	۱-۲. تعیین جنسیت جنین
۴۴	۳-۱. زایش
۵۸	۲. آیین‌های تولد
۵۸	۱-۲. تهییت
۶۱	۲-۲. اذان و اقامه
۶۱	۳-۲. تحنیک
۶۲	۴-۲. نامگذاری
۶۴	۵-۲. ختان
۶۵	۶-۲. حلق

۶۶.....	۷-۲. سوراخ کردن گوش.....
۶۶.....	۸-۲ عقیقه.....
۷۹.....	آیین‌های ازدواج.....
۷۰.....	۱-۳. ازدواج دائم.....
۹۲.....	۲-۳. ازدواج منقطع یا متعه.....
۹۴.....	۳-۳. ازدواج با کنیز یا ملک یمین.....
۹۶.....	۴. آیین‌های جدایی و طلاق.....
۹۷.....	۵. آیین‌های مرگ و وفات.....
۹۸.....	۱-۵. احضار.....
۱۰۱.....	۲-۵. تجهیز میت.....
۱۰۳.....	۳-۵. تغسیل.....
۱۰۸.....	۴-۵. تکفین میت.....
۱۱۲.....	۵-۵. تشییع.....
۱۱۷.....	۶-۵. نماز میت.....
۱۱۹.....	۷-۵. تدفین.....
۱۲۱.....	۸-۵. نماز وحشت.....
۱۲۲.....	۹-۵. قبر.....
۱۲۳.....	۱۰-۵. قبرستان.....
۱۲۵.....	۱۱-۵. انتقال جسد.....
۱۲۸.....	۱۲-۵. سوگواری، نذر و ختم.....
۱۳۰.....	۱۳-۵. تعزیت.....
۱۳۱.....	۱۴-۵. زیارت قبور.....
۱۳۲.....	نتیجه فصل.....
۱۳۳.....	فصل سوم: آیین‌های مذهبی تقویت در قلمرو صفویه.....
۱۳۵.....	۱. آیین‌های سرور و شادمانی.....
۱۳۹.....	۱-۱. عید فطر.....
۱۶۴.....	۱-۴. عید بابا شجاع الدین.....
۱۶۶.....	۱-۵. عید ولادت پیامبر(ص).....
۱۶۷.....	۱-۶. عید ولادت امام علی(ع).....
۱۶۹.....	۱-۷. عید برات.....
۱۷۰.....	۱-۸. عید ولادت شاهان صفوی.....
۱۷۱.....	۲. آیین‌های سوگواری و عزاداری.....
۱۷۱.....	۱-۲. عاشورا.....

۱۹۱.....	۲-۲. اربعین.....
۱۹۲.....	۳-۲. بیست و هشتم صفر.....
۱۹۳.....	۴-۲. بیست و یکم رمضان.....
۱۹۵.....	۳. دیگر آیین‌های تقویت.....
۱۹۷.....	۱-۳. استخاره.....
۲۰۲.....	۲-۳. اعتکاف.....
۲۰۵.....	۳-۳. روزه.....
۲۱۰.....	۴-۳. عبادت شب‌های قدر.....
۲۱۴.....	۶-۳. نماز.....
۲۳۰.....	نتیجه فصل.....
۲۳۲.....	فصل چهارم: پیامدهای برگزاری آیین‌های مذهبی.....
۲۳۴.....	۱. پیامدهای سیاسی.....
۲۳۴.....	۱-۱. دستاویز شدن برای تشنهای سیاسی بین صفویه و دیگران.....
۲۳۹.....	۱-۲. استقلال سیاسی حکومت صفویه.....
۲۴۰.....	۲. پیامدهای فرهنگی و مذهبی.....
۲۴۰.....	۲-۱. گسترش آیین‌های مذهبی.....
۲۴۱.....	۲-۲. رسوخ آیین‌های مذهبی در فرهنگ عمومی.....
۲۴۲.....	۲-۳. ورود آرایه‌ها در آیین‌های مذهبی.....
۲۴۲.....	۲-۴. شدت گرفتن مجادلات کلامی.....
۲۴۶.....	۳. پیامد اجتماعی.....
۲۴۸.....	نتیجه فصل.....
۲۴۹.....	نتیجه.....
۲۵۰.....	نتیجه.....
۲۵۲.....	<u>پیوستها و تصاویر</u> .....
۲۵۲.....	۱. دعای حمل.....
۲۵۲.....	۲. دعای سفال.....
۲۵۲.....	۳. دعای ساق.....
۲۵۴.....	۴. دعای ختنه.....
۲۵۴.....	۵. دعای عقیقه .....
۲۵۵.....	۶. تلقین محضر.....
۲۵۵.....	۷. شهادتین خلعتی.....
۲۵۵.....	۸. تلقین میت.....
۲۵۶.....	۹. قنوت نماز عد.....

۲۵۶.....	۱۰. دعای طویل، پس از نماز عید غدیر.....
۲۵۸.....	۱۱. دعای امام زمان در شب نیمه شعبان.....
۲۵۹.....	۱۲. زیارت امام حسین(ع) در شب نیمه شعبان.....
۲۶۰.....	۱۳. زیارت عاشورا.....
۲۶۱.....	۱۴. زیارت وارث.....
۲۶۲.....	۱۵. زیارت اربعین.....
۲۶۳.....	۱۶. دعای استخاره.....
۲۶۳.....	۱۷. دعای مخصوص شب نوزدهم رمضان.....
۲۶۳.....	۱۸. متن نشان سیورغال طالبای مؤذن.....
۲۶۴.....	۱۹. نامه نخست سلطان سلیم به شاه اسماعیل اول.....
۲۶۷.....	۲۰. نامه دوم سلطان سلیم به شاه اسماعیل اول.....
۲۶۹.....	۲۱. <b>دعاء صنمی قریش</b> .....
۲۷۱.....	تصویر۱. تصویری از بردن عروس به خانه داماد.....
۲۷۲.....	تصویر۲. تصویری از تشيیع جنازه یکی از اقشار بالادست جامعه.....
۲۷۳.....	تصویر۳. تصویری از قربانی ویژه، در روز عید قربان.....
۲۷۴.....	تصویر۴. تصویر دیگری از قربانی ویژه، در روز عید قربان.....
۲۷۵.....	تصویر۵. تصویری از جشن عید بابا شجاع الدین.....
۲۷۶.....	۶. تصویری از سوگواری بیست و یکم.....
۲۷۷.....	تصویر۷. مهر نماز در دوره صفویه که از تربت نجف و کربلا ساخته می شد.....
۲۷۸.....	فهرست منابع و مأخذ.....

## مقدمه

### ۱. بیان مسئله تحقیق

آیین‌های مذهبی امروز جامعه شیعی، شکل تحول یافته یا تکامل یافته آیین‌هایی است که پیش از حکومت صفویه به صورت محدود برگزار می‌شدند و در دوره صفویه، در قلمرو این حکومت و با پشتیبانی این دولت شیعی به صورت گسترده برگزار شدند. بدین لحاظ بررسی آیین‌های مذهبی، شیوه برگزاری آن‌ها و پیامدهای آن در قلمرو حکومت صفوی می‌تواند به درک بهتر و عمیق‌تر آیین‌های مذهبی رایج در جامعه شیعی امروز کمک کند؛ به ویژه که این حوزه با فقدان پژوهش مناسب و مستقل مواجه است.

### ۲. مفهوم آیین‌های مذهبی

آیین در اصطلاح انسان‌شناسی و مردم‌شناسی معانی متداولی دارد که عبارتند از: ۱. هرگونه کنش تکراری؛ ۲. رفتار رسمی و قاعده‌مندی که از الگوهای تکرارپذیر و ثابت پیروی می‌کند و بیانگر معناها، باورها و ارزش‌های جمیعی است. ۳. مجموعه اعمال تکرارپذیر، رمزگذاری شده، رسمی و متکی بر باور به قدرت عمل موجودات یا نیروهای قدسی. ۴. مراسم مذهبی. معنای مختار و مبنای این تحقیق معنای چهارم آیین، یعنی مراسم مذهبی، آن هم مراسم مذهبی شیعه است.

### **۳. تبارشناسی مسئله تحقیق**

مسئله‌ی این تحقیق یک مسئله‌ی چند تباری است؛ نه از آن حیث که به مسائل مختلف تجزیه شود، از این حیث که تعلق به گستره‌های متعددی از علوم دارد. این مسئله از آن رو که دربرگیرنده‌ی موضوع «آیین‌ها» به عنوان پدیده‌ی اجتماعی می‌باشد، به علم جامعه‌شناسی تعلق دارد. از آنجایی که «آیین‌های مذهبی» را مدّ نظر قرار می‌دهد، متعلق به علم انسان‌شناسی است. از سویی نیز، چون این موضوع را در دوره‌ی تاریخی صفویه بررسی می‌کند، به علم تاریخ تعلق دارد. بنابراین، تحقیق حاضر یک تحقیق میان رشته‌ای است که ذیل پژوهش‌های تاریخی، جامعه‌شناسی تاریخی و نیز انسان‌شناسی تاریخی جای می‌گیرد.

### **۴. پرسش‌های تحقیق**

پرسش اصلی: «آیین‌های مذهبی شیعی در قلمرو صفویان، با توجه به زمینه‌ها، علل و عوامل برپایی و پیامدهای آن در جامعه شیعی ایران عصر صفوی چگونه برگزار می‌شدند؟»  
پرسش‌های فرعی:

۱. زمینه‌ها و علل برگزاری و استمرار آیین‌های مذهبی شیعه در قلمرو صفویه چه بود؟
۲. آیین‌های مذهبی گذار در قلمرو صفویه چگونه برگزار می‌شدند؟
۳. آیین‌های مذهبی تقویت در قلمرو صفویه چگونه برگزار می‌شدند؟
۴. پیامدهای برگزاری آیین‌های مذهبی شیعه در قلمرو صفویه چه بود؟

### **۵. فرضیه‌های تحقیق**

۱. تلاش صفویان برای مشروعيت بخشیدن به حاکمیت خود، توجیه این حاکمیت و مذهبی نمایاندن آن در رقابت با عثمانی‌ها، ازبکان و گورکانیان، مهم‌ترین علت برگزاری و استمرار آیین‌های مذهبی شیعه در قلمرو صفویه بود.
۲. آیین‌های مذهبی گذار در قلمرو صفویه، بر پایه تعالیم و اعتقادات شیعی اما متأثر از افکار صوفیانه، سیاست‌های مذهبی صفویان و شرایط اجتماعی مردم برگزار می‌شدند.

۳. آیین‌های مذهبی تقویت در قلمرو صفویه، بر پایه تعالیم و اعتقادات شیعه، اما آمیخته با رفتارهای صوفیانه و متأثر از سیاست‌های مذهبی صفویان برگزار می‌شدند.
۴. استمرار آیین‌های مذهبی گذار و تقویت با توجه به زمینه‌ها و علل برگزاری آن‌ها، از سویی موجب تکریم شعائر شیعی و از سوی دیگر، موجب آمیختگی آیین‌های مذهبی با آرایه‌ها و خرافات شد.

## ۶. پیشینه تحقیق

در موضوع این پایان‌نامه یعنی آیین‌های مذهبی شیعه پژوهش مستقل و مناسبی در قالب کتاب و پایان‌نامه، به ویژه به زبان فارسی به چشم نمی‌خورد. پژوهش‌ها و تحقیق‌های انجام شده در این موضوع یا به حوزه گسترده‌تر و وسیع‌تری از آیین‌ها پرداخته‌اند و در نتیجه دچار ضعف تبع و تمرکز بر آیین‌های مذهبی شیعه شده‌اند، یا اینکه فقط به بخشی از آیین‌های مذهبی شیعه پرداخته‌اند. این پژوهش‌ها عبارتند از:

۱. پایان‌نامه کارشناسی ارشد «بررسی فرهنگ دینی مردم در سفرنامه‌های عصر صفوی»، نگاشته فرزانه شهبازی که در سال ۱۳۸۳ در دانشکده ادبیات و علوم انسانی، در دانشکده ادبیات، زبان‌ها و تاریخ، در دانشگاه الزهرا دفاع شده است. این پژوهش همان طور که از عنوانش پیداست، اشاراتی کلی به جشن‌ها و آیین‌های فرآگیر ملی و مذهبی بر اساس سفرنامه‌ها دارد.
۲. پایان‌نامه کارشناسی ارشد «آداب و رسوم ایران در عصر صفوی»، نگاشته ماریا اسرافیلیان سلطانی که در سال ۱۳۸۴ در دانشکده علوم انسانی و اجتماعی، در دانشگاه آزاد واحد علوم و تحقیقات دفاع شده است. این پایان‌نامه آداب و رسوم مردم ایران را در عصر صفوی بررسی کند و به موضوعاتی از قبیل تشکیل خانواده، پوشش و پوشاك مردم، خوراکی‌ها و ضیافت‌ها، انواع سرگرمی‌ها و تقریح، اعیاد ملی و مذهبی، سوگواری‌های مذهبی، خاکسپاری اموات و وضعیت دربار و حرمسراي صفوی می‌پردازد.
۳. پایان‌نامه کارشناسی ارشد «عزادری در دوره صفویه در آئینه سفرنامه‌ها و نقد آن‌ها»، نگاشته اصغر حیدری که در سال ۱۳۸۵ در دانشگاه شهید بهشتی دفاع شده و شیوه‌های عزادری در عصر صفوی را بررسی می‌کند و بر سفرنامه‌ها تکیه می‌کند..

۴. پایان‌نامه کارشناسی ارشد «اخلاق و عادات ایرانیان عصر صفوی از نگاه سیاحان اروپایی»، نگاشته مژگان خسروانیان که در سال ۱۳۸۶ در دانشکده ادبیات و علوم انسانی، در دانشگاه اصفهان دفاع شده و به بررسی زندگی اجتماعی، اخلاق و آداب و سنت‌های اجتماعی، روابط اجتماعی مردم، امثال و حکم، غذاها، نوشیدنی‌ها، بازی‌ها، تفریحات و پوشاك عصر صفوی می‌پردازد.

۵. پایان‌نامه کارشناسی ارشد «ادبیات عامیانه، آداب و رسوم ایرانیان در عهد صفویه با تأکید بر پنج سفرنامه شاردن، دلاواله، کمپفر، اوکتاریوس، فیگوئروآ»، نگاشته صادق شیخی که در سال ۱۳۹۰ در دانشکده علوم انسانی و اجتماعی، در دانشگاه آزاد واحد دفاع شده است.

۶. پایان‌نامه کارشناسی ارشد «جشن‌ها و آیین‌های ایران عصر صفوی»، نگاشته کبرا خسروی که در سال ۱۳۹۰ در دانشکده ادبیات و علوم انسانی، در رشته تاریخ ایران اسلامی در دانشگاه تهران دفاع شده است. این پژوهش گستره موضوعی وسیعی از آیین‌ها را بررسی می‌کند و به آیین‌های ملی، آیین‌های مذهبی شیعه، آیین‌های مذهبی صوفیه، آیین‌های مذهبی اقلیت‌های ارامنه، زرتشیان، هندوها و یهودیان و برخی از آیین‌های درباری می‌پردازد.

۷. کتاب «معتقدات و آداب ایرانی از عصر صفوی تا دوره پهلوی» نگاشته «هانری ماسه»(تهران: انتشارات شفیعی، ۱۳۸۷.ش). که هم به لحاظ قلمرو موضوعی و هم به لحاظ قلمرو زمانی گسترده‌تر از پایان‌نامه حاضر است.

۸. کتاب «نمایش در دوره صفوی» نگاشته یعقوب آژند(تهران: فرهنگستان هنر، چ ۱، ۱۳۸۵.ش). که جشن‌ها و آیین‌ها را از جنبه نمایشی آن‌ها بررسی می‌کند.

۹. مقاله «آیین‌ها و اقدار تشیع: تحکیم تشیع صفوی، مذهب پرطرفدار و مردمی» نوشته ژان کلمار(فصلنامه تئاتر، سال ۱۳۷۹، ش ۲۴ و ۲۵). که به لحاظ موضوعی قلمرو محدودتری نسبت به تحقیق حاضر را پوشش می‌دهد.

عموم تحقیق‌ها و پژوهش‌های ذکر شده اضافه بر آنکه به لحاظ موضوعی فقط بخشی از آیین‌های مذهبی شیعه را بررسی کرده و از پرداختن به بقیه آن بازمانده‌اند، به لحاظ روشی و نوع منابع مورد استفاده نیز با پایان‌نامه حاضر تفاوت می‌یابند. پایان‌نامه حاضر می‌کوشد تا از منابع فقهی و دینی نگرش یافته در عصر صفوی برای درک بهتر آیین‌های مذهبی شیعه استفاده کند.

## **۷. اهمیت تحقیق**

- ۱. نوآوری در موضوع؛** چنانکه در پیشینه تحقیق ذکر شد، تاکنون کتاب و رساله مستقلی که بر موضوع آیین‌های مذهبی شیعه تمرکز داشته باشد، نگارش نیافته است.
- ۲. نوآوری در مطالعه؛** موضوع این تحقیق از نوع مطالعات میان رشته‌ای و کاربردی است و می‌تواند در حوزه موضوعات جامعه‌شناسی تاریخی که می‌کوشد تا ضمن بررسی علل یک موضوع، برای آینده نیز ارائه کننده راهکاری باشد، قرار گیرد.
- ۳. نوآوری در شیوه ارائه؛** شیوه و رویکرد این نگارش در ارائه مطالب در نوع خود تازه است. به ویژه اینکه محقق می‌کوشد با تقسیم بندی‌ها و اسلوب رایج در انسان‌شناسی و نیز با رویکرد تاریخی به موضوع بپردازد؛ درحالی‌که اکثر قریب به اتفاق پژوهش‌های انسان‌شناسی در حوزه آیین‌ها، به صورت میدانی و در قلمرو زمانی عصر حاضر انجام می‌شوند.

## **۸. دامنه و قلمرو تحقیق**

قلمرو زمانی این تحقیق از زمان شکل گیری حکومت صفویه در سال ۹۰۷ ه.ق. تا سقوط آنان در سال ۱۱۴۸ ه.ق. است. قلمرو مکانی تحقیق نیز همان قلمرو حکومتی صفویان است و به لحاظ موضوعی، قلمرو تحقیق عبارتست از: آن دسته آیین‌هایی که با رنگ و بوی مذهبی در جامعه شیعی عصر صفوی برگزار می‌شد.

## **۹. اهداف تحقیق**

این تحقیق می‌کوشد با پژوهش در آیین‌های مذهبی شیعه در دوران صفویه توصیف و تحلیل روشن و مستندی از آیین‌های شیعی در این دوره ارائه دهد؛ تا از این رهگذر، محققان و نظریه‌پردازان انسان‌شناسی، مردم‌شناسی و تاریخ اجتماعی را در بررسی بهتر و عمیق‌تر آیین‌های مذهبی رایج در جامعه شیعی معاصر یاری رساند.

## ۱۰. روش تحقیق

روش راهبردی این تحقیق، روش استنادی و نقلی است. روش عملیاتی آن نیز تحلیل تاریخی بر اساس توصیف متکی بر تفسیر متن می‌باشد.

## ۱۱. معرفی منابع و مآخذ

منابع این تحقیق به طور کلی به سه گروه کلان تقسیم می‌شوند:

### ۱-۱. منابع تاریخی

این دسته از منابع که مهم‌ترین بخش منابع این تحقیق به شمار می‌رود، خود به گروه‌های مختلف دیگری تقسیم می‌شود که عبارتند از:

**۱-۱-۱. تواریخ صفویه**: در بهره گیری از منابع اختصاصی دوره صفویه تلاش شده است به منابع مکتوب اصلی این دوره مراجعه شود. از این آثار در گزارش رویه‌ی پادشاهان صفوی در ارتباط با آیین‌های مذهبی و تحلیل زمینه‌ها و علل برگزاری و حتی پیامدهای آن‌ها استفاده بیشتری شده است. برخی از این منابع عبارتند از: انقلاب‌الاسلام بین الخواص و العوام (تاریخ زندگانی و نبردهای شاه اسماعیل صفوی و شاه سلیمان عثمانی)، اسپناچی پاشازاده.

تاریخ عالم‌آرای عباسی، اسکندر بیگ منشی ترکمان.

تحفه العالم (در او صاف و اخبار شاه سلطان حسین صفوی)، سید ابوطالب موسوی فندرسکی.

**۱-۱-۲. تواریخ محلی**: تاریخ‌های محلی اطلاعات پراکنده اما مهمی در مورد آیین‌های مذهبی ارائه می‌کنند. برخی از منابع تاریخ محلی استفاده شده در این پایان نامه عبارتند از: احیاء الملوك، تاریخ سیستان تا عصر صفوی، ملک شاه سیستانی.

تاریخ خانی شامل حوادث چهل ساله گیلان، علی بن شمس الدین لاهیجی.

تاریخ گیلان، ملا عبدالفتاح فومنی گیلانی.

تاریخ مازندران، ملا شیخعلی گیلانی.

**۱۱-۳. تواریخ عمومی:** تاریخ‌های عمومی گزارش‌های پراکنده اما مناسبی در توصیف آیین‌های مذهبی شیعه در قلمرو صفویه ارائه می‌دهند. برخی از تاریخ‌های عمومی استفاده شده در این تحقیق عبارتند از:

احسن التواریخ، حسن روملو.

تاریخ حبیب السیر، خواند میر.

جواهر الاخبار، بوداق منشی قزوینی.

**۱۱-۴. سفرنامه‌ها:** سفرنامه‌های این عصر به طور عمده سفرنامه‌های سیاحان اروپایی است که به زبان فارسی ترجمه شده‌اند و دربرگیرنده اطلاعات مهمی درباره چگونگی برگزاری آیین‌های مذهبی به ویژه آیین‌های سوگواری و سرور می‌باشند. سفرنامه‌های استفاده شده در این تحقیق عبارتند از:

ایتر پرسیکوم، ژرژ تکتا ندرفن.

زیبایی‌های ایران، آندره دولیه دلند.

سفرنامه آدام اوئلاریوس، آدام اوئلاریوس.

**۱۱-۵. منشآت:** دسته دیگری از آثار تاریخی با عنوان منشآت یا مکاتبه و نامه نگاری هستند که به ویژه در دوره صفویه قابل ملاحظه‌اند و دربرگیرنده اطلاعات مفیدی در رابطه با چگونگی برگزاری برخی از آیین‌های مذهبی هستند. منشآت مورد استفاده در این تحقیق عبارتند از:

منشآت تفرشی، حسینی سوانح نگار تفرشی.

منشآت سلیمانی، دبیران دبیرخانه شاه سلیمان صفوی.

نامه‌های شگفت انگیز از کشیشان فرانسوی در دوران صفویه و افشاریه، کشیشان ژزوئیت.

## ۱۱-۶. منابع فقهی و حدیثی

در مطالعات جدید و رویکردهای نوین در پژوهش‌های تاریخی، منابع پژوهشی منحصر به واقع نگاری‌ها و دیگر آثاری که با موضوع تاریخی تدوین شده‌اند، نیست. به تعبیر دیگر، در رویکردهای جدید پژوهش‌های تاریخی منابع مورد تحقیق پژوهشگر تاریخ، محدود به منابع مورد استفاده تاریخ‌نگاران سنتی نیست، بلکه هر اثر مکتوب یا غیر مکتوبی که در قلمرو زمانی مورد نظر تحقیق شکل گرفته و منعکس‌کننده اطلاعات و آگاهی‌های تاریخی و اجتماعی در قلمرو زمانی و

مکانی مورد مطالعه است، می‌تواند منبع تحقیق باشد. بر همین اساس، تحقیق حاضر به آثار فقهی و حدیثی تدوین شده در دوره صفویه به عنوان منابعی کمکی می‌نگرد که می‌توانند منعکس‌کننده اطلاعات مفیدی در رابطه با چگونگی برگزاری آیین‌های مذهبی شیعه در این دوره باشند. همچنین، می‌توان به آموزه‌های فقهی و غیر فقهی ارائه شده در این آثار به عنوان گزاره‌هایی تاریخی نگریست. این مطلب زمانی روشن‌تر می‌شود که توجه داشته باشیم: آثار فقهی و حدیثی شیعه به ویژه در دوره صفویه پاسخی است به نیازها و خواسته‌های فرهنگی و مذهبی مردم جامعه صفوی. برخی از منابع فقهی و حدیثی مورد استفاده در این پایان نامه عبارتند از:

جامع عباسی و تکمیل آن، شیخ بهایی.

رسائل المحقق الکرکی، محقق کرکی.

الرساله الاعتكافیه، شیخ لطف الله المیسی اصفهانی.

### ۱۱-۳. منابع دیگر

علاوه بر منابع تاریخی و فقهی و حدیثی، منابع دیگری از قبیل خاطرات روزانه و مجموعه اسناد نیز در این تحقیق مورد استفاده قرار گرفته‌اند. برخی از این منابع عبارتند از:

اسناد پادریان کرملی بازمانده از عصر شاه عباس صفوی، منوچهر ستوده.

اسناد و مکاتبات سیاسی ایران (از سال ۱۱۰۵ تا ۱۱۳۵ ه.ق.)، عبدالحسین نوابی.

اعتراف نامه (روزنامه خاطرات ایکبر) ارمنی از جدید الاسلامان عهد شاه سلیمان و شاه سلطان حسین صفوی، علی اکبر ارمنی.

## **فصل اول:**

**زمینه‌ها، علل و عوامل برگزاری آیین‌های مذهبی**

- ۱. زمینه‌ها، علل و عوامل سیاسی؛**
- ۲. زمینه‌ها، علل و عوامل فرهنگی و مذهبی؛**
- ۳. زمینه‌ها، علل و عوامل زیستی، اجتماعی و اقتصادی.**



## درآمد

برگزاری آیین‌های مذهبی در بستری از علل و عوامل مختلف سیاسی، اجتماعی و فرهنگی صورت می‌پذیرد. به بیان دیگر، می‌توان گفت که آیین‌های مذهبی در هر جامعه‌ای تحت تأثیر علل، عوامل و زمینه‌های موجود در آن جامعه برگزار می‌شوند و آیین‌های مذهبی شیعه در جامعه صفویه نیز تحت تأثیر علل و عوامل مختلف و زمینه‌های موجود در جامعه آن روز برگزار می‌شد. این فصل در پی پاسخگویی به این پرسش است که «زمینه‌ها، علل و عوامل برگزاری و استمرار آیین‌های مذهبی شیعه در قلمرو صفویه چه بود؟ این آیین‌ها چرا برگزار می‌شدند و چه عاملی باعث تداوم و استمرار آن‌ها در جامعه عصر صفوی می‌شد؟». پاسخگویی به این پرسش، موجب درک بهتر بستر آیین‌های مذهبی شیعه در قلمرو دولت صفویه می‌شود.

با توجه به اطلاعات تاریخی به دست آمده از عصر صفوی، زمینه‌ها، علل و عوامل برگزاری و استمرار آیین‌های مذهبی در این دوره را می‌توان در سه محور اصلی بررسی کرد: ۱.

زمینه‌ها، علل و عوامل سیاسی؛ ۲. زمینه‌ها، علل و عوامل فرهنگی و مذهبی؛ ۳. زمینه‌ها، علل و عوامل زیستی، اجتماعی و اقتصادی.

## ۱. زمینه‌ها، علل و عوامل سیاسی

صفویان، فرزندان شیخ صفی‌الدین ابو اسحاق اردبیلی بودند که در سال ۶۵۰ه.ق. در قلمرو ایلخانان مغول در اردبیل متولد شد و در سال ۷۳۵ه.ق. درگذشت. شیخ صفی از صوفیان نامدار سده هشتم هجری، مرید، داماد و جانشین شیخ تاج‌الدین زاهد گیلانی بود<sup>۱</sup> و مقبولیت اجتماعی خوبی داشت؛ حتی حاکمان مغول هم به او احترام می‌گذاشتند.<sup>۲</sup> او به باور برخی از محققان، یک سنی شافعی مذهب بود و بیشتر ساکنان اردبیل که به طور عموم پیرو مذهب شافعی بودند، وی را مراد خود می‌دانستند.<sup>۳</sup> او با زندگی صوفیانه خویش، توجه حاکمان مغول، مردم زادگاه خویش و ایلات مهاجر و نازارام ترکمانان را به خود جلب کرد؛<sup>۴</sup> به گونه‌ای که «امراي ولايت طالش درگاه ولايت پناهش را پناه ساختند و كبراي مملكت روم به خدمتش سر افتخار برافراختند». نفوذ او به گونه‌ای بود که وقتی امیر چوپان از او پرسید که شمار لشکريان پادشاه بیشتر است یا مریدان شما، پاسخ داد: «در ايران مریدان ما دو برابر عسکر پادشاه است».<sup>۵</sup> منابع مریدان وی را بیش از دوازده هزار نفر شمرده‌اند.<sup>۶</sup>

<sup>۱</sup>. غیاث الدین خواند میر، *تاریخ حبیب السیر*، تهران: خیام، ج ۴، ۱۳۸۰ه.ش..، ج ۴، صص ۴۲۰-۴۱۰.

<sup>۲</sup>. حمد الله مستوفی، *تاریخ گزیده*، تصحیح: عبدالحسین نوابی، تهران: امیرکبیر، ج ۳، ۱۳۶۴ش..، ص ۶۷۵.

<sup>۳</sup>. میشل م. مزاوی، پیدایش دولت صفوی، ترجمه: یعقوب آژند، تهران: نشر گستره، ج ۲، ۱۳۸۸ه.ش..، صص ۱۲۳ و ۱۷۱. البته، برخی از صفویه شناسان، در سنی بودن نیاکان صفوی تردید کرده اند و با استناد به برخی متون تازه یافت شده صفوی، تشیع و سیادت آنها را اثبات می‌کنند.

<sup>۴</sup>. فضل الله روزبهان خنجی، *تاریخ عالم آرای امینی*، تصحیح: محمد اکبر عشیق، تهران: میراث مکتب، ج ۱، ۱۳۸۲، ص ۲۵۷؛ بوداق منشی قزوینی، *جوهرا لأخبار*، مقدمه و تصحیح: محسن بهرام نژاد، تهران: میراث مکتب، ج ۱، ۱۳۷۸ه.ش..، ص ۱۰۳؛ شرف خان بدليسی، *شرف‌نامه*، به اهتمام: ولادیمیر ولیامینوف، تهران: اساطیر، ج ۱، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۱۳۲-۱۳۳.

<sup>۵</sup>. میشل م. مزاوی، پیدایش دولت صفوی، ص ۱۲۴.

<sup>۶</sup>. فضل الله روزبهان خنجی، *تاریخ عالم آرای امینی*، ص ۲۵۷.

<sup>۷</sup>. شرف خان بدليسی، *شرف‌نامه*، ج ۲، ص ۱۳۲.

<sup>۸</sup>. غیاث الدین خواندمیر، *تاریخ حبیب السیر*، ج ۴، ص ۴۱۸.

اجداد و نیاکان پادشاهان صفوی گرچه در ابتدا سنی مذهب و زاهدانی صلح طلب بودند، به تدریج تغییر رویه داده و از تسنن به تشیع و از صلح طلبی به جنگجویی و قدرت طلبی روی آوردند. آن‌ها به نوعی میراث‌دار جنبش سربداران و مرعشیان شدند؛ مرامی که در عین تصوف، گرایش‌های شیعی داشت و به سیاست گروید و پیشرفت خود را مدیون مقبولیت تصوف در جامعه آن روزگار بود.<sup>۱</sup>

در این روند، اسماعیل تعصب در تشیع را در دوران کودکی و علم‌آموزی از مولانا شمس‌الدین لاهیجانی اخذ کرد. در حالی که پرورش او در محیط شیعی لاهیجان و مریدان و سران صفوی<sup>۲</sup> که همراه وی بودند، تأثیر به سزاًی در اسماعیل و تعصب وی به شیعه داشتند. بدین ترتیب، بازماندگان شیخ صفی و پیروان طریقت آن‌ها که یکی از مهم‌ترین جریان‌های تصوف در میان ترکمانان بود، با حفظ هویت صوفیانه خویش، وارد فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی شدند و برای دستیابی به قدرت سیاسی، با قدرت‌های پراکنده آن روزگار به نبرد برخاستند. مهم‌ترین ویژگی حرکت آن‌ها، رها کردن پوسته تسنن و مطرح کردن جوهره‌ی عقیده‌ای مختلط از تصوف و تشیع بود. آن‌ها که پیش از آن تولای خاندان پیامبر(ص) را داشتند، تبری از دشمنان و مخالفان آن‌ها را نیز مطرح کردند و مبنای این روزگار را بر مذهب اثنی عشری گذاشتند.<sup>۳</sup>

شاه اسماعیل در سال ۹۰۵ه.ق. به پشتوانه مریدان بسیاری که در سراسر آذربایجان، ارَان، ارمنستان و جزیره پراکنده بودند و با همراهی سیصد نفر قزلباش از راه آستارا به اردبیل حمله کرد، اما نتوانست آنجا را تصرف کند. سپس به منظور کمک گرفتن از قزلباشان آسیای صغیر به ناحیه ارزنجان رفت. در ارزنجان حدود هفت هزار نفر از پیروانش که از ترکمانان طوایف مختلف از قبیل: «شاملو»، «استاچلو»، «قاچار»، «تکلُو»، «ذوالقدر» و «افشار» بودند، به او پیوستند. اسماعیل به همراه یارانش ابتدا به زیارت مقابر اجداد خود و دیدار مادرش به اردبیل رفت، سپس به سوی

<sup>۱</sup>. رسول جعفریان، صفویه در عرصه دین، فرهنگ و سیاست، تهران: پژوهشکده حوزه و دانشگاه، ج ۱، ۱۳۷۹ه.ش. ج ۱، ص ۱۹.

<sup>۲</sup>. سران صوفی صفوی، به ویژه هفت نفر که پیوسته با او (اسماعیل) و به اهل اختصاص ملقب بودند، عبارتند از: حسین بیگ الله، دده بیگ طالش، خادم بیگ خلیفه، رستم بیگ قرامانی، الیاس بیگ ایغور اوغلی و قراپیری بیگ قاجار (جهانگشاپی خاقان)، به کوشش الله دتاً مضطر، اسلام آباد: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۹۸۶م، ص ۸۹.

<sup>۳</sup>. منوچهر پارسا دوست، شاه اسماعیل اول، تهران: شرکت سهامی انتشار، ج ۳، ۱۳۸۷ه.ش، ص ۲۴۶.

<sup>۴</sup>. رسول جعفریان، صفویه در عرصه دین، فرهنگ و سیاست، ج ۱، ص ۱۸.

شروان عزیمت کرد و در ولایت شماخی شیروان شاه - قاتل پدر خود- را شکست داد و سپس برای نبرد با الوند بیک ترکمان بازگشت و در محل شرور در نزدیکی نخجوان او را شکست داد. اسماعیل با شکست دادن الوند میرزا در سال ۹۰۷ ه.ق. وارد تبریز شد، این شهر را پایتخت خود قرار داد و به طور رسمی بر تخت سلطنت نشست و حکومت صفویان را بنیان‌گذاری کرد. در مورد شاه اسماعیل ادعا می‌شد که مورد توجه امام زمان(عج) است، به محضر امام زمان(عج) رسیده و آن حضرت(عج) به دست خویش بر سر وی تاج گذاشته و به او رخصت خروج داده است.<sup>۱</sup> شاه اسماعیل خود ادعا داشت که داعیه‌ی سلطنت ندارد، از نسل پیامبر(ص) و امامان معصوم(ع) و به دنبال ترویج مذهب شیعه است.<sup>۲</sup>

گفتنی است پیش از روی کار آمدن صفویان، قدرت سیاسی به طور انحصاری در اختیار سپیان بود و آن‌ها مخالفان خود را که به طور عمدۀ از شیعیان بودند، به هیچ روی تحمل نمی‌کردند. با این حال، اندیشه‌های شیعی در قرن هفتم تا هشتم، طرفداران بسیاری در عراق عرب و عجم داشت و به صورت آتش زیر خاکستر در برابر سلطه انحصاری مخالفان، روزگار را سپری می‌کرد.<sup>۳</sup>

شاه اسماعیل با اتکای بر نفوذ دویست ساله‌ی نیاکان خویش، حکومت صفویه را تأسیس کرد و در نخستین اقدام خویش در تحکیم مبانی این حکومت، مذهب شیعه اثنی عشری را مذهب رسمی حکومت و قلمرو خویش اعلام نمود. او این کار را از تبریز یعنی پایتخت حکومتش آغاز کرد و پس از فتح آنچا در همان شهر تاج گذاری کرد، خطبه خواند و سکه به نام امیر المؤمنین(ع) ضرب کرد. سپس تصمیم گرفت مذهب امامیه را مذهب رسمی اعلام کند.<sup>۴</sup> تصمیم قطعی او در انجام این کار امیران شیعه مذهب دربارش را نگران کرد و آن‌ها با تصریح به این نکته که چهار ششم از جمعیت سیصد هزار نفری مردم تبریز سنی مذهبند، نگرانی خویش را از مخالفت آن‌ها ابراز داشتند و بیان کردند: «می‌ترسیم که مردم بگویند که ما پادشاه شیعه نمی‌خواهیم و نعوذ بالله اگر رعیت

<sup>۱</sup>. عالم‌آرای شاه اسماعیل، تصحیح: اصغر منظر صاحب؛ تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ج ۲، ۱۳۸۴ ش.، صص ۴۲-۴۳.

<sup>۲</sup>. همان، ص ۵۸.

<sup>۳</sup>. رسول جعفریان، صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۱، ص ۱۸.

<sup>۴</sup>. عالم‌آرای شاه اسماعیل، ص ۶۰.



برگردند، چه تدارک در این باب توان کرد؟<sup>۱</sup> حتی برخی گزارش‌ها می‌گوید: «امراً نامدار به عرض رسانیدند که از اکثر مردم می‌شنویم که می‌گویند ما پادشاه شیعه نمی‌خواهیم».<sup>۲</sup> اما شاه اسماعیل که خود را برگزیده امام زمان(عج) و مورد حمایت و پشتیبانی ائمه اطهار(ع) می‌دانست نسبت به این واکنش‌های احتمالی اظهار کم توجهی کرد و بیان داشت: «به یاری حضرت ائمه از کسی باکی ندارم اگر هم حرفی بزنند به عون الله تعالی شمشیر کشیده یک تن را زنده نخواهم گذاشت. ان شاء الله تعالى روز جمعه خود به منبر رفته، خطبه اثنی عشر را می‌خوانم». در روز جمعه به مسجد جامع تبریز رفت و به خطیب آنجا یعنی مولانا احمد اردبیلی که یکی از بزرگان شیعه بود، فرمان داد تا بر فراز منبر برود و خطبه بخواند. خودش در کنار او با شمشیر برکشیده از نیام آماده باش ایستاد و سپاهیان مسلح قزلباش در میان جمعیت نمازگزار مسجد مستقر شدند، به گونه‌ای که در بین هر دو نفر از مردم تبریز، یک نفر قزلباش ایستاده بود و مترصد بود هر کس را که اقدام به شورش کند، به قتل برساند. بدین ترتیب، خطبه در مسجد جامع تبریز خوانده شد و پس از پایان یافتن خطبه، شاه اسماعیل به همه‌ی حاضران دستور داد تبریز کنند و گرنگ کشته می‌شوند. تمامی مردم به دستور شاه اسماعیل تبریز کرده و ابوبکر، عمر و عثمان را لعن نمودند و بیش باد گفتند. سپس، شاه اسماعیل سوار بر اسب در حالی که درویش عشقی تبرائی تبریزین در دست گرفته بود و پیش‌پیش او می‌رفت و تبریز می‌کرد به سوی دربار خود رفت. سپس نامه‌هایی نگاشت و به مناطق مختلف فرستاد با این مضمون که «هر کدام اطاعت نموده و تبریز کنند، خود حاکم بوده باشد و الا صوفیان سر ایشان را از قلعه بدن جدا سازند». برخی از این نامه اطاعت کردند و مذهب شیعه را پذیرفتند و تبریز نمودند و برخی دیگر امتناع کردند و از دست شاه اسماعیل گریختند و نزد سلطان مراد در فارس و نزد اللوند شاه در قراباغ و قراحمید پناهنده شدند.<sup>۳</sup>

شاه اسماعیل سپس دستور داد که محراب اهل سنت را در مساجد تغییر دهند و مؤذنان پس از گفتن شهادتین در اذان و اقامه جمله «اشهد ان امیرالمؤمنین علیاً ولی الله» را بگویند و پس از

<sup>۱</sup>. جهانگشای خاقان، ص ۱۴۷؛ عالم‌آرای صفوی، به کوشش: ید الله شکری، تهران: مؤسسه اطلاعات، ج ۲، ۱۳۶۳ ه.ش، ص ۶۴.

<sup>۲</sup>. عالم‌آرای شاه اسماعیل، ص ۶۰.

<sup>۳</sup>. همان؛ عالم‌آرای صفوی، ص ۶۴.

<sup>۴</sup>. عالم‌آرای شاه اسماعیل، ص ۶۰-۶۱.

<sup>۵</sup>. همان، ص ۶۱.



«حی علی الصلاه» و «حی علی الفلاح» جمله‌ی «حی علی خیر العمل» را تکرار<sup>۱</sup> و لعن و تبرآ کنند و پس از هر سلام و صلوات بر غاصبان حقوق و دشمنان اهل بیت(ع) لعن فرستند.<sup>۲</sup> سپس فرمان داد که از این پس هر کس برخلاف شیوه مذهب امامیه نماز بخواند، سر از بدنش جدا کنند و کسانی را که پیش از این شیعیان را آزار و اذیت می‌کردند، بکشند و بدین ترتیب عده‌ی بسیاری را به قتل رسانندند.<sup>۳</sup> او دستور داد در کوچه و بازار، ابوبکر، عمر و عثمان را لعن کنند و هر کس مخالفت کند، سر از بدنش جدا کنند.<sup>۴</sup>

شاه اسماعیل در اجرای این خواسته خود با مخالفت‌های کوچک و بزرگی مواجه شد که کشته شدن خطیبان کازرون به جرم تسنن یکی از نمونه‌های آن است.<sup>۵</sup> مخالفت و مقاومت علی خان سلطان ترکمان و سپاه ده هزار نفری او در برابر شاه اسماعیل نمونه‌ی دیگری است که سرانجام شاه اسماعیل دستور داد علی خان سلطان را با هر کسی که حاضر نمی‌شود «علی ولی الله» بگوید، در آتش بسوزانند.<sup>۶</sup>

بدین ترتیب، حکومت صفویه بدست شاه اسماعیل اول، تأسیس شد و از همان آغاز سیاست‌های مذهبی خویش را بر پایه باورها و آیین‌های منسوب به شیعه امامیه بنیان گذاشت و کوشید با اتخاذ سیاست‌های مذهبی ویژه و برگزاری آیین‌های مذهبی شیعه در قلمرو خویش، هویتی شیعی برای خود تعریف کند. زمینه‌ها، علل و عوامل سیاسی مؤثر در برگزاری آیین‌های مذهبی شیعه را از ظهور صفویه تا سقوط آن می‌توان در سه سطح رقابت‌های سیاسی صفویه با

<sup>۱</sup>. امیر محمود خواندمیر، ایران در روزگار شاه اسماعیل و شاه طهماسب صفوی، به کوشش: غلامرضا طباطبائی؛ تهران: موقوفات دکتر محمود افشار یزدی، ۱۳۷۰ ه.ش، صص ۱۲۵-۱۲۶؛ اسپناقچی پاشازاده، محمد عارف، انقلاب اسلام بین الخواص والعوام، به کوشش: رسول جعفریان، قم؛ انتشارات دلیل، ۱، ۱۳۷۹ ه.ش، ص ۴۸.

<sup>۲</sup>. محمد عارف اسپناقچی پاشازاده، انقلاب اسلام بین الخواص والعوام، ص ۴۸.

<sup>۳</sup>. امیر محمود میر خواند، ایران در روزگار شاه اسماعیل و شاه طهماسب صفوی، صص ۱۲۵-۱۲۶.

<sup>۴</sup>. حسن رومنو، احسن التواریخ، تصحیح: چارلس نارمن سیدن، تهران: انتشارات کتابخانه شمس، ۱۳۴۷ ه.ش، ص ۸۶؛ محمد عارف اسپناقچی پاشازاده، انقلاب اسلام بین الخواص والعوام، ص ۴۸.

<sup>۵</sup>. نک: قاضی احمد بن محمد غفاری کاشانی، تاریخ نگارستان، تصحیح: مرتضی مدرس گیلانی، تهران: کتابفروشی حافظ، ۱، ۱۴۱۴ ه.ق. ص ۲۶۸.

<sup>۶</sup>. عالم آرای شاه اسماعیل، ص ۴۹.

حکومت‌های دیگر، رقابت‌های سیاسی کارگزاران حکومتی باهم و تلاش حکومت برای مهارسازی قدرت‌های قبیله‌ای بررسی کرد.

## ۱-۱. رقابت‌های سیاسی صفویه با حکومت‌های دیگر

حکومت صفویه زمانی پدیدار گشت که ایران دچار تشتت سیاسی بود و حکومت‌های کوچک و بزرگی در نقاط مختلف آن حکومت می‌کردند که تیموریان در خراسان و آق قوینلوها در غرب و شمال غربی بزرگ‌ترین آن‌ها بودند. سلطان مراد در عراق عجم، الوند میرزا در آذربایجان و ارمنستان، امرای اکراد در کردستان، مشایخ عرب در عربستان و عراق، سادات مرعشی در مازندران، بیه پیش در لاهیجان، بیه پس در رشت، مراد بیگ بایندر در یزد، رئیس محمد کره از اهالی لرستان در ابرقوه، حسن بیگ چلاوی در سمنان و خوار و فیروزکوه، باریک بیگ پرناك در عراق عرب، قاسم بیگ بن جهانگیر بیگ در دیار بکر، قاضی محمد به همراه مسعود بیدگلی در کاشان، سلطان حسین میرزا در خراسان، امیر ذوالنون در قندهار، بدیع‌الزمان میرزای تیموری در بلخ، ابوالفتح بایندر در کرمان حکومت می‌کردند.<sup>۱</sup> هویزه نیز تحت فرمان مشعشعیان شیعه بود. آق قوینلوها بر اثر جنگ‌های داخلی و تجزیه طلبی‌های متعدد، ضعیف شده بودند و در معرض تهدید امپراتوری عثمانی قرار داشتند و تیموریان خراسان که دوران ضعف خود را سپری می‌کردند، در معرض تهدید ازبکان آسیای میانه و هجوم محمدخان شبیانی بودند.

صفویان از این نابسامانی سیاسی استفاده کرده و هنگامی که آق قوینلوها در جنگ خانگی و نزاع بر سر تاج و تخت بودند، تبریز را تصرف و حکومت خویش را بنیان‌گذاری کردند. سپس، به بسط و توسعه قدرت خود در دیگر مناطق پرداختند. آن‌ها از تشیع که شکل مخالفت با مذهب دولتی (مذهب اهل سنت) را یافته و در ترکیب با تصوف به ایدئولوژی قیام‌های مردمی تبدیل شده بود، در راستای نیل به قدرت و مخالفت و نبرد با حکومت‌های دیگر استفاده کردند. در همین راستا بود که مذهب شیعه را مذهب رسمی اعلام نمودند؛ درحالی که به جز گیلان، مازندران و خوزستان، در تمامی دولت‌های کوچک و بزرگ دیگر آن زمان، مذهب تسنن، مذهب رسمی بود

<sup>۱</sup>. حسن روملو، *حسن التواریخ*، تصحیح: چارلس نارمن سیدن، ص۸۷؛ محمد عارف اسپناقچی پاشازاده، *انقلاب اسلام* بین الخواص و العوام، ص۴۵.

و در شهرها، به جز شهرهایی اندک چون قم، کاشان، سبزوار و مانند آن، اکثریت با اهل سنت بود.<sup>۱</sup>

صفویه با رسمی کردن مذهب شیعه در قلمرو خویش، هویتی مستقل برای خویش تعریف کرد که در مقابل با هویت حکومت‌های داخلی رقیش از جمله آق قوینلوها و تیموریان خراسان قرار می‌گرفت. آن‌ها برای تثبیت این هویت و تأیید ادعای خویش از همان آغازین روزهای تأسیس، به برپایی آیین‌های مذهبی شیعه اقدام کرده و از برگزاری آن‌ها پشتیبانی نمودند. در واقع رقابت سیاسی صفویه با آق قوینلوها، تیموریان خراسان و دیگر حکومت‌های داخلی یکی از نخستین زمینه‌های برگزاری آیین‌های مذهبی شیعه در قلمرو حکومت صفویه بود. در همین راستا بقاع متبرکه شیعی را تعظیم کردند و در مقابل، قبر ابوحنیفه را شکافته و استخوان‌هایش را از قبر درآورده و به جای آن سگی را در قبر دفن کردند؛<sup>۲</sup> «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، عَلَيْهِ وَلِهِ الْحَمْدُ» را شعار خود قرار دادند و در جنگ‌ها به هر اسیری که این شعار را بر زبان می‌آورد، امان می‌دادند و دیگران را می‌کشتند. آن‌ها شعار جنگی خود را «يَا اللهُ يَا اللهُ، يَا عَلِيًّا وَلِيُّ اللهُ» قرار داده بودند، هدف این جنگ‌ها را ترویج مذهب شیعه می‌شمردند و شرط امان دادن به دشمنان خود، از جمله سلطان مراد را اجرای تبری توسط آنان می‌دانستند.<sup>۳</sup> وارد هر شهری که می‌شدند آن عده از مردم شهر را که از شیعه شدن و تبری امتناع می‌کردند، به قتل می‌رساندند.<sup>۴</sup> در اقدامی مشابه قاضی، خطیب، شیخ الاسلام و کلانتر شهر هرات را که از لعن خلفای سه‌گانه امتناع داشتند، گردن زدند و چنان رعب و وحشتی در هرات ایجاد کردند که مردم از شدت ترس و واهمه، با صدای بلند لعن و تبری

<sup>۱</sup>. محمد عارف اسپناقچی پاشازاده، انقلاب الاسلام بین الخواص و العوام، ص ۸۱.

<sup>۲</sup>. عالم آرای شاه اسماعیل، ص ۱۶۹.

<sup>۳</sup>. همان، صص ۲۰۱ و ۵۲.

<sup>۴</sup>. همان، ص ۳۵۵.

<sup>۵</sup>. همان، ص ۱۰۳.

<sup>۶</sup>. همان، ص ۱۶۴.

می‌گفتند.<sup>۱</sup> پافشاری و توجه صفویان به تبری به گونه‌ای بود که حتی پس از خوردن غذا و جمع کردن سفره هم لعن و تبری می‌کردند و بیش باد می‌گفتند.<sup>۲</sup>

صفویه توانست با طرح شعارهای شیعی و برگزاری آیین‌های مذهبی شیعه هویت و تشخص سیاسی ویژه‌ای برای خود تعریف کند که به پشتونه آن رقیبان داخلی اش را مغلوب نمود و فراتر از رقابت سیاسی با قدرت‌های محلی، به رقابت سیاسی با امپراتوری عثمانی و بابریان و ازبکان چشم دوخت. صفویه می‌دانست که برای گسترش حاکمیت سیاسی خود در همسایگی سه قدرت عثمانی، گورکانی و ازبکان نیازمند به هویت و مذهب تشیع است و بهترین راه دست یابی و تقویت این هویت، برگزاری و حمایت از برپایی آیین‌های مذهبی شیعه است. دولت صفویه حتی می‌توانست از این طریق پشتیبانی شیعیان ساکن در درون مرزهای عثمانی را نیز جلب کند همان‌گونه که با فرستادن یک شیعی صوفی به نام نورعلی خلیفه به عثمانی، پنجاه هزار حامی در درون مرزهای عثمانی یافت.<sup>۳</sup> پیروی از مذهب شیعه و برگزاری آیین‌های مذهبی شیعه مهم‌ترین وجه تمایز صفویه با قدرت‌های عثمانی، گورکانی و ازبکان ماوراءالنهر شد و با اتكای بر همین نیرو بود که قلمرو خویش را در برابر فشارهای عثمانی‌ها و ازبکان حفظ کرد.<sup>۴</sup> در واقع، صفویه با رسمی کردن مذهب شیعه و برگزاری آیین‌های مذهبی شیعی از پیشرفت تسلط عثمانیان در ایران که پیرو مذهب تسنن بودند، پیش‌گیری کرد.<sup>۵</sup> شاه اسماعیل با طرح شعارهای مذهبی شیعی و با استفاده از نفوذ اجداد خود در میان قزلباشان، به سرعت حاکمیت سیاسی خود را در میان دو قدرت عثمانی و گورکانی گسترش داد.<sup>۶</sup>

بنابر یکی از دیدگاه‌های رایج در صفویه شناسی، شیخ صفوی شیعه نبوده<sup>۷</sup> و اشاره بر ذریه علوی بودن شیخ صفوی و اینکه وی یک نفر سید بوده، از کارهای مورخان بعدی صفویان است که

<sup>۱</sup>. همان، صص ۳۹۸-۴۰۰.

<sup>۲</sup>. همان، ص ۱۴۶.

<sup>۳</sup>. همان، ص ۱۸۸-۱۹۰.

<sup>۴</sup>. رسول جعفریان؛ صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۱، ص ۲۰.

<sup>۵</sup>. محمد عارف اسپناقچی پاشازاده، انقلاب الاسلام بین الخواص و العوام، ص ۴۷.

<sup>۶</sup>. حمید پارسانیا، حدیث پیمانه، قم؛ معارف، ج ۵، ۱۳۸۰ ه.ش.، ص ۸۷.

<sup>۷</sup>. محمد عارف اسپناقچی پاشازاده، انقلاب الاسلام بین الخواص و العوام، ص ۲۵.



شاهان صفوی، در تلاششان برای تحکیم قدرت خود در ایران، به مورخان درباری خود دستور دادند تا یک چنین ادعاهايی را در تأییفاتشان بگنجانند<sup>۱</sup> و این مؤید همین ادعاست که صفویان برای رقابت سیاسی با دیگر حکومت‌ها به مذهب تشیع و آیین‌های مذهبی شیعه روی آوردند.

## ۱-۲. رقابت‌های سیاسی کارگزاران حکومتی

رقابت‌های سیاسی کارگزاران حکومتی که امری رایج و قابل پیش بینی در هر حکومتی است، در حکومت صفویه نیز وجود داشت و تأثیر مهمی بر آیین‌های مذهبی آن عصر گذاشت. این تأثیر را در زمینه سازی برگزاری آیین‌ها و نیز کیفیت برپایی آیین‌ها می‌توان مشاهده کرد. آیین‌های مذهبی جزو شعائر و نمادهای مذهبی حکومت صفویه محسوب می‌شدند و در کانون توجه شاهان صفوی و مردم قرار داشتند. بر این اساس، کارگزاران حکومتی به ویژه امیران و داروغه‌ها می‌کوشیدند با زمینه سازی برگزاری آیین‌های مذهبی هم از مقبولیت اجتماعی بهره‌مند شوند و هم توجه شاه و نظر مطلوب وی را درباره خود داشته باشند.<sup>۲</sup> در واقع، برگزاری آیین‌های مذهبی و مشارکت در روند برپایی این آیین‌ها یک نوع اطاعت و فرمانبرداری و همسویی با حکومت مرکزی و پادشاه محسوب می‌شد. بر همین اساس بود که در اعیاد مذهبی، برای تهنیت گویی و عرض تبریک عید به دربار شاه می‌رفتند<sup>۳</sup> و همراه با او در نماز عید شرکت می‌کردند.<sup>۴</sup> نه تنها امیران و صاحبان قدرت و حکومت بلکه بزرگان هر منطقه و قوم نیز در تعظیم آیین‌های مذهبی اهتمام می‌ورزیدند و در اعیاد مذهبی برای تبریک گویی عید نزد حاکم شهر و منطقه خود می‌رفتند.<sup>۵</sup> گویی به دلیل همین توجه پادشاه بود که در صورت حضور شاه در شهر، به هنگام آیین عید قربان

<sup>۱</sup>. میشل م. مزاوی، پیدایش دولت صفوی، ص ۱۲۲؛ البته این دیدگاه، مخالفانی نیز دارد.

<sup>۲</sup>. انگلبرت کمپفر، سفرنامه کمپفر به ایران، ترجمه: کیکاووس جهانداری، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، ج ۳، ۱۳۶۳.ص.۱۸۳.

<sup>۳</sup>. اسکندر بیگ ترکمان، تاریخ عالم‌آرای عباسی، تصحیح: ایرج افشار، تهران: امیرکبیر، ج ۳، ۱۳۸۲.ش.، ج ۲، ۱۳۸۲.ش.؛ محمود بن هدایت الله افوشتہ ای نظری، نقاوه الآثار، به اهتمام: احسان اشرافی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ج ۲، ۱۳۷۳.ش.ص.۵۶۶؛ میرزابیگ جنابدی، روضه الصفویه، ص ۳۱۶.

<sup>۴</sup>. محمد یار بن عرب قطفان، مسخر البلاط، تصحیح: نادره جلالی، تهران: میراث مکتب، ج ۱، ۱۳۸۵.ش.، ص ۱۱۵؛ محمود بن هدایت الله افوشتہ ای نظری، نقاوه الآثار، ص ۵۶۶؛ میرزابیگ جنابدی، روضه الصفویه، ص ۳۱۶.

<sup>۵</sup>. ملا شیخعلی گیلانی، تاریخ مازندران، تصحیح: منوچهر ستوده، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲.ش.، ص ۹۶.

جملگی خان‌ها، حاکمان، شاهزادگان، سپاهیان و دیگر بزرگان شهر در آیین «نحر شتر» شرکت می‌کردند.<sup>۱</sup> نثار و بذل و بخشش سران، بزرگان و امیران قزلباش و طوف آنان به گرد پادشاه در عید ولادت شاهان صفوی نیز گرچه از دلستگی صوفیانه آن‌ها به مقام والای مرشد کل سرچشمه می‌گرفت، بی‌تأثیر از رقابت‌های سیاسی موجود در بین سران، بزرگان و امیران قزلباش نبود.<sup>۲</sup> رقابت‌های سیاسی در بین کارگزاران حکومتی صفویه بر آیین سوگواری عاشورا نیز تأثیر گذاشته بود و بر همین مبنای بود که در روز عاشورا، مقامات عالی رتبه حکومتی، امیران و سران سپاه برای سوگواری امام حسین(ع) نزد پادشاه حاضر می‌شدند.<sup>۳</sup>

### ۱-۳. تلاش برای مهارسازی قدرت‌های قبایل

صفویان از تشیع صوفیانه برای تظاهر مذهبی حرکت خویش استفاده می‌کردند. با این حال، قدرت قبایل نقش بسیار مهمی در پیروزی و اداره حکومت صفوی داشت و حکومت صفویه متکی بر قدرت قبیله‌ای ترکمانان قزلباش بود. شاه اسماعیل اول بدون حمایت‌های همه جانبه قبایل قزلباش هرگز نمی‌توانست حکومت صفویه را تأسیس کند. قزلباش‌ها مجموعه‌ای از افراد نه قبیله ترک «استاجلو»، «افشار»، «تکلو»، «ذوق‌القار»، «روملو»، «شاملو»، «فاجاریه»، «ورساق» و «صفویه قراباغ» بودند<sup>۴</sup> که نقش مهمی را در پیروزی شاه اسماعیل بر الوند میرزا و رسیدن به تاج و تخت در تبریز ایفا کردند.<sup>۵</sup> حمایت آن‌ها از صفویه به اندازه‌ای بود که قلمرو صفویه را در آن دوره مملکت قزلباش می‌خوانند و بیشتر حاکمان و امیران ولایات از میان آن‌ها انتخاب می‌شدند.<sup>۶</sup> در

<sup>۱</sup>. فُدُت آفاناس یویچ کاُتف، سفرنامه کاتف، ترجمه: محمد صادق همایونفرد، تهران: انتشارات کتابخانه ملی ایران، ۱۳۵۶.ص.۷۸.

<sup>۲</sup>. سید ابوطالب موسوی فندرسکی، تحفه العالم، به کوشش: رسول جعفریان، تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۸.ص.۷۷.

<sup>۳</sup>. اسکندر بیگ ترکمان، تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۲۹۸؛ دموتنرن، ص ۶۲۶، نقل در ژان کلمار، آیین‌ها و اقتدار تشیع، فصلنامه تئاتر، ص ۹۰.

<sup>۴</sup>. قاسمی حسینی گنابادی، شاه اسماعیل‌نامه، تصحیح: جعفر شجاع کیهانی، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ج ۱، ۱۳۸۷.ص.۴۶.

<sup>۵</sup>. خورشاه بن قباد حسینی، تاریخ ایلچی، نظام شاه، ص ۷؛ عالم آرای شاه اسماعیل، صص ۴۲-۴۳.

<sup>۶</sup>. قاسمی حسینی گنابادی، شاه اسماعیل‌نامه، ص ۴۷.



واقع، شاه اسماعیل اول به پاداش خدمات، این طوایف، زمین‌هایی به رؤسای آن‌ها بخشید و بدین ترتیب اساس حکومت خان‌ها را بنیان گذاشت.<sup>۱</sup> تعداد طوایف قزلباش به تدریج افزایش یافت و به ۳۲ طایفه یا اویماق بالغ گردید. در دوران سلطنت شاه طهماسب اول، حرص و آز و دلبستگی به مقام و منصب دنیوی، موجب کاهش ارادت سران قزلباش به پادشاهان صفوی شد<sup>۲</sup> و شاه عباس اول که قدرت، نفوذ و خودکامگی روزافزون سران قزلباش را در امور لشکری و کشوری منافی صالح کشور می‌دید، به فکر محدود کردن قدرت و نفوذ آن‌ها افتاد.<sup>۳</sup>

با توجه به این تأثیرگذاری و ایفای نقش قبایل قزلباش در عرصه قدرت بود که شاهان صفوی به فکر افتادند قدرت این قبایل را که اکنون شهرنشین شده بودند، مهار کنند و یکی از بهترین راه‌های نیل به این مطلوب را در آیین‌های مذهبی یافتند. چون از طریق تکیه بر مذهب و برگزاری آیین‌های مذهبی بر پرورش و تقویت تعصب مذهبی به جای تعصب قبیله‌ای می‌رسیدند، تعصی که از زندگی قبیله‌ای و صحرانشینی سرچشم می‌گرفت و در زندگی شهری نیز جاری شده بود. صفویه به گونه‌ای ابتکاری از آیین‌های مذهبی برای کنترل و مهارسازی قدرت قبایل استفاده می‌کردند و گویی نزاع نعمتی و حیدری در راستای همین اندیشه و تفکر بود.

برخی از محققان اختلاف حیدری و نعمتی را از تدبیر شاه عباس بزرگ می‌دانند.<sup>۴</sup> این نزاع در تمامی شهرهای قلمرو صفویه بود و اهالی هر شهر به دو فرقه حیدری و نعمتی تقسیم می‌شد.<sup>۵</sup> پیروان این دو گروه همیشه نسبت به یکدیگر کینه و دشمنی ابراز می‌کردند و در هر مراسم رسمی، آیین سرور یا سوگواری مذهبی به دشمنی و ستیز با هم بر می‌خاستند. به بهانه تقدم در حضور مجالس، در میدانگاه باهم کشمکش می‌کردند و به زد و خورد اقدام می‌کردند. سربازان حکومتی هم به طور معمول، در رفع این غائله تلاشی نمی‌کردند چون هرچقدر دایره زد

<sup>۱</sup>. لارنس لاکهارت، انقراض سلسله صفویه، ترجمه: اسماعیل دولتشاهی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ج ۳، ۱۳۸۳ ش، ص ۱۶.

<sup>۲</sup>. قاضی احمد تنوی، آصف خان قزوینی، تاریخ الفی، ج ۸، صص ۵۹۱۰-۵۹۱۱.

<sup>۳</sup>. قاسی حسینی گنابادی، شاه اسماعیل نامه، ص ۴۷؛ رهبرین، نظام ایالات در دوره صفویه، ص ۴۸.

<sup>۴</sup>. سر جان ملکم، تاریخ کامل ایران، ترجمه: میرزا اسماعیل حیرت، تهران: افسون، ج ۱، ۱۳۸۰ ش، ج ۲، ص ۸۴۳.

<sup>۵</sup>. شاردن، سفرنامه شاردن، ج ۲، ص ۴۷۶.

و خورد وسیع‌تر می‌شد، دخل بیشتری عاید سربازان می‌شد.<sup>۱</sup> داروغه و سربازانش پس از فروکش کردن غائله وارد می‌شدند و از غائله کنندگان به بهانه برهم زدن نظم عمومی جریمه می‌گرفتند.<sup>۲</sup> بدین ترتیب، هم نفع سیاسی یعنی کترل قدرت قبایل را در پی داشت و هم نفع اقتصادی را برای حکومت صفوی سبب می‌شد.

## ۲. زمینه‌ها، علل و عوامل فرهنگی و مذهبی

زمینه‌ها، علل و عوامل فرهنگی و مذهبی متعددی در برگزاری و تداوم آیین‌های مذهبی شیعه در دوره صفویه تأثیر می‌گذاشتند. یکی از این زمینه‌ها نفوذ معنوی صوفیه در بین مردم بود. مردم به صوفیان اعتماد داشتند و آن‌ها را انسان‌هایی مقدس می‌پنداشتند. بر همین اساس برخی از مردم وقتی می‌خواستند سفر کنند از آن‌ها استفسار می‌کردند و آن‌ها نیز خبر می‌دادند که در این سفر چه پیش می‌آید. برخی از صوفیان که در بیشتر موارد، درویشانی دوره گرد و متظاهر به تصوف بودند، به صورت نیمه برهنه در بین مردم عبور و مرور می‌کردند و لباسی از نمد آبی رنگ می‌پوشیدند. همین نمدپوشی آبی رنگ در فرهنگ مردم تأثیر گذاشته بود و مردم برخی از مناطق در سوگواری‌های مذهبی لباس آبی رنگ از جنس کرباس به تن می‌کردند.<sup>۳</sup> نمونه دیگر این تأثیرگذاری، رسوخ شیوه‌های صوفیانه در آیین‌های مذهبی بود. به عنوان مثال: قمه زنی و مجروح کردن بدن خود با کارد یکی از کارها و شیوه‌های صوفیان برای سوگواری مذهبی بود. آن‌ها هر سال در روز شهادت امام علی(ع) خود را با کارد مجروح می‌کردند و به خود صدمه می‌زدند، به گونه‌ای که گاهی بر اثر این صدمه‌ها جان می‌دادند.<sup>۴</sup> همین شیوه در بین برخی از دیگر مردم شیوع یافت و مردم مختلف در آیین‌های سوگواری مذهبی سر خود را با تیغ می‌تراشیدند و بعد

<sup>۱</sup>. همان، ج ۴، ص ۱۳۹۹.

<sup>۲</sup>. همان، ج ۵، ص ۱۶۷۶.

<sup>۳</sup>. آتنوئی شرلی، سفرنامه برادران شرلی، ترجمه: آوانس، به کوشش: علی ده باشی، تهران: مؤسسه انتشارات نگاه، ج ۱، ۱۳۸۷ ه.ش.، ص ۷۷.

<sup>۴</sup>. همانجا.

زخم‌های هولناکی بر سر و بدن خود وارد می‌ساختند و دست‌هایشان را با پنبه‌های آغشته به روغن می‌سوزاندند.<sup>۱</sup>

نفوذ معنوی و مذهبی عالمان دینی یکی دیگر از زمینه‌های برگزاری و گسترش آیین‌های مذهبی بود. عالمان دینی در سطوح مختلف از ائمه جماعات مساجد کوچک و بزرگ تا مجتهد و صدر و ملاطباشی، به عنوان مرجع و سخنگوی مذهب شیعه مورد توجه و اقبال مردمی بودند و اهتمام روحانیون به بسط و برپایی آیین‌های مذهبی شیعه زمینه ساز برگزاری و استمرار این آیین‌ها می‌شد.

باورهای فرهنگی و مذهبی جامعه از دیگر عوامل مؤثر در برگزاری آیین‌ها بود. قوانین شرعی اجازه می‌داد هر مرد چهار زن دائمی داشته باشد، اما غالب مردان بیش از یک زن نمی‌گرفتند. یکی از مهمترین علل این تک همسری دائمی، باور عمومی جامعه نسبت به زنان بود. به باور آن‌ها بر اثر وجود دو زن در یک خانه نظم و آرامش آن به هم می‌خورد، زیرا هر کدام از آن دو می‌خواست که بانو و آمر و صاحب اختیار خانه باشد و دیگری را زیر فرمان خود بگیرد و زن دیگرش به زبونی و فرمانبرداری تن در نمی‌داد، لاجرم همیشه در آن سرا غوغای و آشوب برقرار می‌شد. از سویی باور عمومی این بود که «در خرمی بر سرایی که بانگ زن از آن برخیزد، بسته می‌شود».<sup>۲</sup>

باور عمومی جامعه این بود که یک زن با ایمان نباید حتی مردی را که ممکن است شوهرش شود، ببیند، حتی از دیدن پسر عموها یا برادر شوهرهای خود هم باید به طور جدی خودداری کند؛<sup>۳</sup> پس از ازدواج حتی اگر زن دائمی مرد از کنیز گرفتن شوهرش ناراضی بود، نمی‌توانست مانع خرید کنیز توسط همسرش شود. زیرا عرف جامعه این بود و حتی بستگان و نزدیکان زن نیز از دخالت در این کار و طرفداری از آن زن اجتناب می‌کردند.<sup>۴</sup>

زنان حرم‌سرای کاخ به ندرت برای دید و بازدید از حرم‌سرا خارج می‌شدند. زنان سران و بزرگان هم بسیار کم، از منزل خارج می‌شدند و اگر می‌خواستند زنی را ملاقات کنند او را به خانه

<sup>۱</sup>. دریابل ژرژ تکتا ندرفن، /پیر پرسیکوم، ترجمه: محمود تقضی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران؛ ۱۳۵۱.ش.، ص.۵۸.

<sup>۲</sup>. شاردن، سفرنامه شاردن، ج.۱، ص.۴۳۸.

<sup>۳</sup>. همان، ج.۴، ص.۱۳۱۲.

<sup>۴</sup>. همان، ج.۱، ص.۴۳۸.

خویش دعوت می‌کردند. در نتیجه با عده کمی از زنان مراوده داشتند و برای ملاقات به راههای دور نمی‌رفتند. فقط در مواردی همچون عروسی یا زایمان یا عید به ملاقات اقوام نزدیک خود از قبیل خواهر یا عمه خود می‌رفتند. در چنین مواردی که بیشتر دیدارها هفت یا هشت روز طول می‌کشید، دختران و خواجه سراهای خود را همراه خود می‌بردند.<sup>۱</sup> باورهای عمومی، به ویژه باور خود زنان در مورد زفاف و عروسی حتی بر چگونگی آیین‌های زناشویی تأثیر می‌گذاشت که تفصیل آن در فصلهای آتی خواهد آمد.<sup>۲</sup>

مردم عوام از مرگ و گورستان هراس داشتند و همین ترس به نحوی بر برخی از آیین‌ها تأثیرگذار بود. بر همین اساس بود که فیگوئروا گزارش می‌دهد وقتی که سفیر گروهی از خدمتکاران را پیشاپیش فرستاد تا مسکن همراهان و اطاق وی را در امامزاده و قبرستان آماده کنند، پشت درب امامزاده متوقف ماندند. آن‌ها ترسیده بودند و وارد امامزاده و قبرستان نمی‌شدند چون به آن‌ها گفته بودند که «از دو ماه پیش بدین‌سو دو نفر را در این گورستان دفن کرده‌اند و جسد یکی تازه به گور سپرده شده است».<sup>۳</sup>

باورهای مذهبی مردم تأثیر به سزاگی در برگزاری آیین‌های مذهبی داشت؛ به ویژه توصیه مذهب به این آیین‌ها از جمله آیین زناشویی به گونه‌ای بود که ازدواج را یکی از وظایف مذهبی می‌شمرد. باور عامه مردم این بود که اسلام تجرد و رهبانیت را زشت و ناروا شمرده شده است و رضای خدا در آن است که ازدواج میان مردم رواج بیابد. آن‌ها حتی معتقد بودند که حضرت عیسی(ع) پس از ظهور و مبارزه در رکاب حضرت مهدی(عج) ازدواج می‌کند و همسران متعدد می‌گیرد.<sup>۴</sup>

همین باورهای مذهبی بود که شیعیان صفوی را از ازدواج با غیر مسلمانان بازمی‌داشت و اگر یک زن و مرد غیر مسلمان می‌خواستند با هم ازدواج کنند و برای این کار به یکی از

<sup>۱</sup>. همان، ج ۴، ص ۱۳۲۳.

<sup>۲</sup>. شاردن، سفرنامه شاردن، ج ۱، ص ۴۴۱.

<sup>۳</sup>. فیگوئروا، سفرنامه دن گارسیا دسیلو/ فیگوئروا، ترجمه: غلام رضا سمیعی، تهران: نشر نو، چ ۱، ۱۳۶۳ ه.ش، ص ۳۹۶.

<sup>۴</sup>. شاردن، سفرنامه شاردن، ج ۱، ص ۴۳۳.

محضرهای شرعی مراجعه می‌کردند، صاحب محضر آن دو را با خواری می‌راند، و از اجرای چنین پیوندی خودداری می‌کرد.<sup>۱</sup>

آن‌ها بر این باور بودند که داد و ستد با زنان قبحه حرام است، اما اگر کسی آنان را به زنی بگیرد همنشینی با آنان حلال می‌شود. برای این کار مرد باید زن قبحه را برای مدت یک ساعت، یک شب، یک روز، یک هفته یا برای هر مدت که می‌خواست به صورت متعدد یا عقد غیر دائم به ازدواج شرعی و قانونی خود درآورند. آین باور باعث شیوع ازدواج‌های موقت به ویژه با قبحه‌ها می‌شد.

توجه جامعه به پوشیدگی زنان و دوری وی از تیررس نگاه نامحرم به گونه‌ای بود که به هنگام خاکسپاری جسد زنان، چادری روی گورش پهن می‌کردند تا چشم مرد نامحرم هنگام تدفین به کفن زن نیفتند.<sup>۲</sup>

باور مذهبی مردم بر این بود که خاکسپاری میت در برخی از گورستان‌ها باعث کاهش رنج و عذاب میت می‌شود. بر همین اساس اجساد پادشاهان خود را در یکی از شهرهای قم، کاشان، مشهد و اردبیل به خاک می‌سپردند و این شهرها را به علت وجود مزار امامزادگان و بزرگان دین مقدس می‌دانستند. آنها معتقد بودند هر که در کنار مرقد امام رضا(ع) دفن شود، آمرزیده می‌شود و هر کس در جوار یکی از امامان معصوم(ع) به خاک سپرده شده باشد، روز قیامت در پناه آن امام خواهد بود.<sup>۳</sup> گورستان وسیعی که در مغرب بارگاه حضرت معصومه(س) قرار داشت و مردم از دور و نزدیک اجساد مردگان خود را برای خاکسپاری بدانجا می‌آوردند، از این جمله بود.<sup>۴</sup>

در برخی از قبرستان‌ها اتاق‌های کوچکی مخصوص نگهداری موقتی اجساد مردگان ساخته شده بود و در آنجا اجسادی را که می‌خواستند به عتبات عالیات یا شهر مشهد منتقل کنند،

<sup>۱</sup>. همان، ج ۱، ص ۴۳۴.

<sup>۲</sup>. همان، ج ۱، ص ۴۳۶.

<sup>۳</sup>. همان، ج ۴، ص ۱۳۱۱.

<sup>۴</sup>. همان، ج ۲، ص ۵۳۱.

<sup>۵</sup>. همان، ج ۵، ص ۱۶۶۴.

<sup>۶</sup>. همان، ج ۲، ص ۵۳۱.

به امانت می‌گذاشتند. چون عموم مردم نگهداری جسد و مردگان را در خانه‌های مسکونی کاری بسیار زشت و مذموم می‌شمردند، در خاکسپاری میت شتاب می‌کردند و اگر قصد انتقال آن را به اماکن مقدس داشتند، در جایی نظیر این خانه‌های کوچک به امانت می‌سپردند، و تا زمانی که وسائل انتقال اجساد آماده نمی‌شد، هیچ کس به آنجا قدم نمی‌گذاشت.<sup>۱</sup>

بنابر آموزه‌های دینی هرگز جسد مردگان را با تابوت به خاک نمی‌سپارند، بلکه مرده را هنگام حمل به گورستان در تابوت می‌گذاشتند و سپس جسد کفن پوش را از تابوت درمی‌آورند و دفن می‌کردند. توجیه عامه این بود که چون به خاک سپردن مرده با تابوت، مانع از آن می‌شود که جسد زود متلاشی و به خاک مبدل شود، خداوند فرموده است که بی‌تابوت به خاک بسپارند.<sup>۲</sup> خوردن شراب و انواع مشروبات الکلی دیگر نیز طبق آموزه‌های شرعی ممنوع بود.<sup>۳</sup> گرچه در توصیف آیین‌های مذهبی خواهیم دید که این حرمت گاهی از سوی برخی نادیده گرفته و شکسته می‌شد.

پاییندی مردم به سنن مذهبی عامل مؤثری در برگزاری آیین‌های مذهبی بود و باعث رجوع آن‌ها به قاضی می‌شد و مردم برای رو به راه کردن امور دینی خود مانند وصیت و پیوند زناشویی و طلاق به قاضی‌ها مراجعه می‌کردند.<sup>۴</sup>

آموزه‌های مذهبی مردم را از خوردن گوشت گوسفندی که به دست غیرمسلمانی کشته یا تهیه شده بود، نهی می‌کرد و آب خوردن مسلمان را از لیوانی که غیرمسلمان با آن آب نوشیده بود، منع می‌کرد. همچنین نماز خواندن مسلمان در جایی که تصویری در آن محل بود، جایز نبود. حتی در بعضی موارد تماس دست یا جامه مسلمانان با افراد غیرمسلمان نیز منع مذهبی داشت.<sup>۵</sup> سیره و خط مشی مذهبی برخی از عالمان دینی هم از دیگر علل و عوامل مؤثر بر آیین‌های مذهبی بود. این تأثیرگذاری به ویژه در مورد آیین‌های سوگواری مذهبی گزارش شده

<sup>۱</sup>. همان، ج ۴، ص ۱۵۳۶.

<sup>۲</sup>. همان، ج ۴، ص ۱۵۱۲.

<sup>۳</sup>. همان، ج ۲، ص ۸۴۵.

<sup>۴</sup>. همان، ج ۴، ص ۱۳۳۹.

<sup>۵</sup>. همان، ج ۲، ص ۹۰۱.

است. گرچه عالمان شیعه به ویژه در اوخر دوره صفویه با صوفیان ستیزهای جدی داشتند، برخی از عالمان شیعی آگاهانه شیوه‌های روبه گسترش سوگواری و عناصر وارداتی صفویه در عزاداری عاشورا را پذیرفته و تأیید می‌کردند و گاهی برای توجیه اتخاذ این تصمیم خویش به خواب استناد می‌کردند. یکی از معروف‌ترین این خواب‌ها خواب مقدس اردبیلی درباره عزاداری امام حسین(ع) است. او از مشاهده برخی از رفتارهای ناهنجار و بی‌سابقه اوباش در سوگواری عاشورا آزرده خاطر شده بود و آن‌ها را نهی از منکر نموده بود و وقتی مشاهده کرده که آن‌ها به نهی او توجهی نمی‌کنند و متقادع نمی‌شوند، ناگزیر آن مجلس سوگواری را ترک کرده بود و از آن پس عبور و مرور در بازار و حتی خروج از حجره را هم ترک کرد. سپس، شیی امام حسین(ع) را در خواب دید که به او( المقدس اردبیلی) اعتراض می‌کند که چرا مردم را از سوگواری منع می‌کنی. مقدس اردبیلی با این خواب مضطرب و آشفته شد و با ترس از خواب بیدار شد. سپس، به میان مردم عوام و سوگواران عاشورایی رفت و مانند آن‌ها سنگ در دست گرفت و با اوباش و اجامره شیعه بالا و پایین پریید و سنگها را برهم می‌کوشت، «وحسو و شحسو کنان»<sup>۱</sup> و «حسین حسین گویان» به همراه آن‌ها در کوچه و بازار راه افتاد و سوگواری کرد.<sup>۲</sup>

این خواب توجیهی برای سوگواری متنوع و در حال تغییر مردم در تمامی ولایات صفوی

در دهه عاشورا بود و می‌گفتند:

«به همین جهت، الحال سال‌هاست که در آیین ملوک و سلاطین صفویه- انار الله برهانهم- در باب تعزیه‌داری برای حضرت امام حسین علیه‌السلام در دهه اول محرم‌الحرام خصوصاً در روز عاشورا در همگی ولایات ایران، پیوسته این‌چنین بنا گذاشته شده، بلکه هر روزه در هر سالی بعضی از اطوار غریب و برخی از اوضاع قریب به ایران نیز به تدریج بر آن اطوار سابق خود افزوده و می‌افزایند و در این مدت متمادی ایام دولت ابد مدت سلسله صفویه- انار الله برهانهم- که متجاوز از دویست و چهل سال می‌شود،<sup>۳</sup> هرگز علما و

<sup>۱</sup>. این جمله به معنا واحسین شاه حسین است که ترک‌ها به این صورت تلفظ کرده و کم کم در میان دیگر عزاداران نیز رواج یافته بود.

<sup>۲</sup>. رسول جعفریان، صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۱، ص ۴۶۴.

<sup>۳</sup>. این کتاب در سال ۱۱۲۲ ه.ق. نگاشته شده است و از ابتدای حکومت صفویه تا آن تاریخ ۲۱۶ سال می‌شود.

فضلای شیعه در هیچ عصری از اعصار خود، شیعیان را از آن اطوار در تعزیه‌داری حضرت امام حسین علیه السلام منع نکرده‌اند.<sup>۱</sup>

همواره و به ویژه در دوره صفویه علمایی وجود داشتند که گاه آشکارا علیه شخص شاه انتقاد، اعتراض و اقدام می‌کردند. به طور حتم، هراس شاه از چنین اقداماتی، قابل ملاحظه و برای کترول او بسیار مؤثر بوده است. این عامل را نیز می‌توان از عوامل مؤثر بر آیین‌های مذهبی دانست. شاردن در این باره از شخصی به نام ملا کاظم نام برده و می‌گوید:

«این شخصیت وارسته که در علم دین تسلطی به کمال داشت و صاحب کرامات و به امور دنبوی سخت بی‌اعتنا بود، شهرت بسیار داشت. پس از آن‌که به زهد و ورع کامل قبول عامه یافت، شروع به زشت‌گویی نسبت به شاه عباس ثانی کرد و علناً و به صراحة تمام می‌گفت این پادشاه دائم‌الخمر است. بنابراین کافر می‌باشد، فره ایزدی نیز از او گرفته شده است؛ باید او را کشت و به جایش یکی از پسران شیخ‌الاسلام را که نوه شاه عباس بزرگ است، بر تخت سلطنت نشاند. شاه که از سخنان تن و تلخ وی خشمگین شده بود و بیم کرد تبلیغات سوء او حوادث شومی به بار آورد فرمان داد وی را به نام تبعید به شیراز از پایتحت به بیرون ببرند، و میان راه از بالای کوه به زیر اندازند.<sup>۲</sup>

شاردن در جایی دیگر از مجتهدی صاحب فتوا که مقلدان فراوانی در بین شیعیان داشت و معروف به شهشہان و سید حسینی بود، نام می‌برد که در عصر شاه عباس دوم زندگی می‌کرد و در نام‌گذاری فرزندانش از پیشووند شاه استفاده می‌نمود. این کار او موجب خشم شاه عباس دوم شد. شاه عباس از روی خشم گفته بود که می‌خواهد سر این شاه تراش را از تن جدا کنند، اما مخالفت عمومی روحانیون مانع از اجرای دستور شد. شاه عباس دوم پس از مدتی شنید که این شاه تراش، الاغی دارد که هر روز می‌تواند سه منزل را طی کند، بنابراین از او خواهش کرد تا الاغ را به شاه بدهد، اما سید جواب داد که شاه لیاقت سواری الاغ مرا ندارد.<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup>. تحفه فیروزیه، ص ۱۶۶ نقل در صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۱، ص ۴۶۵.

<sup>۲</sup>. شاردن، سفرنامه شاردن، ج ۴، صص ۱۴۸۵-۱۴۸۶.

<sup>۳</sup>. همان، ج ۴، ص ۱۵۱۴.

### ۳. زمینه‌ها، علل و عوامل زیستی، اجتماعی و اقتصادی

در دوره صفویه، برخی از زمینه‌ها و علل و عوامل مؤثر در برپایی و برگزاری آیین‌های مذهبی از سنخ زمینه‌ها، علل و عوامل زیستی، اجتماعی و اقتصادی بودند. یکی از این عوامل تأثیرگذار، عرف اجتماعی بود که آیین‌های زناشویی را تحت الشعاع خود قرار می‌داد. بنابر عرف اجتماعی عصر صفوی، جوانان پیش از بیست سالگی نمی‌توانستند وارد عرصه فعالیت‌های جدی اجتماعی شوند مگر اینکه پیش از رسیدن به بیست سالگی ازدواج کنند. ازدواج دائم پیش از سن بیست سال باعث می‌شد که جوان بتواند خود را از بند سرپرستی و نظارت پدر رها بداند.<sup>۱</sup>

موقعیت و طبقه اجتماعی افراد نیز ازجمله عوامل تأثیرگذار بر آیین‌های مذهبی بود به گونه‌ای که زنان حرم‌سرای شاهی برای خود هم مسجد و هم گورستان داشتند و آیین‌های تقویت و آیین‌های مرگ و خاک‌سپاری را در همانجا برگزار می‌کردند و موقعیت و طبقه اجتماعی آن‌ها بر شیوه برگزاری آیین‌ها توسط آن‌ها تأثیر داشت.<sup>۲</sup>

تأثیرگذاری قشریندی و طبقه اجتماعی افراد را در برگزاری آیین‌های مذهبی می‌توان در شیوه برگزاری آیین‌های زناشویی به وضوح دید. بر همین اساس بود که افراد طبقات پایین آیین زناشویی را بسیار ساده و حتی بدون انتخاب وکیل برگزار می‌کردند. به طور حتم، طبقه اجتماعی و توان اقتصادی آن‌ها حتی بر مدت زمان برگزاری جشن و جهیزیه عروس و تحفه‌های اهدایی به عروس تأثیر داشت؛ تا به آنجا که عروس را اگر از طبقه بالادست جامعه و خانواده دولتمند و صاحب مقام بود، در کجاوه می‌نشانندند، اما اگر از دودمان متوسط بود، بر اسب می‌نشانندند و اگر از طبقه پایین و فروdest جامعه بود، پای پیاده به خانه داماد می‌بردند.<sup>۳</sup> دروازه گیری که یکی از رسوم رایج در آیین‌های زناشویی بود، فقط در آیین ازدواج افراد طبقات پایین اتفاق می‌افتد. زمانی که داماد جوان برای جلب رضایت عروس مهریه ای بیش از استعداد مالی خود متقبل می‌شد و پس از عقد ازدواج هنگامی که نوع عروس نزدیک خانه داماد می‌رسید، شوهر درب را به روی او می‌بست و می‌گفت: من زنی که مهریه‌اش این قدر سنگین باشد نمی‌خواهم و با این کار

<sup>۱</sup>. همان، ج ۲، ص ۷۶۷.

<sup>۲</sup>. شاردن، سفرنامه شاردن، ج ۴، ص ۱۳۱۳.

<sup>۳</sup>. همان، ج ۱، ص ۴۴۰.

اولیای عروس را وادار به کاهش مبلغ مهریه می‌کرد.<sup>۱</sup> در مورد آیین‌های مرگ و خاکسپاری هم وضعیت همین بود. آیین‌های خاکسپاری و سوگواری افراد با توجه به طبقه اجتماعی و وضعیت اقتصادی او متفاوت اجرا می‌شد. به عنوان مثال: در خاکسپاری یک جنگجو و قزلباش، لباس و زره و شمشیر و ادوات رزمش را حمل می‌کردند. در خاکسپاری افراد ثروتمند جمع کثیری از خدم و حشم او حاضر می‌شدند اما در خاکسپاری افراد فرودست جامعه چنین نبود. حتی خاکسپاری افراد طبقه بالا و نزدیک دربار بدون اجازه شاه امکان پذیر نبود. انتقال اموات و جنازه‌ها به مشاهد مشرفه نیز تابع موقعیت اجتماعی و اقتصادی میت بود. آیین وفات و خاکسپاری شاهان نیز از این قاعده مستثنی نبود.

رغبت و عدم رغبت شاهان صفوی به برخی از امور هم باعث تأثیرگذاری بر شیوه برگزاری برخی از آیین‌ها می‌شد. به عنوان مثال توجه شاهان صفوی به مطربان و مغینان و حمایت از آن‌ها باعث ترویج طرب و غنا و خوانندگی در مجالس جشن و سرور مردم شیعی در جامعه عصر صفوی می‌شد و رویگردانی پادشاهان صفوی و اجتناب آن‌ها از ارباب طرب باعث کم رونق شدن طرب و غنا در بین مردم گردید. همین توجه و حمایت شاهان صفوی حتی باعث شکل گیری طبقه ای به نام طبقه مغینان و اهل طرب در این جامعه شیعی شده بود.<sup>۲</sup>

شرایط و زمینه‌های مالی تأثیر آشکاری در چگونگی برگزاری آیین‌هایی همچون خواستگاری داشت. به گونه ای که گاهی خواستگار با دو برابر کردن جهیزیه اعطایی و به پشتوانه دارایی و ثروت خویش دختر دلخواه خود را تصاحب می‌کرد. فیگوئروا گزارش می‌دهد که یکی از سران قزلباش که قصد داشت با دختر بزرگ خانواده ای ازدواج کند و با علاقه بسیار مقدمات ازدواج با او را فراهم کرده و برای این کار جهیزیه‌ای قابل ملاحظه به مادر دختر تحويل داده بود، پس از مشاهده خواهر کوچک‌تر نامزد خود، عاشق و دلباخته خواهر کوچک‌تر شد. در نتیجه فی‌المجلس مقدار جهیزیه را دو برابر کرده، مادر را ناگزیر ساخت دختر کوچک را به وی بدهد و دختر را همان وقت برداشت و به دهی در دو فرسنگی شهر قم برد که به رسم تیول در برابر مستمری و جامگی از طرف شاه به وی واگذار گردیده بود.<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup>. همان، ج ۱، صص ۴۴۲-۴۴۳.

<sup>۲</sup>. همان، ج ۱، ص ۱۹۰.

<sup>۳</sup>. فیگوئروا، سفرنامه دن گارسیا دسیلو / فیگوئروا، صص ۲۵۲-۲۵۳.

وضعیت اقتصادی حتی بر تعداد زنان یک مرد و همسرگزینی او تأثیر داشت. یکی از علل مؤثر بر اکتفا کردن غالب مردان صفوی به تک همسر دائمی، وضعیت اقتصادی آنها بود. چون ازدواج دائم هزینه‌های اقتصادی سنگینی داشت و نسبت به سایر آیین‌های زناشویی پرهزینه‌تر بود و هر کسی قادر به تحمل این هزینه‌های سنگین نبود. فقط کسانی زن دائمی می‌گرفتند که ممکن و دارا بودند و دیگران ناگزیر به کنیز یا متعه روی می‌آوردند. از سویی، مردان دولتمند و صاحب مقام نیز به طور غالب با زنانی هم شأن خود ازدواج می‌کردند و اگر آن زن نمی‌توانست یا نمی‌خواست وی را ارضاء کند، کنیزی نیز می‌گرفت. مردم قشر متوسط بیشتر، به متعه روی می‌آوردند چون هزینه‌های کمتری داشت. اما مردان تهی‌دست و کم‌سرمایه چون از پرداختن مهریه ناتوان بودند، از متعه خودداری می‌کردند. جالب توجه اینکه دولتمندان و افراد سرشناس جامعه متعه نمی‌کردند، چون این ازدواج را در شأن خود نمی‌دانستند؛ دوست نداشتند با زنی که هم‌بستر دیگران بوده ازدواج کنند. حتی دوست نداشتند از زنی که کام گرفته‌اند مرد دیگری متمع شود. اگر به طور اتفاقی مردی ثروتمند و صاحب جایگاه عاشق زنی غیر از همسر خود می‌شد یا به یک زن روسپی دل می‌بست او را برای مدت نود سال صیغه می‌کرد. افراد با شخصیت هنگامی به این کار دست می‌زدند که زن دائمی‌شان منسوب به یک خانواده معتبر و صاحب نام و نشان نبود، زیرا زنان صاحب مقام و جایگاه هرگز رضایت نمی‌دادند که هوویی از طبقات پست جامعه داشته باشند.<sup>۱</sup>

علل اقتصادی همچنین، زمینه ساز طلاق و آزار و اذیت زنان هم می‌شد. بر این اساس، گاهی در بین اقشار فرودهست جامعه بعضی از مردان که در اداره امور خانواده ناتوان بودند و توانایی پرداخت نفقة و مهریه را هم نداشتند بدون سبب و به بجهه های نادرست با همسر خویش بدرفتاری می‌کردند. این دسته از مردان با شکنجه و آزار و اذیت جسمی و روحی زن زندگی را بر او تلخ و وادار به درخواست طلاق می‌کردند چون در چنین شرایطی زن حق مطالبه مهریه نداشت و شوهر بدون پرداخت مهریه او را طلاق می‌داد.<sup>۲</sup> گاهی هم ناتوانی جنسی و فحشاء به عنوان یکی از علل و عوامل جسمی و زیستی منجر به طلاق و جدایی می‌شد.<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup>. شاردن، سفرنامه شاردن، ج ۱، ص ۴۳۸.

<sup>۲</sup>. همان، ج ۱، ص ۴۴۴.

<sup>۳</sup>. همانجا.



## نتیجه فصل

برگزاری آیین‌های مذهبی از انواع آن، در اساس، یک منشأ کهن اجتماعی داشت. با این حال، رقابت سیاسی صفویه با حکومت‌های دیگر، نخستین زمینه و علت برگزاری آیین‌های مذهبی شیعه بود. صفویان می‌خواستند با برگزاری آیین‌های مذهبی در قلمرو خود، هویتی مستقل برای خویش تعریف کنند که در تقابل با هویت حکومت‌های داخلی و خارجی رقیشان باشد. رقابت‌های سیاسی کارگزاران حکومتی در دستگاه حکومتی صفویه زمینه ساز برگزاری آیین‌های مذهبی شیعه می‌شد و اضافه بر این‌ها، پادشاهان صفوی، می‌کوشیدند با تکیه بر مذهب و برپایی آیین‌های مذهبی شیعه، تعصب مذهبی را به جای تعصب قبیله ای تقویت کنند و بدین طریق، قدرت قبایل را کنترل کنند.

نفوذ معنوی صوفیان به عنوان عاملی مؤثر در برپایی و شیوه برگزاری آیین‌های مذهبی شیعه ایفای نقش می‌کرد. باورهای فرهنگی و مذهبی جامعه به همراه سیره و خط مشی برخی از عالمان شیعی نیز زمینه را برای آیین‌های مذهبی شیعه و گسترش و استمرار آن‌ها مهیا می‌کرد. باورهای عمومی جامعه به ویژه باورهای مردم درباره زنان، در کنار عرف اجتماعی، موقعیت و طبقه اجتماعی و اقتصادی افراد از جمله علل و عوامل تأثیرگذار بر برپایی آیین‌های مذهبی شیعه در قلمرو صفویه بود که در برگزاری و شیوه‌ی برپایی این آیین‌ها تأثیر به سزاوی داشت.

## **فصل دوم:**

### **آیین‌های مذهبی گذار در قلمرو صفویه**

**۱. آیین‌های باروری و زایش؛**

**۲. آیین‌های تولد؛**

**۳. آیین‌های ازدواج؛**

**۴. آیین جدایی و طلاق؛**

**۵. آیین‌های مرگ و وفات.**



## درآمد

باورهای بنیادین هر جامعه در آیین‌های مذهبی آن جامعه تبلور می‌یابد و آیین‌های مذهبی به طور غالب، با ساخت نماد یا ترکیب نمادهایی همراه است که از ریشه‌های اعتقادی و دینی مشترک سرچشمه می‌گیرند. این آیین‌ها در تقسیم بندی‌های انسان‌شناسی فرهنگی در هر جامعه‌ای به دو گروه کلان آیین‌های گذار و آیین‌های تقویت تقسیم می‌شوند.

آیین‌های گذار بیانگر گذر انسان از یک موقعیت اجتماعی به موقعیتی دیگرند و فرآیندهای زیستی تولد، بلوغ، زناشویی و مرگ آدمی را شامل می‌شوند.<sup>۱</sup> بنابراین، اصطلاح «آیین‌های گذار» یا «آیین‌های دور زندگی»، چنانچه آرنولد فان گنپ (Arnold van Gennep).<sup>۲</sup> تشریح کرده است:

<sup>۱</sup>. دانیل بیتس و فرد پلاگ، انسان‌شناسی فرهنگی، ترجمه: محسن ثلاثی، تهران: انتشارات علمی، ج ۱، ۱۳۷۵ ه.ش، صص ۶۷۹-۶۸۰.

<sup>۲</sup>. Arnold van Gennep.

شامل مراسم‌های آیینی در ارتباط با لقاح، تولد، بلوغ، ازدواج و مرگ می‌باشد.<sup>۱</sup> این فصل در پی توصیف و چگونگی برگزاری آیین‌های مذهبی گذار در قلمرو صفویه می‌باشد. بنابراین، به بررسی آیین‌های باروری و زایش، تولد، بلوغ، زناشویی، مرگ و خاکسپاری می‌پردازد؛ آیین‌هایی که از پیش از تولد آدمی لحظه و تا پس از مرگ او برگزار می‌شوند.

## ۱. آیین‌های باروری و زایش

لقاح و باروری و زایش، جزء انکار ناپذیر چرخه‌ی حیات آدمی و مهم‌ترین فرآیندهای زیستی‌اند که انسان‌ها برای بقای نسل به آن نیازمندند. این فرآیند انسانی رفتار طبیعی آدمی در هر جامعه‌ای است و در جامعه تحت حکومت صفوی نیز متأثر از تعالیم شیعی در قالب یک رفتار آیینی و مذهبی جاری بود. آیین‌های باروری موجود در جامعه عصر صفوی را می‌توان ذیل سه عنوان تقسیم کرد: آیین‌های باروری، آیین‌های تغییر جنسیت جنین و آیین‌های زایمان.

### ۱-۱. باروری

منظور از آیین‌های لقاح و باروری در این نوشتار، آیین‌هایی است که برای درمان نازایی زنان به مردان و زنان پیشنهاد و یا توسط برخی انجام می‌شد. نازایی و سترون بودن در جامعه عصر صفوی دردی جانکاه انگاشته می‌شد. از نظر زنان آن روزگار، هیچ دردی جان‌گذازتر از درد نازایی نبود؛ به همین سبب، زنان نازا برای درمان نازایی خویش به هر شخص و دارویی متوصل می‌شدند. به گونه‌ای که حتی در برخی موارد پس از توصل به ائمه اطهار<sup>(ع)</sup> و عدم درمان، برای یافتن شفای خویش به کلیسا مسیحیان هم روی می‌آوردند. آین آیین‌ها به صورت متعدد و متنوع در جامعه صفوی دیده می‌شد که برخی از آن‌ها عبارتند از:

<sup>۱</sup>. یوسف، امتیاز، آیین‌ها، ترجمه: نگار نادری، دائرة المعارف جهان نوین /سلام، سر ویراستار متن انگلیسی: جان ل. اسپوزیتو، ترجمه و تحقیق و تعلیق زیر نظر: حسن طارمی و محمد دشتی و مهدی دشتی، تهران: نشر کتاب مرجع و نشر کنگره، چ ۱، ۱۳۸۸ ه.ش، ج ۱، ص ۴۶.

<sup>۲</sup>. شاردن؛ سفرنامه شاردن؛ ج ۳، ص ۱۰۳۷.



### ۱-۱-۱. دعای حمل

در جامعه عصر صفوی نوعی طلسماها و تعویذهای ساده برای شفای بیماری رایج بود که آنها را دعا می‌نامیدند. این دعاها و تعویذها عبارت بود از آیاتی از قرآن کریم که به امید وجود اسم اعظم خداوند یا اسمی وصف ناپذیری در آن، نوشته می‌شد. زیرا بر این باور بودند که اگر اسم اعظم خداوند یا اسمی وصف ناشدنی بر زبان هرکس جاری شود، به بسیاری چیزها آگاه و به انجام دادن بسیاری از کارها توانا می‌شود.<sup>۱</sup> در برخی موارد این تعویذها در قالب یک رفتار آیینی گنجانده می‌شد و برخی از عالمان و فقهیان توصیه می‌کردند که شوهر زن، بزغاله‌ی فربه‌ی را در دیگی کم آب پیزد، سپس از آن تناول کند؛ دعا بیکه که آمیزه‌ای از چندین آیه قرآن بود(ر.ک. پیوست شماره ۱، دعا حمل) با خطی واضح در ظرفی پاکیزه بنویسد و به هنگام آمیزش جنسی با همسرش بشوید و بیاشامد؛ سپس، فاتحه و صلوات بر پیامبر(ص) و آل او بفرستد و ابجد و هوز را همراه با همان دعا بخواند.<sup>۲</sup>

### ۱-۱-۲. آویخته دار

بنابر برخی از گزارش‌ها در حدود سال ۱۰۶۰ه.ق. برخی از زنان نازای تبریز برای درمان نازایی خویش و باردار شدن از زیر جسد آویزانی که در یکی از میادین شهر از چوبه‌ی دار مجازات آویخته شده بود، می‌گذشتند. چون بر این باور بودند که این کار موجب درمان نازایی آنها می‌شود. آنان به قدری به این آیین باورمند بودند که برای انجام این کار پولی هم به شاگرد میرغضب که در پای چوبه‌ی دار ایستاده بود، می‌پرداختند.<sup>۳</sup> در میان این زنان باور دیگری نیز رایج بود و آن اینکه اگر از روی جوی آب فاضلاب حمام مردانه چند مرتبه به این سو و آن سو بپرند، حامله شدن آنها به سرعت صورت می‌گیرد.<sup>۴</sup>

<sup>۱</sup>. شاردن؛ سفرنامه شاردن؛ ج ۳، ص ۱۰۳۷.

<sup>۲</sup>. ملا محسن فیض کاشانی، رسائل فیض کاشانی، تصحیح: بهزاد جعفری، تهران: مدرسه عالی شهید مطهری، ج ۱، ۱۴۲۹ ه.ق.، ج ۱، رساله ۱۳، صص ۵۰-۵۱؛ محمدباقر مجلسی، زاد المعاد- مفتاح الجنان، تصحیح و ترجمه: علاء الدین اعلمی، بیروت: ج ۱، ۱۴۲۲ ه.ق.، صص ۵۵۸-۵۵۹.

<sup>۳</sup>. جملی کاری، سفرنامه کاری، ترجمه: نخجوانی، عباس و عبدالعلی کارنگ، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ج ۲، ۱۳۸۳ ه.ش.، ص ۴۶.

<sup>۴</sup>. همانجا.

### ۱-۱-۴. باز کردن گره قلاب(گوه بازکن بند شلوار)

در مسجد «سید احمدیان» اصفهان که در محله‌ای به همین نام واقع و به واسطه پیشینه چندصدساله اش در سراسر قلمرو صفوی معروف بود، آیینی خاص به نام «آیین باز کردن گره قلاب»(گره بازکن بند شلوار) انجام می‌شد. این مسجد مناره‌ای به نام مناره «ته برنجی» داشت<sup>۱</sup> و نوعروسان و زنان نازا به آن باور بسیاری داشتند.

وابستگان زن نازا، پس از انداختن چادر زن بر سرش، افسار اسبی را به چادر او می‌بستند و وی را درحالی که یک جاروی نو و یک ظرف سفالین نو و آکنده از گردو در دست داشت، به مسجد می‌آوردند. سپس، او را با همین حال، بر فراز مناره ته برنجی می‌بردند و او به هنگام بالا رفتن، باید روی هر پله مناره، یک گردو می‌شکست، مغزش را در ظرف سفالین و پوستش را روی همان پله می‌ریخت؛ سپس، به هنگام فرود آمدن از فراز مناره، یکایک پله‌ها را جاروب می‌کرد. در پایان، جارو و ظرف را به محراب مسجد می‌برد؛ مغز گردوها را با کشمش‌ها مخلوط می‌کرد، آنها را در گوشه چادر خویش می‌بست و به منزلش بازمی‌گشت. در راه بازگشت به منزل، اگر به مرد یا مردانی می‌رسید و از آنها خوشش می‌آمد، گردو و کشمش به آنان تعارف می‌کرد و با خواهش و تقاضا از آنها می‌خواست که از آن گردو و کشمش بخورند. اگر آنها از آن کشمش و گردو می‌خوردند، زن خوشحال و امیدوار می‌شد که دوران نازایی او به پایان نزدیک شده است، اما اگر کسی از آن کشمش و گردو نمی‌خورد نامید می‌شد زیرا گمان می‌کرد که دوران نازایی او به پایانش نزدیک نشده است.<sup>۲</sup>

زنان نازا معتقد بودند این آیین که «گره باز کن بند شلوار» نام داشت، شفا بخش نازایی آن‌هاست. شاردن معادل فرانسوی این اصطلاح را «گره بازکن قلاب» دانسته و گزارش می‌دهد که در نخستین روزهای ورودش به اصفهان، زنی جوان و بسیار زیبا و خوش اندام را دیده که این آیین را برگزار می‌کرده است. او نقل می‌کند این زن درحالی که سه یا چهار زن چادری دیگر، همراهش بودند، بر سر راه او ایستاده و به شاردن خیره شده است. سپس، اسب او را متوقف کرده، به شاردن نزدیک شده و گوشه چادرش را که در بین آن، مقداری کشمش و مغز گردو بود، باز کرده و از شاردن خواسته است مقداری از آن کشمش و گردوها بردارد و بخورد. این سیاح

<sup>۱</sup>. این مناره را مناره ته برنجی نامیده بودند، زیرا پایین آن از صفحات برنجی پوشانده شده بود.

<sup>۲</sup>. شاردن؛ سفرنامه شاردن؛ ج ۴، صص ۱۴۸۶-۱۴۸۷.

اروپایی ناآشنا با آیین مذکور، گویی از رفتار زن اصفهانی شگفت زده می‌شود و وقتی زن جوان، گوشه چادرش را باز می‌کند و چشمش به لباس فاخر و گرانبهای زن می‌افتد، گمان می‌کند که این زن، یک قحبه جوان است که شاردن را به سوی خود دعوت می‌کند. بنابراین، به جای برداشتن کشمکش و گردو، بی‌پروا و گستاخانه به دنبال زن جوان می‌رود. سپس، وقتی این اتفاق را برای دوستان خود بازگو می‌کند، منظور و مقصود زن را می‌فهمد و به شدت آشفته و پشیمان می‌شود که چرا از آن گردوها و کشمکش‌ها چیزی نگرفته است.<sup>۱</sup>

#### ۱-۱-۵. شرکت در ختنه سوران

بنابر برخی از گزارش‌ها در برخی موارد، زنانی که عقیم بودند، در مجلس ختنه سوران اطفال دیگران، آنچه را که از آلت جنسی کودکان بریده می‌شد، می‌بلعیدند و بر این باور بودند که این کار می‌تواند زهدان آن‌ها را باز کند.<sup>۲</sup>

### ۱-۲. تعیین جنسیت جنین

آیین‌های تعیین جنسیت، بنابر گزارش‌های تاریخی به منظور تعیین جنسیت پسر برای جنین بوده است و به نوبه‌ی خود بیانگر توجه و اقبال مردم و جامعه به فرزند پسر است. زیرا جامعه‌ی ایران ساختار قومی- قبیله‌ای داشت و در این وضعیت فرزندان ذکور از آن جهت که بازوan توانای اقتصادی و نظامی خانواده، قبیله، طایفه و عشیره خود بودند، اهمیت بیشتری می‌یافتد. برخی از آیین‌های تعیین جنسیت عبارتند از:

#### ۱-۲-۱. نذر امام

در این آیین پدران یا مادران نذر می‌کردند: جنینی را که در رحم مادر است، در صورت پسر شدن، غلام یکی از ائمه و مقدسین خود کنند. سپس، پس از تولد نوزاد پسر، گوش‌های او را به عنوان غلام سوراخ می‌کردند و نامش را «محمدقلی»، «امام قلی»، «علیقلی» و نظیر آن‌ها می‌گذاشتند.<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup>. همان، ج ۴، ص ۱۴۸۷.

<sup>۲</sup>. زان باتیست تاورنیه، سفرنامه تاورنیه، ترجمه: حمید ارباب شیرانی، تهران: انتشارات نیلوفر، ج ۲، ۱۳۸۹ ه.ش، ص ۲۸۴.

<sup>۳</sup>. آدام اوئلاریوس، سفرنامه آدام اوئلاریوس، ترجمه: حسین کردچه، تهران: انتشارات هیرمند، ج ۱، ۱۳۷۹ ه.ش، ج ۲، صص ۷۶۱-۷۶۲.

## ۱-۲-۱. نذر ابدال

برخی از خانواده‌ها نذر می‌کردند که فرزند خویش را در صورت پسر بودن، «ابdal» کنند و اگر آن فرزند بعدها نمی‌خواست «ابdal» باقی بماند، باید پولی به مرشدان و رهبران تصوف می‌پرداخت و خود را رها می‌کرد.<sup>۱</sup> (ابdalها) گروهی از صوفیان عصر صفوی در دوره «شاه صفی» بودند که نیم تنه های مخصوصی از پارچه زیر و خشن دوخته شده، می‌پوشیدند یا حتی گاهی با بدنش برهنه که آن را با قطعاتی از پوست پوشانیده و کمربندی آهینه به شکل مار روی آن می‌بستند، در کوچه و بازار دیده می‌شدند. این کمربندها را به طور معمول، مرشد و رهبرانشان، هنگامی که شاگرد معرفت لازم را برای ابدال شدن می‌یافت، به او می‌داد. کمربند طی مراسمی در صوفی خانه‌های اردبیل، اصفهان و مشهد به شاگردان اعطای می‌شد.<sup>۲</sup>

## ۱-۲-۲. به نام محمد(ص)

برخی از عالمان دینی برای داشتن فرزند پسر یا به تعییری دیگر، برای «رفع انوثیت» جنین، توصیه می‌کردند که پیش از چهار ماهگی جنین، بر شکم زن باردار مورد نظر، آیه‌ی هفتم سوره‌ی مریم<sup>۳</sup> را بنویسند و نیت کنند که او را «محمد» یا «علی» نام بگذارند.<sup>۴</sup> یا اینکه روی زن را به سوی قبله بچرخانند، «آیة‌الکرسی» را بخوانند و با دست بر پهلوی او بزنند و بگویند: «اللَّهُمَّ إِنِّي قَدْ سَمَّيْتُهُ مُحَمَّدًا».<sup>۵</sup>

## ۱-۳. زایش

زایش و زایمان را از یک سو می‌توان به عنوان فرآیندی زیستی و مرحله‌ای از مراحل زندگانی طلفی دانست که در شکم مادر است. از دیگر سو، می‌توان این فرآیند طبیعی را به عنوان مرحله‌ای از مراحل زندگانی یک زن دانست که با پایان یافتن آن به موقعیت اجتماعی جدیدی گام می‌گذارد. به طور معمول در جامعه، زایش به عنوان فرآیندی زیستی تلقی می‌شود که زن را به

<sup>۱</sup>. همانجا.

<sup>۲</sup>. همان، ج ۲، ص ۷۶۴.

<sup>۳</sup>. «يَا زَكَرِيَا إِنَّا بُشِّرُكَ بِغُلَامٍ أَسْمَهُ يَحْيَى لَمْ يَجِدْ لَهُ مِنْ قَبْلٍ سَمِّيًّا».

<sup>۴</sup>. ملا محسن فیض کاشانی، رسائل فیض کاشانی، ج ۱، رساله ۱۳، ص ۴۸؛ محمدباقر مجلسی، زاد المعاو - مفتاح الجنان، ص ۵۵۸.

<sup>۵</sup>. ملا محسن فیض کاشانی، رسائل فیض کاشانی، ج ۱، رساله ۱۳، ص ۴۹.

مقام مادری می‌رساند. این تلقی رایج، در عصر صفویه نیز معمول بوده و تجویزهای فقهی شیعه این دوره و گزارش‌های تاریخی گویای همین مطلب است.

بنابر حکم فقیهان، واجب بود زن را در هنگام زایمان با دیگر زنان و شوهرش تنها بگذارند.<sup>۱</sup> حتی واجب بود زنانی را که حضورشان در کنار او غیر ضروری بود، در این هنگام از خانه بیرون کنند تا این زنان، نخستین کسانی نباشند که نگاهشان به عورت مولود می‌افتد.<sup>۲</sup> مستحب بود زن باردار در هنگام دیدن آغازین نشانه‌های نفاس، خرمایی بخورد؛ زیرا باور رایج این بود که خوردن خرما در این هنگام، موجب حکیم شدن آن طفل می‌شود.<sup>۳</sup> با توجه به آنچه بیان شد، آیین‌های زایش را می‌توان به دو گروه تقسیم کرد: آیین‌های رفع دشواری زایمان و آیین نفاس.

### ۱-۳-۱. رفع دشواری زایمان

به طور عمومی، واجب بود که چند زن یا شوهر آن زن، او را در زمان زایمان کمک کنند، اگر زنان متعدد بودند، مردان محرم به یاری زن می‌شتافتند، اگر وجود مردان محرم نیز مقدور نبود، مردان دیگری از خویشاوندانش به او مدد می‌رسانند.<sup>۴</sup> البته، به طور معمول، در هر خانواده زنان مسن‌تری بودند که از زنان زائو مراقبت می‌کردند و بدین سبب، قابله نامیده می‌شدند. در حرم‌سرای دربار که چنین زنانی وجود نداشتند، قابله(اما) از خارج کاخ به حرم‌سرا دعوت می‌شد. آن‌ها زمانی دعوت می‌شدند که زاییدن بر زنان حامله دشوار می‌شد، اما چنین مواردی به ندرت اتفاق می‌افتد؛ زیرا در ایران همانند دیگر نقاط گرم‌سیری مشرق زمین، زایمان به آسانی صورت می‌پذیرفت و کمتر نیازمند حضور قابله می‌شد.<sup>۵</sup> گاهی در هنگام دشواری زایمان، قابله با

<sup>۱</sup>. محمدتقی مجلسی، یک دوره ققهه کامل فارسی، تهران: مؤسسه و انتشارات فراهانی، چ ۱، ۱۴۰۰ ه.ق، ص ۱۵۱؛ محمدباقر محقق سبزواری، کفاية الأحكام، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چ ۱، ۱۴۲۳ ه.ق، ج ۲، ص ۲۸۲.

<sup>۲</sup>. محمدتقی مجلسی، لوامع صاحبقرانی، قم: مؤسسه اسماعیلیان، چ ۲، ۱۴۱۴ ه.ق، ج ۴، ص ۳۶۳.

<sup>۳</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عیاسی و تکمیل آن، تصحیح: محققان دفتر انتشارات اسلامی، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چ ۱، ۱۴۲۹ ه.ق، ص ۶۹۵.

<sup>۴</sup>. همان، ص ۶۹۲؛ محمدباقر محقق سبزواری، کفاية الأحكام، چ ۲، ص ۲۸۲؛ ملا محسن فیض کاشانی، النخبة في الحكمة العملية والأحكام الشرعية، تصحیح: انصاری قمی، مهدی، تهران: مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی، چ ۲، ۱۴۱۸ ه.ق، ص ۲۳۱.

<sup>۵</sup>. شاردن، سفرنامه شاردن، چ ۴، ص ۱۳۱۸.

اشاره به فرج زائو، خطاب به طفل می‌گفت: «رخت برای تو دوخته‌اند و آب به جهت شستن تو گرم کرده‌اند، چیزی باقی نداری زود بیرون بیا». در مواردی که حضور قابل و کمک دیگران مؤثر نمی‌افتد و زایمان برای زن دشوار باقی می‌ماند، آیین‌های ویژه‌ای برای رفع دشواری زایمان انجام می‌شود که برخی از آن‌ها عبارتند از:

**الف. بخشش و رهایی:** برخی از گزارش‌ها حاکی از آن است که وقتی زنان در زایمان دچار سختی و دشواری می‌شوند، خویشان و همسایگانشان به سوی مکتب خانه‌ها می‌شتافتند و با تقدیم پیشکشی به آخوند از او می‌خواستند که بچه‌های مکتبخانه را آزاد کند، یا بچه گناه کار را ببخشد و می‌پنداشتند با آزادی بچه‌ها، زن باردار، بار خود را آسان‌تر بر زمین می‌گذارد. به همین نیت هم پرنده‌گان خود را آزاد می‌کردند و حتی پرنده‌گانی را بدین منظور می‌خریدند تا در زمان دشواری زایمان زن، از قفس رها کنند.<sup>۲</sup>

**ب. ادعیه مؤثورو:** برخی از عالمندان دینی دوره صفویه برای آسان شدن زایمان زن، آیین‌های ویژه‌ای را تجویز می‌کردند. از جمله اینکه بر سفال آب ندیده یا بر یک ورق کاغذ شکل «۶۳۵۷۴۹۳» را بنویسند و به او نشان دهند یا بنویسند و بر پای راست او ببنندند. همچنین دعایی را که با نام خدا آغاز می‌شد و با آیاتی از سوره انشقاق پایان می‌یافتد، بنویسند (ر.ک. پیوست شماره ۲، دعای سفال) و بر سه پاره کاغذ با ارقام هندسی بنویسند: اوّل «و رب» دوم «ا ه حا» سوم «ج ح د».<sup>۳</sup> یا بر او این دعا را بخوانند: «يا خالقَ النَّفْسِ مِنَ النَّفْسِ وَ مُخْلِصَ النَّفْسِ خَلَصْهَا بِحَوْلِكَ وَ قُوَّتِكَ».<sup>۴</sup> یا این دعا را بر کوزه پُرآب [سه بار] بخوانند و از آن بیاشامند و از آن آب بر میان شانه‌ها و پستان‌های زن بریزنند:

<sup>۱</sup>. آقا جمال خوانساری، کلثوم ننه، ص ۵۹.

<sup>۲</sup>. آدام اولتاریوس، سفرنامه آدام اولتاریوس، ج ۲، ص ۶۷۰.

<sup>۳</sup>. ملا محسن فیض کاشانی، رسائل فیض کاشانی، ج ۱، رساله ۱۳، ص ۴۹.

<sup>۴</sup>. همان، ج ۱، رساله ۱۳، ص ۵۰.

«بِسْمِ اللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَلِيمُ الْكَرِيمُ سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَرَبِّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ كَانُوكُمْ يَوْمَ يَرَوْنَهَا لَمْ يَلْبُسُوكُمْ إِلَّا عَشِيهَةً أَوْ ضُحَاحًا كَانُوكُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ مَا يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبُسُوكُمْ إِلَّا سَاعَةً مِنْ نَهَارٍ».<sup>۱</sup>

در آیینی دیگر توصیه می‌شد برای سهولت وضع حمل، بر سه گوشی ورقی این چنین بنویسنده: در گوشی نخست، «و رب»، در گوشی دوم، «ا ه ط» و در گوشی سوم، «ج ح ر». یا بر او این دعا را بخوانند و با مشک و زعفران بنویسنده و بنوشانند: «یا خالقَ النَّفْسِ مِنَ النَّفْسِ خَلَصْهَا بِحَوْلِكَ وَ قُوَّتِكَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الْمُبَارَكِ الْعَظِيمِ».<sup>۲</sup>

در آیینی دیگر، هرگاه زایمان طفلی برای زنی دشوار می‌شد، توصیه می‌شد این دعا را برایش بر پوستی بنویسد: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ كَانُوكُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ مَا يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبُسُوكُمْ إِلَّا سَاعَةً مِنْ نَهَارٍ كَانُوكُمْ يَوْمَ يَرَوْنَهَا لَمْ يَلْبُسُوكُمْ إِلَّا عَشِيهَةً أَوْ ضُحَاحًا إِذْ قَالَتِ امْرَأَتُ عِمْرَانَ رَبِّي إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحرَرًا»، سپس به رشته ای بینند و بر ران راست آن زن محکم بینند و پس از اینکه طفل متولد شد، آن پوست نوشته را بردارند.<sup>۳</sup> یا اینکه که برای رفع دشواری تولد طفل دعایی را با نام خدا و رسولش و آیاتی از سوره انشقاق آغاز می‌شد و با فرازی از سوهی طلاق پایان می‌یافتد.<sup>۴</sup> (ر.ک. پیوست شماره ۳، دعای ساق) بنویسنده و بر ساق چپ زن باردار بینند.<sup>۵</sup>

توصیه دیگر این بود که هفت مرتبه «إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا» و یک مرتبه هم «یا ائِيَّها النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمْ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ إِلَى قَوْلِهِ كُلُّ ذَاتٍ حَمْلٌ حَمْلَهَا» را بر پوستی بنویسنده و بر ران زن مذکور آویزان کنند. یا بر پهلوی زنی که با این مشکل مواجه شده است بنویسنده: «جَنِبْهَا بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ اخْرُجْ بِإِذْنِ اللَّهِ مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ وَ مِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى وَ يُصَلَّى عَلَى النَّبِيِّ وَ آلِهَةِ».<sup>۶</sup> همچنین

<sup>۱</sup>. همانجا.
<sup>۲</sup>. محمدباقر مجلسی، زاد المعاد- مفتاح الجنان، ص ۵۵۸.
<sup>۳</sup>. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار عليهم السلام، بیروت: مؤسسة الطبع و النشر، ج ۱،
<sup>۴</sup>. ۱۴۱۰، ج ۹۲، ص ۱۱۹.
<sup>۵</sup>. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۹۲، صص ۱۱۹-۱۲۰.
<sup>۶</sup>. همان، ج ۹۲، ص ۱۲۰.

توصیه می شد در حضور او برایش سوره‌ی قدر را تلاوت کنند.<sup>۱</sup> یا اینکه بر کوزه‌ای پرآب سه مرتبه بخوانند:

«بِسْمِ اللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَلِيمُ الْكَرِيمُ سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَرَبِّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ كَانَهُمْ يَوْمَ يَرَوْهَا لَمْ يَلْبِسُوا إِلَّا عَشِيَّةً أَوْ ضَحْاحًا كَانَهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ مَا يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبِسُوا إِلَّا سَاعَةً مِنْ نَهَارٍ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ أَجْمَعِينَ».

سپس آب را به زن حامله بنوشانند و مقداری از آن را بین دو کتف و سینه‌های آن زن پاشند.<sup>۲</sup> یا اینکه بر کاغذ یا پوستی بنویسند:

«اللَّهُمَّ فَارْجِ الْهَمَّ وَ كَاشِفِ الْغَمَّ وَ رَحْمَانَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ رَحِيمَهُمَا ارْحَمْ فُلَانَةَ بِنْتَ فُلَانَةَ رَحْمَةً تُغْنِيهَا بِهَا عَنْ رَحْمَةِ جَمِيعِ خَلْقِكَ تُفَرِّجُ بِهَا كُرْبَتَهَا وَ تَكْشِفُ بِهَا غَمَّهَا وَ تُسِيرُ وِلَادَتَهَا وَ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ وَ قِيلَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ».

یا اینکه این دعا را بر او بخوانند: «يَا خَالِقَ النَّفْسِ مِنَ النَّفْسِ وَ مُخْلِصَ النَّفْسِ مِنَ النَّفْسِ أَخْلِصْهُ بِحَوْلِكَ وَ قُوَّتِكَ».<sup>۳</sup>

### ۱-۳-۲. دفع آل

بنابر باورهای عامیانه مردم، موجودی به نام آل، زن زائو را پس از زایمان، تهدید می‌کرد. آن‌ها آل را زنی ضعیف اندام و ضعیف صورت، با موهای سرخ و بلند و یک بینی از جنس گل، توصیف می‌کردند. می‌گفتند:

گیس او سرخ و بینی اش از گل	آل بشناختن بود مشکل
تا ز زائو جگر ندزدد و دل	گر بینی بگیر بینی او

به باور آن‌ها این موجود، جگر زائو را می‌دزدید و از آب می‌گذراند و تا زمانی که از آب نمی‌گذشت، ممکن بود با ریختن مقداری جو در دامن زن زائو و آوردن اسبی که از این جو

<sup>۱</sup>. همانجا.

<sup>۲</sup>. همان، ج ۹۲، ص ۱۲۱.

<sup>۳</sup>. همانجا.

<sup>۴</sup>. همانجا.

بخورد، آن را علاج کرد؛ اما اگر آل، جگر را به آب می‌رسانید، مداوا ناممکن می‌شد.<sup>۱</sup> بر این اساس و گویی، برای پیشگیری از ضرر و خطر آل، زن زائو را پس از زایمان، در رختخواب خوابانیده، طفل را نزد او بر روی زمین می‌گذاشتند. توجه می‌کردند که رختخواب زن، به رنگ سرخ نباشد زیرا معتقد بودند که آل ضرر می‌رساند. تا شش روز، به صورت آن زن سفیدآب می‌مالیدند، سرمه به چشم می‌کشیدند و خال بر ابرویش می‌گذاشتند و قابله برای دفع ضرر آل، شمشیر بر هنر را در دست می‌گرفت و با نوک شمشیر، چهار طرف اطاق را خط می‌کشید و در وقت خط کشی می‌گفت: «خش می‌کشم، خش می‌کشم / خش‌های خش خش می‌کشم». سپس، به زائو که در رختخواب بود می‌گفت: «دورت را خش کشیدم». سرانجام، شمشیر بر هنر را بالای سر زائو می‌گذاشت تا روزی که زائو به حمام برود.<sup>۲</sup>

### ۱-۳-۳. نفاس

نفاس خونی است که همزمان با زایمان یا پس از زایمان از رحم زن خارج می‌شود.<sup>۳</sup> نفاس، مکانیسم طبیعی بدن زن باردار است که مستقل از شرایط زمانی و مکانی عمل می‌کند و در هر جامعه ای و در هر دوره ای و برای هر زنی در هنگام زایمان رخ می‌دهد. اما از آنجایی که در این نوشتار، قلمرو زمانی صفویه مورد نظر است آرا و تجویزهای فقهی شیعه عصر صفویه بیان می‌شود. از دیگر سو، در استقراء ناقص این تحقیق، گزارشی در مورد آیین نفاس بدست نیامد. البته، فقدان داده‌های تاریخی در مورد آیین نفاس، طبیعی است چون نفاس آیینی است که در حریم خصوصی اجرا می‌شود و به طور معمول، جامعه ستی و مذهبی از آشکار نمودن آن پرهیز می‌کند.

<sup>۱</sup>. آقا جمال خوانساری، کلثوم تنه، صص ۶۰-۶۲.

<sup>۲</sup>. همان، صص ۵۹-۶۰.

<sup>۳</sup>. علی بن حسین محقق کرکی، *رسائل المحقق الکرکی*، تصحیح: حسون، محمد؛ قم: کتابخانه آیة الله مرعشی نجفی و دفتر نشر اسلامی، ج ۱، ۱۴۰۹ق.، ج ۱، ص ۹۲؛ محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، *جامع عباسی*، ص ۵۸؛ محمد تقی مجلسی، یک دوره قوه کامل فارسی، ص ۱۲؛ محمدباقر محقق سبزواری، *کفاية الأحكام*، ج ۱، ص ۳۲؛ ملا محسن فیض کاشانی، *النخبة فی الحکمة العملية*؛ ص ۹۳.

هیچ اندازه‌ی حداقلی برای خون نفاس تعیین نمی‌شد. ممکن بود این خون یک لحظه باشد یا اینکه حتی زنی هرگز خون نفاس نبیند.<sup>۱</sup> در تعیین مدت زمان حداکثری خون نفاس هم میان مجتهدین شیعه عصر صفوی اختلاف بود. مشهور فقهاء، حداکثر خون نفاس را ده روز<sup>۲</sup> دانسته و غیر مشهور، مدت ۱۸ روز را ذکر کرده‌اند.<sup>۳</sup> حداکثر مدت زمان نفاس برای زنی که عادت حیض ماهیانه‌ی منظمی داشت و در اصطلاح فقهی صاحب عادت بود، به تعداد روزهای حیض او بود<sup>۴</sup> ولی مبتدئ و مضطربه ده روز را مدت نفاس در نظر می‌گرفت.<sup>۵</sup> هرچه بیش از آن بود، اگر زرد رنگ یا سیاه یا سرخ بود و سه روز نمی‌شد، استحاضه محسوب می‌شد؛ اگر هم سه روز طول می‌کشید، ویژگی‌های حیض را دارا بود و در ایام حیض یا نزدیک به آن بود، حیض قلداد می‌شد.<sup>۶</sup>

اگر زن پس از زایمان، یک لحظه خون می‌دید، تا روز دهم هیچ خون دیگری مشاهده نمی‌کرد، سپس در دهمین روز زایمانش یک لحظه خون می‌دید و خون مورد نظر متوقف می‌شد، تمامی آن ده روز ایام نفاس او محسوب می‌شد.<sup>۷</sup> خونی که پس از زایمان نخست خارج می‌شد «نفاس ناشرمه‌ده» بود؛ یعنی به واسطه‌ی این خون، هر آنچه بر نفاساء<sup>۸</sup> حرام می‌شد، بر او حرام

<sup>۱</sup>. محمدتقی مجلسی، یک دوره فقه کامل فارسی، ص ۱۲؛ محمدباقر محقق سبزواری، *کفاية الأحكام*، ج ۱، ص ۳۲.

<sup>۲</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، *جامع عباسی*، ص ۵۸؛ محمدباقر محقق سبزواری، *کفاية الأحكام*، ج ۱، ص ۳۲.

<sup>۳</sup>. علی بن حسین محقق کرکی، *رسائل المحقق الكرکی*، ج ۱، ص ۹۲؛ محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، *جامع عباسی*، ص ۵۸؛ محمدتقی مجلسی، یک دوره فقه کامل فارسی، ص ۱۲؛ محمدباقر محقق سبزواری، *کفاية الأحكام*، ج ۱، ص ۹۳.

<sup>۴</sup>. محمدباقر محقق سبزواری، *کفاية الأحكام*، ج ۱، ص ۳۲.

<sup>۵</sup>. علی بن حسین محقق کرکی، *رسائل المحقق الكرکی*، ج ۱، ص ۹۲؛ محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، *جامع عباسی*، ص ۵۸؛ محمدباقر محقق سبزواری، *کفاية الأحكام*، ج ۱، ص ۳۲؛ ملا محسن فیض کاشانی، *التخبیة فی الحکمة العملية*، ص ۹۳.

<sup>۶</sup>. علی بن حسین محقق کرکی، *رسائل المحقق الكرکی*، ج ۱، ص ۹۲؛ محمدباقر محقق سبزواری، *کفاية الأحكام*، ج ۱، ص ۳۲.

<sup>۷</sup>. محمدتقی مجلسی، *لوامع صاحبقرانی*، ج ۱، ص ۶۷۰.

<sup>۸</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، *جامع عباسی*، ص ۱۲؛ محمد تقی مجلسی، یک دوره فقه کامل فارسی، ص ۱۲؛ دو قولو دو نفاس دارد؛ علی بن حسین محقق کرکی، *رسائل المحقق الكرکی*، ج ۱، ص ۹۲.

<sup>۹</sup>. نفاساء: زنی که نفاس شده است.

می‌گشت؛ اما جزو روزهای نفاس شمرده نمی‌شد.<sup>۱</sup> اگر زنی دوقلو به دنیا می‌آورد، ابتدای نفاس از ولادت اولین فرزندش محسوب می‌شد و ابتدای روزهای نفاس از ولادت دومین فرزندش.<sup>۲</sup> بر اساس این اختلاف‌های اساسی بین مراجع و علمای شیعی عصر صفوی، تکلیف نفاسه نیز متفاوت بود و یک نفسمه بنابر نظر علمای دوره صفوی مجموعه‌ای از بایدها و نبایدها را داشت که در ادامه با عنوان مناسک مثبت و منفی خواهد آمد.

**الف. محرمات و مکروهات نفاس؛** هر کاری که مشروط بر طهارت بود، بر نفسمه حرام می‌شد. یعنی او نمی‌توانست نماز بخواند<sup>۳</sup> چه نماز واجب، چه مستحب. فقط می‌توانست در صورت لزوم نماز میت بخواند.<sup>۴</sup> او نمی‌توانست روزه بگیرد و یا خانه کعبه را طواف کند.<sup>۵</sup> اجازه نداشت دست یا هر عضور دیگری از بدن خویش را بر نوشته‌ی قرآن<sup>۶</sup>، نام خداوند متعال و انبیای الهی و ائمه اطهار(ع) بگذارد.<sup>۷</sup> او اجازه ورود به مسجد مکه یا مدینه<sup>۸</sup> و درنگ کردن در مساجد دیگر یا گذاشتن چیزی در آن مساجد را نداشت.<sup>۹</sup> او نمی‌توانست سوره‌ی عزائم<sup>۱۰</sup> یا به تعبیر دیگر سوره‌ی عزیمه را که عبارت است از سوره‌های علق، نجم، فصلت و سجده بخواند؛ خواه کل آن یا بعضی از آن، حتی یک کلمه‌اش را.<sup>۱۱</sup> علاوه بر آن، اجازه نگارش قرآن را نیز نداشت.<sup>۱۲</sup>

<sup>۱</sup>. علی بن حسین محقق کرکی، رسائل المحقق الکرکی، ج ۱، ص ۹۲، پاورقی.

<sup>۲</sup>. محمد تقی مجلسی، یک دوره فقه کامل فارسی، ص ۱۲.

<sup>۳</sup>. همانجا؛ محقق سبزواری، محمدباقر؛ کفاية الأحكام؛ ج ۱، ص ۲۶.

<sup>۴</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۴۸.

<sup>۵</sup>. همان، ص ۴۹؛ محمد تقی مجلسی، یک دوره فقه کامل فارسی، ص ۱۲؛ محمدباقر محقق سبزواری، کفاية الأحكام، ج ۱، ص ۲۶.

<sup>۶</sup>. محمد تقی مجلسی، یک دوره فقه کامل فارسی، ص ۱۲؛ محمدباقر محقق سبزواری، کفاية الأحكام، ج ۱، ص ۲۶.

<sup>۷</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۴۹؛ محمد تقی مجلسی، یک دوره فقه کامل فارسی، ص ۱۲.

<sup>۸</sup>. همانجا؛ محمدباقر محقق سبزواری، کفاية الأحكام، ج ۱، ص ۲۶.

<sup>۹</sup>. همانجا.

<sup>۱۰</sup>. محمد تقی مجلسی، یک دوره فقه کامل فارسی، ص ۱۲؛ محمدباقر محقق سبزواری، کفاية الأحكام، ج ۱، ص ۲۶.

<sup>۱۱</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۴۹.

<sup>۱۲</sup>. همانجا؛ محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، مشرق الشمسین و إكسير السعادتين، تصحیح: سید مهدی رجائی، شرح: (محمد) اسماعیل خواجه‌نی خاتون آبادی مازندرانی، مشهد: مجمع البحوث الإسلامية، ج ۲، ۱۴۱۴ ه.ق.، ص ۱۷۲.

جماع و آمیزش جنسی بر او حرام بود<sup>۱</sup> و اگر شوهر با آگاهی به حکم حرمت، با نفسae آمیزش می‌کرد، تعزیر می‌شد و ملزم به پرداخت کفاره می‌گشت؛<sup>۲</sup> البته، برخی نیز می‌گفتند: مستحق تعزیر می‌شود. آگر این آمیزش جنسی در آغازین روزهای نفاس انجام می‌شد، بهتر بود که مرد یک دینار- به قیمت ده درهم- کفاره بدهد، اگر در روزهای میانی نفاس انجام می‌شد، نصف دینار- پنج درهم- و اگر در روزهای پایانی نفاس بود، ربع دینار کفاره پرداخت کند. جمعی از مجتهدین نیز بر این باور بودند که اگر مجامعت در اوّل نفاس واقع شود، واجب است که یک مثقال شرعی طلا کفاره دهد و اگر در وسط نفاس واقع شود، نیم مثقال و اگر در آخر نفاس واقع شود یک چهارم مثقال باید کفاره بدهد. برخی نیز معتقد بودند که کفاره دادن واجب نیست، مستحب است.<sup>۳</sup>

برای نفسae مکروه بود که فرد در هنگام انجام غسل از کسی کمک بگیرد و جایز نبود که شخص دیگری او را غسل دهد.<sup>۴</sup> علاوه بر این‌ها انجام برخی از امور دیگر هم بر نفسae مکروه بود که عبارت بودند از: ۱. خواندن بیش از هفت آیه از سوره‌های غیر عزیمه<sup>۵</sup> و بنابر نظری دیگر: مطلق خواندن قرآن (به غیر سوره‌های عزائم)؛<sup>۶</sup> ۲. عبور از مساجد؛<sup>۷</sup> ۳. برداشتن و حمل قرآن<sup>۸</sup>

<sup>۱</sup>. محمدتقی مجلسی، یک دوره فقه کامل فارسی، ص ۱۲؛ محمدباقر محقق سبزواری، *کفاية الأحكام*، ج ۱، ص ۲۷.

<sup>۲</sup>. علی بن حسین محقق کرکی، *رسائل المحقق الکرکی*، ج ۱، ص ۹۲؛ محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، *جامع عباسی*، ص ۵۸؛ محمدتقی مجلسی، یک دوره فقه کامل فارسی، ص ۱۲؛ محمدباقر محقق سبزواری، *کفاية الأحكام*، ج ۱، ص ۳۲؛ ملا محسن فیض کاشانی، *النخبة فی الحکمة العملية والأحكام الشرعية*، ص ۹۳.

<sup>۳</sup>. محمدباقر محقق سبزواری، *کفاية الأحكام*، ج ۱، ص ۲۷.

<sup>۴</sup>. علی بن حسین محقق کرکی، *رسائل المحقق الکرکی*، ج ۱، ص ۹۲؛ محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، *جامع عباسی*، ص ۵۳؛ محمدتقی مجلسی، یک دوره فقه کامل فارسی، ص ۱۲؛ محمدباقر محقق سبزواری، *کفاية الأحكام*، ج ۱، ص ۲۷.

<sup>۵</sup>. محمدتقی مجلسی، یک دوره فقه کامل فارسی، ص ۱۱.

<sup>۶</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، *جامع عباسی*، ص ۵۰.

<sup>۷</sup>. محمدتقی مجلسی، یک دوره فقه کامل فارسی، ص ۱۲؛ محمدباقر محقق سبزواری، *کفاية الأحكام*، ج ۱، ص ۲۷.

<sup>۸</sup>. محمدتقی مجلسی، یک دوره فقه کامل فارسی، ص ۱۲.

<sup>۹</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، *جامع عباسی*، ص ۵۰؛ محمدتقی مجلسی، یک دوره فقه کامل فارسی، ص ۱۲؛ محمدباقر محقق سبزواری، *کفاية الأحكام*، ج ۱، ص ۲۷.

خواه در دست، خواه در بغل یا در گردن.<sup>۱</sup> ۴. لمس کردن حاشیه‌ی قرآن<sup>۲</sup> یا حتی رساندن عضوی از اعضای بدن به جلد قرآن.<sup>۳</sup> ۵. خضاب نمودن و حناکردن دست و پا؛<sup>۴</sup> ۶. مالیدن روغن بر بدن.<sup>۵</sup> ۷. خوردن و آشامیدن؛ اما اگر قبل از خوردن و آشامیدن مضمضه و استنشاق می‌کرد کراحت برطرف می‌شد.<sup>۶</sup> ۸. آمیزش جنسی پس از پاک شدن از نفاس و پیش از غسل کردن؛<sup>۷</sup> ۹. تمتع گرفتن شوهر از او از ناف تا به زانو.<sup>۸</sup>

**ب. واجبات و مستحبات نفاس:** وضو گرفتن به هنگام وقت هر نماز و نشستن در مصلای خویش برای ذکر و یاد خدا برای نساء، استحباب داشت.<sup>۹</sup> او موظف بود پس از پایان یافتن مدت نفاس، غسل نفاس انجام دهد<sup>۱۰</sup> و قضای روزه‌های واجب و از دست رفته در روزهای نفاس را به جای آورد.<sup>۱۱</sup>

غسل عبارت بود، از شستن تمام بدن و رسانیدن آب به تمامی اندام‌ها، به منظور فرمانبرداری از خدا، خواه از طریق شستشوی با دست یا فرود بردن در آب یا ایستادن در زیر باران تا همه بدن او شسته شود.<sup>۱۲</sup> غسل باعث تنویر یا روشن شدن دل، تکفیر گناه و آماده شدن برای عبادت خدا می‌شد. بنابر نظر فیض کاشانی غسل، به هر نیتی که بود مجزی از وضو می‌شد و اگر در غیر از غسل جنابت قبل از غسل وضو می‌گرفت، از عهده‌ی خلاف فقهاء بیرون می‌آمد.<sup>۱۳</sup> غسل نفاس را به مانند تمامی غسل‌های دیگر می‌شد به دو روش انجام داد: ۱. غسل ترتیبی؛ ۲. غسل ارتماسی و شبه ارتماسی.

<sup>۱</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۵۰.

<sup>۲</sup>. همانجا؛ محمد تقی مجلسی، یک دوره فقهه کامل فارسی، ص ۱۲؛ محمدباقر محقق سبزواری، کفاية الأحكام، ج ۱، ص ۲۷.

<sup>۳</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۵۰.

<sup>۴</sup>. همانجا؛ محمد تقی مجلسی، یک دوره فقهه کامل فارسی، ص ۱۲؛ محمدباقر محقق سبزواری، کفاية الأحكام، ج ۱، ص ۲۷.

<sup>۵</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۵۰.

<sup>۶</sup>. محمد تقی مجلسی، یک دوره فقهه کامل فارسی، ص ۱۲؛ محمدباقر محقق سبزواری، کفاية الأحكام، ج ۱، ص ۲۷.

<sup>۷</sup>. محمدباقر محقق سبزواری، کفاية الأحكام، ج ۱، ص ۲۸.

<sup>۸</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۵۸.

<sup>۹</sup>. همان، ص ۵۹؛ محمدباقر محقق سبزواری، کفاية الأحكام، ج ۱، ص ۲۸.

<sup>۱۰</sup>. ملا محسن فیض کاشانی، رسائل فیض کاشانی، ج ۲، رساله ۴، ص ۲۷.

<sup>۱۱</sup>. همان، ص ۲۸.

در غسل، اعم از غسل ترتیبی و ارتماسی یا شبه ارتماسی واجب بود که: ۱. مکان غسل غصبی نباشد. ۲. آب غسل ظاهر باشد. ۳. آب غسل، آب مضاد(مثل گلاب وغیره) نباشد. ۴. آب غسل، آب غصبی نباشد.<sup>۱</sup> ۵. هر عضوی از اعضای بدن پیش از آنکه آب غسل بر آن برسد، ظاهر باشد. ۶. این گونه نیت شود که غسل واجب می‌کنم از برای مباح بودن نماز برای آن که واجب است تقرّب به خدا.<sup>۲</sup> این غسل اگر پس از فرا رسیدن وقت نماز بود، نیت غسل واجب می‌شد، ولی اگر پیش از داخل شدن وقت نماز بود نیت قصد قربت.<sup>۳</sup> ۷. در غسل ترتیبی، نیت مقارن شستن جزئی از سر یا جزئی از گردن واقع می‌شد و در غسل ارتماسی، نیت مقارن شستن هر جزئی از اجزای بدن می‌شد که فرد می‌خواست در آب فرو ببرد و باقی بدن را بی‌فاصله تابع آن می‌نمود.<sup>۴</sup> ۸. در صورت توانایی و عدم عجز، خود فرد به طور شخصی اعمال غسل را انجام می‌داد. ۹. آب باید بر هر یک از اعضا روان می‌شد. یعنی اگر در غسل ترتیبی دست<sup>۵</sup> را تر می‌ساخت و بر اعضای بدن می‌مالید غسل باطل بود. در غسل ارتماسی نیز اگر فرد در زیر آب نیت می‌کرد و مقارن نیت به هیچ وجه حرکتی نمی‌کرد، غسل باطل بود.<sup>۶</sup> ۱۰. آنچه را که مانع رسیدن آب به پوست بود مثل انگشت‌تر و... باید برطرف می‌کرد. ۱۱. از ابتدای غسل تا انتهای، بر حکم نیت غسل می‌بود؛<sup>۷</sup> یعنی قصد امری که منافی غسل بود نمی‌کرد مثل قصد ریا یا خُنک ساختن بدن یا برطرف کردن چرک از بدن یا قصد حدث اکبر کردن در اثنای آن.<sup>۸</sup>

<sup>۱</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص۴۱.

<sup>۲</sup>. همان، ص۴۲.

<sup>۳</sup>. محمدباقر مجلسی، بیست و پنج رساله فارسی، تصحیح: سید مهدی رجائی، قم: انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی قدس سره، ج۱، ۱۴۱۲ه.ق، ص۲۲۲.

<sup>۴</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص۴۲.

<sup>۵</sup>. همان، ص۴۳.

<sup>۶</sup>. همان، صص ۴۳-۴۴.

<sup>۷</sup>. همان، ص۴۴.

<sup>۸</sup>. همان، ص۴۵؛ محمد تقی مجلسی، یک دوره فقه کامل فارسی، ص۱۰.

در غسل ترتیبی اول باید سر و گردن را می‌شست<sup>۱</sup>; هنگام ریختن آب بر روی سر، نیت غسل می‌کرد<sup>۲</sup> و آب را به گونه‌ای بر روی سر می‌ریخت که آب بر همه‌ی قسمت‌های سر و گردنش حتی بیخ موها جاری شود؛ و به گونه‌ای با دست بمالد که آب به زیر موهای سر برسد<sup>۳</sup> اگر گوشش سوراخ داشت احوط آن بود که آب را به سوراخ گوش برساند. بنابر نظر مشهور شستن مو در کار نبود و اگر می‌شست احوط بود. برای زنان بهتر بود که موهای بافته خود به خصوص در غسل نفاس باز کنند.<sup>۴</sup> پس، ابتدا سمت راست بدن را به همراه گردن بشویند و پس از آن سمت چپ را همراه با گردن بشویند به گونه‌ای که آب بر تمامی اندام‌های بدن جاری شود.<sup>۵</sup> در شستن اعضاًی بدن ترتیب ذکر شده را باید رعایت می‌شد یعنی اول سر و گردن را می‌شستند، سپس جانب راست و سپس جانب چپ؛ و بهتر بود عورتین را به هر دو جانب بشوینند.<sup>۶</sup>

غسل ارتماسی عبارت بود از اینکه با نیت غسل وارد آب شود<sup>۷</sup> به گونه‌ای که آب به تمامی اعضاًی بدن برسد. شبه ارتماسی نیز این گونه بود که نیت غسل کند، به طور پیوسته عضوی را بشوید و بلافاصله داخل آب شود یا در زیر آب، جایی که آب از بالا می‌ریزد بایستد. در غسل ارتماسی و شبه ارتماسی ترتیب لازم نبود.<sup>۸</sup> غسل ارتماسی واجب بود که در آب کر باشد و بدن را در زیر آب حرکت دهد تا آب به کف پاهایش برسد.<sup>۹</sup>

<sup>۱</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۴۳؛ محمد تقی مجلسی، یک دوره فقه کامل فارسی، ص ۱۱؛ محمد باقر مجلسی، بیست و پنج رساله فارسی، ص ۵۵۲.

<sup>۲</sup>. محمد تقی مجلسی، یک دوره فقه کامل فارسی، ص ۱۱؛ محمد باقر مجلسی، بیست و پنج رساله فارسی، ص ۵۵۲.

<sup>۳</sup>. محمد باقر مجلسی، بیست و پنج رساله فارسی، ص ۵۵۲.

<sup>۴</sup>. همان، ص ۲۴۲.

<sup>۵</sup>. همان، ص ۵۵۲.

<sup>۶</sup>. محمد تقی مجلسی، یک دوره فقه کامل فارسی، ص ۱۱.

<sup>۷</sup>. محمد باقر مجلسی، بیست و پنج رساله فارسی، صص ۲۴۲ و ۵۵۲.

<sup>۸</sup>. محمد تقی مجلسی، یک دوره فقه کامل فارسی، ص ۱۱.

<sup>۹</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۴۴.

در هنگام انجام غسل، مستحب بود: در ابتدا و هنگام دست بردن به سوی آب، بگوید: «سُمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ الْتَّوَابُّنَ وَاجْعَلْنِي مِنَ الْمُتَطَهِّرِينَ»<sup>۱</sup> پیش از غسل سه بار دست‌ها را تا آرنج بشوید؛<sup>۲</sup> سه بار آب در دهان خود بچرخاند و مضمضه کند؛ سه بار آب در بینی استنشاق کند؛<sup>۳</sup> مسوак بزند.<sup>۴</sup> پیش از غسل نفاس، وضو بگیرد. بهتر بود غسل ترتیبی را بر غسل ارتمامی ترجیح دهد؛ هنگام غسل کردن ساتر عورت داشته باشد.<sup>۵</sup> هر یک از قسمت‌های سر، جانب راست و جانب چپش را سه نوبت بشوید؛<sup>۶</sup> اعضای در حال شستشوی خویش را با دست بمالد؛ آن‌ها را پی در پی و بدون مکث بشوید؛ سر و گردن را با دست راست بشوید؛<sup>۷</sup> با یک صاع آب که عبارت از چهار مد و تقریباً معادل یک و نیم من تبریز است، غسل کند.<sup>۸</sup> زیرا کمترین مقدار واجب آب برای غسل، آن مقداری است که مسمای شستن انجام شود و بیشترش از جهت غسل یک صاع است و بیش از آن، اسراف است و مکروه می‌باشد و اگر در جایی باشد که جمعی به آن آب اضافه احتیاج داشته باشند این اسراف حرام است.<sup>۹</sup> مستحب بود در آغاز غسل بگوید:

«اللَّهُمَّ طَهِّرْ قَلْبِي وَ تَقَبَّلْ سَعْيِي وَ اجْعَلْ مَا عِنْدَكَ خَيْرًا لِي اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنَ الْمُتَطَهِّرِينَ: الهی! پاک کن دل مرا و قبول کن سعی مرا و بگردان آنچه نزد تو است بهتر از برای من. خدا! بگردان مرا از توبه کنندگان و بگردان مرا از پاکیزه شدگان». <sup>۱۰</sup>

<sup>۱</sup>. همان، ص ۴۶.

<sup>۲</sup>. همانجا؛ محمدتقی مجلسی، یک دوره فقه کامل فارسی، ص ۱۱؛ ملا محسن فیض کاشانی، رسائل فیض کاشانی، ج ۲، رساله ۴، ص ۲۸.

<sup>۳</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۴۶؛ محمدتقی مجلسی، یک دوره فقه کامل فارسی، ص ۱۱.

<sup>۴</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۴۶.

<sup>۵</sup>. همان، ص ۴۷.

<sup>۶</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۴۶؛ محمدباقر مجلسی، بیست و پنج رساله فارسی، صص ۲۴۲ و ۵۵۲.

<sup>۷</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۴۶.

<sup>۸</sup>. محمدتقی مجلسی، یک دوره فقه کامل فارسی، ص ۱۱؛ ملا محسن فیض کاشانی، رسائل فیض کاشانی، ج ۲، رساله ۴، ص ۲۸؛ ملا محسن فیض کاشانی، النخبة فی الحکمة العلمية والأحكام الشرعية، صص ۹۵-۹۶.

<sup>۹</sup>. محمدتقی مجلسی، لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص ۲۵۵.

<sup>۱۰</sup>. ملا محسن فیض کاشانی، رسائل فیض کاشانی، ج ۲، رساله ۵، صص ۱۲-۱۳.

یا بگوید: «اللَّهُمَّ طَهِّرْ قَلْبِي وَ طَهِّرْ قَلْبِي وَ اشْرَحْ صَدْرِي وَ أَجْرِ عَلَى لِسَانِي مِدْحَكَ وَ الْثَّنَاءَ عَلَيْكَ. اللَّهُمَّ اجْعِلْ لِي طَهُورًا وَ شِفَاءً وَ نُورًا إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ: خُدَايَا! پاک کن مرا و پاک کن دل مرا و فراخ کن سینه مرا و جاری ساز بر زبان من مدحت خود و شنای خود. خُدَايَا! بگردان از برای من پاک کننده و شفا و نور، به درستی که تو بر هر کاری قادری». سپس، در اثنای غسل بگوید: «اللَّهُمَّ طَهِّرْ قَلْبِي وَ اشْرَحْ لِي صَدْرِي وَ أَجْرِ عَلَى لِسَانِي مِدْحَكَ وَ الْثَّنَاءَ عَلَيْكَ، اللَّهُمَّ اجْعِلْ لِي طَهُورًا وَ شِفَاءً وَ نُورًا إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ». و پس از پایان یافتن غسل بگوید: «اللَّهُمَّ طَهِّرْ قَلْبِي وَ دَكْ عَمَلِي وَاجْعِلْ مَا عِنْدِكَ خَيْرًا لِي اللَّهُمَّ اجْعِلْنِي مِنَ التَّوَّابِينَ وَاجْعِلْنِي مِنَ الْمُتَطَهِّرِينَ».<sup>۳</sup> یا بگوید: «سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَ بِحَمْدِكَ أَشْهَدُ أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ أَسْتَغْفِرُكَ وَ أَتُوبُ إِلَيْكَ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُكَ وَ رَسُولُكَ وَ أَشْهَدُ أَنَّ عَلِيًّا وَلِيُّكَ وَ خَلِيفُكَ بَعْدَ يَبِيكَ عَلَى خَلِيقِكَ وَ أَنَّ أُولَادَهُ خَلْفَأُوْغُ وَ أَوْصِيَاؤُهُ».<sup>۴</sup>

برخی از گزارش‌ها گویای آن است که در این دوره نفساء را به هنگام پاک شدن از نفاس، به حمام می‌بردند و در چنین زمانی، نفساء، خودش گردوهایی را برای خود می‌شکست. اضافه بر آن، سه یا پنج عدد پیاز را که پیش از آن، در وقت زایمان یا استراحت پس از زایمان، نزدش گذاشته، به میخ آهن کشیده بودند، نفساء در این روز، از سیخ در می‌آورد و به آب روان می‌انداخت. سپس، مغز گردوهایی را که به پای خودش شکسته بود، می‌خورد؛ زیرا باور داشتند که این کار برای درد دندان او سودمند است. پس از رفتن نفساء به حمام، نوازنده‌گانی در آستانه حمام حاضر و مهیای نواختن و شادمانی می‌شدند و سر در حمام را چراگانی می‌کردند. حمام نیز، به طور ترجیحی با باقیمانده شمع عروسی آن زن، روشن می‌شد. نفساء، قاوقوت<sup>۵</sup> تهیه شده از نخود، قند و مواد دیگر را می‌خورد و پس از خروج از حمام، معجونی از سفیدی تخم مرغ، نبات،

<sup>۱</sup>. همان، ج ۲، رساله ۵، ص ۱۳.

<sup>۲</sup>. محمد بن حسین بہاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۴۶؛ محمد تقی مجلسی، یک دوره فقه کامل فارسی، ص ۱۱.

<sup>۳</sup>. محمد بن حسین بہاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۴۷.

<sup>۴</sup>. ملا محسن فیض کاشانی، رسائل فیض کاشانی، ج ۲، رساله ۵، ص ۱۳.

<sup>۵</sup>. مخلوط آرد حبوبات بو داده با شیرینی خشک و نرمه آرد نخودچی مخلوط با قند.

دارچین و هل ساییده نیز تناول می‌کرد. همراهان نساء هم، هر کدام یک عدد تخم مرغ یا بیشتر می‌خورند.<sup>۱</sup>

بررسی آیین‌های باروری و زایش در این دوره بیانگر آن است که در دوره صفویه سه دسته کلی از آیین‌های باوری و زایش در پوشش آیین‌های مذهبی برگزار می‌شدند: دسته نخست، آیین‌های مبتنی بر باورهای اجتماعی مردم؛ دسته دوم، آیین‌های مبتنی بر ادعیه و اذکار دینی؛ دسته سوم، آیین‌های برگرفته از فقه شیعی.

## ۲. آیین‌های تولد

آیین‌های تولد مجموعه مناسکی هستند که افراد یک جامعه یا یک گروه در هنگام تولد نوزاد برگزار می‌کنند. این آیین‌ها در جامعه صفوی بر اساس باورهای شیعی رایج در جامعه، رنگ و بوی خاصی داشت و عبارت بود از:

### ۱-۲. تهنیت

منظور از آیین تهنیت مجموعه رفتارهای آیینی است که در آغازین لحظه‌های تولد طفل انجام می‌شد. با توجه به این بیان می‌توان گفت: بریدن ناف نوزاد، غسل دادن او در آغازین ساعت‌های تولد، پیچاندن وی در خرقه‌ی سفید و مبارک باد گفتن به پدر و مادر او<sup>۲</sup> امری پسندیده و مستحب محسوب می‌شد. زیرا بنابر باورهای مذهبی رایج، نوزاد حق داشت که پدر و مادرش از ولادت او خشنود شوند و از دختر بودنش غمگین نشوند، چون صلاح و خیر بر آن‌ها پنهان و پوشیده بود؛ حتی بهتر بود پدر و مادر در هنگام دختدار شدن، از روی مخالفت ورزی با جاهلیت، خوشحالی بیشتری ابراز کنند.<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup>. آقا جمال خوانساری، کلثوم ننه، صص ۶۵-۶۷.

<sup>۲</sup>. ملا محسن فیض کاشانی، النخبة فی الحکمة العملية، ص ۲۲۲.

<sup>۳</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۶۹۲؛ محمدباقر محقق سبزواری، کفاية الأحكام، ج ۲، ص ۲۸۲؛ محمد تقی مجلسی، یک دوره فقه کامل فارسی، ص ۱۵۱.

<sup>۴</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۶۹۵.

<sup>۵</sup>. ملا محسن فیض کاشانی، النخبة فی الحکمة العملية، ص ۲۳۲.

با این حال، به طور عمومی وقتی نوزاد پسری متولد می‌شد و پدر طفل از این خبر آگاه می‌گشت، بنابر رسم متدالوی، هر چیزی که آن هنگام نزد خود داشت به عنوان مژده‌گانی به مژده‌رسان می‌داد. این خبر آنقدر ارزشمند بود که بشارت دهنده مجاز بود پس از گفتن این کلام که «خدا پسری به شما عنایت فرموده» دستار از سر پدر نوزاد بردارد و او ناچار بود هدیه‌ای درخور، به مژده‌رسان بدهد تا دستارش را از او بازپس بگیرد.<sup>۱</sup> گاهی نیز اقوام و بستگان طفل پسر، مقدم او را برای خود مبارک می‌گرفتند و شادمان می‌شدند.<sup>۲</sup>

این خوشحالی و خرسندي از تولد فرزند پسر، در میان شاهان صفوی، درباریان و حکومتیان دوچندان بود؛ به گونه‌ای که وقتی خبر ولادت شاهزاده پسر را به پادشاه می‌دادند، شاه به شدت خوشحال می‌شد و از روی خوشحالی و خرسندي، بذل و بخشش فراوان می‌کرد. درباریان، وزیران و امیران و مقربان پادشاه این ولادت فرخنده را به پادشاه تهنیت می‌گفتند و مژده‌گانی، عیدی و صدقه برای سلامتی شاهزاده بذل و بخشش می‌کردند.<sup>۳</sup> سپس، به یمن قدوم نوزاد جشن و محفل عیش و سرور برگزار می‌شد.<sup>۴</sup> ده شبانه روز که گفته می‌شد حد بیداری چشم خواب‌آلود اطفال و دهه چله‌نشینان کبار اختیار است، جشن و سرور بود و پادشاه به شکرانه این نعمت در این مدت زندانیانی را از بند رها می‌کرد و تمامی مردم از کوچک و بزرگ

<sup>۱</sup>. شاردن، سفرنامه شاردن، ج ۲، ص ۷۷۹.

<sup>۲</sup>. ملک شاه حسین سیستانی، احیاء الملوك، تصحیح: منوچهر ستوده، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ج ۲، ۱۳۸۳.ص ۴۶۵.

<sup>۳</sup>. منشی قزوینی، بوداق، جواهر الاخبار، مقدمه و تصحیح: بهرام نژاد، محسن؛ تهران: میراث مکتوب، ج ۱، ۱۳۷۸.ش، ص ۱۳۳؛ اسکندر بیگ ترکمان؛ تاریخ عالم آرای عباسی؛ تصحیح: افشار، ایرج؛ تهران: امیرکبیر، ج ۳، ۱۳۸۲.ش، ج ۱، ص ۲۱۳.

<sup>۴</sup>. بوداق منشی قزوینی، جواهر الاخبار، ص ۱۳۳؛ حسن روملو، حسن التواریخ، تصحیح: چارلس نارمن سیدن، ص ۱۴۳؛ اسکندر بیگ ترکمان؛ تاریخ عالم آرای عباسی؛ ج ۱، ص ۲۱۳.

<sup>۵</sup>. حسن روملو، حسن التواریخ، تصحیح: چارلس نارمن سیدن، ص ۱۴۳؛ ابوالمفاخر فضل الله حسینی سوانح نگار تفرشی، تاریخ شاه صفی، مقدمه و تصحیح و تعلیقات: محسن بهرام نژاد، تهران: میراث مکتوب؛ ج ۱، ۱۳۸۸.ش، ص ۹۸؛ محمد یوسف واله قزوینی اصفهانی، ایران در زمان شاه صفی و شاه عباس دوم، تصحیح: محمدرضا نصیری، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ج ۲، ۱۳۸۲.ش، ص ۱۵۳.

در این جشن همگانی شرکت می‌کردند.<sup>۱</sup> نقاره نوزان نقاره شادی می‌نواختند و نوازنده‌گان با نواختن دف و نی و نقاره به شادی و شادمانی می‌پرداختند و حتی می‌خواری هم انجام می‌شد.<sup>۲</sup> مطربان سورا فرازی این مجالس شادمانی بودند.<sup>۳</sup>

در مورد نوزادان بیرون از حرم‌سرای شاهی وضعیت این گونه نبود؛ به خصوص، در مورد فرزندان شاهزاده خانم. زیرا زندگی و آینده فرزندان نرینه شاهزاده خانم منوط به اراده پادشاه بود. به همین سبب، وقتی شاهزاده خانم پسری می‌زایید، تمامی بستگان و افراد خانواده‌اش سوگمند می‌شوند.<sup>۴</sup> رسم بر این بود که به محض زایمان شاهزاده خانم به شاه خبر می‌برند و میل و اراده شاه را نسبت به نوزاد می‌طلبیدند تا ببینند با او چه باید کرد. آنگاه پادشاه با نظر مساعد یا نامساعدی که به پدر و مادر نوزاد داشت و با توجه به خلق و خوی خود فرمان لازم را صادر می‌کرد. گاهی دستور قتل نوزاد را می‌داد و حتی به شاهزاده خانم اجازه نمی‌داد به هیچ یک از نوزادانش خواه پسر، خواه دختر شیر بدهد و یا آنها را زنده ببینند. گاهی هم دستور به کور کردن نوزاد می‌داد و گاهی نیز بی هیچ آسیبی به آنها اجازه زیستن می‌داد، نه کورشان می‌کرد و نه آنان را می‌کشت.<sup>۵</sup>

به هر حال، تولد فرزند برای خانواده‌ها اعم از پسر و دختر اهمیت بسیاری داشت و تهنیت گویی برای این شادمانی امری رایج و متداول بود به گونه‌ای که حتی در برخی موارد برای تهنیت گویی از نامه و شعر استفاده می‌کردند. به عنوان مثال برای تهنیت فرزند می‌نوشتند:

<sup>۱</sup>. علی بن شمس الدین لاھیجی، تاریخ خانی، تحقیق و تصحیح: منوچهر ستوده، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲ ه.ش، ص ۳۷۲؛ محمد یوسف واله قزوینی، ایران در زمان شاه صفی و شاه عباس دوم، صص ۱۵۳-۱۵۴.

<sup>۲</sup>. علی بن شمس الدین لاھیجی، تاریخ خانی، ص ۳۷۳؛ محمد یوسف واله قزوینی، ایران در زمان شاه صفی و شاه عباس دوم، صص ۱۵۴-۱۵۵.

<sup>۳</sup>. ابوالمناقیر فضل الله حسینی سوانح نگار تفرشی، تاریخ شاه صفی، ص ۹۸.

<sup>۴</sup>. شاردن، سفرنامه شاردن، ج ۳، صص ۱۱۶۳-۱۱۶۴.

<sup>۵</sup>. همان، ج ۳، ص ۱۱۶۴.

برتر باد از نه فلک پایه‌ی او  
کأسوده جهانی شود از سایه‌ی او<sup>۱</sup>

طفلت که عروس دهر شد دایه‌ی او  
نخلی است ز باغ دولت و هست امید

## ۲-۲. اذان و اقامه

اذان گویی در گوش راست نوزاد و گفتن اقامه در گوش چپ او مستحب انگاشته می‌شد. <sup>۲</sup> زیرا از امام صادق(ع) نقل شده بود که پس از انجام این کار طفل ناخوش نمی‌شود، از بیم بیماری امّ صبیان<sup>۳</sup> محفوظ می‌ماند و شیطان بر او دست نمی‌یابد.<sup>۴</sup> در دربار صفوی، مقام صدر این آیین را در مورد شاهزاده‌ی تازه متولدشده انجام می‌داد.<sup>۵</sup>

## ۳-۲. تحنیک

تحنیک عبارت بود از برداشتن کام طفل با خاک کربلا که امری پسندیده و مستحب محسوب می‌شد و اگر خاک کربلا نبود با آب فرات برداشته می‌شد و اگر آن هم نبود با آب شیرین این کار انجام می‌گشت.<sup>۶</sup> اگر آب شیرین نیز نبود خرما یا عسل در آب می‌ریختند تا شیرین شود و به کام نوزاد بمالند. همچنین سنت بود که خرما را بخایند و به کام طفل بمالند.<sup>۷</sup> برخی قائل بودند که تحنیک بهتر است با میوه‌ی خرما یا آب فرات یا آب آسمان و تربت امام حسین(ع) انجام شود.<sup>۸</sup>

<sup>۱</sup>. دیران دبیرخانه شاه سلیمان صفوی، *مشات سلیمانی*، به کوشش: رسول جعفریان، تهران: کتابخانه، موزه و مرکز استاد مجلس شورای اسلامی، ج ۱، ۱۳۸۸ ه.ش.، ص ۹۳.

<sup>۲</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، *جامع عباسی*، ص ۶۹۲؛ محمد تقی مجلسی، *یک دوره فقه کامل فارسی*، ص ۱۵۱؛ محمدباقر محقق سیزوواری، *کفاية الأحكام*، ج ۲، ص ۲۸۲؛ ملا محسن فیض کاشانی، *النخبة فی الحکمة العملية*، ص ۲۳۲.

<sup>۳</sup>. امّ صبیان یا ام الصبیان، در طب قدیم، نوعی صرع یا به تعبیر دقیقت صرع کودکان(غشی) را می‌گفتند که جزو بیماریهای ناپایدار و موقت در بین کودکان بود و از زمان شیرخوارگی تا چند سالگی شیوع داشت. ر.ک. علی بلوکباشی، *ام صبیان*، دایره المعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۰.

<sup>۴</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، *جامع عباسی*، ص ۶۹۳-۶۹۲؛ محمدباقر محقق سیزوواری، *کفاية الأحكام*، ج ۲، ص ۲۸۲.

<sup>۵</sup>. ابوالمفاخر فضل الله حسینی سوانح نگار نظری، *تاریخ شاه صفی*، ص ۹۷.

<sup>۶</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، *جامع عباسی*، ص ۶۹۳؛ محمد تقی مجلسی، *یک دوره فقه کامل فارسی*، ص ۱۵۱.

<sup>۷</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، *جامع عباسی*، ص ۶۹۳.

<sup>۸</sup>. محمدباقر محقق سیزوواری، *کفاية الأحكام*، ج ۲، ص ۲۸۲؛ ملا محسن فیض کاشانی، *النخبة فی الحکمة العملية*، ص ۲۳۲.

## ۴-۴. نام‌گذاری

فقهای عصر صفویه نام‌گذاری طفل در روز هفتم را مستحب می‌دانستند و در انتخاب نام نیز اولویت با نام نیکو بود. بهترین نام، نامی بود که در آن معنی بندگی خداوند نهفته باشد؛ نام‌هایی همچون «عبدالله» و «عبدالرزاق». همچنین ترجیح داده می‌شد که نوزاد را به نام انبیا، ائمه اطهار(ع)، محمد، احمد، علی، حسن، حسین، جعفر یا طالب نام بگذارند و اگر دختر بود، فاطمه نام نهند، زیرا از امام کاظم(ع) نقل می‌شد که: فقر به خانه‌ای که در آن نام محمد، احمد، علی، حسن، حسین، جعفر، طالب، عبدالله و فاطمه باشد، داخل نمی‌شود.<sup>۱</sup> نام‌گذاری طفل به نام حکم، حکیم، خالد، حارث، ضرار یا مالک بسیار ناپسند بود.<sup>۲</sup> توصیه می‌شد که در ابتدا طفل را محمد نوزاد، کنیت گذاری و لقب گذاری برای طفل نیز امری پسندیده محسوب می‌شد.<sup>۳</sup> کنیت لفظی بود که در اولش «آب»، «أم»، «ابن» یا «بنت» بود، مثل «ابو عبدالله» و «ابن عبدالله» در مورد مرد، یا «أم عبدالله» و «بنت عبدالله» درباره زن. کنیه گذاری مرد به «ابو فلان» و زن به «أم فلان» در هفتمنی روز ولادتش امری مستحب پنداشته می‌شد. این استحباب، به خاطر تفال به خیر بود و معنی اش نیز آن بود که طفل مذکور به خواست الهی بزرگ می‌شود و صاحب فرزند پسری خواهد شد. به عنوان مثال: کنیه نوزاد «ابو عبدالله» نهاده می‌شد بدین امید که در آینده این طفل پدر پسری به نام «عبدالله» شود و «ابوعلی» می‌شد بدین فال که به خواست خدا در آینده صاحب فرزندی شود که علی نام بگیرد. برای دختر هم کنیه «ام سلمه» را انتخاب می‌کردند با این فال خیر که خدا او را پسری خواهد داد که «سلمه» نام می‌گیرد،<sup>۴</sup> در مقابل، انتخاب کنیه‌های «ابوحکم»، «ابو حکیم»،

<sup>۱</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ٦٩٣؛ محمد تقی مجلسی، یک دوره فقه کامل فارسی، ص ١٥١؛ محمد باقر محقق سبزواری، کفاية الأحكام، ج ٢، ص ٢٨٣؛ ملا محسن فیض کاشانی، النخبة في الحكمة العملية، ص ٢٣٣.

<sup>۲</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ٦٩٥؛ محمد تقی مجلسی، یک دوره فقه کامل فارسی، ص ١٥١؛ محمد باقر محقق سبزواری، کفاية الأحكام، ج ٢، ص ٢٨٤؛ ملا محسن فیض کاشانی، النخبة في الحكمة العملية، ص ٢٣٣.

<sup>۳</sup>. ملا محسن فیض کاشانی، النخبة في الحكمة العملية، ص ٢٣٣.

<sup>۴</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ٦٩٣؛ محمد تقی مجلسی، یک دوره فقه کامل فارسی، ص ١٥١.

<sup>۵</sup>. محمد تقی مجلسی، لوامع صاحبقرانی، ج ١، ص ١٧٦.

<sup>۶</sup>. محمد باقر محقق سبزواری، کفاية الأحكام، ج ٢، ص ٢٨٣؛ ملا محسن فیض کاشانی، النخبة في الحكمة العملية، ص ٢٣٣.

«ابو‌مالک»، «ابوعیسی» و همچنین «ابوالقاسم» زمانی که نام طفل «محمد» بود، ناشایست و ناپسند انگاشته می‌شد.<sup>۱</sup> زیرا نقل می‌شد که پیامبر(ص) از این کار نهی کرده است.<sup>۲</sup>

مردم به طور عموم، فرزندانشان را چند روز پس از تولد یا مقارن باختان نام‌گذاری می‌کردند؛<sup>۳</sup> و اسامی مورد نظر خود را از نام‌های ائمه(ع)، اولیا و اوصیای مذهب شیعه یا ادیان آسمانی دیگر یا بزرگان تاریخ خود، یا عناوینی که بیانگر تقوا و فضیلت بود، انتخاب می‌کردند. نام خانوادگی اختصاصی معمول نبود. بعضی از افراد نامشان منسوب به پدر، یا پسری که در آینده خواهند داشت، می‌شد، به عنوان مثال می‌گفتند: «پدر فلان» یا «پسر فلان»، مانند ابراهیم بن یعقوب، یا محمد ابوعلی.<sup>۴</sup> آن‌ها از داشتن نامی که عنوان بندگی داشته باشد، به خود می‌بالي‌ند و بیشتر درباریان و صاحبان مناصب عالی بدین عنوان‌ها افتخار می‌کردند. برای مثال، خود را بنده شاه، غلام یک پیغمبر یا بنده یکی از امامان(ع) می‌نامیدند، و اسامی ابراهیم قلی خان، شاه قلی خان،<sup>۵</sup> حسینقلی، محمدقلی، الله قلی و یا اسم‌های مشابه آن انتخاب می‌کردند. و به طور معمول، این‌گونه اسامی بیشتر مخصوص کسانی بود که خانواده‌هایشان مشاغل مهم داشتند، یا امید داشتن مناصب عالی را در سر می‌پروراند؛ و به طور عمده، اختصاص به قبایل و طوایف قزلباش داشت که از مناصب مهم درباری و نظامی برخوردار بودند.<sup>۶</sup> قلی به معنای غلام بود و حسینقلی، به معنی غلام حسین- فرزند امام علی(ع)- بود.<sup>۷</sup>

فرآیند معمول در نام‌گذاری چنین بود که در هنگام ختنه سوران و نام‌گذاری کودک، سه یا چهار نام را بر روی تکه‌های کاغذ می‌نوشتند و بنابر قرعه، یک نام از این نام‌های چندگانه

<sup>۱</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۶۹۵؛ محمدتقی مجلسی، یک دوره فقه کامل فارسی، ص ۱۵۱؛ محمدباقر محقق سبزواری، کفاية الأحكام، ج ۲، ص ۲۸۳؛ ملا محسن فیض کاشانی، النخبة في الحکمة العملية، ص ۲۳۳.

<sup>۲</sup>. محمدتقی مجلسی، یک دوره فقه کامل فارسی، ص ۱۵۱.

<sup>۳</sup>. شاردن، سفرنامه شاردن، ج ۲، ص ۷۷۸.

<sup>۴</sup>. همانجا.

<sup>۵</sup>. همان، ص ۷۷۹.

<sup>۶</sup>. همانجا.

<sup>۷</sup>. پیترو دلاواله، سفرنامه پیترو دلاواله، ترجمه: شعاع الدین شفا، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ج ۳، ۱۳۸۱، ش. ۶۸، ص.

توسط طفلى انتخاب مى شد.<sup>۱</sup> در برخى از موارد نيز شخص پادشاه برای نوزاد درباريان خود نام انتخاب مى کرد.<sup>۲</sup> با اين حال، نام‌گذاري شاهزادگان از روش مرسوم فاصله داشت. نام‌گذاري نوزادان دربار با مشورت منجمان و پيشگويان و با صلاح ديد و مطالعه احوال کواكب انجام<sup>۳</sup> و در برخى از موارد هم نام يكى از اجداد شاهزاده به عنوان اسم نوزاد انتخاب مى شد.<sup>۴</sup>

## ۵-۲. ختان

ختنه کردن طفل در هفت روزگى از ولادتش مستحب انگاشته مى شد.<sup>۵</sup> اما اگر اين کار تا رسيدن پسر به سن بلوغ انجام نمى شد، پس از بالغ شدن پسر، بر پدرش وجوب مى یافت.<sup>۶</sup> برخى از فقها نيز معتقد بودند: ختان پسر قبل از بلوغ، بر پدر واجب است و تأخير انداختن آن تا وقت بلوغ پسر جاييز نىست؛ اگر پدر ختان را تا زمان بلوغ، به تأخير اندازد، بر خود پسر واجب مى شود که پس از بالغ شدن بلاfacسله خود را مختون سازد.<sup>۷</sup> ختان منحصر به پسران نبود. گويى ختنه دختران نيز در اين دوره رايچ بوده اين کار که «خفض» ناميده مى شد، از نظر فقهاء استحباب داشت.<sup>۸</sup>

ختنه بيشتر اوقات در سنين پايان انجام مى شد تا کودک به اندازه سنين بالا درد نکشد.<sup>۹</sup> عموم مردم پسران خود را پس از ختنه کردن، مسلمان كامل مى شمردند. سپس مراسم

<sup>۱</sup>. زان باتيست تاورنيه، سفرنامه تاورنيه، ص ۲۸۴.

<sup>۲</sup>. ملاعبدالفتاح فومني گilanی، تاریخ گilan، تصحیح: منوچهر ستوده، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹.ش، ج ۱، ص ۳۹.

<sup>۳</sup>. بوداق منشی قزوینی، جواهر الاخبار، ص ۱۳۳؛ ابوالمفاخر فضل الله حسینی سوانح نگار تفرشی، تاریخ شاه صفی، ص ۹۷.

<sup>۴</sup>. ابوالمفاخر فضل الله حسینی سوانح نگار تفرشی، تاریخ شاه صفی، ص ۹۷.

<sup>۵</sup>. محمد بن حسین بهاءالدين عاملی، جامع عباسی، ص ۶۹۳؛ محمدتقی مجلسی، يک دوره فقه کامل فارسی، ص ۱۵۱؛ محمدباقر محقق سبزواری، کفایة الأحكام، ج ۲، ص ۲۸۵؛ ملا محسن فیض کاشانی، النخبة فی الحکمة العملية، ص ۲۲۲.

<sup>۶</sup>. محمد بن حسین بهاءالدين عاملی، جامع عباسی، ص ۶۹۲؛ محمدتقی مجلسی، يک دوره فقه کامل فارسی، ص ۱۵۱؛ محمدباقر محقق سبزواری، کفایة الأحكام، ج ۲، ص ۲۸۵.

<sup>۷</sup>. محمدباقر حسینی میرداماد، شارع النجاة فی أحكام العبادات، تصحیح و تحقیق: سید محمدجواد جلالی و سید مهدی طباطبائی، رساله های خطی فقهی، زیرنظر: سید محمود هاشمی شاهرودی، قم؛ مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت(ع)، ج ۱۴۲۶.ه.ق، ص ۳۶۰.

<sup>۸</sup>. محمدتقی مجلسی، يک دوره فقه کامل فارسی، ص ۱۵۱؛ محمدباقر محقق سبزواری، کفایة الأحكام، ج ۲، ص ۲۸۵.

<sup>۹</sup>. زان باتيست تاورنيه، سفرنامه تاورنيه، ص ۲۸۴.

جشنی به نام ختنه سوران برپا می‌کردند و با شربت و شیرینی از میهمانان پذیرایی می‌کردند و فریاد شادی سر می‌دادند<sup>۱</sup> و توصیه می‌شد هنگام ختنه کردن طفل، دعای ختنه(ر.ک. پیوست شماره ۴، دعای ختنه) را بخوانند.<sup>۲</sup>

نوازندگان دربار به طور معمول به صورت خوانده یا ناخوانده، به بهانه تبریک و تهنیت و برای هنرنمایی در ختنه سوران فرزندان اعیان شرکت می‌کردند تا دستمزد یا مبلغی از سوی پدر و خانواده نوزاد دریافت کنند.<sup>۳</sup> علاوه بر آن، نقاره نوازان نیز حق داشتند با طبل‌های مسی، سرنا، نقاره، سنج و دیگر آلات موسیقی خویش به خانه ای که فرزند پسری در آن متولد شده است، بروند؛ صاحب خانه نیز موظف بود پولی به آن‌ها پرداخت کند. عامه مردم از این پرداخت معاف نبودند، اما اعیان و بزرگان به آن‌ها اعتنایی نداشتند.<sup>۴</sup>

## ۶-۲. حلق

حلق یعنی تراشیدن موی سر طفل که در هفتمین روز از تولد نوزاد انجام می‌شد؛ موی سر او را می‌تراشیدند و هم‌وزن موی سرش طلا یا نقره صدقه می‌دادند.<sup>۵</sup> علامه مجلسی اول، قائل بود که این کار فقط برای نوزاد پسر مستحب است، نه برای دختر.<sup>۶</sup> تراشیدن بخشی از موی سر طفل و باقی گذاشتن بخش دیگر، «قَنَاعِ» نام داشت و ناپسند بود.<sup>۷</sup> در عین حال، اگر روز هفتم سپری می‌شد و حلق انجام نمی‌شد، استحباب آن ساقط می‌شد و پس از آن ضرورتی نداشت.<sup>۸</sup>

<sup>۱</sup>. آدام اولثاریوس، سفرنامه آدام اولثاریوس، ج ۲، ص ۷۵۵؛ ژان باتیست تاورنیه، سفرنامه تاورنیه، ص ۲۸۴.

<sup>۲</sup>. ملا محسن فیض کاشانی، رسائل فیض کاشانی، ج ۲، رساله ۵، ص ۷.

<sup>۳</sup>. شاردن، سفرنامه شاردن، ج ۳، ص ۹۸۰.

<sup>۴</sup>. ژان باتیست تاورنیه، سفرنامه تاورنیه، ص ۳۰۵.

<sup>۵</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۶۹۳؛ محمدباقر محقق سبزواری، کفاية الأحكام، ج ۲، ص ۲۸۴؛ ملا محسن فیض کاشانی، النخبة فی الحکمة العملية، ص ۲۲۳.

<sup>۶</sup>. محمد تقی مجلسی، یک دوره فقه کامل فارسی، ص ۱۵۱.

<sup>۷</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۶۹۵؛ محمدباقر محقق سبزواری، کفاية الأحكام، ج ۲، ص ۲۸۴؛ ملا محسن فیض کاشانی، النخبة فی الحکمة العملية، ص ۲۳۳.

<sup>۸</sup>. محمدباقر محقق سبزواری، کفاية الأحكام، ج ۲، ص ۲۸۴.

## ۷-۲. سوراخ کردن گوش

سوراخ کردن گوش نوزاد امری مستحب بود<sup>۱</sup> و توصیه می‌شد: این کار در روز هفتم تولد نوزاد صورت بگیرد<sup>۲</sup> و گوش راست طفل را در پایین و گوش چپ را در بالا سوراخ کنند. آین کار بنابر برخی از گزارش‌ها به نشانه غلامی اهل بیت<sup>(ع)</sup> و ائمه اطهار<sup>(ع)</sup> و نیز برای آویختن گوشواره و زیورآلات انجام می‌شده است.<sup>۳</sup>

## ۸-۲. عقیقه

عقیقه کردن طفل بنابر توصیه فقهای شیعه عصر صفوی در روز هفتم ولادت طفل انجام می‌شد.<sup>۴</sup> عقیقه سنت مؤکده و عبارت بود از کشن گوسفندي به مناسبت ولادت طفل<sup>۵</sup> یا کشن شتری بدین منظور.<sup>۶</sup> پرداخت قیمت عقیقه کافی نبود<sup>۷</sup> و اگر نوزاد پیش از زوال آفتاب هفتمین روز ولادت از دنیا می‌رفت، عقیقه‌ی او ساقط می‌شد.<sup>۸</sup> سفارش می‌شد عقیقه کردن و حلق طفل در یک مکان واقع شوند و عقیقه بعد از تراشیدن موی سر باشد.<sup>۹</sup> همچنین بهتر می‌دانستند که برای پسر،

<sup>۱</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۶۹۳؛ محمدتقی مجلسی، یک دوره فقه کامل فارسی، ص ۱۵۱.

<sup>۲</sup>. محمدتقی مجلسی، یک دوره فقه کامل فارسی، ص ۱۵۱؛ محمدباقر محقق سبزواری، کفاية الأحكام، ج ۲، ص ۲۸۴.

<sup>۳</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۶۹۳.

<sup>۴</sup>. آدام اولثاریوس، سفرنامه آدام اولثاریوس، ج ۲، صص ۷۶۲-۷۶۱.

<sup>۵</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۶۹۳؛ محمدتقی مجلسی، یک دوره فقه کامل فارسی، ص ۱۵۱؛ محمدباقر محقق سبزواری، کفاية الأحكام، ج ۲، ص ۲۸۵.

<sup>۶</sup>. محمدتقی مجلسی، یک دوره فقه کامل فارسی، ص ۱۵۱.

<sup>۷</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۶۹۳؛ فیض کاشانی؛ النخبة فی الحکمة العملية، ص ۲۳۳.

<sup>۸</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، صص ۶۹۳-۶۹۴؛ محمدتقی مجلسی، یک دوره فقه کامل فارسی، ص ۱۵۱؛ محمدباقر محقق سبزواری، کفاية الأحكام، ج ۲، ص ۲۸۶.

<sup>۹</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۶۹۴؛ محمدتقی مجلسی، یک دوره فقه کامل فارسی، ص ۱۵۱؛ محمدباقر محقق سبزواری، کفاية الأحكام، ج ۲، ص ۲۸۷.

<sup>۱۰</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۶۹۴؛ محمدتقی مجلسی، یک دوره فقه کامل فارسی، ص ۱۵۱.

گوسفند یا شتر نر و برای دختر گوسفند یا شتر ماده عقیقه کنند<sup>۱</sup> و توصیه می‌شد به هنگام ذبح عقیقه دعای ویژه‌ای را بخوانند.(ر.ک. پیوست شماره<sup>۵</sup>، دعای عقیقه) اگر پدر از انجام عقیقه ناتوان بود تا زمانی که تمکن و توانایی می‌یافتد، صبر می‌کرد.<sup>۲</sup> اگر پدر عقیقه نمی‌کرد، سفارش می‌شد که خود فرزند پس از رسیدن به سن بلوغ، خود را عقیقه کند.<sup>۳</sup>

#### ۱-۸-۲. شرایط عقیقه و ذبح آن

گوسفند عقیقه همان ویژگی‌هایی را داشت که در گوسفند قربانی شرط بود؛ یعنی شاخ شکسته، کور، لنگ و لاغر نباشد.<sup>۴</sup> ذبح کننده‌ی گوسفند باید عاقل و مسلمان یا در حکم مسلمان می‌بود؛ چون اگر کافر(حتی اهل کتاب)، ناصبی، خارجی، دیوانه، مست یا کودک بی تمیز بود، گوشت حیوانی که ذبح می‌شد، حلال نبود.<sup>۵</sup>

در سر بریدن گوسفند هم بریدن چهار عضو مری(که مجرای انتقال غذا و نوشیدنی است)، حلقوم(که راه نفس است) و دو شاه رگ(که آن دو رگند که در دو طرف حلقوم‌اند) شرط بود. بریدن برخی از این چهار عضو و باقی گذاردن برخی دیگر، جایز نبود؛ زیرا، در این صورت، ذبیحه حرام می‌شد، حتی اگر انکه پوستی از حلقوم باقی می‌ماند، حرام می‌شد. در کشتن شتر، نحر آن واجب بود و نحر عبارت بود از بریدن گلوبه شتر به وسیله‌ی زدن کارد و مانند آن، که در بین گردن و سینه‌ی اوست. محل سر بریدن از زیر حلق بود پس اگر از پشت حلق می‌برید و بسیار زود و پیش از جان دادن کشته، اعضای چهارگانه او را قطع می‌کرد، کشته حلال باشد.<sup>۶</sup>

سر بریدن گوسفند باید رو به قبله انجام می‌شد و نحر شتر نیز تا آنجایی که ممکن بود باید رو به قبله انجام می‌پذیرفت. این کار باید با ذکر نام خدا به صورت تعظیم انجام می‌شد و اگر

<sup>۱</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص<sup>۶۹۴</sup>؛ محمدتقی مجلسی، یک دوره فقه کامل فارسی، ص<sup>۱۵۱</sup>؛ محمدباقر محقق سبزواری، کفاية الأحكام، ج<sup>۲</sup>، ص<sup>۲۸۶</sup>.

<sup>۲</sup>. محمدتقی مجلسی، یک دوره فقه کامل فارسی، ص<sup>۱۵۱</sup>؛ محمدباقر محقق سبزواری، کفاية الأحكام، ج<sup>۲</sup>، ص<sup>۲۸۶</sup>.

<sup>۳</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص<sup>۶۹۵</sup>؛ محمدتقی مجلسی، یک دوره فقه کامل فارسی، ص<sup>۱۵۱</sup>.

<sup>۴</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص<sup>۶۹۴</sup>؛ محمدتقی مجلسی، یک دوره فقه کامل فارسی، ص<sup>۱۵۱</sup>؛ محمدباقر محقق سبزواری، کفاية الأحكام، ج<sup>۲</sup>، ص<sup>۲۸۶</sup>.

<sup>۵</sup>. محمدتقی مجلسی، یک دوره فقه کامل فارسی، ص<sup>۱۸۱</sup>.

<sup>۶</sup>. همانجا.

بنابر عمد ذکر نام خداوند را ترک می کرد، گوشت قربانی حرام می شد، اما اگر فراموش می کرد،<sup>۱</sup> حلال بود.<sup>۲</sup>

کشتن حیوانات در روز جمعه پیش از زوال آفتاب و شبانگاه، امری ناپسند تلقی می شد. بریدن مغزی که در میان مهره هاست از پشت تا بگردن و گردانیدن کارد تا از بالا ببرد، نیز ناشایست تلقی می شد و بنابر نقل مجلسی اول، برخی قائل به حرمت این کار بودند. ذبح کردن حیوان در حالی که حیوان دیگری به آن نظر می کرد، حرام بود. جدا کردن عضوی از بدن حیوان و پوست کندن پیش از سرد شدن بدن حیوان و شکستن گردن آن که زودتر بمیرد، ناپسند و مکروه شمرده می شد. در مقابل، در کشتن گوسفند بستن هر دو دست و یک پای و نگاهداشتن پشم یا موی او تا هنگام سرد شدن بدن آن و در گاو، بستن هر دو دست و هر دو پای و در شتر، زانوی او سنت محسوب می شد.<sup>۳</sup>

## ۲-۸-۲. گوشت عقیقه

اعضای گوسفند یا شتر را پس از ذبح، باید از هم جدا می کردند، زیرا شکستن استخوان های عقیقه مکروه پنداشته می شد.<sup>۴</sup> سپس، پای و ران عقیقه را به زنی که طفل را زایانیده بود می دادند، در واقع، یک چهارم گوشت عقیقه را به او هدیه می دادند و اگر آن زن نبود، به مادر طفل می سپردنند تا صدقه بدهد.<sup>۵</sup> اگر هم قابل، زنی ذمی بود که از قربانی مسلمانان استفاده نمی کرد، بهای آن یک چهارم را به او می دادند.<sup>۶</sup>

گرچه تقسیم نمودن گوشت عقیقه در بین مسلمانان جایز بود،<sup>۷</sup> ترجیح می دادند که گوشت عقیقه را بپزند و با آن حداقل ده نفر از فقرای مؤمنان<sup>۸</sup> و به تعبیری دیگر ده نفر از اهل ولایت و

<sup>۱</sup>. همانجا.

<sup>۲</sup>. همان، ص ۱۸۲.

<sup>۳</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۶۹۵؛ محمد تقی مجلسی، یک دوره فقه کامل فارسی، ص ۱۵۱؛ محمد باقر محقق سبزواری، کفاية الأحكام، ج ۲، ص ۲۸۷.

<sup>۴</sup>. محمد تقی مجلسی، یک دوره فقه کامل فارسی، ص ۱۵۱؛ محمد باقر محقق سبزواری، کفاية الأحكام، ج ۲، ص ۲۸۶؛ ملا محسن فیض کاشانی، النخبة فی الحکمة العلمية، ص ۲۲۳.

<sup>۵</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۶۹۴؛ محمد باقر محقق سبزواری، کفاية الأحكام، ج ۲، ص ۲۸۶.

<sup>۶</sup>. محمد باقر محقق سبزواری، کفاية الأحكام، ج ۲، ص ۲۸۷.

<sup>۷</sup>. محمد تقی مجلسی، یک دوره فقه کامل فارسی، ص ۱۵۱.

محبت اهل بیت(ع) را اطعام کنند. آما می‌پنداشتند: خوب نیست پدر و مادر و خواهران و برادران طفل از این گوشت عقیقه بخورند. گرچه برخی بر این باور بودند که این کراحت فقط متعلق به مادر طفل است.<sup>۴</sup>

### ۳-۸-۲. جشن عقیقه

پادشاهان صفوی، آیین عقیقه را طبق توصیه عالمان دینی و فقیهان شیعی در روز هفتم تولد شاهزاده انجام می‌دادند. این کار در منزل مقام «صدر» حکومت انجام می‌شد و اصحاب فضل، دانشمندان، دانشوران، عالمان، اشراف و بزرگان کشوری به این مجلس دعوت می‌شدند و برای شاهزاده دعای خیر می‌کردند.<sup>۵</sup> به نظر می‌رسد برگزاری مجلس عقیقه شاهزاده در منزل صدر بدین جهت انجام می‌شده است که بنابر توصیه فقها و رسوم معمول، پدر و مادر و خواهران و برادران طفل می‌کوشیدند از تناول گوشت عقیقه پرهیز کنند.

## ۳. آیین‌های ازدواج

ازدواج و زناشویی در اسلام، به خصوص مذهب شیعه جایگاه ویژه‌ای دارد به گونه‌ای که فقهای شیعه عصر صفوی از ائمه(ع) نقل می‌کردند: دو رکعت نمازی که مرد همسردار به جای آورد، بهتر است از هفتاد رکعت نمازی که مرد عزب بخواند. همچنین نقل می‌شد: «بدترین مردهای مسلمانان آن کسانی‌اند که عزب مرده باشند». بر این اساس، ازدواج و زناشویی ترویج می‌شد و موجب حفظ نفس از شیطان و بر طرف شدن عزوبت نهی شده در احادیث می‌گشت. علاوه‌ی بر آن: ۱. ملالت دوام عبادت را برطرف می‌کرد. ۲. موجب افزایش رغبت به لذات بهشت می‌شد؛ چون

<sup>۱</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۶۹۴؛ محمد تقی مجلسی، یک دوره فقه کامل فارسی، ص ۱۵۱؛ محمد باقر محقق سیزوواری، *کفاية الأحكام*، ج ۲، ص ۲۸۷.

<sup>۲</sup>. ملا محسن فیض کاشانی، *النخبة فی الحکمة العملية*، ص ۲۲۳.

<sup>۳</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۶۹۶؛ محمد تقی مجلسی، یک دوره فقه کامل فارسی، ص ۱۵۱؛ محمد باقر محقق سیزوواری، *کفاية الأحكام*، ج ۲، ص ۲۸۷.

<sup>۴</sup>. ملا محسن فیض کاشانی، *النخبة فی الحکمة العملية*، ص ۲۲۳.

<sup>۵</sup>. ابوالمفاحر فضل الله حسینی سوانح نگار تفرشی؛ *تاریخ شاه صفی*، صص ۹۸، ۱۵۸ و ۱۹۶.

<sup>۶</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۶۰۶.

ازدواج، مثالی از لذات بهشت محسوب می‌شد. ۳. موجب آسودگی خاطر از امور منزل می‌شد.<sup>۴</sup> باعث افزایش عشیره می‌شد که ممکن بود با آن شر را دفع کرد. ۵. موجب ریاضت و تمرین برای برپایی حقوق زنان و اجتناب از ظلم بر آنان می‌شد. ۶. موجب بقای نسل به وسیله‌ی زاد و ولد می‌گردید. ۷. موجب برخورداری از دعای فرزند می‌شد، اگر فرزند بعد از مرگ پدر باقی می‌ماند؛ و موجب شفاعت فرزند در حق پدر می‌شد، اگر فرزند پیش از مرگ او از دنیا می‌رفت. ۸. موجب تکثیر امت پیامبر(ص) می‌گشت. ۹. عمل به سنت پیامبر(ص) بود.<sup>۱</sup> ازدواج سنت و مستحب انگاشته می‌شد، به ویژه اگر مرد توانایی پرداخت مهر و نفقة را داشت؛<sup>۲</sup> اما اگر در صورت عدم ازدواج، در معرض ابتلای به زنا قرار می‌گرفت، ازدواج بر او واجب می‌شد؛<sup>۳</sup> خواه مرد بود یا زن.<sup>۴</sup> به طور کلی، باور عمومی مردم رهبانیت و تجرّد را نه تنها زشت و ناپسند، بلکه گناه و خطای دانست.<sup>۵</sup>

شیعیان این عصر سه نوع ازدواج و زناشویی داشتند: ۱. ازدواج دائم؛ ۲. ازدواج منقطع یا متعه؛ ۳. ازدواج با کنیز یا ملک یمین.<sup>۶</sup> طبق دستورات شرع هر سه طریق مجاز بود و بر طبق مقررات شرع کودکانی که از این زنان متولد می‌شدند همگی فرزند قانونی و شرعاً پدر محسوب می‌شدند.<sup>۷</sup>

### ۳-۱. ازدواج دائم

گریز از ازدواج به خاطر ترس از فقر، ناپسند محسوب می‌شد<sup>۸</sup> و به مردی که قصد ازدواج داشت توصیه می‌شد: برای این کار استخاره کن، دو رکعت نماز حاجت به جای آورد،<sup>۹</sup> خداوند را سپاس

<sup>۱</sup>. ملا محسن فیض کاشانی، *النخبة فی الحکمة العملية*، ص ۲۱۵.

<sup>۲</sup>. محمد بن حسین بھاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۶۰۷؛ محمد تقی مجلسی، یک دوره فقه کامل فارسی، ص ۱۳۱.

<sup>۳</sup>. همانجا.

<sup>۴</sup>. محمد تقی مجلسی، یک دوره فقه کامل فارسی، ص ۱۳۱.

<sup>۵</sup>. شاردن، *سفرنامه شاردن*، ج ۱، ص ۴۲۷.

<sup>۶</sup>. محمد بن حسین بھاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۶۰۸؛ ملا محسن فیض کاشانی، *النخبة فی الحکمة العملية*، ص ۲۱۵.

<sup>۷</sup>. شاردن، *سفرنامه شاردن*، ج ۱، ص ۴۳۶.

<sup>۸</sup>. محمد بن حسین بھاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۶۱۹.

گوید و این دعا را بخواند: «اللَّهُمَّ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَتَزَوَّجَ، اللَّهُمَّ فَاقْدِرْ لِي مِنَ النِّسَاءِ أَعْهَنَّ فَرْجًا وَ احْفَظْهُنَّ لِي فِي نَفْسَهَا وَ فِي مَالِي، وَ أَوْسِعْهُنَّ رِزْقًا وَ أَعْظِمْهُنَّ بُرْكَةً، وَ اقْدِرْ لِي مِنْهَا وَلَدًا طَيِّبًا تَجْعَلُهُ خَلْفًا صَالِحًا فِي حَيَاتِي وَ بَعْدِ مَوْتِي».»<sup>۱</sup> در ضمن، به کسانی که قصد ازدواج داشتند سفارش می‌کردند: زیبایی و ثروت را ملاک انتخاب قرار ندهند؛<sup>۲</sup> زیرا «اگر کسی زنی را به قصد مال و جمال نکاح کند، از هر دو محروم می‌شود، و اگر به قصد سنت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نکاح کند، حضرت حق سبحانه و تعالی هر دو را به او روزی کند».»<sup>۳</sup>

### ۱-۱-۳. خواستگاری

در مراسم خواستگاری پسندیده می‌دانستند که دختر را از خودش یا ولی‌اش خواستگاری کنند<sup>۴</sup> و خواستگار صورت و دست‌های او و قامت وی را در حالت نشسته و ایستاده ببینند. نگریستن به صورت، دست‌ها و حتی موی زنی که می‌خواست با او ازدواج کند، به شرطی که نگریستن از روی تلذذ نبود و امکان موافقت با ازدواج فراهم بود، مباح محسوب می‌شد. حتی چه بسا مستحب می‌دانستند که چنین کاری قبل از خواستگاری انجام شود و در صورت عدم امکان، زنی را به سوی این دختر بفرستند تا او را ببینند و برای خواستگار توصیف کند.<sup>۵</sup> با وجود این توصیه‌های فقیه‌ن و مجوزهای شرعی، سنت‌های اجتماعی رایج در عصر صفویه این امر را به شدت تحت الشعاع خود قرار داده بود؛ به گونه‌ای که به طور معمول، امکان مشاهده رو در رو برای پسر و دختر جوان وجود نداشت.

فقهای عصر صفوی، اجابت خواستگاری مؤمنی را که قادر بر نفقة دادن به زن بود، واجب می‌دانستند؛ اگرچه این خواستگار به لحاظ نسب، هم سطح با آن دختر نبود، مخالفت ولی دختر با

<sup>۱</sup>. همان، ص ۱۵؛ محمد تقی مجلسی، یک دوره فقه کامل فارسی، ص ۱۳۱؛ ملا محسن فیض کاشانی، *النخبة فی الحکمة العملية*، ص ۲۱۸.

<sup>۲</sup>. محمد باقر محقق سبزواری، *کفاية الأحكام*، ج ۲، ص ۷۹.

<sup>۳</sup>. همانجا؛ ملا محسن فیض کاشانی، *النخبة فی الحکمة العملية*، ص ۲۱۸.

<sup>۴</sup>. محمد بن حسین بهاء الدین عاملی، *جامع عباسی*، ص ۶۱۹.

<sup>۵</sup>. ملا محسن فیض کاشانی، *النخبة فی الحکمة العملية*، ص ۲۱۹.

<sup>۶</sup>. محمد بن حسین بهاء الدین عاملی، *جامع عباسی*، ص ۶۱۶.

<sup>۷</sup>. ملا محسن فیض کاشانی، *النخبة فی الحکمة العملية*، ص ۲۱۹.

این خواستگاری معصیت شمرده می‌شد.<sup>۱</sup> خواستگاری کردن از دختری که مؤمنی از او خواستگاری کرده و پاسخ مثبت شنیده است، ناپسند و ناشایست تلقی می‌شد به گونه‌ای برخی از علمای شیعه فتوا به کراحت<sup>۲</sup> و شیخ بهائی حکم به حرمت آن داده بود.<sup>۳</sup>

به طور معمول، در جامعه عصر صفوی وقتی مردی خواهان تشکیل خانواده می‌شد، دختری را بدین منظور در نظر می‌گرفت و شخص سومی را نزد وی می‌فرستاد تا نظر او را درباره این ازدواج بداند.<sup>۴</sup> خود او و یا حتی پدر و مادرش نمی‌توانستند به طور مستقیم نظر دختر را در این باره از او بپرسند؛ زیرا اجازه نداشتند او را ببینند و با وی صحبت کنند.<sup>۵</sup> گرچه در برخی موارد زن و مرد پیش از خواستگاری و به صورت پنهانی ممکن بود همدیگر را ملاقات کنند.<sup>۶</sup> وقتی رضایتمندی دختر مشخص می‌شد، دو نفر از نزدیکان مرد که ترجیح داده می‌شد از دوستان نزدیکش و کسانی باشند که در موقع ختنه کردن او حضور داشتند، به نمایندگی از او برای خواستگاری نزد پدر دختر می‌رفتند. در جلسه خواستگاری به طور غالب، دوستان پدر عروس هم حاضر می‌شدند. سپس، بنابر روال معمول، ابتدا به تقاضای خواستگاران روی خوش نشان نمی‌دادند، ولی بعد از مدتی گفتگوها درباره شرایط ازدواج و مهریه آغاز می‌شد.<sup>۷</sup>

معمول این بود که داماد پیش از مراسم عقد نمی‌توانست دختر را ببیند. با این حال، هیچ پسری بدون کسب اطلاع از خصوصیات ظاهری و اخلاقی دختر مورد نظر خود، با وی پیمان زناشویی نمی‌بست. در بیشتر موارد، مادر و خواهر و عمه و خاله پسر، دختر دلخواه وی را از هر جهت مشاهده می‌کردند؛ بنابراین، جوان می‌توانست بر اساس گزارش‌های آنها از شکل، اندام و چگونگی خلقيات دختر آگاه شود. افزون بر اين، دختران در هيچ خانواده‌اي تا سن نه سالگي پرده

<sup>۱</sup>. محمد بن حسين بهاءالدين عاملي، جامع عباسى، ص ۱۵۶؛ محمدتقى مجلسى، يك دوره فقهه کامل فارسى، ص ۱۳۲.

<sup>۲</sup>. ملا محسن فيض كاشاني، النخبة فى الحكمة العملية، ص ۲۱۹.

<sup>۳</sup>. محمد بن حسين بهاءالدين عاملي، جامع عباسى، ص ۱۸۶.

<sup>۴</sup>. آدام اولتاريوس، سفرنامه آدام اوئثاريوس، ج ۲، صص ۶۶۵-۶۶۶؛ ملك شاه حسين سيستانى، احياء الملوك، صص ۵۱۶-۵۱۷.

<sup>۵</sup>. آدام اولتاريوس، سفرنامه آدام اوئثاريوس، ج ۲، صص ۶۶۵-۶۶۶.

<sup>۶</sup>. ملك شاه حسين سيستانى، احياء الملوك، صص ۵۱۶-۵۱۷.

<sup>۷</sup>. آدام اولتاريوس، سفرنامه آدام اوئثاريوس، ج ۲، صص ۶۶۵-۶۶۶.

نشین نبودند و جوانان می‌توانستند با تجسم دختران به گاه کودکی، در جوانی او را به همسری بگیرند.<sup>۱</sup>

گاهی نیز اتفاق می‌افتد که خواستگاری به صورت کتبی و از طریق نامه صورت بگیرد که به نظر می‌رسد این نوع خواستگاری منحصر در طبقات درباری و حکومتی بود. به عنوان مثال در نامه‌ای که از دربار صفوی به صفوی قلی خان قورچی باشی - بیگلربیگی عراق عرب- ارسال شده است، از دختر وی برای یکی از درباریان چنین خواستگاری شده است:

«شمه ای از مراحم بی دریغ شاهنشاهی شامل حال ایالت و شوکت پناه، نصفت و معدلت دستگاه، عالیجاه کمالاً للایاله و الشوکه و الاقبال صفوی قلی خان قورچی باشی حضرت امیرالمؤمنین و امام المتقین اسدالله الغالب- صلوات الله عليه- و متولی مشهدین و بیگلربیگی عراق عرب و قلمرو علیشکر فرموده، مقرر فرمودیم که صبیه جلیله خود را به درگاه گیتی پناه به حرم همایون فرستد که موافق قانون شریعت مقدسه در قید ازدواج خلف الخوانین العظام حیدریگ ولد ایالت و شوکت و اقبال پناه، حشمت و عظمت و اجلال دستگاه، عالیجاه مجاهداً للایاله و العظمه و الاقبال، زینل خان شاملو ایشیک آقاسی باشی سپسنهسالار درآوریم تا روابط ظاهری میانه این دو سلسله با تطابق معنوی صورت توافق پذیرفته، حقیقت یگانگی و اتحاد و یکدلی و وداد بر عالمیان روشن و هویدا گشته، توهمند مغایرت ارتفاع پذیرد.»<sup>۲</sup>

### ۱-۲-۳. عقد

در این دوره توصیه می‌شد عقد کردن به لحاظ زمانی در سه روز پایانی ماه قمری و زمانی که قمر در برج عقرب است، انجام نشود؛ زیرا عقد بستن در سه روز آخر ماه<sup>۳</sup> و زمانی که قمر در برج عقرب قرار داشت، مکروه انگاشته می‌شد.<sup>۴</sup> در مقابل، عقد کردن در شب<sup>۵</sup> به خصوص شبه جمعه

<sup>۱</sup>. شاردن، سفرنامه شاردن، ج ۱، ص ۴۴۳.

<sup>۲</sup>. ابوالمفاخر فضل الله حسینی سوانح نگار تفرشی، منشآت تفرشی، پژوهش، تصحیح و تعلیقات: محسن بهرام نژاد، تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ج ۱، ۱۳۹۰.ش، ص ۸۹.

<sup>۳</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۶۲۰.

<sup>۴</sup>. محمد تقی مجلسی، یک دوره فقه کامل فارسی، ص ۱۳۱.

<sup>۵</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۶۱۶؛ محمد تقی مجلسی، یک دوره فقه کامل فارسی، ص ۱۳۱.

را پسندیده تر می دانستند و علت آن را مخالفت ورزی با اهل سنت بیان می کردند که قائل به استحباب عقد در روز جمعه بودند.<sup>۱</sup>

اجازه گرفتن از پدر و در صورت نبود پدر، اجازه گرفتن از زن برادر بزرگ در مورد عقد دختر باکره امری پسندیده محسوب می شد.<sup>۲</sup> ترجیح می دادند که عروس و داماد پیش از عقد دو رکعت نماز بخوانند؛ سپس، عقد دائمی در حضور عده ای از مؤمنان انجام پذیرفته و آشکار شود؛ بر عقد گواه بگیرند و پیش از عقد، خطبه ای خوانده شود که مشتمل بر حمد خدای تعالی و صلووات بر پیامبر(ص) و ائمّه اطهار باشد، گرچه گفتن «الحمدُ لِلَّهِ» کافی بود.<sup>۳</sup>

## الف. اarkan عقد

عالمان دینی و فقهای این عصر برای عقد دائم ارکانی تعریف می کردند که عبارت بود از:

**الف-۱. صیغه‌ی عقد:** صیغه عقد متشکل بود از ایجاب و قبولی که به زبان عربی بود. ایجاب یعنی این که زن به مرد می گفت: «زوّجتُك يا انكحتُك يا متعُّتك». قبول هم یعنی این که مرد می گفت: «قبلتُ النّكاح» یا «قبلتُ التّزوّيج». گفتن «قبلتُ» بی‌آنکه لفظ نکاح یا تزویج را به آن ضمیمه کنند، نیز کافی دانسته می شد، حتی، مقدم داشتن ایجاب بر قبول لازم نبود. در صورت سپردن عقد به وکلا، وکیل زن باید می گفت: «زوّجتُ مُوكّلتی من مُوكّلك» یعنی نکاح کردم وکیل کننده خود را جهت وکیل کننده تو و وکیل مرد می گفت: «قبلتُ لِمُوكّلی» یعنی قبول کردم نکاح را جهت وکیل کننده خود.<sup>۴</sup> الفاظ ایجاب و قبول ناگزیر به صیغه‌ی ماضی بیان می شد<sup>۵</sup> و گفتن آن به صیغه‌ی مضارع جایز نبود. اما اگر به صیغه‌ی امر گفته می شد، برخی از مجتهدان آن را جایز می دانستند. لازم بود که صیغه را با قصد انشاء و به زبان عربی می گفتند، اما اگر توانایی گفتن به زبان عربی نداشتند، به هر زبانی که می گفتند صحیح محسوب می شد؛ حتی اگر قادر بر گفتن لفظ نبودند اشاره کافی

<sup>۱</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۶۱۶.

<sup>۲</sup>. همان، ص ۶۱۷.

<sup>۳</sup>. همان، ص ۶۱۶؛ محمد تقی مجلسی، یک دوره فقه کامل فارسی، ص ۱۳۱.

<sup>۴</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۶۲۲؛ محمد تقی مجلسی، یک دوره فقه کامل فارسی، ص ۱۳۲؛ محمد باقر محقق سبزواری، کفاية الأحكام، ج ۲، صص ۸۹-۹۰.

<sup>۵</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۶۲۲.

بود.<sup>۱</sup> این ایجاب و قبول باید در یک مجلس و بدون فاصله واقع می‌شد و اگر در دو مجلس واقع می‌گشت یا با فاصله انجام می‌شد، هرچند فاصله‌ی اندک، صحیح نبود.<sup>۲</sup>

**الف-۲. زوجه:** یعنی زنی که ازدواج با او جایز شمرده می‌شد. آزدواج با محارم<sup>۳</sup>، ازدواج با زنان کافر غیر اهل کتاب و همچنین، ازدواج زن شیعه با مرد غیر شیعی اعم از سنی و کافر حرام تلقی می‌گشت.<sup>۴</sup> توصیه می‌شد که از ازدواج با زنان مشهور به زنا، مخالف شیعه و فاسق – به خصوص شارب الخمر- دوری شود.<sup>۵</sup> پسندیده این بود که مرد شیعی برای ازدواج خود زنی بکر، عفیف، با مهریه‌ی پایین<sup>۶</sup> و با اصل و نسب<sup>۷</sup> (زنی که پدر و مادر صالح داشته باشد) و ولود(زنی که از شأن او زاییدن باشد، یعنی خویشان او زاینده باشند) انتخاب کند.<sup>۸</sup> آزدواج با خویشاوندان مستحب بود<sup>۹</sup> و این استحباب برای مخالفت با اهل سنت بود که ازدواج با خویشان را مکروه می‌دانستند. همچنین ازدواج با زن مؤمنه(شیعه) ترجیح داشت، چون ازدواج با زنی که سنّی بود، کراحت داشت.<sup>۱۰</sup> علاوه بر این‌ها ازدواج با برخی دیگر از زنان مکروه و ناپسند انگاشته می‌شد که این زن‌ها عبارت بودند از: زن سفیه یا احمق، عقیم و ناز،<sup>۱۱</sup> زنان سیاه- به جز زنان لولی یعنی نازک و لطیف و ظریف-،<sup>۱۲</sup>

<sup>۱</sup>. همان، ص ۶۲۳؛ محمدتقی مجلسی، یک دوره فقه کامل فارسی، ص ۱۳۳.

<sup>۲</sup>. همانجا.

<sup>۳</sup>. محمدتقی مجلسی، یک دوره فقه کامل فارسی، ص ۱۳۳.

<sup>۴</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، صص ۶۱۳ و ۶۱۰؛ شاردن، سفرنامه شاردن، ج ۱، ص ۴۴۴.

<sup>۵</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، صص ۶۱۳ و ۶۱۰.

<sup>۶</sup>. ملا محسن فیض کاشانی، النخبة فی الحکمة العملية، ص ۲۱۸.

<sup>۷</sup>. محمدتقی مجلسی، یک دوره فقه کامل فارسی، ص ۱۳۱؛ محمدباقر محقق سبزواری، کفاية الأحكام، ج ۲، ص ۷۹؛ ملا محسن فیض کاشانی، النخبة فی الحکمة العملية، ص ۲۱۸.

<sup>۸</sup>. محمدتقی مجلسی، یک دوره فقه کامل فارسی، ص ۱۳۱.

<sup>۹</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۶۱۵.

<sup>۱۰</sup>. همان، ص ۶۰۷؛ محمدباقر محقق سبزواری، کفاية الأحكام، ج ۲، ص ۷۹.

<sup>۱۱</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۶۱۶.

<sup>۱۲</sup>. همان، صص ۶۰۸ و ۶۲۱.

<sup>۱۳</sup>. همان، ص ۶۲۰.

زنان فاحشه،<sup>۱</sup> زن کج خلق، لجوج،<sup>۲</sup> زنی که او را زایانیده یا تربیت کرده بود، دختر زنی که او را زایانیده یا تربیت کرده بود و نیز دختر باکره بدون رخصت پدرش.<sup>۳</sup> گاهی ممکن بود یک نفر با بیوه برادر خود ازدواج کند،<sup>۴</sup> اما این ازدواج چندان مرسوم نبود و به ندرت اتفاق می‌افتد.<sup>۵</sup> برخی از اوقات نیز پدر با یک زن و پسر با دختر آن زن که از شوهر پیشینش بود، ازدواج می‌کرد.<sup>۶</sup>

پادشاهان صفوی به ویژه در اواخر دوره صفویه، به طور معمول، دختران خود را به بزرگان و نجیب زادگان جاه طلب شوهر نمی‌دادند، چون از ابتلای دامادشان به هوس پادشاهی بیمناک بودند. آن‌ها برای رفع این نگرانی، دامادهای خود را از بین روحانیون و فقهاء انتخاب می‌کردند. بدین منظور، فقیه و عالمی را که طبیعتی آرام و صورتی نیکو داشت، به دامادی خود بر می‌گزیدند؛ و به او سمت صدارت و یا مناصبی از این قبیل می‌دادند.<sup>۷</sup>

**الف-۳. عقد؛** که یا زوج بود یا ولی، یا وکیل وی. عقد باید شروط بلوغ، عقل و آزادی را می‌داشت.<sup>۸</sup> به طور معمول، ازدواج و عقد عموم مردم توسط «شیخ» یا «آخوند» و «قاضی» که هردو از دستیاران اعتمادالدوله بودند، انجام می‌شد.<sup>۹</sup> آخوند در واقع، در اواخر دوره صفویه وظیفه خواندن عقد ازدواج و تنظیم نکاحنامه و قباله ازدواج را عهده دار بود.<sup>۱۰</sup>

**الف-۴. صداق (مهریه):** مشخص کردن صداق در ازدواج دائم شرط نبود، بلکه سنت و مستحب محسوب می‌شد. بنابراین، در صورت مشخص نکردن صداق به هنگام عقد نیز، آن عقد صحیح محسوب می‌شد، ولی مهرالمثل بر شوهر واجب می‌گشت. مستحب بود مهریه پنجاه مثقال

<sup>۱</sup>. همان، ص ۶۲۱.

<sup>۲</sup>. محمدباقر محقق سبزواری، *کفاية الأحكام*، ج ۲، ص ۷۹؛ ملا محسن فیض کاشانی، *التخبة في الحكمة العملية*، ص ۲۱۸.

<sup>۳</sup>. محمد بن حسین بھاءالدین عاملی، *جامع عباسی*، ص ۶۲۱.

<sup>۴</sup>. آدام اولناریوس، *سفرنامه آدام اولناریوس*، ج ۲، ص ۶۶۵.

<sup>۵</sup>. شاردن، *سفرنامه شاردن*، ج ۱، ص ۴۴۴.

<sup>۶</sup>. آدام اولناریوس، *سفرنامه آدام اولناریوس*، ج ۲، ص ۶۶۵.

<sup>۷</sup>. شاردن، *سفرنامه شاردن*، ج ۴، ص ۱۵۳۱.

<sup>۸</sup>. محمد بن حسین بھاءالدین عاملی، *جامع عباسی*، ص ۶۲۳؛ محمد تقی مجلسی، *یک دوره فقه کامل فارسی*، ص ۱۳۳.

<sup>۹</sup>. جملی کارری، *سفرنامه کارری*، ص ۱۵۳.

<sup>۱۰</sup>. همان، ص ۹۱.

طلا یا کمتر از آن باشد، و مکروه بود که از پنجاه مثقال طلا بیشتر باشد. آنچه در تعیین مهر المثل اثرگذار و مهم بود، عبارت بود از: شرافت زن، زیبایی، عقل، ادب، بکارت، صراحت نسب، حسن تدبیر، کثرت عشیره و امثال این‌ها.<sup>۱</sup> انتخاب زن زیبا به شرطی که مهریه‌اش کم بود و ازدواج به قصد زیبایی آن زن نبود، استحباب می‌یافتد.<sup>۲</sup> زن به مجرد عقد، مالک مهریه می‌شد و هرگونه که می‌خواست می‌توانست در آن تصرف کند.<sup>۳</sup>

مهریه به طور معمول، به دو صورت پرداخت می‌شد: یا آن که داماد چند روز پیش از عروسی آن را به منزل عروس می‌فرستاد که در این صورت مقداری از آن را پدر و مادر عروس به عنوان شیربها و زحماتی که برای بزرگ کردن او کشیده بودند، بر می‌داشتند و بقیه را به عروس می‌دادند. یا آن که مقدار مهریه مشخص شده، پس از عروسی و به هنگام مطالبه زن، به ویژه هنگام طلاق به او پرداخت می‌شد.<sup>۴</sup>

### ب. مراسم عقد

در دوره شاه صفی رسم این بود که پس از انجام خواستگاری و تشریفات مقدماتی، هر کدام از عروس و داماد از سوی خود شخصی را به عنوان وکیل انتخاب کنند. سپس، اگر محل زندگی شان شهر بود، وکلای آن‌ها نزد قاضی بروند و اگر در روستا زندگی می‌کردند، نزد ملای ده رفته و آن دو را به عقد ازدواج یکدیگر درآورند. عروس و داماد هیچ‌کدام اجازه نداشتند که خود در این مراسم و نزد قاضی یا ملا حاضر شوند. قاضی پس از اطمینان از رضایت پدر و مادر عروس و داماد و صحت وکالت وکلای آن دو، صیغه عقد را با نام خدا، پیامبر(ص) و علی(ع) جاری می‌کرد و عروس و داماد را که اغلب تا آن زمان یکدیگر را ندیده بودند، به عقد هم درمی‌آورد. سپس، عقدنامه ای را می‌نوشت و مهر و امضا می‌نمود. در روستا این سه نفر، یعنی ملا و وکلای عروس و داماد ناگزیر به محلی دربسته و مخفی یا به صحراء می‌رفتند و در آنجا صیغه عقد را

<sup>۱</sup>. محمد بن حسین بھاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۶۶۵.

<sup>۲</sup>. محمد باقر محقق سبزواری، کفاية الأحكام، ج ۲، ص ۲۲۱.

<sup>۳</sup>. محمد بن حسین بھاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۶۱۶.

<sup>۴</sup>. محمد تقی مجلسی، یک دوره فقه کامل فارسی، ص ۱۴۲؛ محمد باقر محقق سبزواری، کفاية الأحكام، ج ۲، ص ۲۲۸.

<sup>۵</sup>. آدام اولتاریوس، سفرنامه آدام اولتاریوس، ج ۲، ص ۶۶۶.

می خوانند تا کسی از اطرافیان، در هنگام خواندن عقد، عروس و داماد جوان را جادو و طلس نکند و آنها را گرفتار ناتوانی جنسی ننماید. در مواردی که صیغه عقد در حضور قاضی انجام می شد، چون امکان خلوت کردن اطاق قاضی نبود و منجم باید در آن ساعت مبارک و میمون حضور می یافت، تمامی حاضران در اطاق موظف بودند در هنگام خواندن صیغه عقد، دستان خود را جلو آورده و به همین حال نگه دارند تا نتوانند در کار عروس و داماد جادو کنند.<sup>۱</sup>

باور مردم این بود که در موقع مراسم عقد به آسانی و به کمک یک تکه پارچه ساده می توان عروس و داماد را جادو کرد. آنها چنان به طلس و جادو معتقد بودند که «حق وردی» سفیر شاه صفی در آلمان ادعا می کرد سه سال و نیم گرفتار این جادو بوده و توانایی جنسی خود را از دست داده بوده است. او می گفت: در دوران جوانی که در خلخال برای او دختری را عقد می کردند ضمن مراسم، یکی از زنان خانواده با قیچی قطعه ای از قبای او را آهسته بریده، آن را جادو کرده و در سوراخ دیواری گذاشته بود؛ سپس، حق وردی مدت سه سال و اندی گرفتار ناتوانی جنسی شده بود. بعدها اطلاع یافته بود که در سراب مردی است که سحر و جادو را باطل می کند. نزد او رفته بود و آن مرد در نخستین دیدار به او گفته بود می دانم که تو را جادو کرده و «بسته‌اند»، ولی این جادو را می توان باطل کرد، برو و از سوراخ دیوار تکه پارچه ای را که گذاشته‌اند بردار و نزد من بیا. او نشانی آن سوراخ دیوار را هم به طور کامل به حق وردی داده بود. حق وردی رفته، پارچه را آورده و به جادوگر سپرده بود. از آن پس، از بیماری ناتوانی جنسی رهایی یافته و توانسته بود زنان متعددی اختیار کند.<sup>۲</sup>

مراسم عقد در اواخر صفویه به طور تقریبی همانند دوره شاه صفی اما با تفاوت هایی اندک برگزار می شد؛ بدین ترتیب که خوشاوندان عروس و داماد در خانه پدر عروس گرد هم می آمدند. هنگام ورود داماد، پدر دختر و اطرافیانش به پیشوازش می رفتند. پدر عروس، داماد آینده‌اش را به گرمی در آغوش می گرفت، به درون خانه می برد، و خود از مجلس بیرون می رفت. او هنگام گفتگو درباره شرایط عقد حضور نداشت تا داماد و بستگانش بتوانند به آزادی در این باره گفتگو کنند. مراسم عقد در جایی که فقط داماد و نمایندگان دو طرف و یک روحانی معروف

<sup>۱</sup>. همان، ج ۲، صص ۶۶۶-۶۶۷.

<sup>۲</sup>. همانجا.

حضور داشتند، انجام می‌پذیرفت. این مراسم به وسیله شخصیت روحانی انجام می‌شد. کار مهم نمایندگان، نگهداری عقدنامه و نظارت در اجرای مواد و شرایط آن بود. اگر خانواده عروس و داماد صاحب اسم و رسم و دارای ثروت و تجمل بودند، برای اجرای مراسم عقد، شیخ‌الاسلام یا مهم‌ترین شخصیت روحانی را دعوت می‌کردند و اگر خانواده آن دو از طبقات متوسط بودند، نایب پیشوای مذهبی را برای اجرای صیغه عقد می‌خواندند، اما اگر عروس و داماد از افراد معمولی بودند، ملا یا فقیهی را دعوت می‌نمودند.<sup>۱</sup>

عروض به همراه عده‌ای از زنان خویشاوندش به اتاق یا پستویی که به مجلس عقد متصل بود، می‌رفت، درب پستو نیمه‌باز بود، اما میان آن دو اتاق پرده‌ای آویخته می‌شد و حاضران، داخل دو اتاق یکدگر را نمی‌دیدند. آن‌گاه نمایندگان دو طرف برپا می‌ایستادند؛ نماینده عروس، خود را به درب اتاقی که عروس در آن نشسته، نزدیک می‌کرد و می‌گفت: من وکیل شما، شما را به فلان فرد که در اینجا نشسته به فلان مبلغ مهریه به زنی می‌دهم، آیا با این شرایط زن دائمی او می‌شوید؟ سپس، نماینده مرد می‌گفت: من وکیل فلان، دختر را با فلان قدر مهر به عقد دائمی موکل خود که در این مجلس حضور دارد، در می‌آورم. سپس شخصیت محترمی که برای اجرای صیغه عقد دعوت شده بود، بر می‌خاست، سرش را نزدیک پرده حایل میان دو اتاق می‌برد و می‌گفت: آیا آنچه را که نماینده شما درباره شرایط عقد گفت قبول دارید؟ دختر جواب می‌داد آری. آن‌گاه همین سؤال را از داماد می‌کرد، وقتی جواب موافق می‌شنید، عقدنامه را می‌نوشت و مهر و امضاء می‌کرد و به دست حاضران می‌داد تا به عنوان شاهد عقد همه امضاء و مهر کنند، هرچه امضای گواهان بیشتر، عقدنامه معتبرتر بود، و دست کم باید عقدنامه ده امضاء می‌داشت. پس از این‌که همه مهر و امضا کردنده به نماینده عروس داده می‌شد. وی نیز به عروس می‌سپرد تا از وجود مهریه‌اش مطمئن باشد.<sup>۲</sup>

مراسم عقد افراد طبقات پایین بسیار ساده بود و آن‌ها اغلب برای خود وکیل انتخاب نمی‌کردند. دختر با بستگان خود در مجلس عقد حضور می‌یافت و داماد خطاب به او می‌گفت: «من به نمایندگی خود، شما را به فلان مبلغ مهریه به عقد دائمی خود در می‌آورم، و این وصلت را به رضا و رغبت

<sup>۱</sup>. شاردن، سفرنامه شاردن، ج ۱، صص ۴۳۸-۴۳۹.

<sup>۲</sup>. همان، ج ۱، ص ۴۳۹.

انجام می‌دهم شما می‌پذیرید؟<sup>۱</sup> در یکی از نکاحنامه‌ها که به عنوان «قبالچه نکاحنامه» الگو از دوره شاه سلیمان صفوی به جای مانده، آمده است:

«الحمد لله الذي احل النكاح بفضله و حرم السفاح بعده و الصلة و السلام على رسوله محمد و آله اجمعين؛ اما بعد، این ذکری است شرعی و حقی است دینی، به ذکر آن که بخواست به زنی و زناشوهری وکیل ثابت الوکاله فلان بن فلان و وکالت او ثابت شد به شهادت فلان و فلان، علیا جناب عصمت و عفت آداب فلانه را از وکیل ثابت الوکاله مسممه مذکوره، و هو فلان بن فلان به شهادت فلان به مهر معین مقرر نوزده مثقال و نیم طلای خلیفی جید و مبلغ دوازده هزار دینار تبریزی مضروب مسکوك در حالتی که خاطب و مخطوطیه عاقل و بالغ بودند و به ایجاب و قبول شرعی دینی چنان که مقتضی دین اسلامی است، مقدار و مبلغ مذکور در ذمت زوج خاطب ثابت و لازم شد لزوم شرعی، مشروط بر آن که هرگاه زوجه مذکوره مطالبه مبلغ و مقدار مذکور نماید، بلاعذر ادا نماید. تحریراً فی شهر فلان سنہ فلان من الهجرة المقدّسه.»<sup>۲</sup>

از این قبالچه که توسط «صدر خاصه» تنظیم شده است، بدست می‌آید که شرط عقل و بلوغ به طور معمول در صحت عقد لحاظ شمرده می‌شده است. درحالی که بنا بر گزارش‌های بازمانده از عصر شاه صفوی، عادت مردم بر این بود که فرزندان خود را بسیار زود و از سنین نه یا ده سالگی نامزد کنند.<sup>۳</sup> حتی در عصر شاه سلیمان نیز ازدواج‌ها به طور معمول در سنن پایین صورت می‌گرفت.<sup>۴</sup> بنابر مطالب این نکاح نامه، وجه مالی و شرعی رایج در ازدواج که مبلغ آن به طور صریح در نکاحنامه ثبت می‌شد، مهریه بود. مقدار مهریه تعیین شده در این عقدنامه نیز گویای آن است که سند ازدواج مذکور مربوط به پیوند دو خانواده از خانواده‌های متوسط جامعه است. در ضمن، پرداخت مهریه عندالمطالبه عروس بوده و داماد موظف بود که بدون عذر پرداخت کند.

<sup>۱</sup>. همان، ج ۱، ص ۴۴۰.

<sup>۲</sup>. دییران دییرخانه شاه سلیمان صفوی، منشآت سلیمانی، ص ۱۶۹-۱۷۰.

<sup>۳</sup>. زان باتیست تاورنیه، سفرنامه تاورنیه، ص ۳۱۵.

<sup>۴</sup>. جملی کارری، سفرنامه کارری، ص ۱۵۵.



### ۳-۱-۳. عروسی

مراسم عروسی در این دوره ویژگی‌های خاصی داشت که شاید بتوان گفت بر حسب مناطق جغرافیایی، طبقه اجتماعی افراد و نظایر آن تفاوت‌هایی نیز داشت، اما هر عروسی شامل مراحلی بود که عبارت بود از:

#### الف. مقدمات عروسی

پیش از جشن عروسی، داماد برای عروس خود، پول و پارچه‌های پوشک می‌فرستاد. عروس هم از طرف خود هدیه ای هرچند اندک ارسال می‌کرد. این ارسال هدایا به وسیله زنان صورت می‌گرفت، زیرا در بسیاری از موارد دو طرف هیچ گاه یکدیگر را ملاقات نکرده بودند.<sup>۱</sup> داماد ارزنده‌ترین و بهترین دارایی خود را کابین عروس می‌کرد. او برای همسر آینده‌اش حلقه عروسی، لباس، جواهر و پول نقره تحفه می‌فرستاد. عروس نیز برای او دستمال‌های قلاب‌دوزی و گلدوزی شده، رومیزی، وسایل نظافت، عرقچین سوزن‌دوزی شده و مواردی از این قبیل که هنر دستی خود عروس بودند، ارسال می‌کرد.<sup>۲</sup>

#### ب. جشن عروسی

اطعام جماعی از فقرای مؤمنان به مدت یک یا دو روز و به مناسبت عروسی، مستحب انگاشته می‌شد و توصیه می‌شد این کار در روز انجام شود.<sup>۳</sup> اما اطعام بیش از دو روز و اختصاص طعام عروسی به ثروتمندان، بنابر فتوای شیخ بهایی حرام محسوب می‌شد؛ اما اگر بعضی از دعویت شدگان تهییدست و برخی ثروتمند بودند، مشکلی پیش نمی‌آمد.<sup>۴</sup>

پذیرفتن دعویت عروسی، رفتن به مجلس عروسی و خوردن طعام آن مستحب محسوب می‌شد؛ حتی اگر فرد دعویت شده، روزه‌ی مستحبی داشت، به خصوص می‌دانست که در صورت عدم افطار، صاحب طعام آزرده می‌شود. اما اگر مجلس عروسی مشتمل بر حرام و معصیت بود،

<sup>۱</sup>. زان باتیست تاورنیه، سفرنامه تاورنیه، ص ۳۱۵.

<sup>۲</sup>. شاردن، سفرنامه شاردن، ج ۱، ص ۴۴۰.

<sup>۳</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۶۱۶.

<sup>۴</sup>. همان، ص ۶۲۰.

رفتن به آنجا حرام تلقی می‌شد، مگر آنکه در آنجا کسی وجود داشت که بتواند او را منع کند یا آنکه به خاطر حضور او بساط معصیت را برچینند.<sup>۱</sup> اگر ندانسته به آن مجلس می‌رفت در صورت امکان واجب بود که برخیزد و برود، اما اگر رفتن از آن مجلس دشوار بود در نشستن آنجا گناهی تصور نمی‌شد.<sup>۲</sup>

**ب-۱. شادمانی در خانه عروس:** فرستادن رخت و لباس برای عروس پیش از مراسم عروسی، رسم رایج و وظیفه عرفی داماد بود.<sup>۳</sup> در شهر شماخی در عصر شاه صفی، داماد روز قبل از عروسی گوشواره، دستبند و زینت آلات دیگری برای عروس می‌فرستاد. در ضمن اگر داماد پولدار و ثروتمند بود، مقداری هم خوار و بار به خانه عروس می‌فرستاد تا عده‌ای که روز بعد برای آوردن عروس می‌روند، در منزل عروس غذایی بخورند. در این میهمانی که به طور معمول موقع ظهر و ناهار بود، عروس و داماد شرکت نداشتند، فقط برخی از افراد خانواده و دوستان آنها حضور می‌یافتدند. آن‌ها پس از خوردن غذا چند ساعتی را در خانه عروس به رقص و شادی می‌پرداختند. سپس با فرا رسیدن شب، عروس را به خانه داماد می‌بردند.<sup>۴</sup>

در دوره شاه سلیمان صفوی معمول این بود که داماد در شب عروسی، برای آوردن عروس به همراه جمعی از خویشان و دوستان خود به خانه وی برود. همراهان داماد شمعدان‌ها و مشعل‌هایی با خود می‌بردند و در نیمه‌ی راه آن‌ها را روشن می‌کردند. اقوام و آشنايان عروس نيز سواره و پیاده به استقبال داماد می‌شتابتند و هنگام ملاقات اين دو دسته صدای شیپور و کرنای از هر سو بلند می‌شد. سپس، همگي باهم به سوي خانه عروس می‌رفتند. پس از رسیدن به خانه عروس، آخوند بار دیگر شرایط ازدواج را تکرار می‌کرد، آن گاه زنان در يك اتاق و مردان در اتاق دیگر مشغول صحبت و تفریح می‌شدند.<sup>۵</sup>

**ب-۲. بردن عروس به خانه داماد:** در عصر شاه صفی، در نخستین روز عروسی، با فرا رسیدن شب، عروس را سوار بر اسب، قاطر یا شتر می‌کردند، روسرب قرمز رنگ بلندی که تا دامنش

<sup>۱</sup>. همان، ص ۶۱۶.

<sup>۲</sup>. همان، ص ۶۱۷.

<sup>۳</sup>. جملی کاری، سفرنامه کاری، ص ۱۵۶.

<sup>۴</sup>. آدام اولتاریوس، سفرنامه آدام اولتاریوس، ج ۲، ص ۶۶۷.

<sup>۵</sup>. جملی کاری، سفرنامه کاری، صص ۱۵۶-۱۵۷.

می‌رسید، بر سرشن می‌انداختند سپس او را به سوی منزل داماد می‌بردند. تمامی کسانی که در خانه عروس بودند سازننان، آواز خوانان و شادی کنان او را همراهی می‌کردند.<sup>۱</sup> در دوره‌های بعد نیز عروس را با نوای طبل و موسیقی، به همراهی زنان بسیاری که شمع‌های روشن در دست داشتند، به سوی خانه داماد می‌بردند.<sup>۲</sup>

در اصفهان، در سال ۱۱۰۶ه.ق. مراسم عروس آوردن در ازدواج یک غلام و با کنیز چنین انجام می‌شد که پس از پذیرایی اطرافیان و اقوام داماد، در منزل او هر یک لاله‌ای روشن به دست می‌گرفتند و برای آوردن عروس به سوی خانه عروس می‌رفتند. سپس، مدتی بعد عروس را در حالی که سرتاپایش سفیدپوش بود، می‌آوردند. عده‌ای زن عروس را همراهی می‌کردند و عده‌ای مرد نیز که یکی از آن‌ها شمع بزرگی به پشت خود بسته بود که دست کم ده سکه طلا ارزش داشت در پی آن‌ها حرکت می‌نمودند. داماد در آستانه منزل خود به استقبال عروس می‌رفت و اگر فقط چهار قدم جلو می‌رفت، نشان می‌داد که خیلی بالادب نیست. این تشریفات در خانواده‌های فقیر خیلی ساده، ولی در بین ثروتمندان بسیار با شکوه و با شرکت عده‌ای سوار و چراغانی کوچه‌های سر راه عروس، برگزار می‌شد.<sup>۳</sup> (ر.ک. تصویر شماره ۱، تصویری از بردن عروس به خانه داماد) به طور معمول، عروس را شب هنگام به خانه داماد می‌بردند. اگر خانواده عروس موقعیت اجتماعی بالایی داشت، وی را در کجاوه می‌نشانندند و اگر از دودمان متوسط بود، بر اسب می‌نشانندند یا پیاده می‌بردند. نوازنده‌گان پیشاپیش عروس و نوکران در حالی که هر یک شمعی افروخته به دست داشتند، به دنبال او حرکت می‌کردند. در پی آنان، زنان نیز عروس را همراهی می‌کردند که هر کدام شمعی روشن در دست داشتند. عروس سرتاپا پوشیده بود؛ چادری چین‌دار و زربفت یا ابریشمین شبیه پاچین بر سر داشت که تا کمرش را می‌پوشاند، و چنان اندام و رویش را از انتظار پنهان می‌کرد که هیچ کس نمی‌توانست چهره و سر و گردنش را ببیند. این پوشش برای آن بود که چشم شور بر عروس نیفتند و او را نظر نزنند. وقتی که عروس پیاده می‌رفت، دو زن

<sup>۱</sup>. آدام اولناریوس، سفرنامه آدام اولناریوس، ص ۶۶۷.

<sup>۲</sup>. زان باتیست تاورنیه، سفرنامه تاورنیه، ص ۳۱۶.

<sup>۳</sup>. جملی کارری، سفرنامه کارری، ص ۱۰۳.

هر کدام از یک سو زیر بغلش را می‌گرفتند، هر زمان هم که بر اسب سوار بود خواجه‌ای زمام اسبش را می‌کشید.<sup>۱</sup>

مردان صاحب مقام بر کلاه صوفیانه خود جواهراتی نصب می‌کردند و در جشن‌ها و عیدهای رسمی بر سر می‌گذاشتند. چنان که برخی از این کلاه‌ها پنج یا شش جیقه جواهernشان داشت. هیچ‌کس جز پادشاه حق نداشت بر دستار خود جیقه بزند. اما تازه دامادان اجازه داشتند در طول مدتی که جشن عروسی آنان ادامه دارد، به کلاه خود جیقه نصب کنند.<sup>۲</sup>

عروسان آوردن سلاطین و حاکمان، تجملات و تشریفات بیشتری داشت. به گونه‌ای که در عروسی امیره دو باج اسحاقی با خیرالنسا بیگم دختر شاه اسماعیل صفوی- و آوردن عروس به گیلان، دستور داده شد: وزیران، امیران، سپه‌سالاران، متعینان، ارباب و متولیان نواحی فومن، شفت، تولم، ماسوله و کوچسپهان، گروه گروه، از کنار قزل‌اوزن که ابتدای الکای پشتکوه بود، تا قصبه ماسوله و باغ امیره حسام‌الدین، به استقبال عروس بروند. اشرف، اعیان، امیران، وزیران، سپه‌سالاران و بزرگان رشت و کوچسپهان نیز تا موضع تول سره ماکلوان، به استقبال عروس شاهی رفته و به فراخور توانایی خویش پیشکش‌هایی هدیه دادند. این در حالی که بود که کاروان عروس هر روز سه فرسخ راه طی می‌کرد، در هر منزل صد و پنجاه گاو و گوسفند برایش قربانی می‌نمودند و بنابر بر فرمان سلطان، چندین هزار نفر از «گیلان بیه‌پس»، به استقبال رفتند. چندین هزار مرد و زن نیز پیاده و رقص کنان در ادامه راه از او استقبال نمودند.<sup>۳</sup> نظیر این استقبال، در مورد ازدواج شاه جمشید خان با خدیجه بیگم دختر شاه طهماسب نیز اجرا شد.<sup>۴</sup>

**ب-۳- دروازه گیری؛** در صورتی که داماد مهریه سنگینی را پذیرفته بود که نمی‌توانست از عهده پرداخت آن برآید، به محض رسیدن عروس به مقابل منزل داماد، داماد درب خانه را بر روی عروس و اطرافیانش می‌بست. آن‌ها در را می‌کوفتند و او اعلام می‌کرد که زنی به این قیمت نمی‌خواهم. سرانجام پس از مقداری اعتراض و حرف و نقل از دو طرف، توافق حاصل می‌کردند

<sup>۱</sup>. شاردن، سفرنامه شاردن، ج ۱، صص ۴۴۰-۴۴۱.

<sup>۲</sup>. همان، ج ۲، صص ۸۱۶-۸۱۷.

<sup>۳</sup>. ملاعبدالفتاح فومنی گیلانی، تاریخ گیلان، ج ۱، ص ۱۴.

<sup>۴</sup>. همان، ج ۱، صص ۵۵ و ۵۶.

و عروس و همراهانش داخل خانه می‌شدند.<sup>۱</sup> گرچه بر اثر این گفتگو نزاع سختی میان این دو در می‌گرفت، سرانجام اولیای عروس به ناچار مبلغی از مهریه می‌کاهند، زیرا برگرداندن عروس به خانه پدر سخت موهن و مایه شرمداری است. آن گاه یک ملا شروط ازدواج را می‌خواند و بعد از آن عروس و همه زنان به اندرونی می‌رفتند و مردان و زنان در اطاق دیگری جدای از زنان به جشن و سرور می‌پرداختند.<sup>۲</sup> آین مراسم در پیوندها و عروسی‌های افراد طبقات پایین جامعه اتفاق می‌افتد و در مورد بخشی از مهریه صورت می‌گرفت که به عنوان شیربها به پدر و مادر عروس پرداخت می‌شد.<sup>۳</sup>

این رسم بعدها از بین رفت. در عوض، فقط چند تن از سالخوردگان و ریش سفیدان دو خانواده به گفتگو می‌نشستند و با رعایت امکانات هردو جانب، مبلغ مهریه را تعیین می‌کردند. حتی در برخی از موارد، قاضی با استفاده از قدرت و نفوذ کلام خود سنتگین بودن مهریه را به خانواده دختر یادآوری می‌کرد و با رضای آنان از میزان مهریه می‌کاست.<sup>۴</sup>

**ب-۴. بردن جهیزیه عروس به خانه داماد؛** جهیزیه عروس را با ساز و نقاره بر پشت اسبان یا دوش حمالان به منزل داماد می‌فرستادند.<sup>۵</sup> خواجه‌ها و برده‌ها روی بار سوار می‌شدند یا بر اسب می‌نشستند و جهیزیه را در میانه‌ی روز به خانه داماد می‌بردند. این جهیزیه که خوانچه نام داشت عبارت بود از: جواهر، وسایل خانه، نوکر، خواجه، کلفت و غیره که البته نوع و مقدار آن بستگی به دارایی و موقعیت اجتماعی پدر عروس داشت. برخی از خانواده‌ها برای این‌که جهیزیه دخترشان در نظر مردم باشکوه تر جلوه گر شود، مقداری اسباب و اثاثیه از بستگان خود به امانت می‌گرفتند، سپس آن‌ها را به عنوان جهیزیه به معرض نمایش می‌گذاشتند تا چشم بینندگان خیره شود. گاهی هم صندوق‌های بزرگ و خالی بار چهارپایان می‌کردند و می‌بردند.<sup>۶</sup>

<sup>۱</sup>. ژان باتیست تاورنیه، سفرنامه تاورنیه، ص ۳۱۶؛ شاردن، سفرنامه شاردن، ج ۱، ص ۴۴۲.

<sup>۲</sup>. شاردن، سفرنامه شاردن، ج ۱، صص ۴۴۳-۴۴۲.

<sup>۳</sup>. ژان باتیست تاورنیه، سفرنامه تاورنیه، ص ۳۱۶.

<sup>۴</sup>. شاردن، سفرنامه شاردن، ج ۱، ص ۴۴۲.

<sup>۵</sup>. جملی کارری، سفرنامه کارری، صص ۱۵۶-۱۵۷.

<sup>۶</sup>. ژان باتیست تاورنیه، سفرنامه تاورنیه، ص ۳۱۶.

<sup>۷</sup>. شاردن، سفرنامه شاردن، ج ۱، ص ۴۴۰.

**ب-۵. جشن و شادمانی در خانه داماد؛ عروس و گروهی دیگر از زنان در یک اطاق و داماد و مردها در اطاق دیگری می‌نشستند و پذیرایی شروع می‌شد. پس از چند ساعت، عروس را به اطاق خواب یا حجله می‌بردند و داماد را هم نزد او می‌فرستادند.<sup>۱</sup> پس از زفاف، عروس به طور معمول، در حجله می‌ماند و داماد خارج می‌شود، نزد دوستان و رفقاء خود می‌رفت و با آنها به خنده و شادی می‌پرداخت. روز بعد از زفاف، داماد به حمام می‌رفت یا در نهر و جوی آب بدن خود را می‌شست، ولی عروس از خانه خارج نمی‌شد و در همانجا حمام می‌کرد. در شب آن روز هم، حنابندان انجام می‌شد. پس از زفاف، جشن عروسی سه روز و سه شب ادامه می‌یافت. جشن‌های عروسی تا پاسی از شب ادامه داشتند و میهمانانی که مست بودند و نمی‌توانستند درست راه بروند، شب را در منزل داماد می‌ماندند زیرا در تمام شهرها، شب‌ها مأمورانی کشیک می‌دادند و به افراد مست و عابران بدون فانوس اجازه عبور نمی‌دادند. اگر کسانی از این دسته می‌خواستند شب را به منزل خود بروند، باید پول چایی و انعامی به مأموران کشیک می‌دادند تا بتوانند از کوچه و خیابان بگذرند.<sup>۲</sup>**

جشن و مجلس عروسی خانواده‌های درباریان و صاحب منصبان حکومتی تجمل و توسعه بیشتری داشت. به عنوان مثال: ناظر خوان‌سالار برای ازدواج پسر خود با دختر دیوان‌بیگی، چهارده روز جشن عروسی برپا کرد. سه روز نخست این جشن، فقط برای پذیرایی از بستگان و نزدیکان عروس و داماد بود. روز چهارم، از درباریان پذیرایی شد. روز پنجم، از منسوبان و نزدیکان شاه و در روز ششم، از فرماندهان و سران سپاه پذیرایی کرد. روز هفتم، به پذیرایی دو تن از روحانیون عالی‌مقام، روز هشتم به پذیرایی از صدر اعظم، روز نهم به پذیرایی از پادشاه کشور اختصاص داشت. روز دهم از مهردار و منشی‌های پادشاه پذیرایی به عمل آمد. چهار روز آخر نیز به پذیرایی دیگر افراد نامدار دربار و سرشناسان طبقات ممتاز اختصاص یافت؛ به گونه‌ای که تمامی افراد صاحب‌نام پایتخت به ترتیب مشخص در این جشن حاضر شدند. برپایی این عروسی برای ناظر هزینه هنگفتی در پی داشت که قسمتی از این مخارج صرف تهیه هدایا برای تقدیم به شرکت‌کنندگان بلندپایه‌ای مثل شاه شد.<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup>. آدام اولناریوس، سفرنامه آدام اولناریوس، ج ۲، ص ۶۶۷.

<sup>۲</sup>. همان، ج ۲، صص ۶۶۷-۶۶۸.

<sup>۳</sup>. شاردن، سفرنامه شاردن، ج ۲، صص ۶۲۷-۶۲۸.

**ب-۶. سرگرمی‌های مجلس عروسی؛** ضیافت‌های مردم به طور معمول، از بامداد تا شامگاه ادامه می‌یافتد. میهمانان در طول این مدت اوقات خود را به کشیدن چپق و قلیان، حرف زدن، خواب پس از ناهار، نماز جماعت و شنیدن یا خواندن اشعار حماسی که خوانندگان خوشآواز می‌خوانندند، سپری می‌کردند. این‌ها سرگرمی‌ها و تفریحات افراد متین و موقر بود، اما دیگر مردم، از جمله نظامیان حکومتی برای سرگرمی خویش دسته‌ای از رقصهای از رقصهای را دعوت می‌کردند. زنان خواننده رقص، همگی روسپی بودند و در برابر گرفتن پول تن به خفت خودفروشی می‌دادند.<sup>۱</sup>

رقص یکی از سرگرمی‌های مردم در مجالس عروسی بود. بدین ترتیب که دو نفر، دو نفر بر می‌خاستند و مقابل یکدیگر می‌رقصیدند. البته هردوی آن‌ها مرد بودند. زنان نیز در اطاقی جداگانه، دو نفری و باهم می‌رقصیدند. نوازنده‌گان مرد اجازه ورود به اطاق بانوان را نداشتند، بنابراین، پشت درب بسته اطاق می‌نشستند و برای آن‌ها موسیقی می‌تواخندند. برخی از گزارش‌ها حاکی از آن است که مردان از رقص نمودن پرهیز می‌کردند؛ به جای آن، در برخی از میهمانی‌ها و جشن‌ها چند رقصهای حرفة‌ای را اجیر می‌کردند.<sup>۲</sup> چون رقصیدن در نگاه عمومی جامعه زشت و ناخوشایند بود و هیچ کس در مجالس عمومی برای سرگرمی حاضران یا نمودن هنر خویش به رقص بر نمی‌خاست. رقص، هنری بی‌قدره و بدنام تلقی می‌شد، به ویژه برای زنان؛ زیرا زنان رقصی که در مجالس خصوصی و عمومی دست‌افشانی و پای‌کوبی می‌کردند در ردیف روسپیان به شمار می‌آمدند.<sup>۳</sup>

عالمان، دانشمندان و میهمانانی که رغبتی به رقص و شراب‌خواری نداشتند، دور هم می‌نشستند و کتاب می‌خوانند و به گفتگوی دینی و علمی می‌پرداختند.<sup>۴</sup>

سرگرمی دیگر مجالس عروسی این بود که جعبه چوبی بزرگی را که مملو از میوه بود، در وسط میوه‌های آن درخت کوچک شاخه داری برپا شده و به شاخه‌های آن انواع میوه، شیرینی و مواد خوراکی را آویخته بودند وارد تالار بزرگ می‌کردند. هر یک از میهمانان که

<sup>۱</sup>. شاردن، سفرنامه شاردن، ج ۲، ص ۸۴۰.

<sup>۲</sup>. آدام اولناریوس، سفرنامه آدام اولناریوس، ج ۲، ص ۶۶۸.

<sup>۳</sup>. جملی کارری، سفرنامه کارری، ص ۱۶۷.

<sup>۴</sup>. شاردن، سفرنامه شاردن، ج ۱، ص ۴۲۵.

<sup>۵</sup>. آدام اولناریوس، سفرنامه آدام اولناریوس، ج ۲، ص ۶۶۷.

می‌توانست بی‌آنکه داماد متوجه شود، از درون جعبه و یا از شاخه‌های درخت میوه‌ای را برپاید، جایزه‌ای از داماد می‌گرفت. اگر هم چیزی برミ داشت و داماد متوجه می‌شد، ناگزیر یک صد عدد مشابه آنچه را که برداشته بود به عنوان جریمه پرداخت می‌کرد. به عنوان مثال: اگر یک عدد سیب یا شیرینی برミ داشت و داماد متوجه می‌شد، به ناچار صد عدد سیب یا شیرینی به عنوان جریمه بازمی‌گرداند. اگر کسی این جریمه را پرداخت نمی‌کرد و یا به علل دیگری از جمله دیر آمدن در روزهای جشن جریمه و محکوم می‌شد، مجازات می‌گشت. او را به پشت بر روی زمین می‌خواباندند، پایش را به چوب فلک می‌بستند و با پارچه‌ای که آن را پیچیده و تاب داده و به صورت شلاق درآورده بودند، ضرباتی به کف پای او می‌زنند. او ناچار بود این مجازات را تحمل کند یا اینکه پولی را به عنوان جریمه بپردازد تا از مجازات معاف شود.<sup>۱</sup>

**ب-۷. غذاها و نوشیدنی‌های عروسی:** قreme و کلوچه یکی از غذاهای اختصاصی در مجالس عروسی بود. شام عبارت بود از سوپی که با قطعاتی از گوشت و سبزی و نخود پخته شده، و پس از آن پلو با گوشت بر سر سفره می‌آورند. چون برنج جای نان را می‌گرفت به طور معمول نان نمی‌آوردند. اما گاهی چند لواش بر سر سفره می‌چینند که به جای سرپوش ظرف غذا یا سینی از آن استفاده می‌کردند. اما در مجالس عروسی چندگونه نان بر سر سفره می‌آورند. در مقابل هر یک از حاضران دو یا سه لواش می‌گذاشتند؛ مشتی سبزی تنده روی آن قرار می‌دادند تا به جای سالاد از آن استفاده شود. برخی اوقات نمکدانهای کوچکی هم روی سفره می‌گذاشتند اما این کار عمومیت نداشت. غذا را با دست می‌خوردن بدین صورت که مقداری از برنج و پاره‌ای گوشت برミ‌گرفتند، با دست به صورت گلوله درمی‌آوردن، با انگشت بدان نمک می‌زنند، در دهان می‌گذاشتند و بی‌آن که خوب بجوند، آن را می‌بلعیدند.<sup>۲</sup> پلو غذای متداول هر عروسی بود.<sup>۳</sup> نوشیدنی بیشتر مردم منحصر به آب و چای بود و در مجالس میهمانی و جشن، شربت، آب میوه

<sup>۱</sup>. همان، ج ۲، ص ۶۶۸.

<sup>۲</sup>. شاردن، سفرنامه شاردن، ج ۲، ص ۸۳۴.

<sup>۳</sup>. همان، ج ۲، ص ۸۳۵.

<sup>۴</sup>. جملی کارری، سفرنامه کارری، ص ۱۰۳.

و آب آمیخته به گلاب می‌دادند.<sup>۱</sup> با این حال، در برخی از مجالس عروسی شرب خمر انجام می‌شد.<sup>۲</sup>

**ب-۸. حنابندان:** رنگ کردن دست‌ها به وسیله حنا را در اصطلاح حنابندان می‌گفتند. این کار به طور معمول، به طور گروهی، به نشانه جشن و سرور و شادمانی شب هنگام و بعد از شام، موقع خوابیدن انجام می‌شد؛ چون در شب، فرصت کافی برای رنگ گرفتن پوست باقی بود و بهتر می‌شد ناراحتی ناشی از ماندن این ماده را بر روی پوست تحمل کرد. برای این که کف دست رنگ بگیرد، لازم بود خمیر را در مشت بگیرند و ساعتها به همین حالت باقی بمانند، انجام این کار در روز ممکن نبود. خمیر کم مایه حنا، رنگ نارنجی روشن و خمیر پرمایه، رنگ قرمز تیره بر جای می‌گذاشت. تمام کف دست و پشت آن را تا مچ رنگ می‌کردند و گاهی هم نقش‌های مختلفی بر روی آن می‌انداختند و معتقد بودند که این ماده دست را زیبا می‌کند و از اثر صدمات واردہ به آن می‌کاهد. با حنا، مو و سایر نقاط بدن را نیز رنگ می‌کردند و این عمل نشان زیبایی و در عین حال علامت خوشحالی و نشاط بود. برای تهیه حنا ابتدا گرد آن را در آب خیس و از آن خمیری تهیه می‌کردند و سپس این خمیر را روی دست یا قسمتی که خواهان رنگ گرفتن آن بودند، قرار می‌دادند. برای نفوذ بهتر رنگ در پوست، پارچه‌ای دور آن می‌بستند.<sup>۳</sup> سودمندی دیگر حنا این بود که از پوست انسان در برابر سرما و تابش آفتاب محافظت می‌کرد. رنگ حنا در حدود پانزده روز تا سه هفته بر روی دست و پا می‌ماند.<sup>۴</sup>

مراسم حنابندان، روز بعد از شب زفاف و شبانگاه انجام می‌شد. در این مراسم به هر میهمان دستمال کوچکی می‌دادند و داخل هر دستمال دو تا سه قاشق حنا می‌ریختند. میهمانان حنای عروسی را به منزل می‌بردند و بر دست خود می‌مالیدند. پس از آن هدایای خود را نسبت به توانایی‌شان، به عروس و داماد می‌دادند.<sup>۵</sup>

<sup>۱</sup>. شاردن، سفرنامه شاردن، ج ۲، ص ۸۴۳.

<sup>۲</sup>. آدام اولتاریوس، سفرنامه آدام اولتاریوس، ج ۲، ص ۶۶۷.

<sup>۳</sup>. پیترو دلاواله، سفرنامه پیترو دلاواله، ص ۱۳۶.

<sup>۴</sup>. شاردن، سفرنامه شاردن، ج ۲، ص ۷۱۲.

<sup>۵</sup>. آدام اولتاریوس، سفرنامه آدام اولتاریوس، ج ۲، ص ۶۶۸.

## ج. زفاف

به عنوان یک امر مستحب، به عروس و داماد توصیه می‌شد که پیش از زفاف دو رکعت نماز و پس از آن دعای منقول را بخوانند و اطرافیان را به آمین گفتن امر کنند.<sup>۱</sup> ترجیح می‌دادند که زفاف در شب باشد و هر دو در هنگام آمیزش، وضو داشته باشند؛ داماد پیش از همبستری دست بر پیشانی زن بگذارد و روی او را به قبله کند، دعای منقول را بخواند، از خداوند فرزندی صالح و تمام اعضا بخواهد، کفش‌های عروس را از پایش درآورده، پاهای عروس را با آب بشوید و آن آب را گردانگرد خانه بپاشد، زیرا این کار باعث برکت‌های بسیار برای خانه می‌شود.<sup>۲</sup>

آمیزش جنسی در شب خسوف، روز کسوف، هنگام زوال خورشید، از غروب تا فرورفتن شفق، در محقق که سه شب پایانی ماه است و بعد از فجر تا طلوع شمس، در شب اوّل ماه به جز ماه رمضان و شب نیمه‌ی ماه، در هنگام باد سیاه و زرد و رو به قبله یا پشت به قبله مکروه و ناپسند تلقی می‌شد. همچنین، سخن گفتن در هنگام آمیزش جنسی نیز مکروه بود.<sup>۳</sup>

در صورت ناتوانی جنسی مرد، توصیه می‌شد که چهار عدد تخم مرغ پخته شده را پوست بکنند و با زعفران بر روی یکی از آن‌ها آیه‌ی ۱۱۸ سوره‌ی اعراف، بر دومی آیه‌ی ۸۱ سوره یونس، بر سومی آیه‌ی ۶۹ سوره‌ی طه و بر چهارمی آیه ۱۸ سوره انبیاء را بنویسند و سپس ناشتا بخورد.<sup>۴</sup> یا اینکه دعای دیگر را با مشک و زعفران بنویسد و به آب بشوید و بیاشامد که عبارتست از: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، بِسْمِ اللَّهِ الْمُبَارَكِ الْعَظِيمِ، يَا طَعْنَاهَا يَا كَبَاعَهَا طَطْعَنَاهَا رَحِيلًا يَا نَجْهَشًا لِمَحِيطَمَا يَا هَبِيطَا يَا بَرَهَشَا يَا شَحِيشَا يَا نَحْشَيَا طَاعَهَطِينَا بِالْغَافِيَا، وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ».<sup>۵</sup>

در دوره شاه صفی، مراسم زفاف ساعتی پس از ورود عروس به خانه داماد انجام می‌شد. اگر دختر باکره بود، پیروزی که پشت درب حجله منتظر می‌نیست، مدرک آن را به افراد خانواده

<sup>۱</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۶۱۷.

<sup>۲</sup>. همان، ص ۶۱۸.

<sup>۳</sup>. همان، ص ۶۱۷-۶۱۸.

<sup>۴</sup>. محمد تقی مجلسی، یک دوره فقه کامل فارسی، ص ۱۳۱.

<sup>۵</sup>. ملا محسن فیض کاشانی، رسائل فیض کاشانی، ج ۱، رساله ۱۳، ص ۵۷.

<sup>۶</sup>. همان، ج ۱، رساله ۱۳، ص ۲۶ و ۵۸.

نشان می‌داد جشن عروسی سه شبانه روز دیگر ادامه می‌یافت. اما در صورت باکره نبودن عروس، داماد می‌توانست گوش‌ها و بینی او را ببرد و از خانه‌اش اخراج کند که به طور معمول، این کار فقط با دشnam گویی و ناسزا گفتن و بیرون راندن عروس و خانواده‌اش از منزل داماد پایان می‌یافت؛ به بریدن گوش و بینی نمی‌رسید.<sup>۱</sup>

در اواخر دوره صفویه رسم چنین شده بود که یک ساعت پس از ورود عروس به خانه شوهر جشن پایان می‌یافت. سپس، دو عاقله زن او را به حجله می‌بردند. پس از مدتی کوتاه دو خواجه یا دو پیرزن نیز داماد را به حجله می‌رساندند. سپس، چراغ را خاموش می‌کردند. بدین ترتیب، داماد پیش از ورود به حجله زنش را نمی‌دید. رسم نواعروسان این بود که به آسانی تسلیم شوهر نشوند، شب‌ها و روزها باید می‌گذشت تا شوهر به عروس دست یابد. اعتقاد زن‌ها این بود که اگر دختری در هفته اول خود را تسلیم شوهر کند سست، جلف و سبک است. از این‌رو، دختران اعیان و اشراف هفته‌ها پس از عقد از پذیرفتن شوهر امتناع می‌ورزیدند. دختران پادشاه بیش از نواعروسان دیگر عشه می‌فروختند و از داماد می‌گریختند. آن‌ها اغلب تا چند ماه پس از عقد ازدواج به بهانه این‌که دریابند شوهرشان شایسته و لایق هم‌خوابگی با آنان هست یا نه تن به همبستری نمی‌سپرند.<sup>۲</sup>

#### ۴-۱-۳. تعدد زوجات

شریعت اسلام ازدواج دائمی و همزمان با چهار زن را جایز دانسته است و تعدد زوجات در عصر صفوی امری رایج و فراگیر بود؛ به گونه‌ای که علاوه بر ازدواج دائمی، ازدواج منقطع یا متعه و ازدواج با کنیز نیز متداول بود. آن‌ها می‌توانستند هر چقدر که بخواهند متعه کنند.<sup>۳</sup> گرچه در بین فقهاء اختلاف بود که آیا مردی می‌تواند ازدواج منقطع و همزمان با بیش از چهار زن داشته باشد یا خیر؟!<sup>۴</sup>

<sup>۱</sup>. آدام اولناریوس، سفرنامه آدام اولناریوس، ج ۲، ص ۶۶۷.

<sup>۲</sup>. شاردن، سفرنامه شاردن، ج ۱، ص ۴۴۱.

<sup>۳</sup>. آدام اولناریوس، سفرنامه آدام اولناریوس، ج ۱، ص ۳۱۶ و ج ۲، ص ۶۶۲؛ جملی کاری، سفرنامه کارری، ص ۱۵۶.

<sup>۴</sup>. آنتونی شرلی، سفرنامه برادران شرلی، صص ۷۵-۷۶.

<sup>۵</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۶۱۱.

### ۳-۲. ازدواج منقطع یا متعه

ازدواج منقطع یا متعه عبارت بود از ازدواج برای مدتی معین در مقابل مهریه ای معلوم.<sup>۱</sup> این ازدواج نیاز به پرداخت نفقه نداشت.<sup>۲</sup> با این حال، بنابر برخی از گزارش‌ها کسانی که متعه می‌نمودند، مخارج لباس، خوراک و محل سکونت را بر دوش شوهر قرار می‌دادند.<sup>۳</sup> این ازدواج نیاز به طلاق نیز نداشت. پس از پایان مدت ازدواج، زن و مرد به خودی خود از یکدیگر جدا می‌شدند.<sup>۴</sup> پس از انقضای مدت، زن ناگزیر چهل روز عده نگه می‌داشت تا معلوم شود که از این ازدواج باردار نیست.<sup>۵</sup> در عین حال، او نمی‌توانست به واسطه این ازدواج، از شوهرش ارث ببرد.<sup>۶</sup> در این ازدواج چهار چیز شرط بود: عقد، عاقدان، مهریه و مدت زمان ازدواج.

عقد عبارت بود از: ایجاب و قبول. ایجاب دلالت بر رضایت زن و قبول دلالت بر رضایت مرد می‌کرد.<sup>۷</sup> اگر زن و شوهر خودشان صیغه عقد را می‌خوانندند، زن باید می‌گفت: «انکھتنک» یا «متّعْنُك» یعنی نکاح کردم تو را یا متعه کردم؛ مرد هم پاسخ می‌داد: «قبِلتُ». اگر هم هر یک از آن دو وکیلی برای اجرای صیغه عقد گرفته بودند، وکیل زن می‌گفت: «متّعْتُ مُوَكَّلَتِي مِنْ مُوَكَّلِكَ» یعنی متعه کردم وکیل کننده‌ی خود را برای وکیل کننده‌ی تو؛ وکیل مرد هم پاسخ می‌داد: «قبِلتُ لِمُوَكَّلِي».<sup>۸</sup>

منظور از عاقدان، زن و مردی بود که می‌خواستند با یکدیگر پیمان زناشویی منقطع داشته باشند. مرد مسلمان فقط با زن مسلمان و کافر اهل کتاب یعنی مسیحی و یهودی می‌توانست ازدواج کند. زن مسلمان نیز فقط می‌توانست با مرد مسلمان و بنابر برخی از اقوال فقط با شیعه

<sup>۱</sup>. علی بن حسین محقق کرکی، *الموجز فی المتعة*، قم: کنگره جهانی هزاره شیخ مفید(ره)، ج ۱، ۱۴۱۳ هـ، ص ۱۹.

<sup>۲</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، *جامع عباسی*، ص ۶۱۰.

<sup>۳</sup>. شاردن، *سفرنامه شاردن*، ج ۱، ص ۴۳۷.

<sup>۴</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، *جامع عباسی*، ص ۶۱۰.

<sup>۵</sup>. جملی کاری، *سفرنامه کاری*، ص ۱۵۵-۱۵۶.

<sup>۶</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، *جامع عباسی*، ص ۶۱۰.

<sup>۷</sup>. محمدباقر محقق سبزواری، *کفاية الأحكام*، ج ۲، ص ۱۶۳.

<sup>۸</sup>. علی بن حسین محقق کرکی، *الموجز فی المتعة*، ص ۴۶؛ محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، *جامع عباسی*، ص ۶۰۹.

ازدواج کند.<sup>۱</sup> متعه کردن زن بت پرست و دشمن اهل بیت<sup>(ع)</sup> حرام بود و مستحب بود با زن شیعه‌ی پاک‌دامن ازدواج کند. ازدواج با دختر باکره بی اذن پدرش مکروه بود.<sup>۲</sup> متعه با زن روسپی نیز مکروه بود و اگر ازدواج می‌کرد بهتر بود که او را از فسق و گناه منع کند، گرچه این منع شرط صحت ازدواج نبود.<sup>۳</sup> با این حال، گاهی مردان، برخی از زنان قحبه را متعه می‌نمودند.<sup>۴</sup>

مهریه باید چیزی انتخاب می‌شد که مشخص، معلوم و قابل تملیک باشد.<sup>۵</sup> عقد متعه ای که مهریه‌اش ذکر نمی‌شد، باطل بود.<sup>۶</sup> تعیین مدت زمان هم شرط درستی و صحت عقد موقت بود و چه بسا به خاطر تعیین نکردن مدت زمان این ازدواج در عقد، این عقد باطل محسوب می‌شد.<sup>۷</sup> این ازدواج ممکن بود برای چند ساعت، چند روز، چند ماه و یا چند سال باشد.<sup>۸</sup> در اصفهان که پایتخت صفویه بود، زنان جوان و زیبا را برای مدت یک سال به مبلغی حدود ده تومان عباسی صیغه می‌کردند. البته مخارج لباس، خوراک و محل سکونت بر عهده شوهر بود.<sup>۹</sup>

مراسم عقد در حضور حاکم شرع انجام می‌شد و همانند ازدواج دائمی مشروع، معتبر و محترم بود.<sup>۱۰</sup> مراسم عقد متعه با مراسم عقد ازدواج دائمی به طور تقریبی همسان بود، جز این که نمایندگان دو طرف در ایجاب و قبول، واژگان دیگری به کار می‌بردند. نماینده زن می‌گفت: من نماینده رسمی فلان خانم، وکالت دارم که او را تا فلان مدت، به فلان مهریه، برای زناشویی به فلان شخص بسپارم؟ نماینده مرد در جواب می‌گفت: من وکیل فلان شخص نمایندگی رسمی دارم که فلان خانم را با شرایط معلوم به همسری وی بپذیرم.<sup>۱۱</sup>

<sup>۱</sup>. محمدباقر محقق سبزواری، *کفاية الأحكام*، ج ۲، ص ۱۶۴.

<sup>۲</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، *جامع عباسی*، ص ۶۰۹.

<sup>۳</sup>. همانجا؛ محمدباقر محقق سبزواری، *کفاية الأحكام*، ج ۲، ص ۱۶۵.

<sup>۴</sup>. جملی کارری، *سفرنامه کارری*، صص ۱۵۵-۱۵۶.

<sup>۵</sup>. علی بن حسین محقق کرکی، *الموجز فی المتعة*، ص ۴۹؛ محمدباقر محقق سبزواری، *کفاية الأحكام*، ج ۲، ص ۱۶۶.

<sup>۶</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، *جامع عباسی*، ص ۶۱.

<sup>۷</sup>. علی بن حسین محقق کرکی، *الموجز فی المتعة*، ص ۴۹؛ محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، *جامع عباسی*، ص ۶۰۹.

<sup>۸</sup>. آدام اولتاریوس، *سفرنامه آدام اولتاریوس*، ج ۲، ص ۶۷۰.

<sup>۹</sup>. شاردن، *سفرنامه شاردن*، ج ۱، ص ۴۳۷.

<sup>۱۰</sup>. همانجا.

<sup>۱۱</sup>. همان، ج ۱، صص ۴۳۹-۴۴۰.

متعه به لحاظ تعداد محدودیت نداشت و<sup>۱</sup> مرد مجاز بود هر چقدر دلش بخواهد زن صیغه ای اختیار کند، تا حدی که بتواند اداره کند.<sup>۲</sup> جوانان شانزده هفده ساله هم، می‌توانستند پیش از ازدواج دائم خود، ازدواج منقطع یا متعه داشته باشند.<sup>۳</sup> اما در بیشتر موارد مردانی به سراغ این گونه از ازدواج‌ها می‌رفتند که مسافرت می‌کردند و ناچار بودند مدتی را دور از شهر و همسر خود بگذرانند و نیز نمی‌خواستند به «قحبه خانه‌ها» بروند.<sup>۴</sup>

### ۳-۳. ازدواج با کنیز یا ملک یمین

سومین راه شرعی زناشویی و لذت بردن مشروع از زنان، ازدواج با کنیز بود. ازدواج با کنیز سه نوع داشت. ۱. خریدن کنیز؛ ۲. عقد نمودن کنیز دیگران؛ ۳. اباحه و تحلیل یا کنیز دیگران را به تحلیل خواستن.<sup>۵</sup>

#### ۳-۳-۱. خریدن کنیز

خریدن کنیز یکی از راه‌های بهره برداری مشروع جنسی از زن بود.<sup>۶</sup> مردی که زن یا دختری را به عنوان برد و کنیز خریداری می‌کرد، در حقیقت مالک او می‌شد و می‌توانست هرگونه که بخواهد از او استفاده کند.<sup>۷</sup> مردم علاوه بر زنان خود کنیزانی، اعم از سفید و سیاه می‌خریدند و به عنوان بانوان حرم خود نگهداری می‌کردند.<sup>۸</sup> این کنیزها را به طور معمول، از گرجستان می‌آورden.<sup>۹</sup> هر مرد مجاز بود هر تعداد که می‌خواهد و توانایی پرداخت نفعه آنان را دارد، کنیز داشته باشد. هیچ یک از مقامات رسمی و شرعی نیز در روابط و مناسبات کنیز و مالکش دخالت نمی‌کرد.<sup>۱۰</sup> اگر

<sup>۱</sup>. آتنوی شرلی، سفرنامه برادران شرلی، صص ۷۵-۷۶؛ شاردن، سفرنامه شاردن، ج ۱، ص ۴۳۷.

<sup>۲</sup>. جملی کارری، سفرنامه کارری، صص ۱۵۵-۱۵۶.

<sup>۳</sup>. شاردن، سفرنامه شاردن، ج ۲، ص ۷۶۷.

<sup>۴</sup>. آدام اولناریوس، سفرنامه آدام اولناریوس، ج ۲، ص ۶۷۰.

<sup>۵</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۶۰۸.

<sup>۶</sup>. آدام اولناریوس، سفرنامه آدام اولناریوس، ج ۲، ص ۶۷۰؛ جملی کارری، سفرنامه کارری، ص ۱۵۶.

<sup>۷</sup>. آدام اولناریوس، سفرنامه آدام اولناریوس، ج ۲، ص ۶۷۰؛ محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۶۱۲.

<sup>۸</sup>. جملی کارری، سفرنامه کارری، ص ۱۷۵.

<sup>۹</sup>. آدام اولناریوس، سفرنامه آدام اولناریوس، ج ۲، ص ۶۷۰.

<sup>۱۰</sup>. شاردن، سفرنامه شاردن، ج ۱، ص ۴۳۶؛ محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۶۱۲.

کنیزی زن مالک خود می‌شد نه تنها حرمتش کم نمی‌شد، بلکه آسایش و سربلندی و عزّت‌ش افزایش می‌یافت. مالک پس از تmut از کنیز، خانه‌ای جداگانه از محل تجمع کنیزان دیگر، برایش مهیا می‌کرد؛ لباس‌های نو و زیبا برایش می‌خرید؛ خدمت گذاری را به خدمتش می‌گماشت و نفقة و مقرراتی برایش تعیین می‌کرد. اگر هم صاحب فرزند می‌شد، مقامش از آنچه بود، بالاتر می‌رفت و مادر طفلی می‌شد که وارث قانونی خانواده بود.<sup>۱</sup>

### ۲-۳-۳. عقد نمودن کنیز

عقد کردن کنیز، فقط زمانی انجام می‌شد که کنیز از آن شخص دیگری بود.<sup>۲</sup> در این عقد چند چیز شرط بود: ۱. ایجاب و قبول؛ ۲. اذن صاحب، چون ازدواج غلام و کنیز بی‌اذن صاحبشان جایز نبود.<sup>۳</sup> اذن زن آزاد، زیرا جایز نبود شوهر بی‌اذن او کنیز را عقد کند، اگرچه آن زن آزاد دیوانه یا پیر یا کوچک باشد.<sup>۴</sup> اگر شوهر، خودش برده بود، بیشتر از چهار کنیز و اگر برده نبود بیش از دو کنیز را به طور همزمان عقد نکند. برخی از مجتهدان حتی قائل به این بودند که مرد آزاد، با بیش از یک کنیز نمی‌تواند ازدواج کند.<sup>۵</sup>

### ۳-۳-۳. اباحه و تحلیل

این گونه از ازدواج فقط در بین شیعیان دوازده امامی رایج بود. در این ازدواج، مالک کنیز بهره برداری جنسی از کنیز خود را برای شخص دیگری حلال می‌کرد؛<sup>۶</sup> تحلیل و اباحه با ایجاب و قبول انجام می‌شد. مالک کنیز می‌گفت: «أحللتُ لك وطى أمتى هذه» یعنی حلال کردم بر تو آمیزش جنسی فلان کنیز خود را. فرد دیگر پاسخ می‌داد: «قبلتُ». کسی حق نداشت کنیز مسلمان را به مرد کافر یا کنیز شیعه را به مرد سنّی تحلیل کند. اباحه به شرطی اعتبار داشت که ۱. آن کنیز شوهردار نبود؛<sup>۷</sup> ۲. شخصی که تحلیل می‌کرد مالک کنیز بود و طفل، مست، دیوانه، خفته یا بیهوش نبود؛ همچنین بدھکاری که به واسطه‌ی ناتوانی در پرداخت بدھی‌هایش حاکم شرع از دارایی‌اش او را منع کرده بود، نبود.<sup>۸</sup>

<sup>۱</sup>. شاردن، سفرنامه شاردن، ج ۱، ص ۴۳۷.

<sup>۲</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۶۱۱.

<sup>۳</sup>. همان، ص ۶۱۲.

<sup>۴</sup>. همان، ص ۶۱۳.

<sup>۵</sup>. همان، ص ۶۱۴.

## ۴. آیین‌های جدایی و طلاق

طلاق منفورترین حلال‌ها در نزد خداوند معرفی می‌شد و طلاق زمانی درست بود که شوهر از عقل، بلوغ و اختیار برخوردار باشد؛ صیغه طلاق را به قصد وقوع طلاق و در حضور دو شاهد عادل که آن را بشنوند، بخواند.<sup>۱</sup> بنابر نظر و گزارش سیاحان اروپایی، طلاق به هر عذر و بهانه‌ای جایز بود. کافی بود زن نسبت به شوهر یا شوهر نسبت به زن خود احساس و اظهار دل‌زدگی و بی‌رغبتی کند و خواهان متارکه شود.<sup>۲</sup> ابتلای زن و مرد به فحشا و ناتوانی جنسی شوهر از جمله عللی بودند که منجر به طلاق می‌شدند. اگر زنی به قاضی مراجعه و به سبب ناتوانی جنسی شوهرش تقاضای طلاق می‌کرد، او پس از ثابت شدن مدعای زن، حکم به طلاق و جدایی زن و شوهر می‌داد.<sup>۳</sup>

تقاضای طلاق گاهی از سوی زن و گاهی از سوی مرد مطرح می‌شد؛ اما در بیشتر موارد، زنان از بدرفتاری‌های شوهرانشان به ستوه می‌آمدند و درخواست طلاق می‌کردند.<sup>۴</sup> اگر شوهر اقدام به متارکه می‌کرد، ناگزیر بی‌هیچ بهانه‌ای تمامی مهریه زن را می‌پرداخت، اما اگر متارکه به تقاضای زن صورت می‌گرفت، مهریه ای پرداخت نمی‌شد.<sup>۵</sup> زنی که تقاضای جدایی داشت، نمی‌توانست مهریه ای بطلبده؛ می‌گفت: «به جهنم، مهرم حلال و جانم آزاد، بگذار بروم، از تو چیزی نمی‌خواهم».<sup>۶</sup> به طور معمول، طلاق در محضر یک مقام روحانی انجام می‌گرفت.<sup>۷</sup> گاهی این مقام روحانی، قاضی بود؛<sup>۸</sup> گاهی شیخ‌الاسلام<sup>۹</sup> و یا صدر.<sup>۱۰</sup> پس از جاری شدن صیغه‌ی طلاق، ورقه ای به نام طلاق‌نامه به آن دو می‌دادند<sup>۱۱</sup> که متن آن این بود:

<sup>۱</sup>. ملا محسن فیض کاشانی، *النحوۃ فی الحکمة العملية*، ص ۲۲۶.

<sup>۲</sup>. شاردن، *سفرنامه شاردن*، ج ۱، ص ۴۴۳.

<sup>۳</sup>. آدام اولناریوس، *سفرنامه آدام اولناریوس*، ج ۲، ص ۶۷۲.

<sup>۴</sup>. همانجا؛ زان باتیست تاورنیه، *سفرنامه تاورنیه*، ص ۳۱۶؛ شاردن، *سفرنامه شاردن*، ج ۱، ص ۴۴۴.

<sup>۵</sup>. شاردن، *سفرنامه شاردن*، ج ۱، ص ۴۴۳.

<sup>۶</sup>. زان باتیست تاورنیه، *سفرنامه تاورنیه*، ص ۳۱۶.

<sup>۷</sup>. شاردن، *سفرنامه شاردن*، ج ۱، ص ۴۴۳.

<sup>۸</sup>. آدام اولناریوس، *سفرنامه آدام اولناریوس*، ج ۲، ص ۶۷۲؛ جملی کارری، *سفرنامه کارری*، صص ۱۵۷-۱۵۸.

<sup>۹</sup>. جملی کارری، *سفرنامه کارری*، صص ۱۵۷-۱۵۸.

«باعث بر تحریر این حروف شرعیه آن است که مسممه فلانه بنت فلان که در تقاض شرعی زبده الاقران فلان بود، او را طلاق داد طلاق دادنی صحیح شرعی، و اقرار کرد مسممه مذکوره که به علت صداق مقرر معین به هیچ وجه من الوجه، دعوی با فلان مشار الیه ندارد و ابراء ذمه وجه دین خود نمود در عوض طلاق، و نیز اعتراف شرعی نمود فلان مشار الیه که من بعد با مسممه مذکوره مطلقه به علت زناشوهری و غیرذالک و سبب از اسباب دعوی و نزاعی ندارد، و بر این معنی جمعی را از شهود عدول اشهاد کرد. تحریراً فی شهر فلان.».<sup>۲</sup>

زن ناگزیر سه ماه و ده روز ازدواج دوباره نمی‌کرد تا اگر از شوهر باردار شده بود آثارش ظاهر شود و یا در طول این مدت روابطشان بهبود یابد و دوباره زندگی زناشویی خود را از سر بگیرند.<sup>۳</sup> مرد می‌توانست همسر مطلقه خود را دیگر بار به همسری بگیرد و این کار تا سه بار شدنی بود. زن و مردی که سه بار متارکه کرده بودند، نمی‌توانستند باهم ازدواج کنند؛ مگر اینکه، زن شوهر دیگری اختیار می‌کرد.<sup>۴</sup> زن پس از طلاق از شوهر بعدی می‌توانست با شوهر پیشین خود ازدواج کند. این عمل در بین مردم فراوان دیده می‌شد،<sup>۵</sup> اما به طور کلی، دیدگاه عمومی جامعه ازدواج با زن سه‌طلاقه را زشت و مکروه می‌دانست.<sup>۶</sup>

## ۵. آیین‌های مرگ و وفات

آیین‌های مرگ و وفات، واپسین آیین‌های گذار هستند و انسان را در گذر از زندگی به مرگ و انتقال از این دنیا به دنیای دیگر همراهی می‌کنند. آیین‌های مرگ و وفات را می‌توان از یک سو نسبت به شخصی که می‌میرد و از سوی دیگر نسبت به بازماندگان او لحظه نمود. این آیین‌ها از

<sup>۱</sup>. کشیشان ژزوئیت، نامه‌های شگفت انگیز از کشیشان فرانسوی، ترجمه: بهرام فره وشی، تهران: مؤسسه علمی اندیشه جوان، ۱۳۷۰.۱۰۷ ص.

<sup>۲</sup>. آدام اولتاریوس، سفرنامه آدام اولتاریوس، ج ۲، ص ۶۷۲.

<sup>۳</sup>. دیبران دیپرخانه شاه سلیمان صفوی، منشآت سلیمانی، ص ۱۷۱.

<sup>۴</sup>. آدام اولتاریوس، سفرنامه آدام اولتاریوس، ج ۲، ص ۶۷۲.

<sup>۵</sup>. شاردن، سفرنامه شاردن، ج ۱، ص ۴۴۳.

<sup>۶</sup>. جملی کارری، سفرنامه کارری، صص ۱۵۷-۱۵۸.

<sup>۷</sup>. شاردن، سفرنامه شاردن، ج ۱، ص ۴۴۳.

هر دو سویه مهم و درخور بررسی هستند؛ اما مناسب‌تر آن است که آن‌ها را از سویه‌ی انسانی که با زندگی دنیوی خداحافظی می‌کند و گام به موقعیت دیگری می‌گذارد که فراتر از تصور ماست، مورد بررسی قرار گیرد.

مسلمانان به ویژه شیعیان برای آیین‌های مرگ و وفات اهمیت بسیاری قائلند. از این‌رو، این آیین‌ها بخش مهم و درخور توجهی از زندگی آن‌ها را تشکیل می‌دهد. این آیین‌ها در دوره صفویه با پشتوانه دینی و مذهبی ولی تأثیر پذیرفته از شرایط سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و مذهبی مردم اجرا می‌شد. به عنوان مثال: پس از مرگ هر یک از پادشاهان صفوی، طبیان معالجش را به جرم ناتوانی در درمان شاه محکوم به مرگ یا حبس ابد می‌کردند؛ اگر هم چنین نمی‌کردند، دست کم دارایی‌هایشان را مصادره و خودشان را تبعید می‌نمودند.<sup>۱</sup>

اجزای مختلف آیین‌های مرگ و وفات را با توجه به تعالیم و آموزه‌های مذهبی شیعیان و عملکرد آن‌ها در جامعه می‌توان به اجزای مختلفی از قبیل احتضار، تجهیز، تغییل، تکفین، تشییع، تدفین و نزعیت تقسیم کرد.

## ۵-۱. احتضار

وقتی شخصی در بستر بیماری می‌افتد و مرگ خود را نزدیک می‌دید، نزدیکان و اطرافیان خویش را فرا می‌خوانند؛ کلمه‌ی شهادتین را بر زبان جاری می‌کرد، گاهی نیز بر مرگ خود نوحه سرایی می‌نمود و سپس آنچه را لازم می‌دید، وصیت می‌کرد. <sup>۲</sup> زیرا بر او واجب بود که در این هنگام به زندگی و عمر از دست رفته خود توجه، از گناهان توبه کند و عزم راسخ بر عدم بازگشت به سوی گناهان نماید. سپس در مورد ادای حقوقی که بر ذمه‌ی اوست، وصیت کند؛ حقوقی که اعم بود از حقوق الهی (مانند حج، زکات، نماز و روزه) و حقوق بندگان الهی (مانند قرض و دیون و امانت). سپس، سفارش کند که یک سوم دارایی‌اش را برای خویشاوندان فقیر، مستمند و مسکینش مصرف کنند. پس از آن، از برادران مؤمنش حلالیت بطلبد و از هرکسی که غائب یا آزده است، التماس بخواهد که رضایت غائبان را

<sup>۱</sup>. سید ابوطالب موسوی فندرسکی، *تحفه العالم*، ص ۲۲؛ جملی کاربری، *سفرنامه کاربری*، ص ۱۰۶؛ شاردن، *سفرنامه شاردن*، ج ۴، ص ۱۶۰۷ و ج ۵، ص ۱۶۶۵.

<sup>۲</sup>. بوداق منشی قزوینی، *جوهر الاحبار*، صص ۲۲۰-۲۲۱.

بدست آوردن و از آن‌ها حلالیت بگیرند. او باید استغفار می‌کرد و امور خانواده و فرزندانش را پس از توکل بر خدا به شخص امینی می‌سپرد و شخصی را به عنوان وصی برای فرزندان نابالغ خویش برمی‌گزید. اگر پیش از این کفنی برای خود تهیه کرده بود، مستحب بود همیشه با خود داشته باشد. اگر هم کفنی تهیه نکرده بود، تهیه و امر می‌کرد که بر روی آن شهادتین و اقرار به ائمه(ع) و ادعیه‌ی مستحبی واردشده را با تربت امام حسین(ع) بنویسن.<sup>۱</sup>

بر همین اساس بود که برخی از شاهان صفوی در آخرین ساعت‌های عمر خود که فرا رسیدن مرگ را احساس می‌کردند، نواب و آخوندها را فرا می‌خواندند و از آن‌ها می‌خواستند پارچه سفیدی به عنوان کفن به او هدیه کنند.<sup>۲</sup> نه تنها شاهان صفوی بلکه برخی از درباریان نیز وقتی مرگ خود را پیش چشم می‌دیدند چند نفر از مردم متدين و سرشناس شهر را فرا می‌خوانندند؛ در حضور آن‌ها مهریه همسران خود را از دارایی خود جدا می‌کردند، هزینه‌ی تجهیز، تکفین و خاکسپاری خود را کنار می‌گذاشتند، بدھکاری‌های مالی خود را مشخص و وصیت می‌نمودند. آین وصیت‌ها به طور معمول، نگاشته می‌شد و متن رایج آن‌ها چنین بود:

«اقرار کرد حضرت شریعت شعرا فلان در حالت صحت و سلامت عقل و جواز امر که گرداند فلان بن فلان را وصی خود در جمیع امور شرعیه که تعلق به او دارد، اولاد و اطفال فلان و فلان را از حفظ اموال و مطالبت حقوق و مرافعه و مجادله و دعوی و اثبات و غیره و به طریقی که او را در آن حظی تمام باشد قائم مقام گردانید او را در مقام خویش و گواه گرفت شهود عدول را بر این معنای. تحریرا». <sup>۳</sup>

صحت و سلامت عقلی وصیت کننده در هنگام وصیت، شرط ضروری اعتبار و درستی وصیتنامه بود. وصی نیز که بیشتر وقت‌ها یک مرد بود، از سوی وصیت کننده برای اجرای وصیت انتخاب می‌شد و گواهان عادل بر انتخاب وصی مذکور و اعتبار وصیت نامه گواهی می‌دادند.

<sup>۱</sup>. ملا محسن فیض کاشانی، النخبة فی الحکمة العلمية، ص ۲۷۵-۲۷۷؛ محمدباقر مجلسی، زاد المعا德 - مفتاح الجنان، ص ۳۳۲.

<sup>۲</sup>. جملی کاری، سفرنامه کاری، صص ۱۰۶-۱۰۷.

<sup>۳</sup>. ملاعبدالفتاح فومنی گیلانی، تاریخ گیلان، ج ۱، ص ۱۸۷.

<sup>۴</sup>. دییران دییرخانه شاه سلیمان صفوی، منشآت سلیمانی، ص ۱۷۳.

سفارش می‌شد وقتی کسی مرگ خود را پیش چشم می‌بیند، پیوسته بگوید: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي  
الكثير من معصيتك و اقبل مني اليسير من طاعتك». تا اینکه جان دادن برایش آسان شود. خویشاوندان و  
برادران مؤمنش نیز موظف بودند در این هنگام تنهاش نگذارند<sup>۱</sup> او را رو به قبله کنند. یعنی او  
را به شکلی که کف پاهایش به سوی قبله باشد، بخوابانند به گونه ای که اگر بنشیند رو به قبله  
قرار گیرد؛<sup>۲</sup> تا فرشتگان رحمت به سوی او روی آورند.<sup>۳</sup> حضور جنب و حائض در کنار محضر  
کراحت داشت،<sup>۴</sup> زیرا بنابر باورهای مذهبی رایج، فرشتگان رحمت از جنب و حائض متنفر بودند و  
در جایی که جنب و حائض وجود داشت، وارد نمی‌شدند. با این حال، اگر به جز زن حائض و  
جنب شخص دیگری نبود، وجودشان بر بالین محضر تا زمان نزدیک شدن لحظه‌ی خروج روح  
از بدن ضروری انگاشته می‌شد؛ آن گاه باید از آنجا خارج می‌شدند.<sup>۵</sup>

توصیه می‌شد در کنار محضر، قرآن - به ویژه سوره یس و صافات - بخوانند؛<sup>۶</sup> باورهای  
اساسی دینی و مذهبی را به او تلقین کنند(ر.ک. پیوست شماره‌۶، تلقین محضر)؛ از جمله: اعتقاد به  
یگانگی خداوند و صفات کمالیه‌ی او، رسالت پیامبر(ص) و ائمه اطهار(ع)، اعتقاد به معاد، بهشت  
و دوزخ، پرسش قبر را برایش یادآوری کنند و او تکرار کند.<sup>۷</sup>

اگر محضر نمی‌توانست این سخنان را تکرار کند، باید برایش دعای «عدیله» می‌خوانند  
و اگر عربی نمی‌دانست، مضامین آن را به او تلقین کنند. این بدان جهت بود که شیطان در هنگام  
احتضار بر او راهی نداشته باشد و او را از دین خارج نکند. سفارش می‌کردند که کلمه‌ی «لا اله الا

<sup>۱</sup>. محمدباقر مجلسی، زاد المعاد - مفتاح الجنان، ص ۳۳۳.

<sup>۲</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۵۹؛ محمدباقر محقق سبزواری، کفاية الأحكام، ج ۱، ص ۳۲؛ محمدباقر  
مجلسی، زاد المعاد - مفتاح الجنان، ص ۳۵.

<sup>۳</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۵۹؛ محمدباقر محقق سبزواری، کفاية الأحكام، ج ۱، ص ۳۲.

<sup>۴</sup>. محمدباقر مجلسی، زاد المعاد - مفتاح الجنان، ص ۳۵.

<sup>۵</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۶۱؛ محمدباقر محقق سبزواری، کفاية الأحكام، ج ۱، ص ۳۳.

<sup>۶</sup>. محمدباقر مجلسی، زاد المعاد - مفتاح الجنان، ص ۳۵.

<sup>۷</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۶۰؛ محمدباقر محقق سبزواری، کفاية الأحكام، ج ۱، ص ۳۳؛ محمدباقر  
مجلسی، زاد المعاد - مفتاح الجنان، ص ۳۳.

<sup>۸</sup>. محمدباقر مجلسی، زاد المعاد - مفتاح الجنان، ص ۳۳.



الله» را بسیار بگویند و پیوسته تلقین کنند. زیرا بر این باور بودند که هر کس کلام آخرش «لا اله الا الله» باشد، وارد بهشت می‌شود.<sup>۱</sup>

در هنگام سختی جان کندن توصیه می‌شد که محضر را به محل همیشگی نماز خواندنش ببرند تا به آسانی جان دهد.<sup>۲</sup> در حال احتضار، دست و پای محضر را رها می‌گذاشتند و هیچ کس حق نداشت به او نزدیک شود و لمسش کند؛ زیرا می‌گفتند: او اکنون در نهایت ناتوانی است و هر که دستش را بر او بگذارد گویی او را کشته است.<sup>۳</sup>

## ۵-۲. تجهیز میت

نهادن آهن بر روی شکم جسد کاری ناپسند و مکروه محسوب می‌شد.<sup>۴</sup> توصیه می‌شد چشم و دهان جسد را بسته<sup>۵</sup> او را تحت‌الحنک بینندند تا دهانش باز نشود؛<sup>۶</sup> پاهایش را دراز کنند و هر دو دستش را به پهلویش بکشند؛<sup>۷</sup> بدنش را با چادر شب یا پرده ای بپوشانند؛<sup>۸</sup> بر بالینش قرآن بخوانند<sup>۹</sup> و اگر شب بود، در آنجا چراغ روشن کنند.<sup>۱۰</sup> توصیه می‌شد: در مرگ‌های مشکوک<sup>۱۱</sup> و سکته‌های منجر به مرگ، سه روز صبر کنند؛<sup>۱۲</sup> در غیر آن، در تدفینش شتاب نمایند.<sup>۱۳</sup> بر این اساس،

<sup>۱</sup>. محمدباقر مجلسی، زاد المعا德 - مفتاح الجنان، ص ۳۳۵.

<sup>۲</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۶۰؛ محمدباقر محقق سبزواری، کفاية الأحكام، ج ۱، ص ۳۳.

<sup>۳</sup>. محمدباقر مجلسی، زاد المعا德 - مفتاح الجنان، ص ۳۳۵.

<sup>۴</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۶۱؛ محمدتقی مجلسی، یک دوره فقهه کامل فارسی، ص ۱۴؛ محمدباقر محقق سبزواری، کفاية الأحكام، ج ۱، ص ۳۲.

<sup>۵</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۶۰؛ محمدتقی مجلسی، یک دوره فقهه کامل فارسی، ص ۱۴؛ محمدباقر محقق سبزواری، کفاية الأحكام، ج ۱، ص ۳۳؛ محمدباقر مجلسی، زاد المعا德 - مفتاح الجنان، ص ۳۳۵.

<sup>۶</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۶۰.

<sup>۷</sup>. همانجا؛ محمدتقی مجلسی، یک دوره فقهه کامل فارسی، ص ۱۴.

<sup>۸</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۶۰؛ محمدتقی مجلسی، یک دوره فقهه کامل فارسی، ص ۱۴؛ محمدباقر محقق سبزواری، کفاية الأحكام، ج ۱، ص ۳۳؛ محمدباقر مجلسی، زاد المعا德 - مفتاح الجنان، ص ۳۳۵.

<sup>۹</sup>. محمدتقی مجلسی، یک دوره فقهه کامل فارسی، ص ۱۴؛ محمدباقر مجلسی، زاد المعا德 - مفتاح الجنان، ص ۳۳۵.

<sup>۱۰</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۶۱؛ محمدتقی مجلسی، یک دوره فقهه کامل فارسی، ص ۱۴.

<sup>۱۱</sup>. محمدباقر مجلسی، زاد المعا德 - مفتاح الجنان، ص ۳۳۵.

<sup>۱۲</sup>. محمدتقی مجلسی، یک دوره فقهه کامل فارسی، ص ۱۴.

به طور معمول وقتی شخصی جان می‌سپرد، جسدش را بیش از سه ساعت بر روی زمین باقی نمی‌گذاشتند، مگر آنکه شب فوت می‌کرد که در آن صورت جسد را تا صبح نگاه می‌داشتند و در نخستین فرصت به خاک می‌سپردن.<sup>۲</sup>

وقتی کسی می‌مرد در هر ساعت از شبانه روز که بود، خدمتکاران و کودکان و بستگانش در کوچه‌ها پراکنده می‌شدند و فغان و فریاد می‌کردند. این ماتم و سوگواری در کوچه‌ها دو ساعت تمام ادامه می‌یافتد.<sup>۳</sup> تمامی اطرافیان، به ویژه زنان متوفی نوحه و زاری می‌کردند و با گریه و ناله به ذکر نیکی‌ها و آرزوهای مرده می‌پرداختند.<sup>۴</sup> خانه‌اش پر از فغان و فریاد می‌شد و زنانش گیسوان خود را می‌کنندند و بی تابی می‌نمودند. سپس، فردی را نزد قاضی<sup>۵</sup> یا داروغه<sup>۶</sup> شهر می‌فرستادند تا به او اطلاع دهنده فلان شخص مرده است و اجازه تغسیل و تدفین او را بگیرند.<sup>۷</sup> قاضی شخص پیام رسان را تسلی می‌داد و می‌گفت: «سر شما سلامت باشد». سپس، اجازه نامه مرده شور را مهر می‌کرد تا جنازه را به مرده شویخانه ببرند.<sup>۸</sup>

به طور معمول و با توجه به شرایط سیاسی، مرگ شاه به صورت فوری اعلام نمی‌شد. بانوان و کنیزان حرم‌سرا در مرگ شاه فغان و فریاد سوگواری سر می‌دادند و تمامی درباریان در سوگ پادشاه خویش سیه پوش می‌شدند<sup>۹</sup> و قوللر آغا‌سی - رئیس غلامان - با وضعی پریشان و لباسی پاره در گذرها حاضر می‌شد و مردم را از مرگ شاه آگاه می‌کرد.<sup>۱۰</sup>

<sup>۱</sup>. محمد بن حسین بھاء الدین عاملی، جامع عباسی، ص۶۱؛ محمد باقر محقق سبزواری، کفاية الأحكام، ج۱، ص۳۳.

<sup>۲</sup>. اولتاریوس؛ سفرنامه آدام اوکتاریوس، ج۲، ص۷۶۷.

<sup>۳</sup>. دریابل ژرژ تکتا ندرفن، ایتر پرسیکوم، ص۵۹.

<sup>۴</sup>. ژان باتیست تاورنیه، سفرنامه تاورنیه، ص۳۱۷؛ جملی کارری، سفرنامه کارری، ص۱۷۵.

<sup>۵</sup>. ژان باتیست تاورنیه، سفرنامه تاورنیه، ص۳۱۷.

<sup>۶</sup>. جملی کارری، سفرنامه کارری، ص۱۷۵.

<sup>۷</sup>. ژان باتیست تاورنیه، سفرنامه تاورنیه، ص۳۱۷؛ جملی کارری، سفرنامه کارری، ص۱۷۵.

<sup>۸</sup>. ژان باتیست تاورنیه، سفرنامه تاورنیه، ص۳۱۷.

<sup>۹</sup>. اسکندر بیگ ترکمان، تاریخ عالم آرای عباسی، ج۱، ص۱۲۲.

<sup>۱۰</sup>. جملی کارری، سفرنامه کارری، ص۱۰۶.

### ۵-۳. تغییل

غسل دادن میت واجب کفایی انگاشته می‌شد؛<sup>۱</sup> برخی این وجوب را برای میت مسلمان و هر شخصی می‌دانستند که در حکم مسلمان بود؛ حتی بچه‌ای که چهار ماهه سقط شده بود یا تکه‌ای از بدن آدمی که در آن استخوان بود.<sup>۲</sup> برخی نیز این وجوب را تنها برای میت دوازده امامی می‌دانستند و غسل دادن میت سایر فرقه‌های مسلمان را فقط در زمان تقيه واجب می‌شمردند.<sup>۳</sup> جنینی که پیش از چهار ماهگی سقط شده بود و تکه‌ای از بدن آدمی که استخوان نداشت، غسل داده نمی‌شد، بلکه در پارچه‌ای پیچیده و دفن می‌شد.<sup>۴</sup>

مرد را باید مرد و زن را زن می‌شست؛ اما زن و شوهر هر یک می‌توانستند دیگری را غسل دهند.<sup>۵</sup> هرگاه زنی یافت نمی‌شد که زن را غسل دهد، شخصی از محارم آن زن موظف می‌شد از پشت پیراهن او را غسل دهد، در مورد مرد نیز چنین بود.<sup>۶</sup> برخی ترجیح می‌دانند برای غسل دادن، یقه پیراهن جسد را پس از اجازه گرفتن از بازماندگانش تا زهار - پشت عانه - بدرند، اما اگر میت یک طفل یا مجنون بود درین پیراهنش را جایز نمی‌دانستند.<sup>۷</sup> هنگام درآوردن پیراهن میت پسندیده تر می‌دانستند که او را بر پهلو نچرخانند و همچنان که بر پشت خوابیده بود، پیراهنش را از زیر بکشند.<sup>۸</sup> سنت بود که لباس جنازه را برای تکریم و احترام میت از طرف پایش بیرون آورند و اگر لباسش تنگ بود با اجازه‌ی بازماندگانش آن را پاره کنند.<sup>۹</sup>

<sup>۱</sup>. محمدتقی مجلسی، یک دوره فقه کامل فارسی، ص۱۴؛ محمدباقر محقق سبزواری، کفایة الأحكام، ج۱، ص۳۲؛ محمدباقر مجلسی، زاد المعاد - مفتاح الجنان، ص۳۲۷.

<sup>۲</sup>. محمدتقی مجلسی، یک دوره فقه کامل فارسی، ص۱۴.

<sup>۳</sup>. محمدباقر مجلسی، زاد المعاد - مفتاح الجنان، ص۳۲۷.

<sup>۴</sup>. محمدتقی مجلسی، یک دوره فقه کامل فارسی، ص۱۴؛ محمدباقر مجلسی، زاد المعاد - مفتاح الجنان، ص۳۲۷.

<sup>۵</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص۶۱؛ محمدتقی مجلسی، یک دوره فقه کامل فارسی، ص۱۴؛ محمدباقر محقق سبزواری، کفایة الأحكام، ج۱، ص۳۴؛ محمدباقر مجلسی، زاد المعاد - مفتاح الجنان، ص۳۲۸.

<sup>۶</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص۶۲؛ محمدباقر محقق سبزواری، کفایة الأحكام، ج۱، ص۳۴؛ محمدباقر مجلسی، زاد المعاد - مفتاح الجنان، ص۳۲۸.

<sup>۷</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص۶۳.

<sup>۸</sup>. همان، ص۶۴.

<sup>۹</sup>. محمدباقر مجلسی، زاد المعاد - مفتاح الجنان، ص۳۲۸.

سزاوار می‌دانستند که هنگام غسل دادن میت، بین میت و آسمان حایلی مانند سقف، سایبان و خیمه قرار بگیرد؛ او را در این هنگام، بر روی تخته‌ی چوبین بگذارند و مانند حالت احتضار رو به قبله قرار دهنده<sup>۱</sup>، غستال در جانب راست جسد بایستد<sup>۲</sup> و دو نفری او را غسل دهند. یک نفر آب بریزد و دیگری جنازه را جابجا کند.<sup>۳</sup>

پاک کردن جسد از نجاست، پیش از غسل دادن واجب بود<sup>۴</sup> و وضع دادن میت پیش از غسل یا پس از آن امری پسندیده محسوب می‌شد.<sup>۵</sup> پسندیده می‌دانستند که غاسل پیش از هر یک از سه غسل دستان خود را تا آرنج بشوید<sup>۶</sup> و هنگام غسل دادن، پارچه‌ای دور دستش بپیچد؛<sup>۷</sup> این کار را در هنگام شستن و غسل دادن عورت میت مناسب‌تر می‌دانستند تا دستش عورت میت را لمس نکند.<sup>۸</sup> همچنین عورتین میت را قبل از غسل سه نوبت به اشنان- گیاهی خوشبو که با آن لباس‌های خود را می‌شستند-<sup>۹</sup> یا یکبار با سدر، بار دیگر با اشنان و دیگر بار با آب فراوان بشویند تا به طور کامل پاکیزه شود.<sup>۱۰</sup>

پس از زدودن نجاست، جسد را با آب سدر غسل می‌دادند<sup>۱۱</sup> و بهتر می‌دانستند که آب سدر را به هم بزنند تا کف کند، سپس با آن کف، سر جنازه را بشویند.<sup>۱۲</sup> پس از شستشوی با آب

<sup>۱</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۶۴؛ محمدباقر محقق سبزواری، کفاية الأحكام، ج ۱، ص ۳۳؛ محمدباقر مجلسی، زاد المعاد - مفتاح الجنان، ص ۳۲۸.

<sup>۲</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۶۴؛ محمدباقر محقق سبزواری، کفاية الأحكام، ج ۱، ص ۳۴.  
<sup>۳</sup>. محمدباقر مجلسی، زاد المعاد - مفتاح الجنان، ص ۳۲۹.

<sup>۴</sup>. محمدباقر محقق سبزواری، کفاية الأحكام، ج ۱، ص ۳۳؛ محمدباقر مجلسی، زاد المعاد - مفتاح الجنان، ص ۳۲۸.  
<sup>۵</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۶۴.

<sup>۶</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۶۴؛ محمدتقی مجلسی، یک دوره فقه کامل فارسی، ص ۱۵.  
<sup>۷</sup>. محمدتقی مجلسی، یک دوره فقه کامل فارسی، ص ۱۴.

<sup>۸</sup>. محمدباقر مجلسی، زاد المعاد - مفتاح الجنان، ص ۳۲۹.

<sup>۹</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۶۴.

<sup>۱۰</sup>. محمدباقر مجلسی، زاد المعاد - مفتاح الجنان، ص ۳۲۹.

<sup>۱۱</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۶۲؛ محمدتقی مجلسی، یک دوره فقه کامل فارسی، ص ۱۴؛ محمدباقر محقق سبزواری، کفاية الأحكام، ج ۱، ص ۳۳.

<sup>۱۲</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۶۴.

سدر، جسد را با آب کافور می‌شستند. سفارش می‌کردند که غاسل در غسل اول و دوم، آهسته دست بر شکم میت بکشد. در مرتبه سوم، جسد را با آب خالی غسل می‌دادند.<sup>۱</sup> اگر سدر و کافور یافت نمی‌شد، به جای شستشوی با سدر و کافور، دو نوبت با آب خالی می‌شستند. بهتر می‌دانستند که در هر غسلی از آن غسل‌های سه‌گانه، هر یک از سر و جانب راست و چپ جسد را سه بار بشویند<sup>۲</sup> و پس از پایان یافتن غسل‌ها بدن میت را خشک کنند.<sup>۳</sup>

واجب بود که آب غسل طاهر باشد و مضاف و غصبی نباشد؛<sup>۴</sup> همچنین زمین و تخته ای که غسل دادن بر روی آن انجام می‌شد، غصبی نباشد.<sup>۵</sup> شایسته می‌دانستند که انگشتان میت را به نرمی بمالند<sup>۶</sup> و برای آبی که از غسل جدا می‌شود گودی جداگانه ای حفر کنند.<sup>۷</sup> برخی از کارها نیز ناپسند و مکروه انگاشته می‌شد؛ این کارها عبارت بودند از: نشاندن میت،<sup>۸</sup> غسل دادن آن با آب گرم،<sup>۹</sup> چیدن ناخن آن،<sup>۱۰</sup> شانه کردن محسن و موی سر، یا تراشیدن موی سر<sup>۱۱</sup> و تراشیدن موی زهار او.<sup>۱۲</sup>

جسد ثروتمندان و اعیان شهر را به طور معمول، در منزلشان غسل می‌دادند؛ اما اجساد مردم عادی را در غسالخانه‌هایی که کنار گورستان‌ها ساخته بودند، می‌شستند.<sup>۱۳</sup> رسم بر این بود که

<sup>۱</sup>. همان، ص ۶۲.

<sup>۲</sup>. همانجا؛ محمدباقر محقق سبزواری، *کفاية الأحكام*، ج ۱، ص ۳۴.

<sup>۳</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، *جامع عباسی*، ص ۶۴.

<sup>۴</sup>. همان، ص ۶۵.

<sup>۵</sup>. همان، ص ۶۳؛ محمدباقر محقق سبزواری، *کفاية الأحكام*، ج ۱، ص ۳۴.

<sup>۶</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، *جامع عباسی*، ص ۶۳.

<sup>۷</sup>. همان، ص ۶۴؛ محمدتقی مجلسی، یک دوره فقه کامل فارسی، ص ۱۴؛ محمدباقر مجلسی، *زاد المعاد - مفتح الجنان*، ص ۳۲۹.

<sup>۸</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، *جامع عباسی*، ص ۶۴؛ محمدتقی مجلسی، یک دوره فقه کامل فارسی، ص ۱۵.

<sup>۹</sup>. محمدتقی مجلسی، یک دوره فقه کامل فارسی، ص ۱۵.

<sup>۱۰</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، *جامع عباسی*، ص ۶۵.

<sup>۱۱</sup>. همانجا؛ محمدتقی مجلسی، یک دوره فقه کامل فارسی، ص ۱۵.

<sup>۱۲</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، *جامع عباسی*، ص ۶۵؛ محمدتقی مجلسی، یک دوره فقه کامل فارسی، ص ۱۵.

<sup>۱۳</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، *جامع عباسی*، ص ۶۵.

<sup>۱۴</sup>. آدام اولتاریوس، *سفرنامه آدام اولتاریوس*، ج ۲، ص ۷۶۷.

مردم مرده‌های خود را در کنار مسجد و امامزاده غسل بدھند.<sup>۱</sup> از این رو، در مسجد جامع اصفهان غسالخانه‌ای وجود داشت و حوض‌های کوچکی نیز در کنار این غسالخانه تعبیه شده بود.<sup>۲</sup> نزدیک بازار و مسجد مستوفی و نزدیک آسیاب‌ها نیز غسالخانه‌ای بود که نصف مردم شهر اصفهان جسد مردگان خود را در آنجا می‌شستند.<sup>۳</sup> گاهی از اوقات نیز برخی از نقاط شهرها غسالخانه‌ای نداشت. به طور مثال: در فرح آباد عصر شاه عباس در سال ۱۶۱۸م. جسد را با احترام فراوان به کنار رودخانه یا محلی که آب فراوان داشت، می‌بردند تا غسل دهن. سپس، در تمام مدت شستشوی جنازه با آهنگ حزن انگیزی قرآن و مرثیه می‌خوانند.<sup>۴</sup>

جسد پادشاهان صفوی را بیشتر موارد در باغ یا باعچه کاخ و در حوض آب غسل می‌دادند. به عنوان مثال: بدن شاه صفی را در باعچه حرم غسل دادند، سپس همانجا در تابوت گذاشتند و گماشتگانی بر آن گماردند تا روز تشییع جنازه فرارسند.<sup>۵</sup> بدن شاه عباس دوم (م ۹۷۷هـ) را در حوض باغ خسروآباد دامغان غسل دادند<sup>۶</sup> و جسد شاه سلیمان را در باغ چهل ستون و زیر فواره‌ای از مرمر سفید غسل دادند.<sup>۷</sup>

غسل دادن جسد شاه گاهی توسط صدر، گاهی توسط غسال باشی دربار و گاهی نیز توسط هردوی آن‌ها انجام می‌شد. به عنوان مثال: جسد شاه اسماعیل صفوی (م ۹۳۰هـ) را امیر جمال الدین محمد استرآبادی - که منصب صدارت داشت - غسل داد.<sup>۸</sup> جسد شاه طهماسب اول (م ۹۸۴هـ) را نیز میر سید حسین مجتهد جبل عاملی غسل داد.<sup>۹</sup> و جسد شاه عباس

<sup>۱</sup>. جملی کاری، سفرنامه کارری، ص ۳۳.

<sup>۲</sup>. شاردن، سفرنامه شاردن، ج ۴، ص ۱۵۱۲.

<sup>۳</sup>. همان، ج ۴، ص ۱۵۴۶.

<sup>۴</sup>. پیترو دلاواله، سفرنامه پیترو دلاواله، ص ۱۶۵.

<sup>۵</sup>. ابوالمفاخر فضل الله حسینی سوانح نگار نظرشی، تاریخ شاه صفی، ص ۲۰۳.

<sup>۶</sup>. سید عبدالحسین حسینی خاتون آبادی، وقایع السنین و الاعوام، تصحیح: محمدباقر بهبودی، تهران: کتابفروشی اسلامیه، ۱۳۵۲هـ، ص ۵۲۷.

<sup>۷</sup>. جملی کاری، سفرنامه کارری، ص ۱۰۶.

<sup>۸</sup>. حسن روملو، احسن التواریخ، تصحیح: چارلس نارمن سیدن، ص ۱۸۳.

<sup>۹</sup>. اسکندریگ ترکمان، تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۱۲۳.

دوم(م ۱۰۷۷.ق.) را صدر و غسال باشی باهم غسل دادند.<sup>۱</sup> جسد شاه سلیمان(م ۱۱۰۵.ق.) را نیز «غسال باشی» غسل داد. «غسال باشی» کارش منحصر به غسل درباریان بود. گاهی نیز در کنار او شخص دیگری با عنوان «خاصه تراش شاه» قرار می‌گرفت که به او کمک می‌کرد.<sup>۲</sup>

کافور جزو ابزار ضروری تفسیل و تکفین بود، به گونه‌ای که در یک روز به واسطه بیماری و مرگ و میر ناگهانی بیش از بیست هزار بسته کافور برای غسل دادن در یکی از شهرها فروخته شد.<sup>۳</sup> در برخی موارد جنازه را درحالی که بدنش گرم بود و لباس بر تن داشت با تابوت به غسالخانه می‌بردند. به طور معمول، درحالی که عده‌ای از عقب تابوت نوحه خوانی و عزاداری می‌کردند، جنازه را روی سکویی گذاشته و لباس‌هایش را درمی‌آوردند و بعد در حوض بزرگ وسط مرده شویخانه می‌انداختند و یکی از مرده شویها مشغول شستن آن می‌شد. پس از شستن با آب کافور نیز همه بدنش را شستشو می‌دادند. بعد سوراخ‌ها و منافذ بدنش را اعم از زن و مرد با پنبه مسدود می‌کردند.<sup>۴</sup> در غسل دادن جسد شاه عباس دوم نیز گروهی از بزرگان و درباریان به طور گروهی به سراغ جنازه رفتند و سپس چهارگوشه تشکی را که شاه بر روی آن، جان داده بود، گرفتند و به کنار حوض بردند. غسال باشی و خاصه تراش برخene شدند، جنازه را برخene کردند و در درون حوض آب به پاک کردن و شستن مقدماتی بدن پرداختند. سپس غسل‌های سه‌گانه را آغاز کردند. آخوند آب می‌ریخت و آن دو بدن را جابجا می‌کردند. پس از پایان یافتن غسل، آخوند لباسش را پوشید و غسال باشی و خاصه تراش، شاه را از آب بیرون آوردند و بر روی تختی که برای بردن جسد آماده کرده بودند، حوابانیده، تکفین نمودند.<sup>۵</sup>

پس از پایان یافتن غسل میت، لباس‌هایی را که متوفی در آن مرده بود، به مرده شوی می‌دادند.<sup>۶</sup> آین بخشی از فرهنگ مردم شده بود. به گونه‌ای که حتی تمامی لباس‌های متوفی و محتويات جیب‌های وی و جواهراتی که لباس‌های او را زینت می‌دادند، دستمزد غسال، به ویژه

<sup>۱</sup>. سید عبدالحسین حسینی خاتون آبادی، *وقایع السنین والاعوام*، ص ۵۲۷.

<sup>۲</sup>. جملی کاری، *سفرنامه کاری*، ص ۱۰۶.

<sup>۳</sup>. محمد یوسف واله قزوینی اصفهانی، ایران در زمان شاه صفی و شاه عباس دوم، ص ۲۱۵-۲۱۶.

<sup>۴</sup>. آدام اولناریوس، *سفرنامه آدام اولناریوس*، ج ۲، ص ۷۶۷.

<sup>۵</sup>. سید عبدالحسین حسینی خاتون آبادی، *وقایع السنین والاعوام*، ص ۵۲۷.

<sup>۶</sup>. زان باتیست تاورنیه، *سفرنامه تاورنیه*، ص ۳۱۷.

غسال باشی دربار بود. حتی روپوشی که جسد را در آن پیچیده بودند، نیز به همراه پنجاه تومنان به غسال باشی تعلق می‌گرفت.<sup>۱</sup>

#### ۴-۵. تکفین میت

تکفین، تحنيط و تدفین میت مسلمان واجب کفایی بود؛<sup>۲</sup> بر همین اساس بود که گاهی برخی از مردم با هزینه خود به تکفین و تدفین میتی که بر روی زمین مانده بود، می‌پرداختند. به عنوان مثال: وقتی گماشتگان وزیر و داروغه شخصی به نام «شاه ملک» را کشتند و جسدش را کشان‌کشان، از میان کوچه و بازار به کنار «سیاه‌رودبار» بردند و انداختند، یک نفر بنای قزوینی که او را می‌شناخت، با هزینه خود جسد او را غسل و کفن کرد و در مزار لاله‌شیوه گیلان به خاک سپرد.<sup>۳</sup> کفن حداقل، سه پارچه بود: لنگ، پیراهن و چادری یا سرتاسری که سرتاپای جسد را فرا می‌گرفت.<sup>۴</sup> هیچ‌یک از این سه پارچه از جنس حریر،<sup>۵</sup> پوست حیوان،<sup>۶</sup> طلا‌باف، نقره‌باف و طلا دوز<sup>۷</sup> تهیه نمی‌شدند؛ نه برای مردان، نه برای زنان.<sup>۸</sup> بهتر می‌دانستند که از جنس مو و پشم هم نباشد.<sup>۹</sup> در پارچه‌ی کفن شرط بود که پارچه، طاهر باشد؛ غصبی نباشد؛ همچنین به گونه‌ای تنگ نباشد که برجستگی‌های بدن میت را نشان دهد. لازم بود که پارچه‌ی کفن، مناسب با شایستگی حال میت تهیه شود؛ بنابراین، برای برخی کرباس واجب می‌شد و برای برخی دیگر پارچه باریک

<sup>۱</sup>. جملی کارری، سفرنامه کارری، ص ۱۰۶.

<sup>۲</sup>. محمدباقر محقق سبزواری، کفاية الأحكام، ج ۱، ص ۳۲.

<sup>۳</sup>. ملاعبدالفتاح فومنی گیلانی، تاریخ گیلان، ج ۱، ص ۲۲۰.

<sup>۴</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۶۶؛ محمدتقی مجلسی، یک دوره فقه کامل فارسی، ص ۱۵؛ محمدباقر مجلسی، زاد المعاد - مفتاح الجنان، ص ۳۴۲.

<sup>۵</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۶۶؛ محمدتقی مجلسی، یک دوره فقه کامل فارسی، ص ۱۵؛ محمدباقر محقق سبزواری، کفاية الأحكام، ج ۱، ص ۳۵؛ محمدباقر مجلسی، زاد المعاد - مفتاح الجنان، ص ۳۴۲.

<sup>۶</sup>. محمدباقر مجلسی، زاد المعاد - مفتاح الجنان، ص ۳۴۲.

<sup>۷</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۶۶.

<sup>۸</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۶۶؛ محمدتقی مجلسی، یک دوره فقه کامل فارسی، ص ۱۵؛ محمدباقر محقق سبزواری، کفاية الأحكام، ج ۱، ص ۳۵؛ محمدباقر مجلسی، زاد المعاد - مفتاح الجنان، ص ۳۴۲.

<sup>۹</sup>. محمدباقر مجلسی، زاد المعاد - مفتاح الجنان، ص ۳۴۲.

بلند قیمت، واجب می‌گشت.<sup>۱</sup> مستحب بود که کفن از جنس پارچه‌ی فاخر و گران بها باشد و با دارایی حلال و خالی از شبهه تهیه شود. سنت این بود که میت را در همان لباسی که با آن نماز خوانده بود، یا لباس برخی از عالمان و صالحان یا پارچه‌ای که با آن در حج و عمره محرم شده بود، کفن کنند.<sup>۲</sup> بر همین اساس برخی از صوفیان و زاهدان با همان لباس نمایین که سی سال بر تن داشتند، کفن می‌شدند.<sup>۳</sup>

تحنیط بخش ضروری و جدایی ناپذیر تکفین بود. این کار عبارت بود از: رسانیدن کافور به هفت عضوی که در هنگام سجده نماز بر زمین قرار می‌گرفتند؛ یعنی پیشانی، دو کف دست، دو زانو و دو انگشت بزرگ پاها.<sup>۴</sup> نرم کردن کافور را در کف دست، بر کوییدن آن در هاون ترجیح می‌دادند و آنچه از کافور حنوط باقی می‌ماند، بر سینه‌ی میت می‌گذاشتند.<sup>۵</sup> آن‌ها گذاشتن کافور در چشم و گوش میت، پاره کردن کفن به وسیله آهن و فولاد،<sup>۶</sup> نوشتن بر روی کفن با رنگ سیاه،<sup>۷</sup> بخور دادن کفن، آستین دوختن برای پیراهن کفن، تکمه دار بودن کفن، نمناک کردن نخ مورد استفاده در کفن دوزی به وسیله آب دهن،<sup>۸</sup> کفن کردن در پارچه کتان<sup>۹</sup> و همچنین پارچه

<sup>۱</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۶۶.

<sup>۲</sup>. محمدباقر مجلسی، زاد المعاد - مفتاح الجنان، ص ۳۴۳.

<sup>۳</sup>. سید عبدالوهاب افتخار بخاری دولت آبادی، تذکره بی نظری، تحقیق و تصحیح: سوروی، امید؛ تهران: کتابخانه، موزه و مرکز استاد مجلس شورای اسلامی، ج ۱، ۱۳۹۰ ه.ش.، ص ۸۲.

<sup>۴</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۶۵؛ محمدباقر محقق سبزواری، کفاية الأحكام، ج ۱، ص ۳۵؛ محمدباقر مجلسی، زاد المعاد - مفتاح الجنان، ص ۳۴۳.

<sup>۵</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۶۷.

<sup>۶</sup>. همان، ص ۶۹.

<sup>۷</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۶۹؛ محمدتقی مجلسی، یک دوره فقه کامل فارسی، ص ۱۶.

<sup>۸</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۶۹؛ یا اینکه کفن سیاه باشد. محمدباقر محقق سبزواری، کفاية الأحكام، ج ۱، ص ۳۷.

<sup>۹</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۶۹.

<sup>۱۰</sup>. همانجا؛ محمدتقی مجلسی، یک دوره فقه کامل فارسی، ص ۱۵؛ محمدباقر محقق سبزواری، کفاية الأحكام، ج ۱، ص ۳۷؛ محمدباقر مجلسی، زاد المعاد - مفتاح الجنان، ص ۳۴۲.

مخلوط به ابریشم<sup>۱</sup> را ناپسند می‌داشتند. با این حال، در دوران شاه عباس صفوی به طور عمومی کفن مردگان را از پارچه سفید کتان تهیه می‌کردند و چه بسا به واسطه مرگ و میر فراوان، قیمت کتان سفید افزایش می‌یافت و دو برابر می‌شد.<sup>۲</sup>

فراهم نمودن کفن از پنبه خالص و سفید، پنهن کردن سرتاسری پیش از غسل و قرار دادن لنگ و پیراهن بر روی آن را پیش از آغاز غسل پسندیده می‌داشتند.<sup>۳</sup> مرده را پس از غسل دادن، پیراهن سفیدی بر او پوشانیده و آن را در پارچه سفید رنگی به نام کفن می‌بیچیدند و در تابوتی که قبلاً شسته شده بود، می‌گذارند و به طرف قبر می‌برندن.<sup>۴</sup>

گذاردن جریدتین در کفن، یکی از مستحبات تکفین بود. جریدتین عبارت بود از: دو شاخه چوب تر، هر کدام به درازای ساق دست میت که به ترتیب اولویت از نخل خرما یا درخت گُنار(سدر) یا انار یا بید و درخت‌های دیگر تهیه می‌شد.<sup>۵</sup> یکی از این دو چوب را بر پهلوی راست و دیگری را بر پهلوی چپ جسد می‌گذارند. به گونه‌ای که چوب پهلوی راست، مستقیم و بی واسطه با پوست و بدن میت تماس می‌یافت؛ اما چوب دیگر، بر روی پوست قرار می‌گرفت و سر جریدتین به چنبر گردن میت می‌رسید.<sup>۶</sup>

اضافه بر میزان حداقلی کفن که سه پارچه بود، چند پارچه‌ی دیگر نیز برای تکفین استفاده می‌شد. این پارچه‌ها که استفاده از آن‌ها مستحب انگاشته می‌شد، مناسب با جنسیت میت تفاوت‌هایی می‌یافت. این پارچه‌ها برای میت مرد عبارت بودند از: عمامه و لفیفه یا لفافه؛ و برای میت زن عبارت بودند از: مقنעה، پارچه پهن(له) و لفیفه یا لفافه. عمامه را به گونه‌ای بر سر جسد

<sup>۱</sup>. محمدتقی مجلسی، یک دوره فقه کامل فارسی، ص ۱۵.

<sup>۲</sup>. شاردن، سفرنامه شاردن، ج ۴، ص ۱۵۸۰.

<sup>۳</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۶۸؛ محمدتقی مجلسی، یک دوره فقه کامل فارسی، ص ۱۵؛ محمدباقر محقق سبزواری، کفاية الأحكام، ج ۱، ص ۳۶؛ محمدباقر مجلسی، زاد المعاد - مفتاح الجنان، ص ۳۴۲.

<sup>۴</sup>. محمدباقر مجلسی، زاد المعاد - مفتاح الجنان، ص ۳۳۸.

<sup>۵</sup>. آدم اولناریوس، سفرنامه آدم اولناریوس، ج ۲، ص ۷۶۷.

<sup>۶</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۶۷؛ محمدتقی مجلسی، یک دوره فقه کامل فارسی، ص ۱۵؛ محمدباقر محقق سبزواری، کفاية الأحكام، ج ۱، ص ۳۶؛ محمدباقر مجلسی، زاد المعاد - مفتاح الجنان، ص ۳۴۳.

<sup>۷</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۶۸؛ محمدتقی مجلسی، یک دوره فقه کامل فارسی، ص ۱۵؛ محمدباقر محقق سبزواری، کفاية الأحكام، ج ۱، ص ۳۶.

می‌پیچاندند که تحت‌الحنک داشته باشد و هردو سر عمامه را از زیر تحت‌الحنک بیرون آورند و بر روی سینه‌ی او بیندازنند.<sup>۱</sup> لفیفه یا لفافه، را نیز که سه ذراع و نیم طول و یک وجب و نیم عرض داشت، به گونه‌ای بر ران‌های میت می‌پیچاندند که سر آن پارچه را بشکافند؛ دو سوی شکافته شده را بر کمر میت بینندن، آن پارچه را از پشت جسد از میان دو پای او و از زیر کمر بندش بیرون آورند و بر ران‌های او بپیچند. برای زن به جای عمامه، مقنعه بر سرش می‌گذاشتند؛<sup>۲</sup> پارچه پهنه‌ی بر سینه زن می‌بستند که سینه‌هایش را بپوشاند، سپس دو طرف آن پارچه را بر پشت او گره می‌زدن.<sup>۳</sup>

سنت بود که اقرار به شهادتین و ائمه اطهار و دعای جوشن و نظایر آن نوشته شود؛<sup>۴</sup> در واقع، به وسیله خاک مرقد امام حسین(ع) بر روی پیراهن، سرتاسری، عمامه، لفیفه و جریدتین نام میت، ذکر ویژه‌ای (ر.ک. پیوست شماره ۷، شهادتین خلعتی) مبنی بر گواهی او به یگانگی خداوند، پیامبری پیامبر(ص) و امامت ائمه معصومین(ع) را بنویسند.<sup>۵</sup>

گاهی برخی از متدينین به برادر دینی خود کفن هدیه می‌دادند و آن را «جامه آخرت» می‌خوانند. این جامه زمانی ارج و منزلت بیشتری داشت که با خاک قبر و ضریح یکی از ائمه به ویژه ضریح امام حسین(ع) متبرک و نوشته شود. برخی هم به واسطه دین‌داریشان به نوشتن کلمات مبارک و آیات قرآنی بر روی کفن مشهور می‌شدند. به عنوان مثال: شخصی که خادم بارگاه امام رضا(ع) بود نقل می‌کند: روزی غلام خبر داد که دختر یکی از خان‌ها می‌خواهد شما را ببیند. گفتم: چه کار دارد؟ گفت: آوازه شما را شنیده و می‌خواهد شما برایش کفنه بنویسد. وقتی به دروازه خانه رفتم، دختر از آن سوی در گفت: ای آخوند! می‌خواهم که شما در این دنیا و

<sup>۱</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۶۸؛ محمد تقی مجلسی، یک دوره فقه کامل فارسی، ص ۱۵؛ محمد باقر محقق سبزواری، کفاية الأحكام، ج ۱، ص ۳۶.

<sup>۲</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۶۸؛ محمد تقی مجلسی، یک دوره فقه کامل فارسی، ص ۱۵؛ محمد باقر محقق سبزواری، کفاية الأحكام، ج ۱، ص ۳۶؛ محمد باقر مجلسی، زاد المعاد - مفتاح الجنان، ص ۳۴۲.

<sup>۳</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۶۸؛ محمد تقی مجلسی، یک دوره فقه کامل فارسی، ص ۱۵؛ محمد باقر محقق سبزواری، کفاية الأحكام، ج ۱، ص ۲۶.

<sup>۴</sup>. محمد باقر مجلسی، زاد المعاد - مفتاح الجنان، ص ۳۴۳.

<sup>۵</sup>. محمد تقی مجلسی، یک دوره فقه کامل فارسی، ص ۱۵؛ محمد باقر محقق سبزواری، کفاية الأحكام، ج ۱، ص ۳۶.

در آن دنیا پدر معنوی من باشید. پذیرفتم. گفت: از شما می‌خواهم با خاکی که به شما می‌دهم، کفنی را برایم بنویسید و باقیمانده خاک را به من برگردانی. قبول کردم. از پشت درب، یک قوطی به همراه کیسه‌ای زربفت داد و کاغذی را که درون آن است بخوان و ببین تاریخ آن متعلق به چه زمانی است. نامه را باز کردم و مهر وزیر اعظم شاه عباس اول را دیدم. نوشته بود:

«در آن وقت شاه جنت مکان فرموده بود که قبر مبارک حضرت امام رضا(ع) را حفر نماییم و بر جای خاک مشک و عنبر پر کنیم. من به اتفاق آن عالی‌شان چون حفر نمودیم من قدری از روی سینه مبارک حضرت خاک برداشتم و هر که بعد از من باشند باید قدر این خاک بدانند که این خاک از روی سینه حضرت امام رضا(ع) برداشته شده است.»<sup>۱</sup>

پس از خواندن نامه خاک را به خانه آوردم و مقداری از آن را با نیمی از تربت امام حسین(ع) مخلوط کردم و با آن، کفن را نوشتم. پس از پایان یافتن کفن نویسی، کفن را نزد دختر بردم و از او خواستم به جای دستمزدم مقداری از آن خاک بددهد. او نیز نصفی از آن خاک به همراه سه تومن زر به من داد.<sup>۲</sup>

بذل کفن و دیگر موارد لازم برای تجهیز در مورد کسی که کفن نداشت، نیز مستحب انگاشته می‌شد. بر همین اساس، خواجه حبیب الله(م.۹۳۲ق.) که از امراء حکومت صفوی بود، یکی از ملازمان خود را موظف کرده بود که هر روز در اطراف ولایت بگردد و غریبی را که فوت شده باشد، کفن کند.<sup>۳</sup>

## ۵- تشییع

تشییع جنازه، در معنای گسترده و مورد نظر این نوشتار عبارتست از: همراهی و سوگواری گروهی مردم به هنگام جابجایی جسد از محل مرگ تا گور. بر این اساس، می‌توان گزاره‌های مربوط به تشییع جنازه را هم در مرحله زمانی پیش از تغسیل تصور کرد و هم در مرحله زمانی پس از

<sup>۱</sup>. علی اکبر ارمنی، اعتراف نامه، پژوهش، تصحیح و توضیحات: منصور صفت گل، تهران: کتابخانه، موزه و مرکز استاد مجلس شورای اسلامی، چ ۱، ۱۳۸۸ه.ش، صص ۱۲۲-۱۲۳.

<sup>۲</sup>. همانجا.

<sup>۳</sup>. محمدباقر محقق سبزواری، کفایه الأحكام، چ ۱، ص ۳۷.

<sup>۴</sup>. حسن روملو، حسن التواریخ، تصحیح: چارلس نارمن سیدن، ص ۱۹۸.

تغییل. تشییع جنازه پیش از تغییل، مورد تأکید فقیهان و عالمان دینی نبود. با این حال، مردم برای تکریم و احترام مردگان خود این کار را انجام می‌دادند.<sup>۱</sup>

توصیه می‌شد مردم را برای شرکت در تشییع جنازه آگاه کنند.<sup>۲</sup> با این حال، رفتن زن‌ها با تابوت میت و دو میت بر یک تابوت برداشتن را مکروه و ناپسند می‌دانستند.<sup>۳</sup> هرگاه کسی جنازه را می‌دید، سنت بود که بخواند: «الله أكْبَرُ هذَا مَا وَعَدْنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ، اللَّهُمَّ زِدْنَا إِيمَانًا وَسَلِيمَيًّا، الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي تَعَزَّ بِالْقُدْرَةِ وَقَهَرَ الْعِبَادَ بِالْمَوْتِ وَالْفَنَاءِ، الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَجْعَلْنِي مِنَ السَّوَادِ الْمُخْتَرَمِ». توصیه این بود که تشییع کنندگان به دنبال تابوت حرکت کنند- نه پیشاپیش جنازه یا از دو سوی آن- و در برداشتن تابوت، تربیع صورت گیرد. تربیع یعنی دوش راست میت را بر دوش راست خود برداشتن و چند گام رفتن، سپس پای راست جسد را بر دوش راست برداشتن و چند گام رفتن، سپس به همان شیوه پای چپ آن را بر دوش چپ برداشتن و پس از آن، دوش چپش را بر دوش چپ برداشتن.<sup>۴</sup>

مردم معمولی، تشییع جنازه بزرگی نداشتند و تنها با فریاد، فغان و اشک و گریه به سوی قبرستان تشییع می‌شدند.<sup>۵</sup> مرده را در تابوتی می‌گذاشتند و از خانه بیرون می‌بردن؛<sup>۶</sup> رسم بود که هر عابری که از آنجا می‌گذشت، شانه در زیر تابوت دهد و در حمل آن کمک کند تا دیگری سر برسد و آن را بر شانه نگه دارد و این کار سپاسگزاری خویشان مرحوم را به دنبال داشت.<sup>۷</sup>

مسجد جامع اصفهان اتاق‌هایی برای نگهداری وسایل مراسم سوگواری داشت که یکی از آن‌ها تابوتخانه و دیگری چهارچادر نام داشت. در تابوتخانه چندین تابوت برای انتقال مردگان به

<sup>۱</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۶۹؛ پیترو دلاواله، سفرنامه پیترو دلاواله، صص ۱۶۵-۱۶۶؛ زان باتیست تاورنیه، سفرنامه تاورنیه، صص ۳۱۷-۳۲۰.

<sup>۲</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۶۱؛ محمد تقی مجلسی، یک دوره فقه کامل فارسی، ص ۱۴.

<sup>۳</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۷۴.

<sup>۴</sup>. همان، ص ۷۱.

<sup>۵</sup>. همانجا.

<sup>۶</sup>. زان باتیست تاورنیه، سفرنامه تاورنیه، ص ۳۰.

<sup>۷</sup>. دریابل ژرژ تکتا ندرفن، /یتر پرسیکوم، صص ۵۹-۶۰.

<sup>۸</sup>. زان باتیست تاورنیه، سفرنامه تاورنیه، ص ۳۰.

گورستان و در چهار چادر، چهار خیمه کوچک نگهداری می‌شد که هنگام خاکسپاری جسد زنان روی قبر بربا می‌کردند. در یکی دیگر از اتاق‌ها علم‌ها و علائمی نگهداری می‌شد که هنگام حمل جنازه بزرگان به گورستان بر دوش می‌کشیدند. یک اتاق نیز جایگاه مخصوص حفاظت سی پاره مجلدات قرآن بود که سی تن طلبه آن‌ها را بدان جا می‌بردند.<sup>۱</sup>

تشییع جنازه بزرگان با تشریفات و تجمل بسیار برگزار می‌شد.(ر.ک. تصویر شماره ۲، تصویری از تشییع جنازه یکی از اقشار بالادست جامعه) در عصر شاه عباس اول، به هنگام تشییع جنازه بزرگان و مردان حکومتی، گروهی علمدار پیش‌پیش تابوت حرکت می‌کردند؛ درحالی‌که چند عالم، از علم‌های سوگواری محروم و شهادت امام حسین(ع)، بر دوش داشتند. تعداد این علم‌ها متناسب با جایگاه و موقعیت اجتماعی شخص متوفی کم و زیاد می‌شد. پس از حمل کنندگان علم‌ها، گروهی که افسار اسب‌های متوفی را در دست داشتند، حرکت می‌کردند. شمشیر، تیر و کمان و عمامه او بر پشت این حیوانات قرار داشت. تمام خویشان میت و نیز کسانی که افسار اسب‌ها را در دست داشتند، نیمه برهنه بودند. یعنی پیراهن و تن پوش خود را باز می‌کردند و از کمر به پایین می‌انداختند. برخی از خدمتکاران میت که علاقمندی بسیاری به ارباب خود داشتند، با بازویان زخمی و خونین در پی جنازه حرکت می‌کردند. رسم زخم زدن، گرچه مورد نهی قرآن بود، از دیرباز در بین صفویان رواج داشت. عده‌ای از روحانیون به همراه دسته حرکت می‌کردند و مرثیه می‌خوانندند، اما شمع و چراغی در دست نداشتند. به دنبال این عده، جنازه قرار داشت که در تابوت روبازی حمل می‌شد. بستگان نزدیک متوفی با عمامه‌های نیمه باز که دنباله آن به این سو و آن سو آویزان بود و تا روی شانه می‌رسید، حرکت می‌کردند. همگی شیون و زاری می‌کردند و پیوسته بانگ «ای وا! ای وا!» سرمی دادند. پس از آنان، امیران و صاحب منصبان و خویشاوندان دور و دوستان متوفی، در صفحه‌های منظم و برای تشییع جنازه حرکت می‌کردند.<sup>۲</sup>

در عصر شاه صفی، نیز تشییع جنازه بزرگان باشکوه ویژه ای برگزار می‌شد؛ تعداد زیادی از مردم برای تشییع جنازه گرد هم می‌آمدند. برخی از آن‌ها با علم‌های مساجد که چوبه‌های بلندی مانند نیزه بود و در انتهایشان تیغه‌های آهنی و برنجی پهن و نازکی بود که با کوچک‌ترین جنبشی

<sup>۱</sup>. شاردن، سفرنامه شاردن، ج ۴، ص ۱۵۱۲.

<sup>۲</sup>. پیترو دلاواله، سفرنامه پیترو دلاواله، صص ۱۶۵-۱۶۶.

خم و راست می‌شد، می‌آمدند. در اطراف این چوب‌ها چندین تافته درهم پیچیده بود که آن‌ها را خم می‌کردند و دور چوبه می‌بیچاندند. علمداران از ته حلق فریاد «الله، الله» برمی‌آوردن و گاه روی یک پا و گاه روی پای دیگر می‌چرخیدند. هرکس بلندتر فریاد می‌زد، پول بیشتری می‌گرفت. بنابراین، آن‌ها برای اینکه بتوانند محکم‌تر فریاد بزنند، دو انگشت شست خود را در گوش‌هایشان فرو می‌برند و انگشت‌های دیگر را روی گونه‌هایشان می‌گذاشتند. هرکس تابوت در حال حمل میت را می‌دید، حتی عابران کوچه‌ها شانه در زیر تابوت می‌دادند و در حمل آن کمک می‌کردند تا شخص دیگری برسد و آن را بر شانه نگه دارد.<sup>۱</sup>

در این عصر، هنگام تشییع جنازه بزرگان حکومتی، سیاسی و نظامی آن‌ها، تمامی اسباب‌نش را زین می‌کردند و به دنبال جنازه یدک می‌کشیدند؛ حتی اسب‌هایی نیز از دیگران امانت می‌گرفتند. بر روی یکی از اسب‌ها دستار میت، بر یکی شمشیر، بر یکی تیرها و بر دیگری کمان و سپرش را می‌گذاشتند و به طور عموم هر آنچه می‌توانست به شناخت شخصیت و مقام متوفی کمک کند، همراه جنازه می‌آوردن. برای نمونه جنازه یکی از مردان حکومتی در شماخی این گونه تشییع شد که شش نفر درحالی‌که هر یک بیرق بزرگی را در دست داشتند، پیش‌پیش حرکت می‌کردند؛ چهار اسب یکی پس از دیگری به دنبال این عده در حرکت بودند که بر روی اسب اول، تیر و کمان متوفی و روی اسب‌های بعدی لباس‌ها و دیگر وسایل او را گذاشته بودند. پس از این چهار اسب، قاطری حرکت می‌کرد که یکی از نوکران متوفی روی آن نشسته و منديل و عمامه او را به دست داشت. دو نفر که نخل بر روی سر داشتند، حرکت کرده و به این سو و آن سو می‌پریلدند. هشت نفر که هر یک سینی و مجموعه بزرگی از شیرینی بر روی سر داشتند، به آهستگی قدم برمی‌داشتند. در وسط هر سینی کله قد بزرگی را که در کاغذ آبی رنگی پیچیده بودند، گذاشته و سه شمع در اطراف آن روشن کرده بودند. چند نفر درحالی‌که طبل و سنج می‌نواختنند، حرکت می‌کردند.<sup>۲</sup> عده زیادی با عمامه به دنبال سنج نوازان راه می‌رفتند. در پی آن‌ها عده‌ای مرد با سینه‌های لخت درحالی‌که فریاد «الله اکبر، لا اله الا الله» بر زبان داشتند، حرکت می‌کردند. سه نفر غلام و خدمتکار که شانه و دست راست خود را بر هنر کرده و تیغ زده بودند،

<sup>۱</sup>. زان باتیست تاورنیه، سفرنامه تاورنیه، صص ۳۱۷-۳۲۰.

<sup>۲</sup>. همان، ص ۳۲۰.

<sup>۳</sup>. آدام اولتاریوس، سفرنامه آدام اولتاریوس، ج ۲، ص ۷۶۹.

در حالی که خون از دست‌هایشان جاری بود، آهسته تر می‌آمدند. سه شاخه درخت را که به هر یک از آن‌ها چند سیب و تارهایی از گیسوان زنان متوفی را به نشانه وفاداری آویخته بودند، حمل می‌کردند. تابوت نیز بر روی دوش هشت نفر حمل می‌شد و روی تابوت، طاق شال ابریشمی کشیده بودند. به دنبال جنازه، چند نفر هم یک کرسی را که کودکی روی آن نشسته و قرآن می‌خواند، حمل می‌کردند؛ سپس، به دنبال آن جمعی زن و مرد از خویشان و آشنايان متوفی بودند.<sup>۱</sup>

در اواخر این دوره نیز تشییع جنازه بزرگان با مردم عادی تفاوت داشت و در تشییع جنازه آن‌ها، اسبهای متعددی به چشم می‌خورد که بر روی یکی از آن‌ها عمامه شخص درگذشته، روی دیگری شمشیر و ترکش و کمان وی، و بر روی سومی لباس‌ها و برخی از وسایل خصوصی زندگی او حمل می‌شد. آگر شخص مرده سرباز و جنگاور بود، کلاه و لباس و کفش و شمشیر و تمامی لباس‌ها و ابزار جنگی اش را با او حمل می‌کردند. پیش رو و پشت سر تابوت، چراغ‌های برنجی بزرگی که همگی روشن بودند، حمل می‌شد. حمل کنندگان تابوت، پس از هر چند قدم در حالی که جملاتی را به زبان خودشان فریاد می‌کشیدند، تابوت را سه یا چهار بار بر زمین می‌گذاشتند و بر می‌داشتند. این کار چند بار تکرار می‌شد تا اینکه به گور برسند. زنان خانواده متوفی در حالی که خود را در چادرهای بزرگ سیاه رنگ پوشانده بودند، با فاصله‌ای دور تشییع کنندگان را همراهی می‌کردند و شیون کنان تا پای گور می‌رفتند.<sup>۲</sup>

تشییع جنازه شاهان و شاهزادگان صفوی تشریفات بیشتری داشت. برای مثال: تشییع جنازه شاه سلیمان را در چند مرحله انجام دادند. مرحله مقدماتی پیش از تاج‌گذاری شاه سلطان حسین، در روز جمعه در میدان شاه اصفهان برگزار شد.<sup>۳</sup> مرحله دوم، دو روز بعد بود که در این مرحله، ابتدا حدود یک‌صد شتر و قاطر حامل حلوا و اغذیه دیگر پیشاپیش جنازه به راه انداختند. سپس جنازه را در تخت روانی پوشیده از حریر سیاه زربفت که به چهار شتر بسته شده بود، به حرکت در آوردند. در پی آن نیز نظر آغا- وزیر دربار- و دیگر درباریان با پای پیاده به تشییع

<sup>۱</sup>. همان، ج ۲، صص ۷۶۹-۷۷۰.

<sup>۲</sup>. جملی کارری، سفرنامه کارری، ص ۱۷۵.

<sup>۳</sup>. دریابل ژرژ تکتا ندرفن، /یتر پرسیکوم، صص ۵۹-۶۰.

<sup>۴</sup>. جملی کارری، سفرنامه کارری، ص ۱۱۱.

جنازه پرداختند. دو سرکرده عالی رتبه، نیز هر کدام بخوردانی زرین دردست گرفتند و در تمام طول مسیر، چوب‌های معطر می‌سوزاندند. به دنبال آن‌ها جمعی از نواب و آخوندها به نوحه و زاری می‌پرداختند. در پایان دسته نیز تختی روان پوشیده از حریر سبز و قرمز برای استفاده در پیشامدهای غیر مترقبه کشیده می‌شد. همگی پای پیاده جنازه را تشییع می‌کردند و در حالی که لباس‌های پاره پاره بر تن داشتند، با اشک و آه جنازه را همراهی می‌کردند. بر سر راه، عده بسیاری از مردم به تماشا ایستاده بودند و بر مرگ شاه ناله و زاری می‌کردند. حدود ده هزار نفر در این تشییع جنازه شرکت کردند.<sup>۱</sup>

## ۵-۶. نماز میت

خواندن نماز میت، بر تمامی مسلمانانی که از مرگ او آگاه بودند، واجب کفایی بود؛<sup>۲</sup> به شرطی که میت، مسلمان یا در حکم مسلمان بود. مانند: طفل مسلمانی که شش سال تمام داشت؛<sup>۳</sup> اما نمازگزاردن بر جسد کافر، خوارج، ناصبی و غلات جایز نبود.<sup>۴</sup> نماز میت را پس از تغییل و تکفین می‌خوانند. در این هنگام جسد را در فاصله ای نه چندان دور از نمازگزار، بر پشت می‌خوابانند به گونه ای که سر جنازه به جانب راست نمازگزار قرار بگیرد.<sup>۵</sup> برپایی نماز میت در مسجد مکروه انگاشته می‌شد.<sup>۶</sup> این کار به طور معمول، برای جنازه‌های اقسام مختلف مردم، به ویژه پادشاه انجام می‌شد. برای نمونه: مولانا محمد شفیع مشهدی بر جنازه شاه عباس دوم نماز میت را به جماعت خواند.<sup>۷</sup>

<sup>۱</sup>. اسکندر بیگ ترکمن، *تاریخ عالم آرای عباسی*، ج ۱، صص ۲۰۶-۲۰۷؛ جملی کاربری، *سفرنامه کاربری*، صص ۱۱۲-۱۱۳؛ سید ابوطالب موسوی فندرسکی، *تحفه العالم*، ص ۷۱.

<sup>۲</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، *جامع عباسی*، ص ۱۶۹؛ محمد تقی مجلسی، یک دوره فقهه کامل فارسی، ص ۱۶؛ محمد باقر مجلسی، *زاد المعاد - مفتاح الجنان*، ص ۳۴۵.

<sup>۳</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، *جامع عباسی*، ص ۱۶۹؛ محمد باقر مجلسی، *زاد المعاد - مفتاح الجنان*، ص ۳۴۵.

<sup>۴</sup>. محمد باقر مجلسی، *زاد المعاد - مفتاح الجنان*، ص ۳۴۵.

<sup>۵</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، *جامع عباسی*، ص ۱۷۱.

<sup>۶</sup>. همان، ص ۱۷۲؛ محمد باقر مجلسی، *زاد المعاد - مفتاح الجنان*، ص ۳۴۹.

<sup>۷</sup>. سید عبدالحسین حسینی خاتون آبادی، *وقایع السنین والا عوام*، صص ۵۲۷-۵۲۸.

مستحب بود این نماز را به جماعت و در صورت امکان، روز هنگام بخوانند.<sup>۱</sup> در این نماز طهارت شرط نبود و جنوب و زن حائض نیز می‌توانستند آن را بخوانند.<sup>۲</sup> این حال، طهارت داشتن نمازگزار<sup>۳</sup> و درآوردن کفش‌ها مستحب انگاشته می‌شد.<sup>۴</sup> توصیه می‌شد: پیش نماز محاذی کمر میت مرد و محاذی سینه‌ی میت زن،<sup>۵</sup> در چنان فاصله نزدیکی بایستد که اگر بادی بوزد دامنش به تابوت برسد.<sup>۶</sup>

ساده‌ترین شکل نماز میت این بود که پس از تیت و تکبیر احرام بگوید: «اَشْهُدُ اَنْ لَا اللَّهُ اَلَّا  
اللَّهُ وَاشْهُدُ اَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ»؛ سپس، بعد از تکبیر دوم بگوید: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ»؛ پس از تکبیر سوم بگوید: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ» و پس از تکبیر چهارم بخواند: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِهِذَا الْمَيْتِ» و در تکبیر پنجم نماز را پایان دهد.<sup>۷</sup> به صورت مفصل تر این گونه توصیه می‌شد که نمازگزار، ابتدا نیت کند که «نماز بر این مرده می‌گزارم واجب برای تقریب به خدا»؛ سپس، تکبیر احرام بجا آورده و بگوید: «اَشْهُدُ اَنْ لَا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَاشْهُدُ اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ»؛ پس از آن، تکبیر دوم را بجای آورد و بگوید: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَتَرَحَّمْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ كَافِضَلِ مَا صَلَّيْتَ وَبَارَكْتَ وَتَرَحَّمَتَ عَلَى ابْرَاهِيمَ وَالْأَبْرَاهِيمِ اَنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ»؛ تکبیر سوم را به جای آورد و بگوید: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ الْأَحْيَاءِ مِنْهُمْ وَالْأَمْوَاتِ تَابِعُ بَيْتَنَا وَبَيْتَهُمْ بِالْخَيْرَاتِ اَنَّكَ مُجِيبُ الدَّعَوَاتِ اَنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»؛ سپس، تکبیر چهارم را بجای آورد و اگر میت مرد شیعه بود بگوید: «اللَّهُمَّ اَنَّ هَذَا عَبْدُكَ وَابْنُ عَبْدِكَ وَابْنُ امْتِكَ نَزَلَ بِكَ وَأَنْتَ خَيْرُ مَنْزُولٍ بِهِ اللَّهُمَّ اَنَا لَا نَعْلَمُ مِنْهُ اَلَا خَيْرًا وَأَنْتَ اَعْلَمُ بِهِ مِنَا، اللَّهُمَّ اَنْ كَانَ مُحْسِنًا فَزِدْ فِي احسانِهِ وَانْ كَانَ مُسِيئًا فَتَبَارِزْ عَنْهُ وَاحْشُرْهُ مَعَ مَنْ كَانَ يَتَوَلَّهُ مِنَ الْإِيمَانِ الطَّاهِرِينَ»؛ اگر میت، مخالف و معاند(ناصیبی) بود به جای آن بگوید: «اللَّهُمَّ امْلأْ جَوْفَهُ نَارًا وَقَبْرَهُ نَارًا وَسَلِّطْ عَلَيْهِ الْحَيَاتِ وَالْعَارِبَ» و اگر میت مستضعف بود یعنی مذهب حق را نمی‌دانست

<sup>۱</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۱۷۲.

<sup>۲</sup>. همان، ص ۱۷۳.

<sup>۳</sup>. همان، ص ۱۷۱؛ محمد تقی مجلسی، یک دوره فقه کامل فارسی، ص ۱۶.

<sup>۴</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۱۷۱.

<sup>۵</sup>. همانجا؛ محمد تقی مجلسی، یک دوره فقه کامل فارسی، ص ۱۶.

<sup>۶</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۱۷۱.

<sup>۷</sup>. همانجا.

و عناد هم نداشت، پس از تکبیر چهارم بگوید: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِيمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ» و اگر اعتقاد میت را به طور مطلق نمیدانست بعد از تکبیر چهارم بگوید: «اللَّهُمَّ أَنَّ هَذِهِ النَّفْسَ أَنْتَ أَحْيَيْتَهَا وَأَنْتَ امْتَهَا، اللَّهُمَّ وَلَهَا مَا تَوَلَّتْ وَأَخْشَرُهَا مَعَ مَنْ أَحْبَبَتْ»؛ اگر طفل بود پس از تکبیر چهارم بگوید: «اللَّهُمَّ اجْعِلْنِا لِابْوَيْهِ وَلَنَا سَلَفاً وَقَرَطاً وَدُخْراً» و اگر زن شیعه بود پس از تکبیر چهارم بگوید: «اللَّهُمَّ أَنَّ هَذِهِ امْتَكَ وَإِبْنَتَهُ عَبْدِكَ وَإِبْنَتَهُ امْتِكَ تَرَكْتَ بِكَ وَأَنْتَ حَيْرٌ مَنْزُولٌ بِهِ اللَّهُمَّ أَنَا لَا نَعْلَمُ مِنْهَا إِلَّا خَيْرًا وَأَنْتَ أَعْلَمُ بِهَا مِنَّا، اللَّهُمَّ أَنْ كَانَتْ مُحْسِنَةً فَرِدْ فِي احسانها وَأَنْ كَانَتْ مُسِيءَةً فَجَاؤَهُ عَنْهَا وَأَخْشَرُهَا مَعَ مَنْ كَانَ تَتَوَلَّهُ مِنَ الائِمَّةِ الطَّاهِرِينَ» و با تکبیر پنجم نماز را پایان دهد.<sup>۱</sup> پسندیده میدانستند که نمازگزار پس از پایان یافتن نماز در جای خود بایستد تا اینکه تابوت را از زمین بردارند.<sup>۲</sup>

## ۷-۵. تدفین

دفن کردن دو میت در یک قبر و فرش کردن زمین قبر به وسیله تخته یا مانند آن مکروه و ناپسند بود.<sup>۳</sup> مستحب بود جنازه مرد را مدت زمان اندکی در جانب پای گور بر زمین بگذارند؛ سپس، دو گام به طرف گور ببرند، دوباره مدت کمی بر روی زمین بگذارند و سپس به سوی گور ببرند؛ دیگربار مدت کوتاهی بر زمین بگذارند و پس از آن به سوی گور حرکت دهند. مستحب بود اگر میت مرد است، ابتدا سر جسد سپس باقی بدن را داخل گور کنند و اگر زن است، جسد را به یکباره داخل گور بگذارند؛ وقتی که زن را در قبر مینهند روی قبر را با چادر شب یا پرده یا پارچه ای دیگر بپوشانند؛ شخصی که داخل قبر میشود و جنازه را در قبر میگذارد، سر بر亨ه و پابر亨ه باشد. اگر میت زن است شخص که داخل قبر میشود و او را به خاک میسپارد باید که محروم او باشد، و اگر میت مرد است باید که آن شخص بیگانه باشد.<sup>۴</sup> وقتی زنی درمیگذرد هنگامی که وی را به خاک میسپارند، چادری روی گورش میگستراندند تا چشم مرد نامحرم هنگام تدفین به کفنش نیفتد.<sup>۵</sup>

<sup>۱</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۱۷۰.

<sup>۲</sup>. همان، ص ۱۷۲.

<sup>۳</sup>. همان، ص ۷۴.

<sup>۴</sup>. همان، صص ۷۱-۷۲.

<sup>۵</sup>. شاردن، سفرنامه شاردن، ج ۴، ص ۱۳۱۱.

واجب بود جسد را در قبر بر جانب راست رو به قبله بخوابانند، نه به طریقی که در وقت احتضار مذکور شد.<sup>۱</sup> مستحب بود: خاک زیر سر میت را به مانند بالش بلند کنند؛ گره های کفن را بگشایند؛ روی میت را باز کنند. زیر رخ میت خاک کربلا گذارند؛ بر پس پشت میت کلوخی گذارند تا بر پشت نیفتند و هنگامی که جنازه را در لحد می گذارند بگویند: «بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَعَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَبْدِكَ وَابْنِ عَبْدِكَ نَزَلَ بِكَ وَأَنْتَ حَيْرٌ مَنْزُولٌ بِهِ، اللَّهُمَّ افْسَحْ لَهُ فِي قَبْرِهِ وَالْحِقْهَهُ بِنَبِيِّهِ، اللَّهُمَّ أَنَا لَا نَعْلَمُ مِنْهُ إِلَّا خَيْرًا وَأَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنَا» وَ اگر میت زن بود به جای بگوید و به جای «نَزَلَ بِكَ»«نَرَكَتْ بِكَ» و به جای «افْسَحْ لَهُ فِي قَبْرِهِ وَالْحِقْهَهُ بِنَبِيِّهِ»«افْسَحْ لَهَا فِي قَبْرِهَا وَالْحِقْهَهَا بِنَبِيِّهَا» بگوید و به جای «لَا يَعْلَمُ مِنْهَا»«لَا يَعْلَمُ بِهَا» و به جای «أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنَا»«أَنْتَ أَعْلَمُ بِهَا مِنَا» بگوید.<sup>۲</sup>

تلقین دادن میت در قبر، مستحب انگاشته می شد و او را با متن عربی ویژه ای(ر.ک.

پیوست شماره<sup>۳</sup>، تلقین میت) تلقین می دادند. مستحب بود: لحد را با خشت خام و گل بپوشانند و در هنگام پوشاندن لحد بگویند: «اللَّهُمَّ صِلْ وَحْدَتَهُ وَآئِسْ وَحْشَتَهُ وَآمِنْ رَوْعَتَهُ، وَاسْكُنْ إِلَيْهِ مِنْ رَحْمَتِكَ رَحْمَةً تُغْنِيهِ بِهَا عَنْ رَحْمَةِ مَنْ سِواكَ، فَاتَّمْ رَحْمَتَكَ لِلظَّالِمِينَ» و برای میت زن ضمیر مؤنث به جای مذکور بیاورند. حاضران غیر اقوام میت، خاک را به پشت دست بر قبر بریزند و در وقت خاک ریختن بگویند: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»،<sup>۴</sup> بر روی قبر ریگ بریزند و اگر ریگ سُرخ باشد ثواب آن بیشتر است. سپس، نشانه ای بر سر قبر میت نصب نمایند. آب بر روی قبر بریزند به این شیوه که از سر گرفته به جانب پا آیند و از جانب سر باز گردند و آنچه از آب بماند در وسط بریزند و باید که ریختن آب از اول تا آخر منقطع نشود و شخصی که آب می ریزد رو به قبله بانشد. سپس، پس از آب ریختن، حاضران کف دستشان را به گونه ای که نشان انگشتان بر قبر بماند، بر روی قبر بگذارند و رو به قبله کنند. در این هنگام، هفت بار سوره قدر را بخوانند و سپس بگویند: «اللَّهُمَّ جَافِ الْأَرْضَ عَنْ جَنَبِي وَاصْعِدِ إِلَيْكَ رُوحَهُ، وَلَقَهْ مِنْكَ رِضْوَانَكَ، وَاسْكِنْ قَبْرَهُ مِنْ رَحْمَتِكَ مَا تُغْنِيهِ مِنْ رَحْمَةِ غَيْرِكَ». اگر میت زن بود

<sup>۱</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۷۰.

<sup>۲</sup>. همان، ص ۷۲.

<sup>۳</sup>. همان، ص ۷۳.

<sup>۴</sup>. همان، ص ۷۳.

به جای ضمیر مذکور ضمیر مؤنث بیاورد. بعد از رفتن حاضران، ولی میت یا شخصی به رخصت او با آواز بلند تلقین میت کند به طریق تلقین در قبر.<sup>۱</sup>

خاک ریختن خویشان میت بر او، ریختن خاک بیگانه- یعنی خاکی که از خود آن قبر نبوده باشد- در قبر و تکیه کردن و پا نهادن و نشستن بر قبر مکروه و ناپسند انگاشته می شد.<sup>۲</sup> زمین قبر باید مباح می بود و اگر مشخص می شد که میت در زمین غصبی دفن شده و صاحب زمین به آن راضی نیست، واجب بود میت را به جای دیگری ببرند. قبر را باید به نوعی می پوشانند که بدن میت از جانوران محفوظ باشد و بوی عفونت او بیرون نیاید.<sup>۳</sup>

اعضای خاندان سلطنتی، رجال و مقربان شاه را بدون اجازه مخصوص پادشاه دفن نمی کردند. برهمین اساس، جنازه‌ی محمدطاهر بیگ- یکی از ندیمان مورد علاقه شاه عباس اول- را که گرچه با احترام غسل داده و تشیع و تکفین کرده بودند، بدون اجازه شاه عباس دفن ننمودند. تشیع کنندگان برای گرفتن اجازه، قاصدی نزد شاه فرستادند و تا هنگام دریافت دستور پادشاه، شب تا به صبح بر سر جنازه شمعدانهای متعدد افروختند و مرشیه خوانی کردند و قرآن تلاوت نمودند.<sup>۴</sup>

## ۵-۸. نماز و حشت

این نماز که نماز شب دفن و نماز وحشت نامیده می شد، جزو نمازهای مستحبی بود. در رکعت نحشت این نماز دو رکعتی، پس از حمد آیه الكرسی و در رکعت دوم، ده بار سوره قدر را می خوانندند. سپس، پس از سلام دادن نماز می گفتند: «اللّٰهُمَّ صلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَابْعُثْ ثُوَابَهَا إِلٰيْ قَبْرِ فَلَانِ».<sup>۵</sup>

<sup>۱</sup>. همان، ص ۷۴.

<sup>۲</sup>. همان، ص ۷۵.

<sup>۳</sup>. همان، ص ۷۰.

<sup>۴</sup>. پیترو دلاواله، سفرنامه پیترو دلاواله، صص ۱۶۵-۱۶۶.

<sup>۵</sup>. ملا محسن فیض کاشانی، مفاتیح الشرائع، قم: انتشارات کتابخانه آیة الله مرعشی نجفی(ره)، چ ۱، ج ۱، صص ۳۷ و ۱۷۶؛ ملا محسن فیض کاشانی، النخبة في الحكمة، ص ۲۸۳؛ محمدباقر مجلسی، زاد المعاد - مفتاح الجنان، ص ۵۸۱.



## ۹-۵. قبر

گور را به طور معمول، در زمین بکر<sup>۱</sup> و به طول و عمق تقریبی ۱۸۰ سانتی متر و عرض شصت سانتی متر حفر می‌کردند.<sup>۲</sup> زیرا بنابر آموزه‌های فقهی مستحب بود: عمق قبر به مقدار قامت آدمی باشد و اندازه قبر تا چنبر گردن، سنت محسوب می‌شد. کندن لحد، نیز مستحب بود به جز زمانی که بر اثر سستی زمین، بیم آن می‌رفت که قبر فرو ریزد.<sup>۳</sup> بر همین اساس، گور را طوری می‌کنند که بالای سر مرده، فضای خالی باقی بماند.<sup>۴</sup> در یک طرف گودال که رو به مکه بود، فضایی به اندازه قامت جنازه حفر می‌کردند، جسد را در آنجا به پهلو می‌خواباندند و صورتش را به سوی مکه می‌گردانند. سپس، دو خشت در اطراف سرش می‌گذاشتند تا محافظه صورتش باشد و خاکی که بر روی مرده می‌ریزند آن را نپوشاند. روی حفره را آجر می‌چیدند و بقیه گودال را پر از خاک می‌کردند.<sup>۵</sup> گاهی نیز چهار سنگ بزرگ در چهار سوی جسد قرار می‌دادند و سنگ دیگری را نیز بر روی آن‌ها و در بالای سر مرده می‌گذاشتند تا پس از پوسیدن جسد باعث خرابی قبر نشود؛ آن گاه قبر را با خاک پر می‌کرند.<sup>۶</sup>

مستحب می‌انگاشتند که قبر را به اندازه چهار انگشت تا یک وجب بلندتر از سطح زمین بسازند.<sup>۷</sup> به طور عموم، اضافه بر آن، بر روی گور در محل سر جسد سنگی را ایستاده قرار می‌دادند که با خطوط فارسی حکاکی شده بود.<sup>۸</sup> همچنین، مُسَنَّم کردن قبر مکروه و ناپسند محسوب می‌شد. مسنم نمودن عبارت بود از: خرپشته ساختن قبر<sup>۹</sup> یا ماهی پشت ساختن آن.<sup>۱۰</sup> اهل

<sup>۱</sup>. آدام اولتاریوس، سفرنامه آدام اولتاریوس، ج ۲، صص ۷۶۷-۷۶۸.

<sup>۲</sup>. زان باتیست تاورنیه، سفرنامه تاورنیه، ص ۳۲۰.

<sup>۳</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۷۱.

<sup>۴</sup>. آدام اولتاریوس، سفرنامه آدام اولتاریوس، ج ۲، صص ۷۶۷-۷۶۸.

<sup>۵</sup>. زان باتیست تاورنیه، سفرنامه تاورنیه، ص ۳۲۰.

<sup>۶</sup>. جملی کاری، سفرنامه کاری، صص ۱۷۵-۱۷۶.

<sup>۷</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۷۴.

<sup>۸</sup>. دریابل ژرژ تکتا ندرفن، آیین پرسیکوم، ص ۶۰.

<sup>۹</sup>. محمد تقی مجلسی، لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص ۵۱۳.

<sup>۱۰</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۷۵.

سنت به طور معمول، قبرهای خود را مسند می‌ساختند؛ اما آموزه‌های مذهبی شیعه این کار را منع می‌کرد و به مردم دستور می‌داد قبرها را به صورت چهارگوش و مسطح بسازند.<sup>۱</sup> با توجه به این موضع بود که بر روی قبر ثروتمندان طاق کوچکی تعییه می‌شد و گاهی این طاق را چهار ستون ظریف و نازکی نگهداری می‌کرد.<sup>۲</sup> گرچه ساختن عمارت بر سر قبر و تبدیل آن به مسجد مکروه بود، مگر برای قبور ائمه(ع).<sup>۳</sup>

بازسازی قبرها پس از ویران شدن آنها ناپسند و مکروه انگاشته می‌شد و برخی از فقیهان می‌گفتند: هرگاه میت در قبرستان عمومی دفن شده باشد و به اندازه‌ای از مدت خاکسپاری گذشته باشد که یقین شود آن میت تبدیل به خاک شده، حرام است که صورت قبر را نمایان بگذارند بلکه واجب است صورت قبر را برطرف سازند و باید قبر را با زمین یکسان کنند تا هرکس که می‌خواهد میت خود را در آنجا به خاک بسپارد؛ اما اگر آن میت، یکی از بزرگان دین باشد در این صورت باید که صورت قبر او را نمایان گذارند، تا از زیارت او به زندگان فیض و از همسایگی او به مردگان اطرافش منفعتی برسد.<sup>۴</sup>

## ۵-۱. قبرستان

مردگان را به طور معمول، در محلی به نام قبرستان دفن می‌کردند<sup>۵</sup> که در زمینی مسطح و هموار در خارج از شهرها قرار داشتند و از دور به شکل شهری کوچک با برج‌های بسیار کوچک به نظر می‌رسیدند.<sup>۶</sup> بیشتر قبرستان‌ها در بیرون شهر واقع می‌شدند و شهر اصفهان که ۱۶۲ مسجد، ۴۸ مدرسه، ۱۸۰۲ کاروانسرا و ۲۷۳ گرمابه داشت، از دوازده گورستان برخوردار بود.<sup>۷</sup> یکی از مشهورترین این قبرستان‌ها گورستان بابا رکن‌الدین، بود که آب انبار و مصلی داشت و بنابر دستور

<sup>۱</sup>. محمدتقی مجلسی، *لوامع صاحبقرانی*، ج ۲، ص ۵۱۳.

<sup>۲</sup>. جملی کارری، *سفرنامه کارری*، صص ۱۷۵-۱۷۶.

<sup>۳</sup>. محمدتقی مجلسی، *یک دوره فقه کامل فارسی*، ص ۱۸.

<sup>۴</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، *جامع عباسی*، ص ۷۵.

<sup>۵</sup>. جملی کارری، *سفرنامه کارری*، ص ۱۷۵.

<sup>۶</sup>. دریابل ژرژ تکتا ندرفن، *ایتر پرسیکوم*، ص ۶۰.

<sup>۷</sup>. شاردن، *سفرنامه شاردن*، ج ۴، ص ۱۵۸۴.

پادشاه بر سر برخی از قبرهای آن ساختمانی به منظور تکریم مردگان آن بنا می‌کردند.<sup>۱</sup> این قبرستان بزرگ‌ترین و معروف‌ترین گورستان‌های اصفهان بود و به نام درویش پارسایی بود که در زمان‌های بسیار قدیم می‌زیست و در این گورستان به خاک رفته بود.<sup>۲</sup> قبرستان جمالو نیز از قدیم‌ترین و بزرگ‌ترین قبرستان‌های این شهر بود.<sup>۳</sup> نزدیک میدان شهر نیز گورستانی بود به نام شامیان که در آنجا زیارتگاهی متعلق به یکی از مقدسان گمنام قرار داشت.<sup>۴</sup>

در واقع، قبرستان‌ها بخشنده‌ی از محله‌های بیرون شهر اصفهان بودند. به عنوان مثال: در محله کران(ناشنوایان) اصفهان که دو مسجد، یک صومعه، دو کاروانسراء، بیست و هشت خانه و یک کارخانه کاغذسازی داشت، دو قبرستان وجود داشت؛<sup>۵</sup> در محله سید احمدیان که صد و پنجاه خانه، چهار بازار، و دو مسجد داشت، نیز قبرستانی بزرگ واقع بود.<sup>۶</sup> کوچه پای نارون محله عباس آباد نیز با گورستان ستی فاطمه پایان می‌یافت.<sup>۷</sup>

با این حال، مقبره برخی از بزرگان و اشراف در داخل شهر واقع بود. مقبره یوسف بنا در محله‌ای به همین نام، مقبره ساروتقی صدر اعظم<sup>۸</sup> و قبر محمد تقی پیش‌نماز-امام جماعت مسجد جامع در عصر شاه عباس دوم- در مسجد جامع عتیق اصفهان از این جمله بود.<sup>۹</sup> حتی در حرم‌سرای شاهی قبرستانی وجود داشت.<sup>۱۰</sup>

آرامگاه‌های خانوادگی و شخصی گونه‌ای ویژه از قبرستان‌ها و آرامگاه‌های دوره صفویه بود. یکی این آرامگاه‌ها که در مسیر لار به شیراز و در نزدیکی دیهی متشکل از چهل خانه واقع بود، از آن بازرگان مسلمان ثروتمندی بود که برای خود و بستگانش ساخته بود و خود هم در

<sup>۱</sup>. سید عبدالحسین حسینی خاتون آبادی، وقایع السنین والاعوام، ص ۵۰۱.

<sup>۲</sup>. شاردن، سفرنامه شاردن، ج ۴، ص ۱۵۶۰.

<sup>۳</sup>. همان، ج ۴، ص ۱۵۱۹.

<sup>۴</sup>. همان، ج ۴، ص ۱۵۵۳.

<sup>۵</sup>. همان، ج ۴، ص ۱۵۷۶.

<sup>۶</sup>. همان، ج ۴، ص ۱۵۷۷.

<sup>۷</sup>. همان، ج ۴، ص ۱۵۵۴.

<sup>۸</sup>. همان، ج ۴، ص ۱۵۵۶.

<sup>۹</sup>. همان، ج ۴، ص ۱۵۱۳.

<sup>۱۰</sup>. همان، ج ۴، ص ۱۳۱۳.

یکی از گورهای آن مدفون بود. بر روی این گور صندوقی از سنگ ساخته بودند که حدود یک متر فراتر از سطح زمین بود و روی آن را با نقش و نگاری از کهربا زینت کرده بودند. اطاق‌های این آرامگاه و حیاطش سنگفرش بود و دیوارها را گچ انداود و سفید کرده بودند. این گور به گونه ای ساخته شده بود که سفیر کشور پرتغال وقتی نتوانست خانه ای را برای سکونت شبانگاهی بیابد در آنجا بیتوته کرد. این گونه آرامگاه‌های خانوادگی تعدادشان کم نبود به گونه ای که سفیر مذکور در شب بعد از بیتوته کردن در آرامگاه پیشین و در مسیر خود از دیه بئر، جایی بهتر از مقبره پیشین نیافت.<sup>۱</sup>

با این حال، قبرستان‌های عمومی رایج‌ترین نوع آرامگاه‌ها و قبرستان‌ها بودند. به گونه ای که در هر شهری یافت می‌شد. به عنوان مثال: بین شهر هرمز و کوهسار دشتی بود که مملو بود از گورهای مسلمانان و کافران و یهودیان که بدون در نظر گرفتن جنس یا ملیت درهم آمیخته بودند. برخی از این گورها مانند عبادتگاه‌های کوچک یا استراحتگاه‌ها یا نمازخانه‌هایی که در بزرگراه‌ها به چشم می‌خورد، چار طاقی داشتند. در تبریز سال ۹۸۱ه.ق. نیز مزارات کجل(گجل) از جمله گورستان‌های مشهور شهر بود.<sup>۲</sup> در گیلان نیز مزار لاله شوی، گورستان نام آشنایی بود.<sup>۳</sup>

## ۵-۱۱. انتقال جسد

فقهیان مستحب می‌دانستند که برای خاک‌سپاری جسد، قبرستان نزدیک را بر قبرستان دور ترجیح دهند، مگر آن که در قبرستان دور شخصی از بزرگان و صالحان دین مدفون باشد.<sup>۴</sup> حتی برخی از آن‌ها، انتقال جسد به شهرها و زیارتگاه‌های دور را جایز نمی‌دانستند چون بر این باور بودند که «ترک چندین سنت می‌شود و باعث ریختن عرض میت است و آزار مؤمن می‌شود و حدیث رخصت نقل در کتب

<sup>۱</sup>. فیگوئرو، سفرنامه دن گارسیا دسیلو/ فیگوئرو، ص ۱۰.

<sup>۲</sup>. همان، ص ۴۹.

<sup>۳</sup>. حسن روملو، احسن التواریخ، تصحیح: چارلس نارمن سیدن، ص ۴۵۵؛ حسن روملو، احسن التواریخ، تصحیح و تحشیه: عبدالحسین نوائی، تهران: اساطیر، ج ۱، ۱۳۸۴ه.ش.، ج ۳، ص ۱۴۸۳.

<sup>۴</sup>. ملاعبدالفتاح فومنی گیلانی، تاریخ گیلان، ج ۱، ص ۲۲۰.

<sup>۵</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۷۱.

مشهوره نیست؛ و امانت سپردن میت نیز محل تأمل است، و تأخیر دفن مدتی می‌شود، و در زیر سرداب‌ها که به امانت می‌گذارند به طریق معهود مدفون نمی‌شود.<sup>۱</sup>

با این حال، اجساد شاهان، شاهزادگان و کارگزاران دربار صفوی را برای خاکسپاری به شهرهای زیارتی اردبیل، قم، کاشان و مشهد می‌فرستادند.<sup>۲</sup> جسد سلطان حیدر را که در تبرسراش شیروان مدفون بود، به فرمان شاه اسماعیل صفوی به اردبیل انتقال دادند و در کنار دیگر اجدادش دفن کردند.<sup>۳</sup> جسد شاه اسماعیل (م ۹۳۰ ه.ق.)،<sup>۴</sup> شاهزاده خیرالنساء بیگم (م ۹۳۸ ه.ق.) - همسر امیر دویاج - را که در بیلاق ماسوله گیلان وفات کرد<sup>۵</sup> و شاهزاده ابوالفتح سلطان حمزه میرزا (م ۹۹۴ ه.ق.) - فرزند سلطان محمد خدابنده<sup>۶</sup> را نیز به اردبیل برند و در آنجا مدفون کردند.<sup>۷</sup> نعش شاهزاده سلطان (م ۹۶۹ ه.ق.)<sup>۸</sup> شاه صفی (م ۱۰۵۲ ه.ق.)<sup>۹</sup> شاه سلیمان (م ۱۱۰۵ ه.ق.)<sup>۱۰</sup> و جنازه فرزندان شاه سلطان حسین<sup>۱۱</sup> را به شهر قم فرستادند تا در جوار بارگاه حضرت معصومه(س) دفن شوند. پیکر بهرام میرزا (م ۹۵۶ ه.ق.)<sup>۱۲</sup> شاه طهماسب (م ۹۸۴ ه.ق.)<sup>۱۳</sup> محمد طاهر

<sup>۱</sup>. محمد باقر مجلسی، بیست و پنج رساله فارسی، ص ۶۲۷.

<sup>۲</sup>. شاردن، سفرنامه شاردن، ج ۵، ص ۱۶۶۴.

<sup>۳</sup>. حسن روملو، احسن التواریخ، تصحیح: چارلس نارمن سیدن، ص ۱۰۹.

<sup>۴</sup>. همان، ص ۱۸۳.

<sup>۵</sup>. ملا عبد الفتاح فومنی گیلانی، تاریخ گیلان، ج ۱، ص ۱۶.

<sup>۶</sup>. ولی قلی بن داود قلی شاملو، قصص الخاقانی، تصحیح: سید حسن سادات ناصری، تهران: فرهنگ و ارشاد اسلامی، ج ۱، ۱۳۷۱ ه.ش.، ج ۱، ص ۱۱۵.

<sup>۷</sup>. ملا عبد الفتاح فومنی گیلانی، تاریخ گیلان، ج ۱، ص ۱۶.

<sup>۸</sup>. بوداق منشی قزوینی، جواهر الاخبار، ص ۲۲۱.

<sup>۹</sup>. ابوالمفاخر فضل الله حسینی سوانح نگار تفرشی، تاریخ شاه صفی، ص ۲۰۳.

<sup>۱۰</sup>. سید عبدالحسین حسینی خاتون آبادی، وقایع السنین والا عوام، ص ۵۵۰.

<sup>۱۱</sup>. کروسینسکی، سفرنامه کروسینسکی، ترجمه: عبدالرزاقدنبی مفتون، تصحیح: مریم میر احمدی، تهران: نشر توس، ج ۱، ۱۳۶۳ ه.ش.، ص ۸۲.

<sup>۱۲</sup>. حسن روملو، احسن التواریخ، تصحیح: چارلس نارمن سیدن، ص ۳۴۲؛ حسن روملو، احسن التواریخ، تصحیح: نوابی، عبدالحسین؛ ج ۳، ص ۱۳۳۳؛ اسکندریگ ترکمان، تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۲۱۷.

<sup>۱۳</sup>. حسن روملو، احسن التواریخ، تصحیح: چارلس نارمن سیدن، ص ۴۸۴-۴۸۵؛ حسن روملو، حسن، احسن التواریخ، تصحیح: عبدالحسین نوابی، ج ۳، ص ۱۵۲۴-۱۵۲۵.

بیگ-کارگزار شاه عباس اول،<sup>۱</sup> مولانا محمدحسین مشهور به تاج اصفهانی (م ۹۸۰ق.) و میرزا حبیب الله صدر را برای خاکسپاری به مشهد رضوی انتقال دادند.<sup>۲</sup>

مردم به طور عموم، نگهداری اجساد را در خانه‌های مسکونی کاری بسیار زشت و ناپسند می‌شمردند. از این رو، آنها را زود به خاک می‌سپردند.<sup>۳</sup> با این حال، برای مواردی که قصد انتقال جسد به شهرهای دیگر و مکان‌های مقدس را داشتند، مکان‌های ویژه‌ای در نظر گرفته شده بود. در یکی از گوشه‌های مسجد جامع عتیق اصفهان، گورستانی بود به نام میدان راست و چپ که در آنجا مردگان را به خاک نمی‌سپردند، بلکه در حجره‌های ایش اجسادی را که باید به اماکن متبرکه انتقال می‌یافتند، به امانت می‌گذاشتند.<sup>۴</sup> در برخی از قبرستان‌های بزرگ شهر نیز، تعدادی خانه و اتاق کوچک می‌ساختند که در آنها جسد مردگانی را که می‌خواستند به عتبات عالیات یا شهرهای دیگر ببرند به امانت می‌گذاشتند؛ و تا زمانی که وسائل انتقال اجساد آماده نمی‌شد هیچ کس به آن‌جا قدم نمی‌نمهد.<sup>۵</sup> گاهی نیز این اجساد را در یکی از مساجد به امانت می‌گذاشتند تا در زمان مقرر به جایی که وصیت شده بود، ببرند و به خاک سپارند.<sup>۶</sup>

گاهی اتفاق می‌افتد که برخی از مردم عادی مزار عزیزان خود اعم از پدر و مادر و برادر و خواهر و همسر خود را نبش قبر کنند و استخوان‌هایشان را برداشته در خورجین انداخته و به جوار امام رضا(ع) انتقال دهنند.<sup>۷</sup> بزرگان و ثروتمندان نیز به طور معمول، وصیت می‌کردند که جنازه‌شان را به کربلا، نجف، کاظمین، مکه و مدینه یا مشهد ببرند.<sup>۸</sup> بدنبال امیر جمال‌الدین محمد

<sup>۱</sup>. پیترو دلاواله، سفرنامه پیترو دلاواله، ص ۱۶۶.

<sup>۲</sup>. سید عبدالحسین حسینی خاتون آبادی، وقایع السنین والا عوام، ص ۴۹۹.

<sup>۳</sup>. محمد یوسف واله قزوینی اصفهانی، ایران در زمان شاه صفی و شاه عباس دوم، ص ۴۹۳.

<sup>۴</sup>. شاردن، سفرنامه شاردن، ج ۴، ص ۱۵۳۶.

<sup>۵</sup>. همان، ج ۴، ص ۱۵۱۳.

<sup>۶</sup>. همان، ج ۴، ص ۱۵۳۶.

<sup>۷</sup>. آدام اولتاریوس، سفرنامه آدام اوئلشاریوس، ج ۲، ص ۴۵۵.

<sup>۸</sup>. علی اکبر ارمی، اعتراف نامه، ص ۹۹.

<sup>۹</sup>. بوداق منشی قزوینی، جواهر الاخبار، صص ۱۳۸ و ۲۲۵؛ زان باتیست تاورنیه، سفرنامه تاورنیه، ص ۳۲۱؛ محمد یوسف واله قزوینی اصفهانی، ایران در زمان شاه صفی و شاه عباس دوم، صص ۴۹۶ و ۵۲۳-۵۲۴.

استرآبادی صدر(م۹۳۱ق.)<sup>۱</sup> و خانش خانم(م۹۷۱ق.)<sup>۲</sup> همشیره شاه طهماسب-<sup>۳</sup> را بنابر وصیتی که کرده بودند، به کربلا انتقال دادند. جسد میرزا شاه حسین اصفهانی وکیل(م۹۲۹ق.) را نیز برای خاکسپاری به کاظمین بردن.<sup>۴</sup> جسد خلیفه سلطان-وزیر دیوان اعلی- را به نجف اشرف منتقل نموده و مدفون کردند.<sup>۵</sup>

## ۱۲-۵. سوگواری، نذر و ختم

بر زنی که شوهرش مرده بود واجب بود پس از مرگ او تا چهار ماه و ده روز زینت و خودآرایی نکند<sup>۶</sup> این مقدار، همان عده‌ی وفات او بود.<sup>۷</sup> مستحب بود صاحب مصیبت، وضعیت خود را به گونه‌ای تغییر دهد که شناخته شود او صاحب عزاست. گریستن، ناله کردن و شمردن نیکی‌ها و خوبی‌های میت جایز بود.<sup>۸</sup> بر این اساس، زنان در سوگ بستگان خود به ویژه مادر خویش سیاه پوش می‌شدند و عزاداری می‌کردند.<sup>۹</sup> گاهی کنیزان و بازماندگان یک شخص ۲۱ روز برایش سوگواری و عزاداری می‌کردند؛ چنان می‌خروشیدند که فریادشان به آسمان می‌رسید. با مشت به سر و روی خویش می‌کوییدند، جامه بر تن می‌دریدند و از سوز دل می‌گریستند.<sup>۱۰</sup>

اگر متوفی ثروتمند بود، بازماندگانش چند روزی، به ویژه روز سوم خرج می‌دادند و بستگان خود و مستمندان را دعوت می‌کردند. در این مجالس، هر نوع غذا به جز شراب به میهمانان داده می‌شد. برای افراد بسیار ثروتمند، شب هفتم و شب چهلم نیز مجلس ختم و

<sup>۱</sup>. حسن روملو، *حسن التواریخ*، تصحیح: چارلس نارمن سیدن، ص ۱۹۱.

<sup>۲</sup>. بوداق منشی قزوینی، *جواهر الاخبار*، ص ۲۲۵؛ حسن روملو، *حسن التواریخ*، تصحیح: چارلس نارمن سیدن، ص ۴۲۲؛ حسن روملو، *حسن التواریخ*، تصحیح: عبدالحسین نوابی، ج ۳، ص ۱۴۳۳.

<sup>۳</sup>. بوداق منشی قزوینی، *جواهر الاخبار*، ص ۱۳۸.

<sup>۴</sup>. محمد یوسف واله قزوینی اصفهانی، *ایران در زمان شاه صفی و شاه عباس دوم*، صص ۵۲۳-۵۲۴.

<sup>۵</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، *جامع عباسی*، ص ۶۵۱.

<sup>۶</sup>. مجلسی، *محمدباقر؛ بیست و پنج رساله فارسی*؛ ص ۶۰۹.

<sup>۷</sup>. محمدباقر مجلسی، *زاد المعاد - مفتاح الجنان*، ص ۳۵۶.

<sup>۸</sup>. حسن روملو، *حسن التواریخ*، تصحیح: چارلس نارمن سیدن، ص ۲۸۵؛ حسن روملو، *حسن التواریخ*، تصحیح: عبدالحسین نوابی، ج ۳، ص ۱۲۵۹.

<sup>۹</sup>. شاردن، *سفرنامه شاردن*، ج ۴، ص ۱۴۷۰.

یادبودی می‌گرفتند و به فقیران صدقه و پول پرداخت می‌کردند. این خرج دادن‌ها گاهی در روزهای نوروز، عید قربان و ماه رمضان هم ادامه می‌یافت.<sup>۱</sup> بر این اساس، پس از تدفین، همانجا غذایی نیز، به رسم احسان بین فقیران توزیع می‌کردند. سپس، ملاها را اضافه بر پرداخت مبلغی به عنوان حق دفن، جهت پذیرایی و مهمانی به منزل دعوت می‌کردند. شرکت دوستان و آشنايان نیز در مراسم چند روزه تعزیه اجباری بود.<sup>۲</sup>

شاه اسماعیل دوم، هنگام انتقال دادن جسد شاه طهماسب(م ۹۸۴ه.ق.) به سوی مشهد رضوی سفره اطعام و آش نذری بزرگی به همراه مجلس ختم قرآن ترتیب داد و خود به طور شخصی از بامداد تا شامگاهان سریا ایستاد و خدمت کرد.<sup>۳</sup> پس از مرگ شاه سلیمان نیز تا پایان روزهای عزاداری، یعنی تا روز تاج‌گذاری شاه جدید، برای آمرزش روح شاه درگذشته، هر روز از مطبخ شاهی هزار کنگری - بشقاب بزرگ - پلو به مستمندان و فقیران می‌دادند.<sup>۴</sup> شش روز در مسجد شاه اصفهان ختم و سفره نذری و آش برای سوگواری شاه سلیمان گسترانده شد. سه روز را شاه جدید نذری داد و سه روز دیگر را مادر شاه سلیمان.<sup>۵</sup> در سالروز مرگ افراد هم خویشاوندان میت به قبرستان می‌رفتند تا در آنجا به نوحه خوانی و شیون بپردازند و یاد او را زنده نگهدارند. بدین منظور، شمع‌ها و چراغ‌هایی نیز بر روی قبر مرده می‌گذاشتند.<sup>۶</sup>

<sup>۱</sup>. آدام اولثاریوس، سفرنامه آدام اولثاریوس، ج ۲، ص ۷۶۷.

<sup>۲</sup>. جملی کارری، سفرنامه کارری، ص ۱۷۶.

<sup>۳</sup>. حسن روملو، احسن التواریخ، تصحیح: چارلس نارمن سیدن، صص ۴۸۴-۴۸۵؛ حسن روملو، احسن التواریخ، تصحیح: عبدالحسین نوابی، ج ۳، ص ۱۵۲۴-۱۵۲۵.

<sup>۴</sup>. جملی کارری، سفرنامه کارری، ص ۱۰۷.

<sup>۵</sup>. سید ابوطالب موسوی فندرسکی، تحفه العالم، ص ۷۲؛ سید عبدالحسین حسینی خاتون آبادی، وقایع السنین و الاعوام، ص ۵۵۰.

<sup>۶</sup>. دریابل ژرژ تکتا ندرفن، ایر پرسیکوم، ص ۶۰.

## ۵-۱۳. تعزیت

تعزیت عبارت بود از تسلیٰ دادن خویشان و بستگان میت که سنت محسوب می‌شد. توصیه می‌شد برای تعزیت به بازماندگان متوفی بگویند: «جَبَرَاللَّهُ وَهَنَّكُمْ وَاحْسَنَ عَزَّاًكُمْ وَرَحِمَ مَوْتَاكُمْ». مردم به طور معمول، برای تسلیت گویی به شخص مصیبت دیده می‌گفتند: «سر شما سلامت باشد». منظورشان از آن این بود که «بقای شما در نظر من چندان مغتنم و گرامی است که اگر شما سلامت باشید و دیگران بمیرند، برای من مهم نیست». مردم در هر سوگی با آداب تمام به دیدار هم می‌رفتند. بزرگان نیز توقع داشتند هر زمان مصیبتهایی بر ایشان وارد می‌شود کوچکتران برای تسلیت گویی و دلداری، به دیدار آن‌ها بروند.<sup>۱</sup> بر همین اساس، دوستان و آشنایان میت پس از خاکسپاری جسد، برای بیان تسلیت و اظهار تأسف از مرگ او به منزل بازماندگان متوفی می‌رفتند. آن‌ها در تسلیت گویی به گفتگو از حقارت و بی اعتباری دنیا می‌پرداختند که همچون کاروانسرایی است که برخی زودتر و برخی دیرتر از آن بیرون می‌روند.<sup>۲</sup> این مضمون را حتی در نامه‌هایی که برای تعزیت گویی به یکدیگر می‌فرستادند خاطرنشان می‌شدند. می‌نوشتند: «التماس آن که به صبر جزيل خاطر شریف را تسلی، رضا به قضاء الله تعالى دهنده که، بیت:

ما کاروان آخرتیم اندرين دیار  
او چست و پیشتر از کاروان برفت

اقبال خاندان شریف و برادران  
جاوید باد گر یکی از خاندان برفت».<sup>۳</sup>

تعزیت گویی به دوستان و بستگان به اندازه ای متدائل بود که در صورت ناتوانی از تسلیت گویی حضوری، با فرستادن نامه تسلیت این کار را انجام می‌دادند و این کار اختصاص به

<sup>۱</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۷۵.

<sup>۲</sup>. شاردن، سفرنامه شاردن، ج ۲، ص ۷۷۲.

<sup>۳</sup>. همان، ج ۲، ص ۷۶۸.

<sup>۴</sup>. زان باتیست تاورنیه، سفرنامه تاورنیه، صص ۳۲۰-۳۲۱.

<sup>۵</sup>. دیران دیرخانه شاه سلیمان صفوی، منشآت سلیمانی، ص ۸۰.

اقشار و طبقات بالای جامعه نبود.<sup>۱</sup> یکی از نامه‌های تعزیت بازمانده از این عصر چنین نگاشته شده است:

«نمی‌دانم به کدام زبان شرح کراحت قضیه متساوی الیه نمایم یا به کدام قدم وادی پریشان بیان این قصه پیمایم.

آورده خزان به نوبهارم در خاک نشاند روزگارم

شیون ز زمین و آسمان خاست آشوب قیامت از جهان خاست

ماتمکده شد جهان جهان را غم سوخت درون یکان یکان را

کاش این درد جان‌گذار را چاره دانستمی، و تراکم این اندوه را علاجی توانستمی. افسوس که نهال شادمانی ما شور بختان شکسته شد، و رشته پیوند ما سیه روزگاران گسیخته گشت.

لختی زشب است کوکب من سخت است سیاهی شب من

هم کوکب و هم شبم سیاه است می‌گوییم و آسمان گواه است

به هر حال فی الجمله علاجی که می‌توان کرد دست در دامن صیر استوار نمودن است، و به بقای ذکر جمیل او خاطری خرسند داشتن، و روح مقدس او را به استدعای رحمت از درگاه ایزدی شاد گردانیدن.».<sup>۲</sup>

## ۱۴-۵. زیارت قبور

زیارت قبور مؤمنان به ویژه، قبور خویشاوندان و بستگان از سنت‌های تأکیدشده بود.<sup>۳</sup> بر همین اساس، جامعه عصر صفوی به این آیین توجه داشت و مردم در فرصت‌های مختلف به انجام آن اقدام می‌کردند. آن‌ها به طور معمول، صبح روز جمعه وقتی که هوا روشن می‌شد به زیارت مزار بستگان و نزدیکان خود می‌رفتند. زنان و دختران نیز بیشترین جمعیت این زائران را تشکیل می‌دادند و هر یک به شیوه خود هدایایی به مردگان خویش تقدیم می‌کردند. این هدایا در بیشتر موارد، خوردنی‌هایی بود که در کاسه یا بشقاب می‌ریختند.<sup>۴</sup>

<sup>۱</sup>. همان، صص ۸۰، ۸۱، ۹۵ و ۹۶.

<sup>۲</sup>. ابوالمفاخر فضل الله حسینی سوانح نگار نفرشی، منشآت نفرشی، ص ۱۵.

<sup>۳</sup>. محمدباقر مجلسی، زاد المعاو - مفتاح الجنان، ص ۳۵۶.

<sup>۴</sup>. فدعت آفاناس یویچ کائُنف، سفرنامه کائُنف، ص ۸۲.

<sup>۵</sup>. فیگوئرو، سفرنامه دن گارسیا دسیلو / فیگوئرو، صص ۴۹-۵۰.



## نتیجه فصل

آیین‌های مذهبی گذار، مراحل مختلفی از زندگانی شیعیان عصر صفویه، از مرحله پیش از انعقاد نطفه تا پس از مرگ انسان را در بر می‌گرفت. بر این اساس، در این دوره برای هر یک از مراحل مختلف بارداری، زایش، تولد، ازدواج، جدایی و طلاق و مرگ و خاکسپاری انسان، آیین‌های ویژه ای برگزار می‌شد که بیشتر آنها ریشه در آموزه‌های فقهی و مابقی ریشه در باورهای اجتماعی شیعیان آن روزگار داشت. فقه شیعه خود را متولی زندگی شیعیان می‌دانست و فقیهان و عالمان شیعی، برای هر یک از مراحل مختلف زندگی آنها، آموزه‌های دینی متناسبی بر اساس قرآن و سنت ارائه می‌کردند؛ آموزه‌هایی که گاه فقهی و گاه روایی بودند، اما فرهنگ سطحی و عامیانه جامعه در برخی موارد از این آموزه‌های فقهی عبور می‌کرد و باورهای سطحی و عامیانه خود را ترجیح می‌داد. بدین ترتیب، آیین‌های مذهبی گذار، با ریشه‌های مذهبی، متناسب با عرف اجتماعی رایج و آمیخته با باورهای عامیانه و خرافی برگزار می‌شد.

### **فصل سوم:**

### **آیین‌های مذهبی تقویت در قلمرو صفویه**

**۱. آیین‌های سرور و شادمانی؛**

**۲. آیین‌های سوگواری و عزاداری؛**

**۳. دیگر آیین‌های تقویت.**



## درآمد

آیین‌ها می‌توانند تقویت کننده و افزایش دهنده همبستگی گروهی یا پیشبرد دگرگونی باشند؛ هرچند که ممکن است دگرگونی رخ داده در عمل، متفاوت با انتظارات و خواسته‌های گروه مذهبی برگزار کننده باشد.<sup>۱</sup> فراتر از آن می‌توان گفت: آیین‌های مذهبی علاوه بر تقویت‌کنندگی همبستگی گروهی، می‌توانند تقویت کننده رابطه‌ی عبودی بین انسان و خالقش شوند. بر این اساس، این فصل از نوشتار آیین‌های تقویت شیعی در دوره صفویه را با توجه به داده‌های منابع این دوره به سه گروه عمده‌ی آیین‌های سرور و شادمانی، آیین‌های سوگواری و عزاداری و دیگر آیین‌های تقویت تقسیم می‌کند و به توصیف این آیین‌ها در دوره صفویه می‌پردازد.

<sup>۱</sup> دانیل بیتس و فرد پلاگ، انسان‌شناسی فرهنگی، صص ۶۷۹-۶۷۷.



## ۱. آیین‌های سرور و شادمانی

آیین‌های سرور و شادمانی مذهبی، بنابر دلایل مختلفی در ادوار پیش از صفویه کمتر مورد توجه قرار می‌گرفت؛ اما در دوره صفویه، به ویژه با تعصبی که این حکومت در رعایت آداب مذهبی از خود نشان می‌دادند، این آیین‌ها مورد توجه قرار گرفت.<sup>۱</sup> جشن‌های سرور و شادمانی عیدانه، به ویژه عیدهای مذهبی این دوره با آوا و نوای رسای شیپورها و طبل‌ها اعلام همگانی می‌شد.<sup>۲</sup> این کار توسط «نقاره نوازان» که گروهی از نوازنده‌گان حکومتی بودند و تعدادشان گاهی به چهل و گاهی نیز به شخصت نفر می‌رسید، انجام می‌شد.<sup>۳</sup> آن‌ها در روزها و شب‌های عید به مناسبت جشن و شادمانی عید، از فراز بلندترین مکان‌های شهر می‌نواختند تا تمامی مردم شهر صدای نوای موسیقی عیدانه را بشنوند.<sup>۴</sup> آزار موسیقی «نقاره نوازان» عبارت بود از: طبل‌های مسی، سرنا، کرنا، نقاره و سنج. کرناهای آن‌ها به طور تقریبی دو تا دو و نیم متر طول و دهانه‌ای بسیار گشاد داشت که وقتی در آن می‌دمیدند صدایش تا مسافت نیم فرسخی می‌رفت. این کرناها را فقط در شهرهای «شاه نشین» و «خان نشین» می‌نواختند و صدای آن‌ها در هر عیدی به گوش می‌رسید.<sup>۵</sup> حقوق «نقاره نوازان» از بودجه حکومتی و از محلی که برای «قوالان»- آوازه خوانان و مطربان- در نظر گرفته بودند، می‌پرداختند و مشعلدارباشی عهده دار وظیفه‌ی نظارت و پرداخت بر دستمزدهای آن‌ها بود.<sup>۶</sup>

یکی از سرگرمی‌های عمومی مردم در این شب‌ها «آتش‌بازی» بود. این کار با صدای شلیک توپ در ابتدای شب، آغاز می‌شد. سپس، تمام بام‌های شهر و تپه‌های پیرامون آن با

<sup>۱</sup>. علی اکبر جعفری، اصفهان دنیای هزار و یک شب صفویان، مجموعه مقالات همایش اصفهان و صفویه، به اهتمام مرتضی دهقان تزاد، اصفهان: انتشارات دانشگاه اصفهان، ج ۱، ۱۳۸۰.ش، ج ۱، ص ۱۲۳.

<sup>۲</sup>. انگلبرت کمپفر، سفرنامه کمپفر به ایران، ص ۱۵۲؛ سانسون، سفرنامه سانسون، ترجمه: محمد مهریار، اصفهان: انتشارات گلهای، ج ۱، ۱۳۷۷.ش، ص ۵۰؛ کشیشان ژزوئیت، نامه‌های شگفت انگیز، ص ۳۸.

<sup>۳</sup>. انگلبرت کمپفر، سفرنامه کمپفر به ایران، ص ۱۵۲؛ سانسون، سفرنامه سانسون، ص ۵.

<sup>۴</sup>. زان باتیست تاورنیه، سفرنامه تاورنیه، ص ۳۰۵؛ انگلبرت کمپفر، سفرنامه کمپفر به ایران، ص ۱۵۲؛ سانسون، سفرنامه سانسون، ص ۵۰.

<sup>۵</sup>. زان باتیست تاورنیه، سفرنامه تاورنیه، ص ۳۰۵.

<sup>۶</sup>. انگلبرت کمپفر، سفرنامه کمپفر به ایران، ص ۱۵۲؛ سانسون، سفرنامه سانسون، ص ۵۰.



چراغ‌های بی شمار روشن می‌شد؛ موشک‌های آتش‌بازی پیوسته از هر سو به سوی آسمان پرتاب می‌شدند و آسمان تاریک شهر را روشن می‌کردند.<sup>۱</sup>

برخی از شهرها همچون شهر تبریز، میدانگاه وسیعی با دیوارهای آجری محکم مخصوص آیین‌های شادمانی در اعیاد مذهبی داشت. گاهی مردم در روزهای عید مسابقه‌ی «تیراندازی» برپا<sup>۲</sup> و گاهی نیز «گرگ بازی» می‌کردند. «گرگ بازی» به خصوص در جشن‌ها و عیدهای مردم «شماخیه» رایج بود. گرگی را می‌گرفتند و با دو طناب می‌بستند. دو نفر، دو سوی این طناب را به گونه‌ای که حیوان توانایی گریز و حمله به فرد دیگر را نداشته باشد، در دست می‌گرفتند. در صورت حمله‌ی گرگ او را با کشیدن طناب، مهار می‌کردند. «گرگ بازی» در میدانی واقع در خارج از شهر انجام می‌شد که به طور معمول بین دو تپه واقع بود. این تپه‌ها کاربرد «آمفی‌تئاتر» را ایفا می‌کردند. جوانان دایره‌ای تشکیل می‌دادند و صاحب گرگ، حیوان وحشی را در حالی که یک پایش در بند طناب بود، رها می‌کرد. گرگ نیمه رها، به سوی جوان‌هایی که با صدای بلند فریاد می‌کشیدند حمله می‌کرد. آن‌ها هم بنابر رفتار و حمله حیوان گاهی می‌گریختند و گاهی به سویش پیش می‌رفتند. در این بازی همیشه لباسی پاره می‌شد و برخی از مردم با چنگ و دندان گرگ زخمی می‌شدند. هنگامی که گرگ خسته می‌شد و می‌خواست برای زدودن خستگی بر روی زمین بخوابد، یکی از هماوردان به سوی او پیش می‌رفت و گرگ بلند می‌شد. هماورد آن را می‌گرفت و سخت می‌فشد و دیگری طناب را به گردنش می‌انداخت و آن را در میان جمع می‌گرداند. سرانجام گرگ گردنی از تماشاچیان می‌خواستند که پولی بدنه‌ند و هر کس هرچه می‌خواست، می‌داد.<sup>۳</sup>

ساکنان برخی از شهرها از جمله «شماخیه» در روزهای خوش سال به ویژه روزهای عید، سرگرمی ویژه‌ای داشتند. بدین ترتیب که چندین خانواده به هم می‌پیوستند و با سرمايه مشترک جشنی خانوادگی برپا می‌کردند. این جشن بر فراز تپه‌های اطراف شهر برگزار می‌شد و آن‌ها تمام طول روز را به پای‌کوبی و دست افسانی با نوای موسیقی می‌پرداختند؛ سپس شبانگاه، چراغانی

<sup>۱</sup>. کشیشان ززوئیت، نامه‌های شگفت انگیز، ص ۳۸.

<sup>۲</sup>. جملی کاری، سفرنامه کاری، ص ۴۲.

<sup>۳</sup>. همان، ص ۳۷.

<sup>۴</sup>. کشیشان ززوئیت، نامه‌های شگفت انگیز، ص ۳۷.



نفت برپا می‌کردند. آن‌ها در واپسین روز جشن و شادی خود سفره‌هایی را که به کار برد بودند، یعنی قطعه پارچه‌هایی به رنگ‌های گوناگون و به طول تقریبی دوازده متر را برداشته و به صورت گسترده در هوا نگه می‌داشتند. سپس، به گونه‌ای موزون به چپ و راست حرکت می‌کردند و می‌رقصیدند؛ هر یک از آن‌ها قسمتی از سفره را دردست می‌گرفت و به سوی خود می‌کشید. سپس آنقدر می‌رقصیدند که سفره پاره شود و همچون تکه پاره‌هایی بر روی زمین بیفتد.<sup>۱</sup>

خان‌ها و قزلباش‌ها در روزهای عید، کلاه رسمی تشریفاتی و ویژه‌ای بر سر می‌گذاشتند که نوک آن برآمده و بلندتر بود و گردآگردش طلادوزی‌هایی داشت. لبه‌ی پایین این کلاه مزین به طلا و سنگ‌های قیمتی بود و در قسمت نوک بلند آن پرهای حواصیل و درنا فرو برد بودند. برای این گونه کلاه یا سرپوش احترام و اهمیت فراوانی قائل بودند و می‌گفتند «به یاد دوازده امام» ابداع و ایجاد کرده‌اند. آساس این کلاه که «تاج قزلباش» نامیده می‌شد، کلاه نمدین سرخ رنگی بود که به نوک بلند قطور و سرخی می‌پیوست و این قسمت از کلاه، به عدد دوازده امام، دوازده چین کوچک یا دوازده ترک داشت. گرد کلاه سرخ دستاری سفید و یا سبز از پشم یا ابریشم می‌پیچیدند که آن را به صورت عمame بزرگی جلوه می‌داد و نوک سرخ و دوازده ترک کلاه از میانه آن بیرون می‌ماند و به صورت خاصی جلب توجه می‌کرد. آن کلاه سرخ را با نوک دوازده ترکش «تاج» می‌خوانندند. آفراد صاحب مقام بر کلاه صوفیانه خود جواهراتی نیز نصب می‌کردند و در جشن‌ها و عیدهای رسمی آن را بر سر می‌گذاشتند.<sup>۲</sup>

«دید و بازدید» از دیگر رسوم رایج این عصر بود. مردم در هر عید رسمی به دید و بازدید یکدیگر می‌رفتند و عید را تبریک می‌گفتند. بزرگترها در خانه می‌ماندند و چشم به راه آمدن کسانی می‌شدند که از آن‌ها کوچک‌تر بودند.<sup>۳</sup> بزرگان توقع داشتند کوچک‌ترها در اعیاد به

<sup>۱</sup>. همان، صص ۳۶-۳۷.

<sup>۲</sup>. سانسون، سفرنامه سانسون، ص ۳۴.

<sup>۳</sup>. نصرالله فلسفی، زندگانی شاه عباس اول، ص ۱۶۴.

<sup>۴</sup>. شاردن، سفرنامه شاردن، ج ۲، ص ۸۱۶.

<sup>۵</sup>. ڇان باتیست تاورنیه، سفرنامه تاورنیه، ص ۲۸۷؛ شاردن، سفرنامه شاردن، ج ۲، ص ۷۶۸؛ جملی کاری، سفرنامه کاری، ص ۱۶۶.



دیدارشان برونده و مبارک باد و تهنیت بگویند. پس از آمدن کوچکترها، بزرگان به بازدید کوچکان می‌رفتند.<sup>۱</sup>

«تبریک گویی» عید و آرزوی سعادت و سلامتی و طول عمر برای یکدیگر جزو آداب عمومی روزهای عید بود. به طور معمول، وقتی برای دید و بازدید به منزل یکدیگر می‌رفتند این کار را نیز انجام می‌دادند. گاهی هم دوری مکانی و فاصله بین شهرها مانع از دید و بازدید و تهنیت حضوری می‌شد؛ بنابراین، از طریق نامه عید را به یکدیگر تهنیت می‌گفتند و برای هم می‌نوشتند:

«ای امید دلم به روی تو شاد  
        عید را روحی تو مبارک باد

قدم عید سعید بر جناب اعتضادی همایون باد و روزگارش به نشاط و خرمی مقرون. احباء پیوسته به سعادت قرین و اداء همیشه به نار شقاوت حریق باد. نیازمند نیاز از سر اخلاص مُهدی می‌دارد و حقاً<sup>۲</sup> که هجران و حرمان ملازمت دل از دست روبه و در غم به روی ما گشوده، بیت:

عید است خلقی هر طرف، دامن کشان با یار خود مسکین من بی صبر و دل، حیران شده در کار خود  
        امید که دولت وصال، علی احسن الحال، میسر گردد.»<sup>۳</sup>

«عیدی دادن» نیز یکی دیگر از رسوم متداول اعیاد در این دوره بود. به گونه‌ای که گاهی از اوقات حتی به غیر بستگان نیز عیدی می‌دادند. به عنوان مثال: گاهی به کسی که برای خواندن قرآن بر سر مزار امواتشان اجیر کرده بودند، در شب عید یک دست رخت از دستار و دیگر لباس‌های معمول به عنوان عیدی هدیه می‌دادند.<sup>۴</sup> اضافه بر این سرگرمی‌ها و آیین‌ها که جنبه عمومی داشت و در هر عیدی انجام و اجرا می‌شد، هر یک از اعیاد آیین ویژه‌ی داشت که در ادامه بیان می‌شود:

<sup>۱</sup>. شاردن، سفرنامه شاردن، ج ۲، ص ۷۶۸.

<sup>۲</sup>. جملی کاری، سفرنامه کاری، ص ۱۶۶.

<sup>۳</sup>. دبیران دبیرخانه شاه سلیمان صفوی، منشآت سلیمانی، ص ۷۹.

<sup>۴</sup>. علی اکبر ارمنی، اعتراف نامه، ص ۹۷.



## ۱-۱. عید فطر

این عید که «عید رمضان» نیز نامیده می‌شد، یکی از بزرگ‌ترین و مهم‌ترین اعیاد کشور بود؛<sup>۱</sup> به اندازه‌ای که شاهان صفوی به هنگام لشکرکشی و مسافرت نیز از تعظیم و برپایی جشن و سرور و لوازم آداب و سنت آن چشم پوشی نمی‌کردند.<sup>۲</sup> در این عید، سه روز متوالی جشن و شادمانی بود، طی این سه روز هیچ‌گاه صدای موسیقی نقاره‌ها و سرناها قطع نمی‌شد و بازارها تعطیل بود؛ آن‌ها عید را به یکدیگر تبریک می‌گفتند؛ دست‌های همدیگر را می‌بوسیدند و به یکدیگر عیدی می‌دادند.<sup>۳</sup> برای یکدیگر تهنیت نامه می‌فرستادند و می‌نوشتند:

ای خورده می‌حیات ز جام ابد	موقف به حکم تو سرانجام ابد
هر روز تو عید تا روز جزا	هر شام تو شام قدر تا شام ابد

---

ای اوچ سپهر دین و دولت را بدر	در مجمع اشراف جهان باشی صد
امید که تا به روز محشر باشد	هر روز تو عید و هر شب شب قدر <sup>۴</sup>

## ۱-۱-۱. رؤیت هلال

رؤیت هلال ماه شوال، بخشی از آیین عید فطر بود و تا هلال رؤیت نمی‌شد، عید برپا نمی‌گشت. از گزارش‌های برجای مانده از این عصر روشن می‌شود که رؤیت هلال با چشم غیر مسلح مورد نظر بوده است و برای محاسبات نجومی و رؤیت با چشم مسلح اعتباری قائل نبودند.<sup>۵</sup> به هنگام

<sup>۱</sup>. فدت آفاناس یویچ کاتف، سفرنامه کاتف، ص ۷۶؛ شاردن، سفرنامه شاردن، ج ۱، ص ۴۴۹.

<sup>۲</sup>. صدرالدین سلطان ابراهیم امینی هروی، فتوحات شاهی، تصحیح: محمدرضا نصیری، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ج ۱، ۱۳۸۳ ه.ش.، ص ۳۶۰؛ غیاث الدین خواند میر، تاریخ حبیب السیر، ج ۴، ص ۵۵۸؛ حسن روملو، حسن التواریخ، تصحیح: چارلس نارمن سیدن، ص ۲۱۰؛ محمد یار بن عرب قطغان، مسخرالبلاد، ص ۱۱۵؛ محمود بن هدایت الله افوشته ای نظری، تقاوی الآثار، ص ۵۶۶؛ محمد یوسف واله قزوینی اصفهانی، خلد برین، ص ۲۰؛ میرزا محمد طاهر وحید قزوینی، تاریخ جهان آرای عباسی، ص ۶۰۱.

<sup>۳</sup>. حسن روملو، حسن التواریخ، تصحیح: چارلس نارمن سیدن، ص ۲۱۰؛ فدت آفاناس یویچ کاتف، سفرنامه کاتف، ص ۷۷.

<sup>۴</sup>. فدت آفاناس یویچ کاتف، سفرنامه کاتف، ص ۷۷.

<sup>۵</sup>. دیبران دیبرخانه شاه سلیمان صفوی، منشآت سلیمانی، ص ۹۲.

<sup>۶</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، صص ۲۷۵-۲۷۶؛ فدت آفاناس یویچ کاتف، سفرنامه کاتف، ص ۷۶؛ آدام اولتاریوس، سفرنامه آدام اولتاریوس، ج ۲، صص ۴۶۲-۴۶۴.



رؤیت هلال ماه شوال، نقاره می‌نواختند<sup>۱</sup> و نواختن نقاره‌ها، شیپورها و سرناها پیوسته ادامه داشت. ۲ سنت بود که در شب عید فطر غسل کنند و شب را با نماز و دعا و شب زنده داری به صبح برسانند.<sup>۳</sup> بازارها، دکانها و قهوه خانه‌ها فعال بودند و مردم سراسر شب بیدار می‌ماندند و در میدان‌ها به پای کوبی و دست افشاری می‌پرداختند.<sup>۴</sup>

### ۱-۲. فطريه

قوانين شرع مقرر کرده بود که رئیس هر خانواده، مقدار معینی فطريه یا زکات فطره بدهد. این زکات به محض رؤیت هلال عید، بر مکلف<sup>۵</sup> یعنی کسی که بالغ و عاقل بود و توانایی بر خوراک یک ساله‌ی خود و خانواده‌اش داشت، واجب می‌شد.<sup>۶</sup> او موظف بود به ازای هر یک از افراد عیال خود زکات فطره بپردازد؛ خواه در ماه رمضان روزه گرفته یا نگرفته باشند.<sup>۷</sup> در این راستا زنان، فرزندان، غلامان و کنیزان تحت سرپرستی اش عیال او محسوب می‌شدند.<sup>۸</sup> حتی اگر در آخرین روز ماه رمضان، پیش از اذان مغرب میهمانی می‌رسید، زکات فطره او هم بر دوش صاحب خانه می‌افتاد چه از طعام میزبان می‌خورد یا نمی‌خورد.<sup>۹</sup> زکات فطره، اهمیت ویژه‌ای داشت؛ ترک آن، گناه کبیره و پرداخت آن، شرط قبولی روزه داری ماه رمضان انگاشته می‌شد.<sup>۱۰</sup> حتی سنت بود افراد فقیری که

<sup>۱</sup>. انگلبرت کمپفر، سفرنامه کمپفر به ایران، ص ۱۵۲.

<sup>۲</sup>. فدت آفاناس یویچ کاتف، سفرنامه کاتف، ص ۷۶.

<sup>۳</sup>. ملا محسن فیض کاشانی، النجۃ فی الحکمة العملية، ص ۱۱۷؛ محمدباقر مجلسی، زاد المعاد- مفتاح الجنان، ص ۱۴۸.

<sup>۴</sup>. فدت آفاناس یویچ کاتف، سفرنامه کاتف، ص ۷۶.

<sup>۵</sup>. زین الدین بن علی عاملی(شهید ثانی)، رسائل الشهید الثانی، تحقیق و تصحیح: رضا مختاری و حسین شفیعی، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ج ۱، ۱۴۲۱ه.ق.، ج ۲، ص ۷۴۰.

<sup>۶</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۲۶۰؛ محمدباقر مجلسی، زاد المعاد- مفتاح الجنان، ص ۱۵۱.

<sup>۷</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی و نظام بن حسین ساوجی؛ جامع عباسی؛ تصحیح: محققان دفتر انتشارات اسلامی، ص ۲۶۰.

<sup>۸</sup>. زین الدین بن علی عاملی(شهید ثانی)، رسائل الشهید الثانی، ج ۲، ص ۷۴۰؛ محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۲۶۱-۲۶۲.

<sup>۹</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۲۶۱؛ محمدباقر مجلسی، زاد المعاد- مفتاح الجنان، ص ۱۵۱.

<sup>۱۰</sup>. محمدباقر مجلسی، زاد المعاد- مفتاح الجنان، ص ۱۵۰.



زکات فطره بر آن‌ها واجب نشده بود، یک صاع را نیت کنند و به دست عیال خود بدهنند تا بین اعضای خانواده دست به دست بچرخد؛ سپس، آن را به مستحق برسانند.<sup>۱</sup>

مقدار زکات فطره، به ازای هر نفر یک صاع<sup>۲</sup> یعنی یک «من تبریز»<sup>۳</sup> یا «یک من و یک چهارم» من تبریز<sup>۴</sup> بود. با این حال، شایسته تر می‌دانستند که به ازای هر نفر، «یک من و نیم» تبریز زکات فطره پردازنند.<sup>۵</sup> جنس آن نیز می‌توانست یکی از اقلام زیر باشد: گندم، جو، خرما، مویز، برنج، کشک، شیر یا آنچه قوت غالب اهالی آن ملک<sup>۶</sup> یا خانه‌ی او<sup>۷</sup> بود. زمان پرداخت آن نیز از غروب آخرین روز ماه رمضان<sup>۸</sup> یا ابتدای شب عید<sup>۹</sup> تا ظهر روز عید فطر<sup>۱۰</sup> بود. پرداخت کننده‌ی زکات نیت می‌کرد: «این جنس را به مستحق می‌دهم به جهت زکات فطره‌ی واجب برای تقریب به خدا».<sup>۱۱</sup> البته می‌توانستند به جای جنس، قیمت آن را بپردازنند.<sup>۱۲</sup> بر همین اساس، در بیشتر موارد مردم گاهی

<sup>۱</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۲۶۱.

<sup>۲</sup>. زین الدین بن علی عاملی(شهید ثانی)، رسائل الشهید الثانی، ج ۲، ص ۷۴۰؛ محمدباقر مجلسی، زاد المعاد- مفتاح الجنان، ص ۱۵۲؛ محمدباقر مجلسی، رساله رضاعیه و حد کر، کافور حنوط، فرسخ و صاع(دو رساله فقهی)، رساله های خطی فقهی، رساله های خطی فقهی، ص ۴۲۵.

<sup>۳</sup>. محمدباقر مجلسی، زاد المعاد- مفتاح الجنان، ص ۱۵۲.

<sup>۴</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۲۶۱.

<sup>۵</sup>. محمدباقر مجلسی، زاد المعاد- مفتاح الجنان، ص ۱۵۲؛ محمدباقر مجلسی، رساله رضاعیه و حد کر، کافور حنوط، فرسخ و صاع(دو رساله فقهی)، رساله های خطی فقهی، ص ۴۲۵.

<sup>۶</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۲۶۱.

<sup>۷</sup>. زین الدین بن علی عاملی(شهید ثانی)، رسائل الشهید الثانی، ج ۲، ص ۷۴۰؛ محمدباقر مجلسی، زاد المعاد- مفتاح الجنان، ص ۱۵۲.

<sup>۸</sup>. زین الدین بن علی عاملی(شهید ثانی)، رسائل الشهید الثانی، ج ۲، ص ۷.

<sup>۹</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۲۶۲؛ محمدباقر مجلسی، زاد المعاد- مفتاح الجنان، ص ۱۵۲.

<sup>۱۰</sup>. زین الدین بن علی عاملی(شهید ثانی)، رسائل الشهید الثانی، ج ۲، ص ۷؛ محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۲۶۲؛ محمدباقر مجلسی، زاد المعاد- مفتاح الجنان، ص ۱۵۲.

<sup>۱۱</sup>. زین الدین بن علی عاملی(شهید ثانی)، رسائل الشهید الثانی، ج ۲، ص ۷؛ محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۲۶۱.

<sup>۱۲</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۲۶۱.



گندم و گاهی بهای آن را پرداخت می‌کردند.<sup>۱</sup> به طور معمول، این کار را در نخستین ساعت‌های روز عید و پیش از رفتن به سوی نمازگاه انجام می‌دادند.<sup>۲</sup> موارد مصرف زکات فطره، همان موارد مصرف زکات مال بود؛<sup>۳</sup> سزاوار می‌دانستند که این زکات را به فقیری دهنده که قوت سالانه‌ی خود و خانواده‌اش را ندارد، صالح است و تظاهر به فسق و تکدی‌گری نمی‌کند.<sup>۴</sup> فقیر هاشمی نسب فقط از فطره هاشمی می‌توانست، استفاده کند. در عین حال، پرداخت زکات فطره به مجتهد عادل جامع الشرایطی که آن را به مستحقان می‌رساند، نزدیک‌تر به احتیاط بود.<sup>۵</sup>

### ۱-۱-۳. نماز عید فطر

مستحب می‌دانستند که با مدادان غسل عید کنند<sup>۶</sup> و پیش از انجام غسل بگویند: «اللَّهُمَّ إِيمَانًا بِكَ وَ تَصْدِيقًا بِكَيْنَابِكَ وَ اتِّبَاعًا سُنَّةِ نَبِيِّكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ». سپس بسم الله بگویند، غسل کنند و پس از پایان یافتن غسل بگویند: «اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ كَفَارَةً لِذُنُوبِي وَ طَهَرْ دِينِي اللَّهُمَّ أَذْهِبْ عَنِّي الدَّسَّ».<sup>۷</sup> جامه‌ی خوب و پاکیزه،<sup>۸</sup> لباس فاخر<sup>۹</sup> و حتی بهترین رخت خود را بپوشند؛<sup>۱۰</sup> دستار بر سر بینندن؛<sup>۱۱</sup> خود را خوشبو کنند؛<sup>۱۲</sup> مقداری طعام، به ویژه شیرینی و حلوا<sup>۱۳</sup> یا خرمای خورند. سپس پیاده<sup>۱۴</sup> و پابرنه،<sup>۱۵</sup> وقار و

<sup>۱</sup>. انگلبرت کمپفر، سفرنامه کمپفر به ایران، صص ۱۸۲-۱۸۳.

<sup>۲</sup>. محمود بن هدایت الله افوشهه ای نظری، تقاوی الآثار، ص ۵۶۶.

<sup>۳</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۲۶۱؛ محمدباقر مجلسی، زاد المعاد- مفتاح الجنان، ص ۱۵۱.

<sup>۴</sup>. محمدباقر مجلسی، زاد المعاد- مفتاح الجنان، ص ۱۵۲.

<sup>۵</sup>. همان، ص ۱۵۳.

<sup>۶</sup>. علی بن حسین محقق کرکی، رسائل المحقق الکرکی، ج ۱، ص ۱۳۳؛ محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۱۶۲؛ محمد تقی مجلسی، یک دوره فقه کامل فارسی، ص ۳۸؛ محمدباقر محقق سبزواری، کفاية الأحكام، ج ۱، ص ۱۰۶؛ ملا محسن فیض کاشانی، النخبة فی الحکمة العملية، ص ۱۱۶؛ محمدباقر مجلسی، زاد المعاد- مفتاح الجنان، ص ۱۵۳.

<sup>۷</sup>. محمدباقر مجلسی، زاد المعاد- مفتاح الجنان، ص ۱۵۳.

<sup>۸</sup>. محمد تقی مجلسی، یک دوره فقه کامل فارسی، ص ۳۸.

<sup>۹</sup>. علی بن حسین محقق کرکی، رسائل المحقق الکرکی، ج ۱، ص ۱۳۳.

<sup>۱۰</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۱۶۳؛ ملا محسن فیض کاشانی، النخبة فی الحکمة العملية، ص ۱۱۶.

<sup>۱۱</sup>. محمد تقی مجلسی، یک دوره فقه کامل فارسی، ص ۳۸؛ ملا محسن فیض کاشانی، النخبة فی الحکمة العملية، ص ۱۱۶.

<sup>۱۲</sup>. علی بن حسین محقق کرکی، رسائل المحقق الکرکی، ج ۱، ص ۱۳۳؛ محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۱۶۲؛ ملا محسن فیض کاشانی، النخبة فی الحکمة العملية، ص ۱۱۶.



آرامش، ذکرگویان و تسبیح گویان برای خواندن نماز عید به صحراء بروند.<sup>۵</sup> زندانیانی را که در بند زندان بودند، اجازه شرکت در نماز عید بدنهند و پس از آن اگر زندانی کردن آنها موافق شرع بود، آنان را به زندان بازگردانند.<sup>۶</sup> برخی از فقیهان، نماز عید فطر را با همان شرایط نماز جمعه واجب می‌دانستند<sup>۷</sup> و برخی دیگر، نماز عید را در این دوره مستحب می‌دانستند.<sup>۸</sup> وقت نماز عید فطر نیز از طلوع تا زوال آفتاب روز عید بود.<sup>۹</sup>

مؤذن هنگام برپایی نماز عید به جای اذان گویی، سه مرتبه ندای «الصلوٰه» سر می‌داد<sup>۱۰</sup> و نماز عید فطر در دو رکعت مثل نماز صبح خوانده می‌شد؛ با این تفاوت که در رکعت نخست، پیش از رکوع، پنج تکبیر و پس از هر تکبیر یک قنوت می‌گفتند، در رکعت دوم نیز چهار تکبیر و پس از هر تکبیر یک قنوت می‌خوانندند.<sup>۱۱</sup> نمازگزار نیت می‌کرد: «نماز عید می‌گذارم از برای آن که سنت

<sup>۱</sup>. علی بن حسین محقق کرکی، رسائل المحقق الکرکی، ج ۱، ص ۱۳۳؛ محمد تقی مجلسی، یک دوره فقه کامل فارسی، ص ۳۸؛ محمدباقر محقق سبزواری، کفاية الأحكام، ج ۱، ص ۱۰۶؛ ملا محسن فیض کاشانی، النخبة فی الحکمة العملية، ص ۱۱۶.

<sup>۲</sup>. محمدباقر مجلسی، زاد المعاد- مفتاح الجنان، ص ۱۵۳.

<sup>۳</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۱۶۳؛ ملا محسن فیض کاشانی، النخبة فی الحکمة العملية، ص ۱۱۶.

<sup>۴</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۱۶۳؛ محمد تقی مجلسی، یک دوره فقه کامل فارسی، ص ۳۸؛ محمدباقر محقق سبزواری، کفاية الأحكام، ج ۱، ص ۱۰۶.

<sup>۵</sup>. علی بن حسین محقق کرکی، رسائل المحقق الکرکی، ج ۱، ص ۱۳۳؛ محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۱۶۳؛ محمد تقی مجلسی، یک دوره فقه کامل فارسی، ص ۳۸؛ محمدباقر محقق سبزواری، کفاية الأحكام، ج ۱، ص ۱۰۶.

<sup>۶</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، صص ۱۶۳ و ۱۶۰.

<sup>۷</sup>. علی بن حسین محقق کرکی، رسائل المحقق الکرکی، ج ۱، ص ۱۳۲؛ محمد تقی مجلسی، یک دوره فقه کامل فارسی، ص ۳۸؛ محمدباقر محقق سبزواری، کفاية الأحكام، ج ۱، ص ۱۰۵.

<sup>۸</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۱۶۲؛ محمدباقر مجلسی، زاد المعاد- مفتاح الجنان، ص ۱۵۳.

<sup>۹</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۱۶۲؛ محمد تقی مجلسی، یک دوره فقه کامل فارسی، ص ۳۸؛ محمدباقر محقق سبزواری، کفاية الأحكام، ج ۱، ص ۱۰۶.

<sup>۱۰</sup>. علی بن حسین محقق کرکی، رسائل المحقق الکرکی، ج ۱، ص ۱۳۳؛ ملا محسن فیض کاشانی، النخبة فی الحکمة العملية، ص ۱۱۷.

<sup>۱۱</sup>. علی بن حسین محقق کرکی، رسائل المحقق الکرکی، ج ۱، ص ۱۳۲؛ محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۱۶۲.



است تقرّب به خدا». <sup>۱</sup> سپس تکبیر می‌گفت و حمد و سوره می‌خواند. پس از آن پنج بار تکبیر می‌گفت و پس از هر تکبیر، قنوتی می‌خواند. پس از قنوت پنجم به رکوع و سجود می‌رفت. دگرباره برمی‌خواست و پس از قرائت حمد و سوره، چهار تکبیر می‌گفت و پس از هر تکبیر یک قنوت می‌خواند. سرانجام پس از قنوت چهارم به رکوع می‌رفت و پس از دو سجده، تشهد و سلام می‌خواند. <sup>۲</sup> مستحب بود: این نماز را به جماعت بخوانند؛ در رکعت اول، پس از سوره‌ی حمد سوره‌ی «سَبَّحَ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى» و در رکعت دوم سوره‌ی «وَالشَّمْسُ» را قرائت کنند؛ <sup>۳</sup> همچنین مستحب انگاشته می‌شد که فاتحه و سوره را با صدای بلند تلاوت نمایند؛ در قنوت دعای مخصوص نماز عید(ر.ک. پیوست شماره<sup>۴</sup>، قنوت نماز عید) را بخوانند.<sup>۵</sup>

پسندیده می‌دانستند که نماز را بر روی زمین برهنه بخوانند و بر خود زمین سجده کنند.<sup>۶</sup> پس از نماز تکبیر بگویند<sup>۷</sup> که عبارت بود از ذکر: «الله اکبر، الله اکبر، الله اکبر، لا إله إلا الله و الله اکبر، الحمد لله على ما هدانا، و له الشكر على ما أولانا». <sup>۸</sup> سپس، دو خطبه همانند خطبه‌های نماز جمعه خوانده شود. خطیب ایستاده خطبه بخواند و آداب فطريه دادن را برای مردم بيان کند.<sup>۹</sup> نمازگزاران به خطبه‌های پس از نماز گوش دهند<sup>۱۰</sup> و در هنگام خطبه باهم گفتگو نکنند.<sup>۱۱</sup> سرانجام به هنگام بازگشت به منزل از راهی متفاوت با راهی که در هنگام آمدن انتخاب کرده بودند، بازگردند.<sup>۱۲</sup>

<sup>۱</sup>. محمد تقی مجلسی، یک دوره فقه کامل فارسی، ص ۳۸.

<sup>۲</sup>. همانجا؛ محمدباقر محقق سبزواری، کفاية الأحكام، ج ۱، ص ۱۰۶.

<sup>۳</sup>. علی بن حسین محقق کرکی، رسائل المحقق الكرکی، ج ۱، ص ۱۳۳؛ محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۱۶۳؛ محمد تقی مجلسی، یک دوره فقه کامل فارسی، ص ۳۸.

<sup>۴</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۱۶۳؛ محمد تقی مجلسی، یک دوره فقه کامل فارسی، ص ۳۸؛ محمدباقر مجلسی، زاد المعاد- مفتاح الجنان، صص ۱۵۴-۱۵۳.

<sup>۵</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۱۶۳؛ ملا محسن فیض کاشانی، النخبة فی الحکمة العملية، ص ۱۱۶.

<sup>۶</sup>. محمد تقی مجلسی، یک دوره فقه کامل فارسی، ص ۳۸؛ محمدباقر محقق سبزواری، کفاية الأحكام، ج ۱، ص ۱۰۷؛ ملا محسن فیض کاشانی، النخبة فی الحکمة العملية، ص ۱۱۷.

<sup>۷</sup>. علی بن حسین محقق کرکی، رسائل المحقق الكرکی، ج ۱، ص ۱۳۳.

<sup>۸</sup>. همان، ص ۱۳۲؛ محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۱۶۳؛ ملا محسن فیض کاشانی، النخبة فی الحکمة العملية، ص ۱۱۷.

<sup>۹</sup>. محمدباقر محقق سبزواری، کفاية الأحكام، ج ۱، ص ۱۰۵.



بردن منبر مسجد به مصلی ناپسند انگاشته می‌شد و به جای آن شایسته می‌دانستند که منبری با خاک و گل در مصلی بسازند.<sup>۳</sup> سفر کردن پس از طلوع آفتاب و پیش از خواندن نماز عید نیز حرام<sup>۴</sup> و پس از طلوع فجر مکروه انگاشته می‌شد؛ همچنان که مسلح رفتن به مصلای عید را مکروه می‌انگاشتند.<sup>۵</sup>

#### ۱-۱-۴. عید فطر در دربار

آیین عید فطر در دربار و نزد پادشاه، تشریفات ویژه‌ای داشت. در آغازین ساعت‌های روز عید مراسم مبارک باد و تهنیت گویی عید به شاه و پرداخت زکات فطره انجام می‌شد؛<sup>۶</sup> سپس، پادشاه به همراه اطراfibans برای ادائی نماز عید به دشت و صحراء و مکان در نظر گرفته شده برای برپایی نماز می‌رفتند.<sup>۷</sup> پیش‌تر انتخاب شده بود، نماز را به جماعت برگزار می‌کرد و خطبه می‌خواند.<sup>۸</sup> سرانجام و پس از بازگشت نماز، مجلس عیش و سروری در حضور پادشاه برگزار می‌شد و به طور معمول، پادشاه صفوی در این مجلس عشرت و طرب به بذل و بخشش و خلعت بخشی و انعام دهی اقدام می‌نمود.<sup>۹</sup> گاهی میهمانان خارجی و سفرای اروپایی نیز در این

<sup>۱</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۱۶۴.

<sup>۲</sup>. همان، ص ۱۶۳؛ ملا محسن فیض کاشانی، النخبة فی الحکمة العملية، ص ۱۱۶.

<sup>۳</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۱۶۴؛ محمدباقر محقق سبزواری، کفاية الأحكام، ج ۱، ص ۱۰۷؛ ملا محسن فیض کاشانی، النخبة فی الحکمة العملية، ص ۱۱۷.

<sup>۴</sup>. علی بن حسین محقق کرکی، رسائل المحقق الکرکی، ج ۱، ص ۱۳۲؛ محمد تقی مجلسی، یک دوره فقه کامل فارسی، ص ۳۸؛ محمدباقر محقق سبزواری، کفاية الأحكام، ج ۱، ص ۱۰۷.

<sup>۵</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۱۶۴؛ محمد تقی مجلسی، یک دوره فقه کامل فارسی، ص ۳۸؛ محمدباقر محقق سبزواری، کفاية الأحكام، ج ۱، ص ۱۰۷.

<sup>۶</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۱۶۴.

<sup>۷</sup>. محمود بن هدایت الله افوشهه ای نظری، تقاوۃ الآثار، ص ۵۶۶؛ میرزا بیگ جنابدی، روضه الصفویه، ص ۳۱۶.

<sup>۸</sup>. محمد یار بن عرب قطغان، مسخر البلاط، ص ۱۱۵؛ محمود بن هدایت الله افوشهه ای نظری، تقاوۃ الآثار، ص ۵۶۶؛ میرزا بیگ جنابدی، روضه الصفویه، ص ۳۱۶.

<sup>۹</sup>. صدرالدین سلطان ابراهیم امینی هروی، فتوحات شاهی، ص ۳۶۰.

<sup>۱۰</sup>. همانجا، غیاث الدین بن همام الدین خواند میر، تاریخ حبیب السیر، ج ۴، ص ۵۵۸؛ میرزا بیگ جنابدی، روضه الصفویه، صص ۳۰۳-۳۱۶.



جشن‌های عیدانه شرکت می‌کردند.<sup>۱</sup> برخی از شاهان صفوی نیز در این روز به زیارت مزار نیاکان خود می‌رفتند و پس از زیارت قبور، طعام نذری می‌پختند و در بین نیازمندان پخش می‌کردند. به عنوان مثال: «شاه عباس اول» در نخستین روز عید فطر سال ۱۰۲۹ه.ق. پس از زیارت مزار شیخ صفی به آشپزخانه رفت، پیش‌بندی به کمر بست و با دست خود برای مستمندان پلو کشید.<sup>۲</sup> گاهی وقت‌ها در روز عید فطر بنابر خواست پادشاه، «جشن آب پاشان»<sup>۳</sup> برگزار می‌شد. مردم در این جشن، بهترین لباس‌های خود را می‌پوشیدند و با کوزه، پیاله، جام و فنجان حاضر می‌شدند. پادشاه نیز به همراه بازرگانان و سفیران خارجی بر بالکن مقابل دروازه‌های کاخ حاضر می‌شد و از آنجا بر مردم آب می‌ریخت. سپس، آب پاشی عمومی آغاز می‌شد. مردم به یکدیگر آب می‌پاشیدند و اگر در کنار رودخانه بودند، همدیگر را هل می‌دادند، به درون آب می‌انداختند و اطرافیان شاه را آب پاشی می‌کردند. این مراسم دو ساعت تمام طول می‌کشید. تمامی مردم از طبقه‌های مختلف اجتماعی، به یکدیگر آب می‌پاشیدند و شاه این چشم انداز هیجان انگیز و شادی بخش را تماشا می‌کرد.<sup>۴</sup>

## ۲-۱. عید قربان

عید قربان که با نام «عید بایرام» نیز یاد می‌شد<sup>۵</sup> از مهم‌ترین اعياد مذهبی کشور بود.<sup>۶</sup> در این عید همچون عید فطر، سه روز پیاپی جشن و سرور برگزار می‌کردند؛<sup>۷</sup> تعطیل رسمی بود و هیچ داد و ستدی صورت نمی‌گرفت. مردم به هنگام دیدار، دست‌های همدیگر را می‌بوسیدند و عید را به

<sup>۱</sup>. آتنوی شرلی، سفرنامه برادران شرلی، ص ۱۴۸.

<sup>۲</sup>. پیترو دلاواله، سفرنامه پیترو دلاواله، ص ۳۲۴.

<sup>۳</sup>. جشن آب پاشان یا آبریزان، جشن ویژه روز سیزدهم تیرماه بود و ریشه‌ای باستانی داشت، اما از آنجایی که شاه عباس علاقه ویژه‌ای به این جشن داشت، هرگجا پای می‌داد، آن را برگزار می‌کرد. او این جشن را در رودخانه زاینده رود اصفهان برگزار می‌کرد و با جمعی از ملازمان و سرداران و میهمانان خارجی در زیر یکی از طاق نماهای پل می‌نشست و به تماشا مشغول می‌شد. یعقوب آزند، نمایش در دوره صفویه، تهران: فرهنگستان هنر، ج ۱، ۱۳۸۵ه.ش، صص ۱۴۲-۱۴۳.

<sup>۴</sup>. فدت آفاناس یویچ کاتف، سفرنامه کاتف، ص ۷۷.

<sup>۵</sup>. انگلبرت کمپفر، سفرنامه کمپفر به ایران، ص ۱۸۳.

<sup>۶</sup>. شاردن، سفرنامه شاردن، ج ۱، ص ۴۴۹.

<sup>۷</sup>. فدت آفاناس یویچ کاتف، سفرنامه کاتف، ص ۸۰؛ دییران دییرخانه شاه سلیمان صفوی، منتشرات سلیمانی، ص ۹۲.



یکدیگر تبریک و تهنیت می‌گفتند.<sup>۱</sup> حتی اگر دوری مسافت مانع از دیدارشان می‌شد، «تهنیت نامه» می‌فرستادند و می‌نوشتند:

عید است و امیدوارم از احسانت  
کاغذت شود به خون من میدانست

افسوس که قربان دو سه روز شوم قربانست  
ذوق است که هر روز شوم قربانت

-----

ای آنکه تو را برمهم فرمان باشد  
حکم تو روان بر سر و بر جان باشد

هر روز تو خواهم که بود عید، ولی  
عیدی که درو خصم تو قربان باشد<sup>۲</sup>

در این روز تمامی مردم می‌کوشیدند بهترین لباس‌های خود را پوشند.<sup>۳</sup> بزرگان هر منطقه و قوم به طور معمول، در این روز برای تبریک گویی عید نزد حاکم شهر و منطقه خود می‌رفتند.<sup>۴</sup> مردم نیز پس از شرکت در مراسم نماز عید، ذبح قربانی و مانند آن، باقیمانده روز را به همراه خانواده خود سپری می‌کردند. هرکس هم که در منزل خود سور و سروری نداشت به میدان‌ها و قهوه خانه‌های شهر می‌رفت؛ در آنجا تا آخرین دینار خود را خرج می‌کرد؛ سپس، به تماشای ترdestان و شعبده بازان می‌نشست تا در محیطی قرار گرفته باشد که جشن بر آن حاکم است.<sup>۵</sup> نقاره نوازان یک هفته تمام، از ابتدای شب تا ساعت پنج صبح نقاره می‌نواختند.<sup>۶</sup>

عموم مردم، به ویژه زنان، در این عید برای زیارت مزار بستگان خود به قبرستان می‌رفتند. اقبال عمومی آن‌ها از زیارت قبور به گونه‌ای بود که در یکی از روزهای عید قربان در قبرستان عمومی اردبیل، حضور «پانصد زن» را گزارش کرده‌اند. برخی از آن‌ها برای درگذشتگان خود گریه

<sup>۱</sup>. فدت آفاناس یویچ کاتف، سفرنامه کاتف، ص. ۸۰.

<sup>۲</sup>. دییران دییرخانه شاه سلیمان صفوی، منشآت سلیمانی، ص. ۹۲.

<sup>۳</sup>. پیترو دلاواله، سفرنامه پیترو دلاواله، ص. ۸۹.

<sup>۴</sup>. ملا شیخعلی گیلانی، تاریخ مازندران، ص. ۹۶.

<sup>۵</sup>. انگلبرت کمپفر، سفرنامه کمپفر به ایران، ص. ۲۳۷.

<sup>۶</sup>. فدت آفاناس یویچ کاتف، سفرنامه کاتف، ص. ۸۰.



و سوگواری می‌کردند؛ برخی نیز با پرداخت پول به جوانانی که آماده تلاوت قرآن بودند، از آن‌ها می‌خواستند آیاتی از قرآن را بر سر مزار مورد نظر آن‌ها بخوانند. بزرگان و اشراف شهر هم بر سر قبر خویشان خود چادر می‌زدند و در داخل چادر به گریه یا تلاوت قرآن می‌نشستند.<sup>۱</sup>

روز عید به دستور پادشاه در هر جایی که بود چه کاخ شاهنشاهی یا اردوگاه، نقاره شادمانی نواخته می‌شد<sup>۲</sup> و محفل جشن و سرور برپا می‌شد.<sup>۳</sup> سران و بزرگان حکومتی از قبیل صدرهای عالی رتبه، عالمنان سرشناس، امیران، وزیران، شاهزادگان و امیرزادگان هر کدام برای تهنیت گویی عید در جایگاه ویژه خود مستقر می‌شدند. «ایشیک آقاسی» میهمانان ویژه و دیگر مردم شرکت کننده در جشن را به جایگاهشان راهنمایی می‌کرد. سپس، پادشاه وارد می‌شد و در صدر مجلس می‌نشست و جشن و سرور آغاز می‌شد.<sup>۴</sup>

آیین‌های ویژه این عید نیز عبارت بود از:

#### ۱-۲-۱. نماز عید

این عید به طور تقریبی در تمامی آداب و سنت‌های شرعی با عید فطر مشترک بود. با این تفاوت که مستحب بود در این روز پیش از رفتن از خانه چیزی نخورند تا پس از بازگشت از مصلا از گوشت قربانی بخورند.<sup>۵</sup> نماز عید قربان هم، همچون نماز عید فطر در دو رکعت خوانده می‌شد؛ جز این که خطیب آداب قربانی کردن را به جای آداب دادن فطريه برای مردم بیان می‌کرد.<sup>۶</sup>

<sup>۱</sup>. آدام اولثاریوس، سفرنامه آدام اولثاریوس، ج ۲، ص ۴۸۶.

<sup>۲</sup>. صدرالدین سلطان ابراهیم امینی هروی، فتوحات شاهی، ص ۳۶۱.

<sup>۳</sup>. همانجا؛ سید عبدالحسین حسینی خاتون آبادی، وقایع السنین والا عموم، ص ۵۶۵.

<sup>۴</sup>. اسکندر بیگ ترکمان، تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۷۳۸.

<sup>۵</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۱۶۴؛ محمد تقی مجلسی، یک دوره فقه کامل فارسی، ص ۳۸؛ محمد تقی مجلسی، لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص ۲۵۲.

<sup>۶</sup>. علی بن حسین محقق کرکی، رسائل المحقق الکرکی، ج ۱، ص ۱۳۲؛ محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۱۶۳؛ ملا محسن فیض کاشانی، النخبة فی الحکمة العملية، ص ۱۱۷.



## ۲-۲-۱. قربانی

قربانی کردن، یکی دیگر از سنت‌های رایج این روز بود که به طور معمول، پس از ادای نماز عید انجام می‌شد.<sup>۱</sup> در واقع، دو نوع قربانی انجام می‌شد: «قربانی‌های ویژه» و «قربانی‌های همگانی و عمومی».

### الف. قربانی‌های ویژه

روز دهم ذی‌الحجه- عید قربان- در هر شهر و منطقه‌ای از کشور، طی یک «مراسم عمومی» و همگانی «شتری» را قربانی می‌کردند. شکوه و جلال این مراسم ارتباط تنگاتنگی با گستردگی و وسعت شهرها داشت. هرچقدر ناحیه‌ای بزرگ‌تر بود، به همان اندازه این جشن نیز که محبوبیت و اهمیت ویژه‌ای داشت و با شکوه تر برگزار می‌شد. آین آیین تنها در قلمرو صفویه رایج بود و در هیچ یک از دیگر سرزمین‌های مسلمان، حتی عثمانی و عربستان وجود نداشت. در تمام «شهرهای اصلی» و حتی در «اردوگاه شاه»، طی تشریفات و مراسم خاصی شتر قربانی می‌کردند.<sup>۲</sup> در خارج از شهر اصفهان، در نزدیکی تخت پولاد نیز محلی به نام مصلی یا قربانگاه وجود داشت که هر سال در آنجا شتری را نحر می‌کردند. در اطراف قربانگاه، دو خانه بزرگ بود که انبوه مردم به هنگام اجرای آیین قربانی از آنجا نظاره گر مراسم می‌شدند.<sup>۳</sup>

برای کشتن و نحر شتر قربانی از نیزه‌های ویژه‌ای استفاده می‌شد. این نیزه‌ها ابزار اصلی آیین قربانی محسوب می‌شدند. به همین سبب، گاهی برخی از پادشاهان صفوی فرمانی در رابطه با آن صادر می‌کردند. این فرمان «شاه صفوی» از نمونه‌های آن است:

«بنده شاه ولايت صفوی از ابتدای شش ماهه ظیلان ئیل سنه ۱۰۳۹ (ناخوانا) بدانند که چون خلیفه سلطان عرض کرده‌اند از (برای؟) نیزه که از نحر شتر قربانی می‌باشد مقرر فرمودیم مستوفیان دیوان اعلی رقم این عطیه را در دفاتر خلود ثبت نموده سال به سال به دستور ایام چنگی سی یک

<sup>۱</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۱۶۴؛ محمد تقی مجلسی، یک دوره فقهه کامل فارسی، ص ۳۸؛ محمد تقی مجلسی، لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص ۲۵۲.

<sup>۲</sup>. انگلبرت کمپفر، سفرنامه کمپفر به ایران، ص ۱۸۳.

<sup>۳</sup>. پیترو دلاواله، سفرنامه پیترو دلاواله، ص ۸۸.

<sup>۴</sup>. شاردن، سفرنامه شاردن، ج ۴، ص ۱۵۶۴.



رأس نیزه را به عبدالرزاقد ساکن جوباره بخشیدیم. سیام شهر ذالحج (ذی الحجه) الحرام سنه –

<sup>۱</sup> ۱۰۳۹

برای این آیین مجلل، شتری سالم و پروار از بهترین نوع و نژاد<sup>۲</sup> و زیباترین شتران موجود انتخاب می‌کردند. گاهی ده روز پیش از عید قربان<sup>۳</sup> و گاهی سه روز پیش از عید این شتر ماده<sup>۴</sup> را «قالیچه پوش» می‌کردند،<sup>۵</sup> با انواع گل‌ها از جمله «گل بنفسه» و حتی «سبزی» و «شاخ و برگ» درخت «کاج» می‌آراستند.<sup>۶</sup> گاهی نیز آن را با لوازم پر زرق و برق طلا و نقره‌ی بدلى تزیین می‌کردند.<sup>۷</sup> سپس، در تمامی مدت سه روز یا ده روز باقیمانده تا عید شتر را در میدان‌ها، کوچه‌ها و خیابان‌های شهر می‌گرداندند.<sup>۸</sup> مردم از بالای درب خانه‌ها و دکان‌ها و دیوار باغ‌ها، گذشتن شتر را از کوچه‌ها تماشا می‌کردند.<sup>۹</sup> پیش‌پیش شتر نقاره، طبل و شیپور می‌نواختند و یک نفر نیز گاه‌گاه شعری می‌خواند و سخنانی دینی می‌گفت. مردم گردانگرد شتر اجتماع می‌کردند و زنان و کودکان و دیگر اهالی کوچه و بازار «پشم شتر» را به عنوان «تبrik و تیمن»، برای شفایابی و رهایی از رنج، می‌کنندند. فراوانی جمعیت به اندازه ای بود که عده ای چوب به دست نگهبان شتر بودند تا از زیاده‌روی مردم در کندن پشم شتر جلوگیری کنند. در غیر این صورت، چه بسا ممکن بود که شتر پیش از حضور در قربانگاه، بر اثر شکنجه ناشی از این کار تلف شود.<sup>۱۰</sup>

<sup>۱</sup>. عبد‌الحسین نوایی، استناد و مکاتبات سیاسی ایران، از سال ۱۰۳۸ تا ۱۱۰۵ق.، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ج ۲، ۱۳۶۰ه.ش.

ص ۸۱

<sup>۲</sup>. انگلبرت کمپفر، سفرنامه کمپفر به ایران، ص ۲۳۴.

<sup>۳</sup>. فدت آفاناس یویچ کاتف، سفرنامه کاتف، ص ۷۷؛ انگلبرت کمپفر، سفرنامه کمپفر به ایران، ص ۲۳۴.

<sup>۴</sup>. پیترو دلاواله، سفرنامه پیترو دلاواله، ص ۸۸.

<sup>۵</sup>. فدت آفاناس یویچ کاتف، سفرنامه کاتف، ص ۷۸.

<sup>۶</sup>. پیترو دلاواله، سفرنامه کاتف، سفرنامه یویچ کاتف، سفرنامه کاتف، ص ۸۸.

<sup>۷</sup>. زان باتیست تاورنیه، سفرنامه تاورنیه، ص ۹۲.

<sup>۸</sup>. پیترو دلاواله، سفرنامه پیترو دلاواله، ص ۸۸؛ فدت آفاناس یویچ کاتف، سفرنامه کاتف، ص ۷۸؛ انگلبرت کمپفر، سفرنامه کمپفر به ایران، ص ۲۳۴.

<sup>۹</sup>. پیترو دلاواله، سفرنامه پیترو دلاواله، ص ۸۹.

<sup>۱۰</sup>. همان، ص ۸۸؛ فدت آفاناس یویچ کاتف، سفرنامه کاتف، ص ۷۸.



در عصر شاه عباس صفوی روز عید قربان، یعنی دهمین روز ذی‌الحجه آیین نحر شتر به شکل ویژه‌ای برگزار می‌شد. بامدادان، پس از نماز صبح و پیش از سر زدن آفتاب، تمام سران و بزرگان شهر-حتی خود شاه- با گروه بسیاری از مردم، از طبقه‌های مختلف اجتماعی، جمعی سوار و جمعی پیاده، با سلام و صلوات در مکانی خارج از شهر گرد هم می‌آمدند. حلقه‌ی گسترده‌ای، از مردم تشکیل می‌شد که چهره‌های سرشناس سوار بر اسبان خود، در نخستین ردیف آن جای داشتند و پیادگان و سوارگان طبقه‌های مختلف اجتماعی در ردیف‌های بعدی قرار می‌گرفتند.<sup>۱</sup> همگی، بی‌صبرانه چشم به راه ورود شتر قربانی به قربانگاه بودند؛ شتری که از چندین روز پیش آراسته و در خیابان‌های شهر گردانیده شده بود.<sup>۲</sup>

قربانگاه را آب پاشی می‌کردند، جاروب می‌زدند و آماده می‌نمودند.<sup>۳</sup> سپس، شتر قربانی را با تشریفات ویژه‌ای می‌آوردن. پیشاپیش شتر، نیزه‌ای نوک تیز و درخشان می‌آوردن که برای کشتن و نحر شتر استفاده می‌شد.<sup>۴</sup> بنابر گزارشی دیگر از این عصر، پیشاپیش شتر نیزه و تبرا تزیین شده، حمل می‌کردند. در پی آن، تعدادی از «اصفهانی‌ها» دست در دست هم، به مانند دیوانگان نعره می‌کشیدند و پیشاپیش شتر گام می‌زدند. پس از آن‌ها نیز تعدادی از «تبائی‌ها» به همان شیوه، دیوانه‌وار فریاد می‌زدند و حرکت می‌کردند. نعره‌های دیوانه‌وار مردم و صدای سم اسبان فضای هراس انگیزی به وجود می‌آورد.<sup>۵</sup> قربانی پس از رسیدن به قربانگاه، به سوی فضای خالی نگه داشته شده‌ای که در مرکز جمعیت جای داشت، هدایت می‌شد و هنگام عبور از میان جمعیت، مردم بیش از پیش پشم‌هایش را می‌کنندند. سپس، هر کسی در جایی قرار می‌گرفت و چشم به راه نحر شتر می‌شد. گروهی چماق بدست از محله‌های مختلف شهر سوار بر اسب و پای پیاده در مرکز جمعیت متظر بودند. آن‌ها می‌خواستند: پس از قربانی شدن شتر، بی‌درنگ تکه‌ی بزرگی از گوشت او را بنابر آداب و رسوم رایج شهر به محله خویش ببرند.<sup>۶</sup>

<sup>۱</sup>. پیترو دلاواله، سفرنامه پیترو دلاواله، ص.۸۸.

<sup>۲</sup>. همان، ص.۸۹.

<sup>۳</sup>. فدت آفاناس یویچ کاتف، سفرنامه کاتف، ص.۷۸.

<sup>۴</sup>. پیترو دلاواله، سفرنامه پیترو دلاواله، ص.۸۹.

<sup>۵</sup>. فدت آفاناس یویچ کاتف، سفرنامه کاتف، ص.۷۸.

<sup>۶</sup>. پیترو دلاواله، سفرنامه پیترو دلاواله، ص.۸۹.



در صورت حضور شاه در شهر، پادشاه به طور معمول همراه با خانان، حاکمان، شاهزادگان، سپاهیان و نیز دیگر بزرگان شهر به قربانگاه می‌رفت.<sup>۱</sup>(ر.ک. تصویر شماره<sup>۲</sup>۳، تصویری از قربانی ویژه، در روز عید قربان) در این هنگام داروغه نیز می‌آمد و به دنبال او چوبی که انتهای نوک تیزی داشت، نیزه‌ای که با سیبکهای زرین آراسته شده بود و همچنین تیرا که تزیین یافته بود، آورده می‌شد. شتر را در قربانگاه بر زمین می‌خواباندند، پاهایش را می‌بستند و سی نفر قصاب با کاردهای بران بر روی پاهای او می‌نشستند. شاه و اطرافیانش یعنی سفیران و بازرسان کشورهای دیگر به شتر نزدیک می‌شدنند. سپس، شاه سوار بر اسب، دعا می‌خواند و پس از پایان آن با دست به داروغه اشاره می‌کرد. داروغه نیز که سوار بر اسب بود، نیزه را بر می‌داشت، روی زمین در کنار شتر می‌گذاشت و خودش دور می‌ایستاد. پس از آن تمام اطرافیان شاه از سفیران تا بازرسان به سرعت باز می‌گشتند؛ سوارکاران می‌تاختند و پیادگان می‌دویدند.<sup>۴</sup>

سرشناس‌ترین شخص حاضر، با نیزه‌ای ویژه گلوبی شتر را می‌شکافت.<sup>۵</sup>(ر.ک. تصویر شماره<sup>۶</sup>۴، تصویر دیگری از قربانی ویژه در روز عید قربان) قصابان بیدرنگ سر شتر را می‌بریدند، بدنش را قطعه‌قطعه می‌کردند و به قصر می‌بردند.<sup>۶</sup>این بخش از گوشت قربانی، بین شهر و محله‌های اطراف آن تقسیم می‌شد و تکه‌هایی از آن سهم دهات اطراف اصفهان که تعدادشان در شعاع ۱۲ میلی شهر، بیش از هزار واحد بود، می‌شد.<sup>۷</sup>همگان سیل آسا به سوی قربانی هجوم می‌بردند و با تبر، ساطور، شمشیر و کارد تکه‌ای از گوشت قربانی را جدا می‌کردند. رقابت میان نمایندگان محله‌های شهر برای بدست آوردن گوشت قربانی آغاز می‌شد و هر محله‌ای که تکه گوشت بزرگ‌تری بدست می‌آورد، افتخار بیشتری می‌یافتد. هر یک از محله‌ها برای خود رئیسی داشت و نمایندگان هر محله، تکه گوشت‌های خود را نزد او می‌بردند تا تمامی آنها را در یکجا گردآوری کنند. تکه‌های بزرگ گوشت را یا بر روی زمین می‌کشیدند یا بر روی اسب می‌گذاشتند. در یک چشم برهمن زدن، کشمکش‌ها چنان افزایش می‌یافتد که بیم آن می‌رفت همه‌ی حاضران از زین اسب بر زمین بیفتند. چه بسا گاهی یکی از اسب‌ها که از این همه سر و صدا هراسان می‌شد و

<sup>۱</sup>. همان، صص ۷۸-۷۹.

<sup>۲</sup>. پیترو دلاواله، سفرنامه پیترو دلاواله، ص ۹۱.

<sup>۳</sup>. فدت آفاناس یویچ کاتف، سفرنامه کاتف، ص ۷۹.

<sup>۴</sup>. پیترو دلاواله، سفرنامه پیترو دلاواله، ص ۹۱.



نمی‌خواست گوشتی را که بر پشت او گذاشته‌اند بر دوش بکشد، لگدپرانی می‌کرد و گوشت را بر زمین می‌افکند.<sup>۱</sup> زمین افتادن گوشت قربانی باعث خشم ملا می‌شد. زیرا باور داشتند که گوشت قربانی نباید بر روی زمین بیفتد. گوشت قربانی چنان به سرعت تاراج می‌شد که در مدتی کمتر از پنج دقیقه، به جز مشتی خون و امعاء و احشاء، چیز دیگری باقی نمی‌ماند.<sup>۲</sup>

هنگام بازگشت از قربانگاه، انبوه مردم و اسبان، رفت و آمد در خیابان‌ها را دشوار می‌کرد و زن‌های شهر با سر دادن شعار در خیابان‌های شهر از پادشاه استقبال می‌کردند. حضور زنان در مراسم استقبال از پادشاه ضروری بود و اگر به پیشواز شاه نمی‌رفتند، مورد سرزنش و جریمه قرار می‌گرفتند؛ در صورت تکرار این کوتاهی به سختی مجازات می‌شدند. شاه پس از بازگشت، با اطرافیان خود به بالکن کاخش می‌رفت.<sup>۳</sup>

سر شتر را نیز به کاخ می‌فرستادند؛<sup>۴</sup> با اسب به شهر می‌بردند و بر روی سکوی سنگی، در برابر بالکن پادشاه می‌گذاشتند. از همانجا، پنج بار آن را بر روی دست‌هایشان بلند می‌کردند، بر زمین می‌انداختند و فریاد می‌کشیدند. سپس، ابتدا مردی را بر فراز شانه‌هایشان و پس از آن بر روی دست‌هایشان بالاتر از سرهای خود مدت زیادی نگه می‌داشتند. شاه همان طور که بر بالکن ایستاده بود، دعا می‌خواند و مردم پس از پایان دعای پادشاه آن مرد را بر زمین می‌گذاشتند. در این هنگام سر، پاهای و گوشت شتر را به میدان بزرگ می‌آوردند و هر کس در گروه خودش می‌ایستاد و برای بردن سر شتر، نبرد می‌کرد. نبرد میان تبرازی‌ها و اصفهانی‌های اسب سوار برای دست یابی به سر شتر وحشتناک بود، به گونه‌ای که بیاده‌ها آسیب‌های مهلکی می‌دیدند. گروه پیروز، سر شتر را نزد پادشاه می‌برد و جایزه می‌گرفت. اگر کسی در این مبارزه شرکت نمی‌کرد، داروغه گزارش می‌داد و توبیخ می‌نمود. در صورت تکرار این رفتار، از سوی داروغه به سختی مجازات می‌شد.<sup>۵</sup>

در عصر «شاه صفی» نیز این آیین را صبح زود و در میدان بزرگی بیرون از شهر برگزار می‌کردند؛ درحالی‌که داروغه در مقام بیگلرییگی شتر را همراهی می‌کرد. شاه گاهی به همراه

<sup>۱</sup>. همان، ص ۸۹.

<sup>۲</sup>. همان، ص ۹۱.

<sup>۳</sup>. فدت آفاناس یویچ کاتف، سفرنامه کاتف، صص ۷۹-۸۰.

<sup>۴</sup>. پیترو دلاواله، سفرنامه پیترو دلاواله، ص ۹۱.

<sup>۵</sup>. فدت آفاناس یویچ کاتف، سفرنامه کاتف، ص ۸۰.



گروهی از بزرگان دربار در این مراسم حضور می‌یافت و گاهی هم شرکت نمی‌کرد و داروغه به نیابت از او حاضر می‌شد. حضور شاه در شهر سبب می‌شد که تمامی سران و بزرگان شهر در این مراسم شرکت کنند. پس از ورود پادشاه به قربانگاه، چند ملا به مدت نیم ساعت دعا می‌خواندند. سپس پادشاه زوینی به سوی شتر پرتاپ می‌کرد. اگر شاه نبود، داروغه نخستین ضربه را به شتر می‌زد. در همین هنگام، حیوان را با طناب‌هایی که به پاهایش بسته بودند، بر زمین می‌زدند. سپس، گردنش را قطع می‌کردند، پیکرش را به «یازده قطعه» تقسیم می‌نمودند و سرشن را به عنوان «قسمت دوازدهم» کنار می‌گذاشتند تا هر یک از دوازده دسته اصفهان سهمی از قربانی بگیرند. هر دسته سهم خود را به خانه رئیستان می‌بردند. این گوشت تا عید قربان سال بعد، نمک‌سود و نگهداری می‌شد. سپس، گوشت سال قبل را با برنج می‌پختند و در منزل ریش سفید دسته جشنی برای پذیرایی از تمامی اعضای دسته برپا می‌شد. این قطعه گوشت چندان بزرگ نبود که جوابگوی تمامی جمعیت باشد؛ بنابراین، تنها به برخی از اشخاص معتبر دسته از آن گوشت می‌دادند و برای دیگران مقداری برنج با گوشت گوسفند و مرغ می‌پختند. اضافه بر آن، صدقه‌ای هم میان فقرا تقسیم می‌کردند.<sup>۱</sup>

در عصر «شاه سلیمان»، این آیین بدین ترتیب برگزار می‌شد که نخست تمامی ساکنان اصفهان، محله به محله در قربانگاه حاضر می‌شدند. سپس، شتر قربانی را به قربانگاه می‌آوردند و با پاهای بسته بر روی زمین می‌خواباندند. بسیاری از تماشاگران، از مقابر مجاور یا نرده با غها بالا می‌رفتند تا از آنجا مراسم را ببینند. همگی چشم به راه شاه می‌ماندند تا اینکه سرانجام ظهر هنگام، پادشاه به همراه اطرافیانش وارد قربانگاه می‌شد. پیشاپیش شاه، به ترتیب یساول باشی یا فرمانده صوفی‌ها، یساولان یا صوفی‌ها که حدود «شصت نفر» بودند و با چوب‌هایی که در دست داشتند در میان ازدحام جمعیت برای دسته قربانی جا می‌گشودند، علمدار، ایشیک آقاسی باشی، مهتر و تعدادی شاطر حرکت می‌کردند. پس از آن‌ها شاه با عمامه‌ی جواهرنشان و اسب سرپاسفیدش قرار داشت. شکم اسب شاه با هنرمندی تمام به وسیله‌ی حنای سرخ روشن، رنگ آمیزی شده بود. این سرخی شکم در پهلوها به شکل زبانه‌های آتش در آمده بود. سر اسب را نیز با پری به رنگ گوشت تزیین و زین و افسار را با طلا و جواهر آراسته بودند. به دنبال شاه، وزیر اعظم سوار بر

<sup>۱</sup>. زان باتیست تاورنیه، سفرنامه تاورنیه، صص ۹۳-۹۲.



اسب به همراه دوازده خواجه سرای سفیدپوست و دوازده خواجه سرای سیاه پوست حرکت می‌کردند. پس از آن‌ها نیز گروه قزلباش‌ها یا سران و بزرگان دربار به همراه پسران و غلامان زرخاید خویش که روی هم رفته در حدود هزار نفر می‌شدند، می‌آمدند.<sup>۱</sup>

«شاه سلیمان» پس از ورود به قربانگاه، از اسب پیاده می‌شد. سپس، داروغه نیزه‌ای به او تقدیم می‌کرد تا شتر قربانی را با آن بکشد. پادشاه سه بار بر نیزه بوسه می‌زد و دوباره آن را به داروغه بازمی‌گرداند. داروغه نیزه را می‌گرفت و با آن چنان زخم عمیقی به سینه حیوان می‌زد که هنگام بیرون کشیدن نیزه شتر بر روی زمین می‌غلتید. بزرگان و سرشناسان شهر از هر سو هجوم می‌آوردنند تا با دست خود در کار قربانی شریک شونند. در ابتدا گلوی شتر را می‌بریدند؛ سر از تن حیوان جدا می‌کردند؛ بدون اینکه پوست از تنش جدا کنند، آن را به «دوازده قسمت» تقسیم می‌کردند و هر قسمت را به یکی از دوازده محله‌ی شهر هدیه می‌کردند. «جمجمه و احشاء» را در حصیری می‌بیچیدند و به احترام «آشپزخانه شاهی» کنار می‌گذاشتند تا در صورت تمایل مورد استفاده آن قرار گیرد.<sup>۲</sup>

پس از انجام این کارها، شاه سوار بر اسب و به همان ترتیبی که آمده بود بعد از ظهر به شهر باز می‌گشت. مردم نیز دور بیرق‌های خود جمع می‌شدند و همچون لشکری پیروز، سهم قربانی خود را به سوی محله خویش می‌بردند. یک سوارکار، گوشت مورد نظر را جلوی خود بر روی اسب می‌گذاشت و با نوای بوق و طبل و همراهی بیرق و مردم، محله به محله می‌برد. به هر رئیس خانوار اصفهانی به اندازه «یک فندق» یا «یک گردو» از گوشت این قربانی می‌رسید که آن را با گوشت گوسفند مخلوط می‌کردند و می‌پختند و با برنج می‌خوردنند. در طول چهارباغ تا میدان بزرگ، جمعیت همچون سیلی توقف ناپذیر اما منظم حرکت می‌کرد، بی‌آنکه بین «حیدری‌ها» و «نعمتی‌ها» زد و خوردی روی دهد. هنوز مردم از قربانگاه خیلی دور نشده بودند که اراذل و اویاش نعره کشان به بقایای قربانی حمله می‌کردند، و با دعوا و زد خورد بقایای قربانی را با فضولات حیوانی و خونی که از آن جاری بود غارت می‌کردند. حتی آثار خون را نیز با پارچه‌های ابریشمین به دقت تمام از زمین پاک می‌کردند. به گونه‌ای که پس از رفتن آن‌ها پی بردن به

<sup>۱</sup>. انگلبرت کمپفر، سفرنامه کمپفر به ایران، صص ۲۳۴-۲۳۵.

<sup>۲</sup>. همان، صص ۲۳۶-۲۳۷.



محل قربانی ناممکن می‌شد. آن‌هایی که دست خالی می‌رفتند مقداری خون به پیشانی خود می‌مالیدند تا معلوم شود که آن‌ها نیز در این مراسم شرکت داشته‌اند.<sup>۱</sup>

در واپسین سال حکومت «شاه سلیمان» و ابتدای حکومت «شاه سلطان حسین» صفوی چند روز پیش از عید قربان، شتر را می‌آراستند و با زین مزین در شهر می‌گردانیدند. سه کودک بر پشت شتر سوار می‌شدند و عده‌ای نیز از پیش رو و پشت سر، برخی تبر به دست، برخی ساطور به دست و برخی نیزه به دست آن را همراهی می‌کردند. بدین ترتیب شتر را چند روز پیاپی در تمامی محله‌های شهر می‌گردانیدند و نذر و صدقه زیادی گردآوری می‌کردند. روز عید، مردم در برابر منزل داروغه اجتماع می‌کردند. سپس داروغه با دو تن سلاخ پیشاپیش به راه می‌افتداد و شتر و مردم نیز به دنبال آنان به سوی قربانگاه می‌رفتند. در قربانگاه دست و پای شتر را می‌بستند، داروغه که تاج قزلباش بر سر داشت با زوینی، به شتر زخم می‌زد. پس از آن، مأموران کشتار بی درنگ ریسمان را می‌کشیدند و دو سلاخ سر از تن شتر جدا می‌کردند. سر را پیش شاه می‌بردند و صله می‌گرفتند؛ دست و پاهای نیز هر یک برای گرفتن انعام به منزل یکی از بزرگان فرستاده می‌شد. گوشت حیوان نیز به فقرا و اگذار می‌گشت و در اندک مدتی نشانی از آن باقی نمی‌ماند.<sup>۲</sup>

### ب. قربانی‌های همگانی و عمومی

مردم به قربانی شتر که طی یک آیین ویژه نحر می‌شد، بسنده نمی‌کردند. هر کس بر اساس توانایی اقتصادی خود «گوسفند»، «بره» یا دست کم «مرغ»<sup>۳</sup> ی را قربانی می‌کرد.<sup>۴</sup> قربانی کردن، تشریفات خاصی نداشت و تنها منحصر به ذبح حیوان می‌شد؛ ممکن بود حتی آشپز یا شخص دیگری این کار را انجام دهد؛ همان طور که همیشه انجام می‌شد.<sup>۵</sup> آن‌ها دوست داشتند در این روز از گوشت قربانی بخورند؛ بنابراین، پس از ذبح قربانی بخشی از گوشتیش را برای خود می‌گرفتند و بخش دیگر را به دیگران، به ویژه فقیران انفاق می‌کردند.<sup>۶</sup> در عصر «شاه عباس اول» که گویی جامعه در

<sup>۱</sup>. انگلبرت کمپفر، سفرنامه کمپفر به ایران، صص ۲۲۶-۲۲۷.

<sup>۲</sup>. جملی کارری، سفرنامه کارری، صص ۱۱۳-۱۱۴.

<sup>۳</sup>. انگلبرت کمپفر، سفرنامه کمپفر به ایران، ص ۱۸۳.

<sup>۴</sup>. جملی کارری، سفرنامه کارری، ص ۱۱۴.

<sup>۵</sup>. پیترو دلاواله، سفرنامه پیترو دلاواله، ص ۸۸.

<sup>۶</sup>. جملی کارری، سفرنامه کارری، ص ۱۱۴.



رفاه اقتصادی نسبی بود، هر خانه یک یا چندین «گوسفند» قربانی می‌کرد. سپس، قسمتی از گوشت قربانی را می‌پختند و قسمت دیگر را در راه خدا به مستمندان می‌دادند.<sup>۱</sup> در عصر «شاه صفی» نیز مردم صبحگاهان و پیش از طلوع آفتاب عید قربان، گوسفند یا بره ای را در بیرون از منزل خود قربانی می‌کردند. سپس، گوشت آن را به فقیران و تهییدستان همسایه‌ی خود می‌دادند و به هیچ وجه گوشت یا پوستش را برای خود به منزل نمی‌بردند. زیرا بر این باور بودند که حضرت ابراهیم(ع) نیز گوشت گوسفندی را که به جای اسماعیل قربانی کرد، به منزل نبرد.<sup>۲</sup> برخی از نقل‌ها حاکی از آن است که در عید قربان یکی از سال‌های حکومت «شاه سلیمان» صفوی تنها در «اصفهان»، مردم بیش از «یک‌صد هزار» گوسفند قربانی کردند.<sup>۳</sup> آین رقم گرچه اغراق آمیز است اما در سرزمینی که بیشترین مصرف گوشت آن، گوشت گوسفند بود، دور از واقع نیست. به ویژه اینکه در روزهای معمولی سال، روزانه «دو هزار» گوسفند در «داخل شهر» و «هزار و پانصد» گوسفند در « محله‌های خارج اصفهان» ذبح می‌شد و روزانه تنها «نود رأس» گوسفند برای «مطبخ شاه» می‌کشتند.<sup>۴</sup>

### ۱-۳. عید غدیر

روز عید غدیر، یعنی هجدهم ذی‌الحجه روزی محسوب می‌شد که خداوند متعال به نویسنده‌گان اعمال آدمی فرمان می‌دهد، قلم بردارند و به مدت سه روز به واسطه کرامت پیامبر(ص) و ائمه اطهار(ع) برای دوستداران و شیعیان آن‌ها گناه ننویسنند. روزی که پروردگار آن را برای پیامبر(ص) و آل و خویشان او مقرر کرده است. روزی که خداوند دارایی کسی را که در آن روز عبادت کرده و بر خود، عیال و برادران مؤمن خود توسعه نموده باشد، می‌افزاید و او را از آتش دوزخ می‌رهاند. روزی که خداوند شیعیان را مشکور و مقبول می‌کند، گناهانشان را می‌آمرزد و کارهایشان را می‌پذیرد. روزی که «بزرگ‌ترین عید خداوند» است و دعاها مستجاب می‌شود.

<sup>۱</sup>. پیترو دلاواله، سفرنامه پیترو دلاواله، ص ۸۸.

<sup>۲</sup>. آدام اولتاریوس، سفرنامه آدام اولتاریوس، ج ۲، ص ۴۸۶.

<sup>۳</sup>. انگلبرت کمپفر، سفرنامه کمپفر به ایران، ص ۲۳۷.

<sup>۴</sup>. شاردن، سفرنامه شاردن، ج ۴، ص ۱۵۸۴.



روزی که پیامبر خدا(ص) بر عالمیان شرط کرد: «هر که اعتقاد به امامت امیرالمؤمنین و یازده فرزندش کند آتش دوزخ بر او حرام باشد.».<sup>۱</sup>

این روز را روزی می‌دانستند که عید اهل بیت(ع) است و باید از خداوند افزایش عمر، علم و دارایی خواست. روز مهروزی با مؤمنان و دشمنی با دشمنان ایشان؛ روز رسیدن به رحمت خداوند رحمان؛ روز ترک گناهان کبیره و صغیره؛ روز عبادت. روزی که شب آن، زمان افطاری دادن به مؤمنان و روزش هنگام تبریک گویی است و مؤمنان وقتی به یکدیگر می‌رسند، باید این روز را به هم تهنیت گفته و بگویند: «الحمد لله الذى جعلنا من المتمسّكين بولاية اميرالمؤمنین و الائمه صلوات الله عليهم». روزی که هرکس به خاطر عید غدیر زینت کند، خداوند گناهان کبیره و صغیره‌اش را می‌آمرزد و فرشتگان را به سوی وی می‌فرستد تا برایش حسنی بنویسند و تا سال آینده در همین روز، بر درجاتش بیفزایند. روزی که هرکس در آن روز مؤمنی را طعام دهد گویی تمامی پیامبران و صدیقان را طعام داده است. روزی که هرکس مؤمنی را زیارت کند خداوند هفتاد نور به قبر او داخل می‌کند، قبرش را فراخ می‌نماید و هر روز هفتاد فرشته او را زیارت می‌کنند و وی را در قبر به بهشت بشارت می‌دهند.<sup>۲</sup>

مستحب می‌دانستند که در این روز، روزه بگیرند،<sup>۳</sup> غسل کنند،<sup>۴</sup> لباس فاخر پوشند<sup>۵</sup> و نماز عید غدیر بخوانند. این نماز، نمازی دو رکعتی بود که در هر رکعت یک مرتبه سوره‌ی حمد و ده مرتبه «آیه‌الکرسي»، سوره «قدر» و سوره‌ی «اخلاص» را می‌خوانند. اوّل وقت آن، نیم ساعت پیش از زوال آفتاب بود.<sup>۶</sup> پسندیده می‌داشتند که نماز غدیر را به جماعت و در صحراء بخوانند.<sup>۷</sup> پس از نماز دعای طویل(ر.ک. پیوست شماره ۱۰، دعای طویل) را که شیخ طوسی در «مِصْبَاحُ الْمُتَهَجِّد» نقل کرده

<sup>۱</sup>. محمدتقی مجلسی، لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص ۲۵۱.

<sup>۲</sup>. محمدتقی مجلسی، لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص ۲۵۲.

<sup>۳</sup>. ملا محسن فیض کاشانی، رسائل فیض کاشانی، ج ۲، رساله ۸، ص ۷.

<sup>۴</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۳۸؛ ملا محسن فیض کاشانی، رسائل فیض کاشانی، ج ۲، رساله ۴، ص ۲۹.

<sup>۵</sup>. محمدتقی مجلسی، لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص ۲۴۲.

<sup>۶</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۱۹۶؛ محمدتقی مجلسی، یک دوره فقه کامل فارسی، ص ۴۱.

<sup>۷</sup>. محمدتقی مجلسی، یک دوره فقه کامل فارسی، ص ۴۱.



است<sup>۱</sup> بخوانند، سپس حاجت خود را از خداوند بخواهند. خطبه‌ی این نماز مانند نماز جمعه پیش از نماز بود. زیارت حضرت امیرالمؤمنین(ع) از دور و نزدیک در این روز سنت بود. برخی نیز می‌گفتند: مستحب است خطبه را پس از نماز بخوانند و در خطبه، فضایل این روز را بیان کنند؛ سپس، پس از پایان یافتن خطبه، مصافحه نمایند و عید را به یکدیگر تبریک بگویند.<sup>۲</sup>

این عید به عنوان عید ولایت حضرت علی(ع) از آن جهت که با داعیه‌های مذهبی صفوی مناسبتی خاص داشت، در اصفهان عهد صفویه مورد توجه مردم قرار می‌گرفت.<sup>۳</sup> جشن و سرور این عید نه تنها در پایتخت که حتی در شهرهای دور از مرکز نیز برپا می‌شد؛ اما جشن‌های سرور دورتر از پایتخت که زیر نظر خان یا داروغه هر شهر برگزار می‌شد، ممکن بود از آموزه‌های مذهبی رایج فاصله داشته باشد. به عنوان مثال: در یکی از روزهای عید غدیر «عصر شاه صفوی»، در شهر «شماخی» جشن و سروری به مناسبت این روز برپا شد که سفیران کشورهای خارجی را نیز به آن دعوت کرده بودند. در این روز مجالس جشن متعددی برپا بود و خان نیز مراسم جشن خود را در چادر بزرگی در خارج از شهر شماخی در کنار یک رودخانه، برپا کرده بود. در این مراسم انواع و اقسام سرگرمی، به ویژه «رقص» برقرار بود. یکی از رقصان، پسربچه بالغی بود که دو زنگ به انگشتان خود بسته بود و با نوای موسیقی و صدای این زنگ‌ها می‌رقصید. پسربچه دیگری به لباس خود زنگ‌های متعددی آویخته بود و با آن رقص می‌کرد. مرد عرب سیاه پوستی می‌مونی را با خود آورده بود که با آهنگ موسیقی جست و خیز می‌کرد، می‌رقصید و روی زانوهای میهمانان می‌رفت و می‌نشست. در بیرون از چادر نیز دیگر مردم، هر کدام به شیوه‌ای سرگرم بودند؛ عده‌ای به دویدن و مسابقه، عده‌ای به رقص، برخی به پرش و برخی نیز به نشانه روی و تیراندازی مشغول بودند.<sup>۴</sup>

<sup>۱</sup>. ابوجعفر محمد بن حسن طوسی، *مصابح المتهجد*، بیروت: مؤسسه فقه الشیعه، ج ۱، ۱۴۱۱هـ، ص ۷۴۸-۷۵۱.

<sup>۲</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، *جامع عباسی*، ص ۱۹۶.

<sup>۳</sup>. محمد تقی مجلسی، یک دوره فقه کامل فارسی، ص ۴۱.

<sup>۴</sup>. علی اکبر جعفری، اصفهان ذیای هزار و یک شب صفویان، *مجموعه مقالات همایش اصفهان و صفویه*، ج ۱، ص ۱۲۴.

<sup>۵</sup>. آدام اولتاریوس، *سفرنامه آدام اولتاریوس*، ج ۲، ص ۴۶۵.



آیین عید غدیر که به «عید برادری» نیز معروف بود<sup>۱</sup> و جزو آیین‌های اختصاصی شیعه محسوب می‌شد، به طور معمول، در دوره‌های مختلف حکومت صفوی<sup>۲</sup> حتی تا واپسین سال‌های این حکومت برگزار می‌شد؛ به ویژه آیین «نماز غدیر» و «دعا» و « Ziارت».<sup>۳</sup> مردم شهرهای مختلف، به خصوص ساکنان پایتخت در شب‌های عید، به زیارتگاه‌ها و مساجد می‌رفتند و در «روز عید غدیر» زنان و مردان با یکدیگر «عقد اخوت» می‌بستند و «برادرخوانده» و «خواهرخوانده»<sup>۴</sup> هم می‌شدند.<sup>۵</sup>

### ۱-۳-۱. برادرخواندگی

برادرخواندگی به طور معمول، براساس مقتضیات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و خاندانی صورت می‌گرفت. بدین ترتیب که اگر مردم از یکدیگر خوششان می‌آمد «صیغه برادری» می‌خواندند و پیوند دوستی و صمیمیت همیشگی تا پایان عمر می‌بستند. برای این پیمان آیین ویژه‌ای داشتند. چون به روابط خانوادگی اهمیت زیاد می‌دادند، سالی یک بار تمامی مردان و پسران دور و نزدیک یک خاندان گرد هم می‌آمدند و در یک میهمانی مشترک به صحبت و درد دل می‌نشستند. در این جلسات اگر دو نفر از یکدیگر خوششان می‌آمد و تصمیم به دوستی و صمیمیت پایدار می‌گرفتند، برای «برادرخواندگی» آماده می‌شدند. بدین منظور، در درجه اول باید یک نفر «معمر» و «محترم» از افراد خانواده را به عنوان «پدرخوانده» انتخاب می‌نمودند و پس از توافق درباره این پدرخوانده نزد او رفته دامنش را می‌گرفتند و می‌گفتند تو را به عنوان پدر خود انتخاب کرده‌ایم و امیدواریم ما را به فرزندی خود بپذیری. سپس هر سه نفر نزد «خلیفه» می‌رفتند، دست او را می‌بوسیدند و تقاضای خود را بر زبان می‌آوردن. آن گاه اول «پدرخوانده»‌ها و به دنبال او «برادرخوانده‌ها» روی شکم دراز می‌کشیدند تا «خلیفه» آن‌ها را «تبرک» کند و خلیفه با عصای خود سه ضربه به پشت

<sup>۱</sup>. پیترو دلاواله، سفرنامه پیترو دلاواله، ص ۹۸.

<sup>۲</sup>. ملک شاه حسین محمود سیستانی، احیاء الملوك، ص ۵۲۲؛ پیترو دلاواله، سفرنامه پیترو دلاواله، ص ۹۸؛ آدام اولثاریوس، سفرنامه آدام اولثاریوس، ج ۲، ص ۴۶۵.

<sup>۳</sup>. ملا محمد مؤمن کرمانی، صحیفه الارشاد، تحقیق و تصحیح: محمد ابراهیم باستانی پاریزی، تهران: نشر علم، ج ۱، ۱۳۸۴.ش، ص ۳۵۰؛ میرزا محمدخلیل مرعشی صفوی، مجمع التواریخ، ص ۸۴.

<sup>۴</sup>. ملک شاه حسین محمود سیستانی، احیاء الملوك، ص ۵۲۲.

<sup>۵</sup>. ملا صالح قزوینی، نوادر، ص ۳۴۶، نقل در، صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص ۷۹۱.



پدرخوانده و هر یک از برادرخواندها می‌زد؛ با ضربه اول می‌گفت: «الله»، با ضربه دوم «محمد» و با ضربه سوم «علی»؛ آن‌ها بلند می‌شدند و عصای خلیفه را می‌بوسیدند. بدین ترتیب، پیمان برادری میان آن دو منعقد می‌شد و از آن پس به طور کامل نسبت به یکدیگر صمیمی و وفادار می‌ماندند و روابط آن‌ها از برادران حقیقی نیز نزدیک‌تر می‌شد. می‌گفتند: ما از دو برادر تنی هم صمیمی‌تریم زیرا از نظر روحی با یکدیگر ارتباط داریم.<sup>۱</sup>

نقض پیمان برادری از گناهان بزرگ به شمار می‌آمد و خیانت برادرخواندها به یکدیگر «مردم آزاری» نامیده می‌شد که در مورد آن ضرب المثلی بدین قرار داشتند: «می‌بحور، منبر بسوزان، آتش اندر خرقه زن، ساکن بتخانه باش و مردم آزاری مکن».<sup>۲</sup> اگر اختلافی میان دو برادرخوانده روی می‌داد هردو به ناچار در اجتماع خانوادگی سالانه حاضر می‌شدند. پیش از این اجتماع، یکی از آن‌ها باید به درب خانه دیگری می‌رفت و با چهره غمگین و گردن کج می‌ایستاد. سپس، برادرخوانده از خانه خارج می‌شد و سه بار او را دعوت می‌کرد که وارد خانه شود. هردو وارد خانه می‌شدند و از آنجا به همراه هم به جلسه سالانه خانوادگی خود می‌رفتند و ماجراخود را برای حاضران بازگو می‌کردند. حاضران قضاوت می‌کردند و گناهکار و مقصراخود را مشخص می‌کردند. گناهکار ناگزیر یک میهمانی می‌داد و سپس، دو «برادرخوانده» به اتفاق «پدرخوانده» خود نزد «خلیفه» می‌رفتند و پیمان برادری نقض شده را از نو منعقد می‌کردند.<sup>۳</sup>

به طور معمول، پس از برقراری «عقد اخوت» هر یک از دو طرف هدیه‌هایی هم بر حسب توانایی مالی خویش به یکدیگر می‌دادند که گاهی این هدیه‌ها «جامه آخرت»(کفنه) و «زیارت‌نامه» و «تریت امام حسین(ع)» بود.<sup>۴</sup> برادرخوانده‌گی و عقد اخوت در جامعه عصر صفوی امری رایج بود.<sup>۵</sup> این امر را فقط به مردان اختصاص نداده بودند، بلکه پیوند برادری بین «مردان و زنان» نیز برقرار می‌شد:

<sup>۱</sup> آدام اوئلاریوس، سفرنامه آدام اوئلاریوس، ج ۲، ص ۶۴۶.

<sup>۲</sup> همان، ج ۲، ص ۶۴۷.

<sup>۳</sup> همانجا.

<sup>۴</sup> علی اکبر ارمنی، اعتراف نامه، ص ۱۲۲-۱۲۳.

<sup>۵</sup> بوداق منشی قزوینی، جواهر الاخبار، ص ۱۸۰؛ علی اکبر ارمنی، اعتراف نامه، صص ۹۹ و ۱۰۲ و ۱۲۲.



«عوزبک نامی قجر که زن صنی قولیخان در خانه او بود خودش و زنش هردو آمده با من صیغه اخوت خواندند. و جماعتی از مردان و زنان آمده صیغه اخوت خواندند. و یکی از آن خواهر خوانده‌ها مرا برد به خانه‌اش و در اتاقی طنابی مرا نشانید و در میان، پرده کشید. و من در کنار کرسی نشسته و دختر و عروس او و جاهل‌ها در آن طرف پرده نشستند.»<sup>۱</sup>

برخی از عالمان و خطیبان و واعظان در فرصت‌های مختلف، از جمله خطبه‌های نماز جمعه مسلمانان را به برادرخواندگی، به ویژه عقد اخوت با نو مسلمانان سفارش می‌کردند و می‌گفتند: ای جماعت مسلمانان شما را سفارش می‌کنم هر جا جدیدالاسلامی که از صدق مسلمان شده باشد به او مهربانی نمایید و صیغه اخوت با او بخوانید که صواب بسیار دارد. و حدیثی در باب این مقدمه نقل می‌کرد که فردای قیامت پروردگار عالم امر می‌فرماید که ملائکه را اسبی با زین و یراق مرصع می‌آورند و جدیدالاسلام بر او سوار می‌شود و چندین ملائکه بر اطراف او و حلّه از بهشت در بر، مردم خواهند گفت بار خدایا این کدام پیغمبر است؟ ندا می‌آید که پیغمبر نیست این مرد کافر بوده است دست از کفر برداشته در آن دنیا و به دین غرای حبیب من محمد مصطفی(ص) درآمده و این رتبه را از آن یافته است.<sup>۲</sup>

### ۱-۳-۲. خواهرخواندگی

خواهرخواندگی و خواندن صیغه خواهری میان زنان رواج بسیاری داشت؛ به گونه‌ای که باور داشتند: زن باید خواهرخوانده داشته باشد و اگر کسی بمیرد و خواهرخوانده نداشته باشد، نمی‌تواند امیدوار به بهشت باشد. کسی که خواهرخوانده‌ای داشت و وقت خود را صرف او می‌کرد، می‌گفتند: بی حساب، وارد بهشت می‌شود.<sup>۳</sup> خواهرخواندگی را فقط در «روز عید غدیر» و در یکی از «اما‌مزاده‌ها» انجام می‌دادند. اطراقیان آن‌ها نیز به هنگام برقراری پیوند خواهرخواندگی، با کوفن دایره آهنگ شادی و شادمانی می‌نواختند و با شربت از میهمانان پذیرایی می‌کردند. برای خواهرخوانده شدن یکی از آن دو زن می‌گفت: «به حق شاه خیر گیر.» دیگری ادامه می‌داد: «خدایا مطلب ما را برآور و بپذیر.»<sup>۴</sup>

<sup>۱</sup>. علی اکبر ارمنی، اعتراف نامه، ص ۱۰۲.

<sup>۲</sup>. همان، ص ۱۰۹.

<sup>۳</sup>. آقا جمال خوانساری، کلشوم ننه، ص ۱۰۹.

<sup>۴</sup>. همان، ص ۱۱۰.



اگر زنی می‌خواست بدون دیدن زن دیگری، با او خواهرخوانده شود عروسکی از موم می‌ساخت؛ خوان پوشی بسیار آراسته تهیه می‌کرد، بر روی خوانی از شیرینی می‌افکند؛ سپس، عروسک را بر روی خوان می‌نشاند و به نزد زنی که می‌خواست با او خواهرخوانده شود، می‌فرستاد. خوان شیرینی را زنی معتبر و مورد اعتماد که «پاسبز»(میانجی) خوانده می‌شد، می‌برد. زن دریافت کنندهٔ خوان، اگر دوست داشت درخواست خواهرخواندگی را پذیرد ناگزیر یک کجک نقره که در اصطلاح زنان گلوبند نامیده می‌شد، بر سر عروسک می‌انداخت و به پاسبز نیز خلعت می‌داد. اگر هم رغبتی به پذیرش درخواست نداشت، بر سر عروسک چادری سیاه می‌انداخت و آن را پس می‌فرستاد.<sup>۱</sup>

رسم بود که خواهرخوانده‌ها به طور معمول، چهارده دستمال همراه خود داشته باشند: ۱.

دستمال غمزه بند(بر پیشانی و دست راست خود می‌بستند)؛ ۲. دستمال عشهه بند(بر یک طرف سر و کج می‌بستند)؛<sup>۲</sup> ۳. دستمال زلف بند(به گونه‌ای می‌بستند که یک سوی پیشانی و یک سوی زلف را بگیرد)؛ ۴. دستمال یکه شاخ(یک سر این دستمال را به سر بند می‌کردند و سر دیگرش را بر دوش می‌انداختند)؛ ۵. دستمال چکی چکی(در خواهرخواندگی این دستمال را از زیر چانه می‌بردند و سرهای آن را به پشت سر، بند می‌کردند)؛ ۶. دستمال زناربند(ین دستمال را از پشت گردن به جلوی سر می‌آوردند و گره می‌زدند)؛ ۷. دستمال بال بند(آن را بر روی بازو می‌بستند)؛ ۸. دستمال داغ بند(آن را بین دست و آرنج می‌بستند)؛ ۹. دستمال مکن مرگ ما(آن را به پشت دست می‌بستند، به گونه‌ای که انگشت بزرگ را نگیرد)؛<sup>۳</sup> ۱۰. دستمال حقه بند(این دستمال را بر ران و روی زیر جامه می‌بستند)؛ ۱۱. دستمال سرخاب پیچ؛ ۱۲. دستمال آجیل بند(برای میهمانی‌ها استفاده می‌شد)؛<sup>۴</sup> ۱۳. دستمال فرق بند؛ ۱۴. دستمال مزه بند.<sup>۵</sup>

آن‌ها پس از برگزاری مراسم خواهرخواندگی با فرستادن برخی هدیه‌های کوچک برای هم، نسبت به یکدیگر ابراز احساسات می‌کردند. هر یک از این هدیه‌ها معنای نمادین ویژه ای داشت به عنوان مثال: ۱. «هل درست»؛ یعنی حلم دارم. ۲. «هل باز»؛ یعنی هلاکم. ۳. «هل یک

<sup>۱</sup>. همان، صص ۱۱۵-۱۱۳.

<sup>۲</sup>. همان، ص ۱۱۰.

<sup>۳</sup>. همان، ص ۱۱۲.

<sup>۴</sup>. همان، ص ۱۱۳.



طرف پوست کنده»؛ یعنی از حلم تکه شدم. ۴. «میخک»؛ یعنی کبابم. ۵. «دارچینی لوله»؛ یعنی قربانت شوم. ۶. «دارچینی بازکرده»؛ یعنی بیمارم، چه کنم؟ ۷. «بادام درست»؛ یعنی هیچ غم مخور، من از تو هستم.<sup>۱</sup> ۸. «بادام یک طرف ساییده»؛ یعنی درد و ضعف دارم، این را مالیده‌ام تو هم بمال. ۹. «نبات»؛ یعنی در چشم من شیرینی. ۱۰. «صندل»؛ یعنی همیشه تو را می‌بویم. ۱۱. «شیشه»؛ یعنی دل من از دست تو نازک شده؛ ۱۲. «عناب»؛ یعنی: عناب لب لعل تو را قند توان گفت/چیزی که به جایی نرسد چند توان گفت. ۱۳. «زعفران»؛ یعنی: زردم کردی چو زعفران سوده/ تا چند خورم غم تو را بیهوده. ۱۴. «انچوچک»(انچکک)؛ یعنی لعنت بر تو.<sup>۲</sup> ۱۵. «فندق شور نکرده»؛ یعنی خورم تو را خورده و می‌خورم. ۱۶. «فندق شور»؛ یعنی سراپا داغ تو را به دل دارم. ۱۷. «فندق سر داغ کرده»؛ یعنی در طلب تو آتش به سرم افتاده است. ۱۸. «بادام پوست کنده»؛ یعنی: بادام سپید سر برآورده ز پوست/ عالم خبر است من تو را دارم دوست. ۱۹. «کاه»؛ یعنی: تکیه بر دیوار دارم همچو کاه از دست تو/ بر در و دیوار بنویسم که آه از دست تو.<sup>۳</sup> ۲۰. «زغال»؛ یعنی دشمنت رو سیاه شود. ۲۱. «موم»؛ یعنی از غمت مثل موم شدم. ۲۲. «کاغذ سرخ»؛ یعنی: برایت می‌نویسم نامه ای از بس که خون گریم/ تو گویی کاغذ مکتوب من رنگ حنا دارد. ۲۳. «کاغذ زرد»؛ یعنی این زردی رنگ از فراق تو شده است.<sup>۴</sup>

#### ۱-۴. عید بابا شجاع الدین

جشن «عید بابا شجاع الدین» در روز «نهم ربیع الاول» برگزار می‌شد. حتی دربار شاهان صفوی در این روز محفلي با حضور پادشاه و بزرگان و عالمان شيعي تشکيل می‌داد که به طور معمول، در اين محفل گفتگوهایی علمی پیرامون مسائل مختلف شکل می‌گرفت؛ گاهی نیز از «نهم ربیع الاول» و فلسفه وجودی آن سخن می‌گفتند. همین گفتگوها گاهی گام نخست نگارش یک کتاب در این موضوع می‌شد که کتاب «تحفه فیروزیه شجاعیه به جهت سده سنیه سلطان حسینیه» یکی از این گونه

<sup>۱</sup>. همان، ص ۱۱۸.

<sup>۲</sup>. همان، ص ۱۱۹.

<sup>۳</sup>. همان، ص ۱۲۰.

<sup>۴</sup>. همان، ص ۱۲۱.

کتاب‌هاست و در آن به پیشینه این عید در بین شیعیان کاشان در دوره پیش از صفویه، اشاره‌هایی شده است.<sup>۱</sup>

باور عمومی جامعه این بود که «عمر بن خطاب» در روز «نهم ربیع الاول» سال ۴۲۳ه.ق. به دست «بابا شجاع الدین» معروف به «ابوئلؤ فیروز»، کشته شده است. به همین مناسبت، روز «نهم ربیع الاول» را روز «عید بابا شجاع الدین» نامیده بودند و آن روز را جشن می‌گرفتند.(ر.ک. تصویر شماره<sup>۵</sup>، تصویری از عید بابا شجاع الدین) آن‌ها «ابوئلؤ» را شیعه‌ی خالص و فردی مؤمن و متقد می‌دانستند که پس از قتل «عمر بن خطاب» به کاشان گریخت و در آنجا مدفون شد. آن‌ها معتقد بودند که او عمر را با «سینچه کارد کشت»؛ به همین سبب، «سینچه کارد» را «عمرکش» می‌خوانندند.<sup>۳</sup> تعصب آن‌ها نسبت به «ابو لؤلؤ» بسیار زیاد بود به گونه‌ای که از تردیدکنندگان در مسلمانی او، با عناوین توهین آمیز یاد می‌کردند.<sup>۴</sup>

برای این روز حدیثی از امام علی النقی(ع) و امام حسن عسکری(ع) نقل می‌کردند که روز «نهم ربیع الاول» را روز کشته شدن «عمر بن خطاب» می‌دانست و سفارش می‌کرد این روز را «عید» بگیرند.<sup>۵</sup> بر اساس این حدیث، ۷۲ فضیلت برای این روز شمرده می‌شد.<sup>۶</sup> این عید مورد توجه جدی پادشاهان صفوی بود و آن‌ها این روز را تکریم و تعظیم می‌کردند و هرسال در این روز بذل و بخشش و انفاق و احسان بسیاری می‌کردند. به ویژه، شاه طهماسب و شاه عباس اول صفوی که بودجه‌های هنگفتی برای این عید اختصاص می‌دادند.<sup>۷</sup> حتی در سال ۱۱۲۱ه.ق. یعنی واپسین سال‌های حکومت شاه سلطان حسین صفوی این آیین برگزار شد.<sup>۸</sup>

<sup>۱</sup>. میرزا عبدالله افندی، تحفه فیروزیه، برگهای ۳-۴، نقل در، صفویه در عرصه دین، فرهنگ و سیاست، ج ۱، صص ۴۲۵ و ۴۲۹-۴۲۸.

<sup>۲</sup>. میرزا عبدالله افندی، تحفه فیروزیه، ص ۳۱، نقل در، صفویه در عرصه دین، فرهنگ و سیاست، ج ۱، صص ۴۴۲-۴۴۳.

<sup>۳</sup>. میرزا عبدالله افندی، تحفه فیروزیه، ص ۱۰۷، نقل در، صفویه در عرصه دین، فرهنگ و سیاست، ج ۱، ص ۴۵۴.

<sup>۴</sup>. میرزا عبدالله افندی، تحفه فیروزیه، ص ۴۵، نقل در، صفویه در عرصه دین، فرهنگ و سیاست، ج ۱، ص ۴۴۵.

<sup>۵</sup>. میرزا عبدالله افندی، تحفه فیروزیه، برگ ۱۵۱-۱۵۱ر، نقل در، صفویه در عرصه دین، فرهنگ و سیاست، ج ۱، ص ۴۷۴.

<sup>۶</sup>. میرزا عبدالله افندی، تحفه فیروزیه، برگ ۱۵۸، نقل در، صفویه در عرصه دین، فرهنگ و سیاست، ج ۱، ص ۴۷۴.

<sup>۷</sup>. میرزا عبدالله افندی، تحفه فیروزیه، ص ۷۸، برگ ۱۶۷، نقل در، صفویه در عرصه دین، فرهنگ و سیاست، ج ۱، ص ۴۷۵.

<sup>۸</sup>. ملا محمد مؤمن کرمانی، صحیفة الارشاد، تهران: نشر علم، ج ۱، ۱۳۸۴ه.ش.، صص ۳۶۸-۳۶۹.



این آیین از همان آغازین سال‌های حکومت صفوی، به ویژه پس از آمدن «محقق کرکی»<sup>۱</sup> به دربار شاه اسماعیل برگزار می‌شد. او «عید بابا شجاع الدین» را که پیش از آن گمان می‌کردند در ۲۶ ذی‌الحجه است<sup>۲</sup> و مشتبه و متروک شده بود، به روز «نهم ربیع الاول» بازگرداند و آیین آن را زنده کرد.<sup>۳</sup> در میان عالمان مشهور بود که روز ۲۶ ذی‌الحجه، روز کشته شدن «عمر بن خطاب» است و مشهور مردم و عموم جامعه این بود که روز نهم روز کشته شدن عمر می‌باشد.<sup>۴</sup>

آیین‌های این روز عبارت بود از: «غسل کردن»، «لباس نو پوشیدن»، «صدقه دادن»، «اطعام کردن»، «برطرف کردن کینه‌ها و کدورت‌ها» و «جشن و سرور و شادمانی».<sup>۵</sup> با این حال، مردم معمولی جامعه، به ویژه مردم کاشان در این روز رفتارهایی ناهمخوان با آموزه‌های دینی انجام می‌دادند.<sup>۶</sup> باور عمومی زن‌ها این بود که در روز «عید بابا شجاع الدین»، چنگال(چنگالی)<sup>۷</sup> خوردن ثواب بسیار دارد؛ اگر هم این عید در روز سه شنبه یا چهارشنبه یا جمعه اول ماه قرار بگیرد و کسی در این ماه بمیرد باید یک لنگه کفش خودش را با او در قبر بگذارند.<sup>۸</sup>

#### ۱-۵. عید ولادت پیامبر(ص)

«هفدهم ربیع الاول» به مناسب تولد پیامبر(ص) به نام «روز مولد»<sup>۹</sup> و «عید ولادت» یاد می‌شد.<sup>۱۰</sup> برخی نیز معتقد بودند که شب «هفدهم ربیع الاول»، شب «معراج پیامبر(ص)» به آسمان است. بر همین اساس، شب و روز هفدهم ربیع الاول را مبارک می‌انگاشتند.<sup>۱۱</sup> سفارش می‌شد: شب

<sup>۱</sup>. محمدباقر مجلسی، زاد المعاو - مفتاح الجنان، ص ۲۵۳؛ محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۹۵، ص ۱۹۹.

<sup>۲</sup>. میرزا عبدالله افندی، تحفه فیروزیه، برگ ۱۰، نقل در، صفویه در عرصه دین، فرهنگ و سیاست، ج ۱، ص ۴۳۱.

<sup>۳</sup>. محمدباقر مجلسی، زاد المعاو - مفتاح الجنان، ص ۲۵۳.

<sup>۴</sup>. میرزا عبدالله افندی، تحفه فیروزیه، صص ۸۱-۸۲، نقل در، صفویه در عرصه دین، فرهنگ و سیاست، ج ۱، ص ۴۷۶.

<sup>۵</sup>. میرزا عبدالله افندی، تحفه فیروزیه، صص ۵۸-۵۹، نقل در، صفویه در عرصه دین، فرهنگ و سیاست، ج ۱، ص ۴۴۸.

<sup>۶</sup>. نان گرمی که با روغن و شیرینی در یکدیگر مالیده باشند.

<sup>۷</sup>. آقا جمال خوانساری، کلثوم تنه، صص ۱۲۳-۱۲۵.

<sup>۸</sup>. ملا محسن فیض کاشانی، رسائل فیض کاشانی، تصحیح: بهزاد جعفری، ج ۲، رساله، ص ۷؛ ملا محسن فیض کاشانی، مفاتیح الشرائع، ج ۱، ص ۲۸۳.

<sup>۹</sup>. انگلبرت کمپفر، سفرنامه کمپفر به ایران، ص ۱۸۲.

<sup>۱۰</sup>. محمدباقر مجلسی، زاد المعاو - مفتاح الجنان، صص ۲۶۵-۲۶۸.



هفدهم ربیع‌الاول، دو رکعت نماز شبیه نماز صبح بخوانند؛ با این تفاوت که در رکعت دوم، سوره‌ی «اخلاص» را «صد مرتبه» تلاوت کنند و پس از سلام نماز، «صد مرتبه» «لا اله الا الله» بگویند.<sup>۱</sup> روز ولادت پیامبر(ص) نیز غسل کنند، آن روز را روزه بگیرند، پیامبر(ص) و امام علی(ع) را از دور یا نزدیک زیارت کنند،<sup>۲</sup> برادران و خواهران مؤمن خود را خرسند نمایند، به نیازمندان صدقه دهند<sup>۳</sup> و این دعا را بخوانند: «اللَّهُمَّ اهْدِنِي فِيهِ لِصَالِحِ الْأَعْمَالِ وَأَقْضِ لِي فِيهِ الْحَوَاجَةَ وَالآمَالَ يَا مَنْ لَأَ  
يَحْتَاجُ إِلَى التَّفْسِيرِ وَالسُّؤَالِ يَا عَالِمًا بِمَا فِي صُدُورِ الْعَالَمِينَ صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ».۴

فقهیان و عالمان نامدار این عصر برای این عید نماز ویژه ای بیان نکرده بودند؛ اما بنابر گزارش‌های تاریخی برجای مانده از این روزگار، مردم در این روز به مصلی یا همان محل برگزاری آیین‌های عید فطر، قربان و غدیر می‌رفتند و نماز و زیارت‌نامه می‌خوانند. شاه نیز در این آیین شرکت می‌کرد، سپس به زیرستانش بذل و بخشش می‌کرد و به درخواست‌های عمومی رسیدگی می‌نمود.<sup>۵</sup>

#### ۱-۶. عید ولادت امام علی(ع)

ولادت امام علی(ع) بنابر دیدگاه مشهور، در روز «سیزدهم ماه ربیع» بود؛<sup>۶</sup> گرچه برخی از گزارش‌ها ولادت آن حضرت را در روز «هفتم ماه شعبان» می‌دانست.<sup>۷</sup> با این حال، این روز تا سال

<sup>۱</sup>. همان، ص ۱۴۲.

<sup>۲</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۳۸.

<sup>۳</sup>. همان، ص ۲۸۰؛ ملا محسن فیض کاشانی، رسائل فیض کاشانی، ج ۲، رساله ۸، ص ۷؛ ملا محسن فیض کاشانی، مفاتیح الشرائع، ج ۱، ص ۲۸۳؛ محمدباقر مجلسی، زاد المعاد- مفتاح الجنان، ص ۲۵۹.

<sup>۴</sup>. محمدباقر مجلسی، زاد المعاد- مفتاح الجنان، صص ۲۶۵-۲۶۸.

<sup>۵</sup>. همان، ص ۲۵۹.

<sup>۶</sup>. همان، ص ۱۴۵.

<sup>۷</sup>. ملک شاه حسین محمود سیستانی، احیاء الملوك، ص ۵۲۲.

<sup>۸</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۴۴۲؛ محمدباقر مجلسی، زاد المعاد- مفتاح الجنان، ص ۲۴.

<sup>۹</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۴۴۲؛ محمدباقر مجلسی، بیست و پنج رساله فارسی، ص ۱۸۶.



۱۱۲۲ه.ق. عید تلقی نمی‌شد.<sup>۱</sup> در این سال، «شاه سلطان حسین صفوی» در مورد تاریخ تولد امام علی(ع) از عالمان شیعه پاسخ خواست. شیخ الاسلام امیر محمد صالح خاتون آبادی بر اساس حدیثی روز «هفتم شعبان» را روز ولادت امام علی(ع) معرفی کرد و علامه آقا جمال و امیر محمدباقر مدرس هردو باهم روز «سیزدهم ربیع» را روز تولد آن حضرت(ع) معرفی نمودند. پس از این پاسخ، پادشاه به ایشیک آقاسی فرمان داد در روز شنبه، یازدهم ماه ربیع تمامی عالمان نامدار و مدرسان را در منزل ملا باقر- صدر خاصه- گردآورد تا پاسخ پرسش پادشاه را بدهنند.<sup>۲</sup> عالمان و دانشمندان در روز یازدهم ربیع گرد هم آمدند؛ عالمانی همچون: علامه آقا جمال، امیر محمدباقر شیخ الاسلام، ملا بهاءالدین، ملا محمدحسین لنبانی، ملا محمدحسین و ملا محمدکاظم - پسران ملا شاه محمد تبریزی- ، ملا محمدهادی و ملا محمدجعفر - فرزندان ملا محمدباقر خراسانی-، میرزا داود متولی، میرزا سید محمد قاضی، میرزا محمدطاهر خلیفه سلطانی، شیخ محمد سبزواری و سید محمد حسین مشهدی.<sup>۳</sup>

پس از گفتگوهای بسیار، آقا جمال و میر محمدباقر به همراه «هشتاد نفر» دیگر از عالمان، «سیزدهم ربیع» را روز ولادت امام علی(ع) دانستند؛ شیخ الاسلام به همراه پرسش - میر محمدحسین - و دامادش - ملا عبدالکریم - نیز «هفتم شعبان» را روز ولادت آن حضرت دانستند. برخی نیز روز «هفتم ذی الحجه» و برخی دیگر روز «چهاردهم رمضان» را روز ولادت امیر المؤمنین دانستند. هر چهار دیدگاه را به همراه نام قائلان آن نگاشتند و به پادشاه گزارش دادند. شاه سلطان حسین «دیدگاه اکثریت» را پذیرفت و روز «سیزدهم ربیع» را عید ولادت امیر المؤمنین(ع) قرار داد. سپس، به فرمان وی شب تا به صبح سیزده ربیع را همچون دیگر عیدهای رایج آن زمان جشن گرفتند، نقاره شادمانی نواختند و در روز عید نیز مجلس جشن و

<sup>۱</sup>. انگلبرت کمپفر، سفرنامه کمپفر به ایران، ص ۱۸۲؛ سید عبدالحسین حسینی خاتون آبادی، وقایع السنین و الاعوام، صص ۵۶۲-۵۶۱.

<sup>۲</sup>. سید عبدالحسین حسینی خاتون آبادی، وقایع السنین و الاعوام، ص ۵۶۱.

<sup>۳</sup>. همان، ص ۵۶۲.



سرور برپا کردند.<sup>۱</sup> از آن پس، پیوسته روز سیزدهم ماه ربیع را به مناسبت ولادت امام علی(ع) عید می‌گرفتند.<sup>۲</sup>

فقیهان سرشناس این عصر، به طور عموم برای روز سیزدهم ربیع هیچ آیین ویژه‌ای بیان نکرده‌اند. تنها برخی از آن‌ها ذیل عنوان «ایام البیض» فضایلی برای شب و روز سیزدهم ربیع ذکر کرده و نمازی دو رکعتی بیان نموده‌اند.<sup>۳</sup> این فضایل نیز نه به خاطر ولادت امام علی(ع)، بلکه به دلیل قرار گرفتن این شب و روز در ردیف روزهای سه‌گانه‌ی «ایام البیض» بیان شده است. «ایام البیض» عبارت بود از: روزهای سیزدهم، چهاردهم و پانزدهم هرماه که روزه داری در آن روز به طور ویژه فضیلت بسیار داشت.<sup>۴</sup>

## ۷-۱. عید برات

باور عمومی مردم این بود که در روز «پانزدهم ماه شعبان»، فرشتگان آسمان دفترهایی را که نام زندگان در آن‌ها نگاشته شده، می‌گشایند؛ از این رو، این روز را «روز برات» می‌نامیدند.<sup>۵</sup> با این حال، فقیهان درباره این روز سکوت می‌کردند؛ به جایش، شب پانزدهم شعبان را مورد توجه قرار می‌دادند. آن‌ها شب نیمه شعبان را شبی بسیار پر فضیلت می‌دانستند که امام زمان(عج) در آن شب متولد شده است. بنابراین، دعایی را که به منزله زیارت او نیز بود، توصیه می‌کردند که خوانده شود.<sup>۶</sup> (ر.ک. پیوست شماره ۱۱، دعای امام زمان(عج) در شب نیمه شعبان) ازجمله سنت‌های این شب

<sup>۱</sup>. همان، صص ۵۶۱-۵۶۲.

<sup>۲</sup>. همان، ص ۵۶۷.

<sup>۳</sup>. محمدباقر مجلسی، زاد المعداد- مفتاح الجنان، ص ۲۳؛ محمدباقر مجلسی، بیست و پنج رساله فارسی، ص ۱۸۶.

<sup>۴</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۲۸۰؛ جمعی از پژوهشگران، فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت علیهم السلام، زیر نظر: سید محمود هاشمی شاهرودی، قم: مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت علیهم السلام، ج ۱، ۱۴۲۶ ه.ق.، ج ۱، ص ۷۴۱.

<sup>۵</sup>. انگلبرت کمپفر، سفرنامه کمپفر به ایران، ص ۱۸۲.

<sup>۶</sup>. محمدباقر مجلسی، زاد المعداد- مفتاح الجنان، ص ۵۵.



عبارت بود از: غسل شب نیمه شعبان،<sup>۱</sup> شب زنده داری در این شب،<sup>۲</sup> خواندن دعای کمیل،<sup>۳</sup> زیارت امام حسین(ع)<sup>۴</sup>(ر.ک. پیوست شماره ۱۲)، زیارت امام حسین(ع) در شب نیمه شعبان) و نماز شب نیمه شعبان<sup>۵</sup> که عبارت بود از: دو نماز دو رکعت که در هر رکعت «صدبار» سوره‌ی «اخلاص» خوانده می‌شد؛ در مجموع، یک نماز چهار رکعتی با دو سلام محسوب می‌شد.<sup>۶</sup> با این حال، از آیین‌های برگزار شده‌ی در روز برات اطلاعی بدست نیامد.

#### ۱-۸. عید ولادت شاهان صفوی

پادشاه صفوی هر سال، در «سالروز» یا «شب تولد» خود، در فضای گشاده اطرافی، بر تخت پادشاهی می‌نشست. سپس، تحویلداران و خزانه داران دربار از یکایک کارخانه‌های شاهی، بدره‌ها(کیسه‌ها)‌ای طلا و نقره و کالاهای مورد نیاز مردمی به مقدار فراوان می‌آوردن، سه بار به دور پادشاه طوف می‌دادند و پس از طوف در میان مردم نیازمند و فقیر تقسیم می‌کردند. این کالاهای عبارت بود از: اجناس مختلف خوراکی و پوشیدنی که مردم به آن نیاز داشتند، به همراه شتر، گاو و گوسفند. سران، بزرگان و امیران قزلباش نیز هر کدام به تناسب منصب، جایگاه و رتبه خویش به شاه، سه مرتبه دور شاه طوف می‌کردند. شاه سلطان حسین صفوی پس از رسیدن به قدرت این آیین را تغییر داد. بدین ترتیب که با طوف سران، بزرگان و امیران به دور خویش مخالفت کرد و آنان را از این کار منع نمود. اصرار آن‌ها به عدم برداشتن این ممنوعیت نتیجه

<sup>۱</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۳۸؛ محمد تقی مجلسی، یک دوره فقه کامل فارسی، ص ۳۸؛ محمدباقر محقق سبزواری، کفاية الأحكام، ج ۱، ص ۳۹؛ ملا محسن فیض کاشانی، مفاتیح الشرائع، ج ۱، ص ۵۴؛ محمدباقر مجلسی، زاد المعاد- مفتاح الجنان، ص ۵۳.

<sup>۲</sup>. محمد بن حسن حر عاملی، هدایة الأمة إلى أحكام الأئمة، تحقيق و تصحیح: بخش حدیث در جامعه پژوهش های اسلامی، قم: مجمع البحوث الإسلامية، ج ۱، ۱۴۱۲ ه.ق.، ج ۳، ص ۲۷۰.

<sup>۳</sup>. محمدباقر مجلسی، زاد المعاد- مفتاح الجنان، ص ۶۰.

<sup>۴</sup>. ملا محسن فیض کاشانی، مفاتیح الشرائع، ج ۱، ص ۳۹۵-۳۹۶؛ محمدباقر مجلسی، زاد المعاد- مفتاح الجنان، ص ۵۳.

<sup>۵</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۹۷؛ محمدباقر محقق سبزواری، کفاية الأحكام، ج ۱، ص ۱۱۴؛ ملا محسن فیض کاشانی، مفاتیح الشرائع، ج ۱، ص ۳۷.

<sup>۶</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۲۰۰؛ محمدباقر مجلسی، زاد المعاد- مفتاح الجنان، صص ۵۵-۵۶.



بخش نشد و پادشاه پاسخ داد: «این ناخوش صفتی و بی انصافانه خصلتی است؛ باید که بعد از این متروک و منسوخ باشد.».<sup>۱</sup>

## ۲. آیین‌های سوگواری و عزاداری

آیین‌های سوگواری مذهبی در زمرة مهم‌ترین آیین‌های مذهبی شیعه بودند که در دوره صفویه و در قلمرو پادشاهی صفویان برگزار می‌شد. بنابر تصریح گزارشگران این دوره، مردم در ماه‌های «ربیع‌الثانی»، «جمادی‌الاول»، «جمادی‌الثانی» و ماه «رجب» و «ذی‌القعده» هیچ مناسبت سوگواری و عزاداری مذهبی نداشتند. مهم‌ترین سوگواری‌های مذهبی، آیین‌های سوگواری «عاشرورا»، «اربعین»، «۲۸ صفر» و «۲۱ رمضان» بود.

### ۲-۱. عاشورا

فقیهان و عالمان دین سزاوار می‌دانستند که شیعیان در این «ده روز» لوازم عزاداری را برپا کنند و سوگمند و اندوهناک باشند، اخبار و احادیثی را که گویای مصائب آن حضرت(ع) است، بخوانند و ترک لذات نمایند. «روزه داری» روز «اول محرم» مستحب بود؛ اما توصیه می‌شد که در روزهای «نهم» و «دهم» محرم روزه نگیرند.<sup>۲</sup> در ضمن، واجب می‌دانستند که شیعیان در روز «عاشرورا» از اشتغال و انجام کارهای روزمره اجتناب کنند، به گریستن، سوگواری و نوحه خوانی بر امام حسین(ع) بپردازنند و دیگران از جمله خانواده و نزدیکان خویش را به برپایی عزای آن حضرت(ع) امر کنند و همچنان که در ماتم عزیزترین فرزندان و نزدیکان خود شرکت می‌کردند، در سوگواری آن امام(ع) مشارکت کنند. می‌گفتند که باید در این روز از خوردن طعام و شراب \_ بدون داشتن نیت روزه\_ خودداری کرد و در انتهای روز و بعد از عصر، افطار نمود حتی اگر این افطار با یک شربت آب ممکن شود. تأکید می‌کردند که در این روز باید قاتلان امام حسین(ع) را «هزار بار» لعن کرد و گفت: «اللهم العن قتلة الحسين عليه السلام»؛ در عین حال، از گردآوری مخارج و مؤونت سالانه، خنديدين و اشتغال به لهو و لعب بپرهیزند. شایسته می‌دانستند که شب عاشورا به تأسی از

<sup>۱</sup>. سید ابوطالب موسوی فندرسکی، تحفه العالم، ص ۷۷.

<sup>۲</sup>. انگلبرت کمپفر، سفرنامه کمپفر به ایران، ص ۱۸۲.

<sup>۳</sup>. محمدباقر مجلسی، زاد المعاد- مفاتح الجنان، ص ۲۳۱.



امام حسین(ع) و یارانش که دوست داشتند این شب را تا صبحگاهان به عبادت و تهجد پردازند و برای سعادت شهادت مهیا شوند، با اشک و اندوه شب زنده داری کنند.<sup>۱</sup>

برخی نیز روزه گرفتن در «روز عاشورا» را مستحب می‌دانستند، اما نه روزه‌ی معمولی، بلکه نوعی روزه‌ی ویژه که به «صوم الحزن» معروف بود.<sup>۲</sup> این روزه عبارت بود از «افطار نکردن از روی حزن و اندوه و بدون نیت روزه».<sup>۳</sup> زمان این روزه از اذان صبح تا وقت عصر بود.<sup>۴</sup> آدامه دادن این روزه تا اذان مغرب روا نبود<sup>۵</sup> و روزه دار، «عصرگاهان» به نیت شفا با «یک نخود» آب یا خاک کربلا افطار می‌کرد.<sup>۶</sup>

روز عاشورا نماز مستحبی ویژه ای داشت که در چهار رکعت و با دو سلام خوانده می‌شد. در رکعت نخست سوره‌های «حمد» و «کافرون» قرائت می‌شد. در رکعت دوم سوره‌های «حمد» و «اخلاص»، در رکعت سوم سوره‌های «حمد» و «احزاب» و در رکعت چهارم سوره‌های «حمد» و «منافقین» خوانده می‌شد. پس از نماز نیز زیارت امام حسین(ع)(ر.ک. پیوست شماره ۱۴، زیارت وارث) را می‌خوانندند.<sup>۷</sup>

پادشاهان، شاهزادگان و امیران صفوی به عزاداری روز عاشورا و سوگواری امام حسین(ع) اهتمام ویژه ای داشتند. در همین راستا بود که «حمزه میرزا» در عاشورای سال ۹۹۳ه.ق. فرمان داد در مسجد حسن پاشای تبریز مراسم عزاداری برگزار کنند<sup>۸</sup> و بنابر رسم رایج، شاهزاده، امیران و سران سپاه برای سوگواری عاشورا گرد هم آمدند.<sup>۹</sup> اهتمام «شاه عباس اول» به

<sup>۱</sup>. همان، ص ۲۳۲.

<sup>۲</sup>. محمد باقر حسینی میرداماد، *التعليقة على الاستبصار*، در مجموعه اثنی عشر رساله، تهران: سید جمال الدین میرداماد، چ ۱، ۱۳۹۷ه.ق.، ص ۸۲.

<sup>۳</sup>. همانجا.

<sup>۴</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، *جامع عباسی*، ص ۲۸۰؛ محمد باقر حسینی میرداماد، *التعليقة على الاستبصار*، در مجموعه اثنی عشر رساله، ص ۸۲.

<sup>۵</sup>. محمد باقر حسینی میرداماد، *التعليقة على الاستبصار*، در مجموعه اثنی عشر رساله، ص ۸۲.

<sup>۶</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، *جامع عباسی*، ص ۲۸۱.

<sup>۷</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، *جامع عباسی*، ص ۲۰۲. این زیارت‌نامه در پیوست انتهای پایان نامه ذکر می‌شود.

<sup>۸</sup>. اسکندر بیگ ترکمان، *تاریخ عالم آرای عباسی*، چ ۱، ص ۲۹۸؛ محمد یوسف واله قزوینی اصفهانی، *خلد برین*، ص ۶۹۳.

<sup>۹</sup>. اسکندر بیگ ترکمان، *تاریخ عالم آرای عباسی*، چ ۱، ص ۲۹۸.



سوگواری امام حسین(ع) به گونه‌ای بود که حتی در جنگ‌ها نیز از آن چشم پوشی نمی‌کرد. او در نبرد با ازبک‌ها و در راه تسخیر قلعه‌ی اندخود، در عاشورای سال ۱۰۱۱ه.ق. با سپاهیانش در کنار رودخانه خطب توقف کرد و به برگزاری آیین سوگواری سیدالشدها پرداخت.<sup>۱</sup> شب و روز عاشورای سال ۱۰۱۲ه.ق. نیز درحالی‌که در نبرد با عثمان شریف پاشا به سر می‌برد و قلعه ایروان را محاصره کرده بود، جامه‌ی ماتم پوشید و همراه با امیران، سران سپاه و سپاهیان خویش آیین سوگواری عاشورا را برگزار کرد.<sup>۲</sup> حتی «شاه سلطان حسین» صفوی گرچه پیش از محرم به خوشگذارنی می‌پرداخت، می‌کوشید در روزهای محرم و سوگواری این ماه، در پایتخت خود باشد و به برپایی سوگ و ماتم عاشورا بپردازد.<sup>۳</sup> پایندی و توجه شاهان صفوی به آیین‌های عاشورایی به گونه‌ای بود که در صورت همزمان شدن نوروز و دهه‌ی محرم، اولویت را به سوگواری و آیین‌های سوگواری محرم می‌دادند. به عنوان مثال: وقتی نخستین روز نوروز همزمان با روز ششم محرم سال ۱۰۲۰ه.ق. شد، «شاه عباس» ترجیح داد جشن‌های نوروز را ترک کند و پس از سپری شدن دهه محرم و سوگواری عاشورا جشن نوروز را برگزار کند.<sup>۴</sup> «شاه سلطان حسین» نیز در سال ۱۱۲۱ه.ق. که نخستین روز نوروز در روز نهم عاشورا واقع شده بود، چنین نمود.<sup>۵</sup>

## ۱-۱-۲. روضه خوانی

«روضه خوانی» یکی از مهم‌ترین و اساسی‌ترین بخش آیین‌های سوگواری عاشورا در عصر صفویه بود و در روزگار «شاه اسماعیل اول» عبارت بود از خواندن کتاب «روضه الشهدا» ملا حسین واعظ کاشفی. در دوره «شاه اسماعیل»، عزاداری محرم فقط «یک روز»، آن هم در روز عاشورا و منحصر به روضه خوانی بود. در این روز، یکی از واعظان کتاب «روضه الشهدا» را در مجلس عزا، بر فراز منبر می‌خواند و شنوندگان می‌گریستند. چه بسا برخی از سرداران و شنوندگان ترک زبان

<sup>۱</sup>. همان، ج ۲، ص ۶۲۷.

<sup>۲</sup>. همان، ج ۲، ص ۶۵۵.

<sup>۳</sup>. محمد ابراهیم بن زین العابدین نصیری، دستور شهربیاران، تصحیح: محمد نادر نصیری مقدم، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ج ۱، ۱۳۷۳ه.ش، ص ۱۷۶.

<sup>۴</sup>. اسکندر بیگ ترکمان، تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص ۸۲۹.

<sup>۵</sup>. ملا محمد مؤمن کرمانی، صحیفة الارشاد، ص ۳۶۸.



که با زبان فارسی آشنایی نداشتند، سخنansh را متوجه نمی‌شدند؛ چون کتاب فارسی بود.<sup>۱</sup> در این دوره عموم مردم چنان به روضه خوانی علاقمند بودند که اگر یک روضه خوان نام آشنا در روز عاشورا به منطقه آن‌ها می‌آمد، با احترام، اصرار و خواهش فراوان از او می‌خواستند برایشان روضه خوانی کنند. بدین منظور، منبری مهیا می‌کردند و همه مردم را برای شنیدن روضه دعوت می‌نمودند که گاهی حدود «پنج هزار نفر» به شوق شنیدن روضه گرد هم می‌آمدند. اشتیاق آن‌ها به اندازه‌ای بود که برای شنیدن بهتر و دیدن روضه خوان، بر بام‌های خانه‌ها، دیوارها و شاخسار درختان می‌رفتند.<sup>۲</sup>

در روزگار «شاه عباس اول»، روضه خوانی به یک پیشه تبدیل شد<sup>۳</sup> و در دوره‌های بعد، پیشه‌ای هم‌ردیف «قصه خوانی» و «شاهنامه خوانی» گشت. یعنی فراتر از عالمانی که به هنگام سوگواری، روضه خوانی می‌کردند، مداعانی یافت شدند که متن «روضه الشهدا» را می‌خوانند.<sup>۴</sup> در دوره «شاه عباس اول» که مدت سوگواری محرم «ده» تا «دوازده» روز شده بود، مجالس وعظ و روضه خوانی در نمامی مساجد، بازارها و دیگر مراکز عمومی برگزار می‌شد و عموم مردم از زن و مرد و پیر و جوان در آن شرکت می‌کردند. واعظان این مجالس، عالمان دینی، ملایان و قاضیان بودند.<sup>۵</sup> تمامی ملایان به مناسبت سوگواری امام حسین(ع)، به شیوه‌ای بسیار محترمانه‌تر از همیشه لباس می‌پوشیدند؛ به ویژه، بر روی شانه‌ها، پشت و روی شکم خود پارچه‌ی بزرگ و سیاهی می‌انداختند که نواری از آن به پهناهی تقریبی سی سانتی متر بود و تا روی پاهایشان آویخته می‌شد. روی عمامه نیز پارچه‌ی سیاهی می‌افکندند که به طور تقریبی تمامی آن را می‌پوشاند. هر مجلسی واعظ در خور جایگاه خویش را داشت که این جایگاه را از مکان برگزاری، برگزارکنندگان و شرکت کنندگان جلسه می‌گرفت. واعظان برای وعظ و روضه خوانی

<sup>۱</sup>. محمد عارف اسپاقچی پاشازاده، *انقلاب اسلام بین الخواص والعام*، ص ۲۷۱.

<sup>۲</sup>. زین الدین محمود واصفی، *بدایع الواقع*، تصحیح: الکساندر بلدروف، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹ ه.ش، ج ۲، صص ۲۶۵-۲۶۹.

<sup>۳</sup>. فیگوئرو، *سفرنامه دن گارسیا دسیلو/ فیگوئرو*، ص ۳۱۳.

<sup>۴</sup>. میرزا محمد طاهر نصرآبادی، *تذکرہ نصرآبادی*، تهران: چاچانه ارمغانی، ۱۳۱۷ ه.ش، صص ۳۷۱ و ۳۸۹؛ رسول جعفریان، صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص ۷۶۲.

<sup>۵</sup>. فیگوئرو، *سفرنامه دن گارسیا دسیلو/ فیگوئرو*، ص ۳۰۷.



بر فراز منبری بلند که گاهی شش یا هفت پله داشت، می‌نشستند. آن‌ها ابتدا با شور و هیجان بسیار و سخنانی گیرا موعظه می‌کردند، سپس «روضه خوانی» می‌نمودند. در موعظه نیز به طور معمول، با بیانی خطابی به مسائلی حزن‌انگیز گریز می‌زدند که اصلی‌ترین آن‌ها «طعن و لعن» به غاصبان خلافت بود. آن‌ها به هنگام موعظه، پرشور سخن می‌گفتند و از حرکت‌های دست و سر و بازو برای انتقال بهتر پیام خویش استفاده می‌کردند؛ پس از وعظ به بیان چگونگی شهادت امام حسین(ع) می‌پرداختند<sup>۱</sup> و چنان حزن انگیز و اثرگذار بیان می‌کردند که در اثر این حزن و اندوه، زن‌ها به سختی اشک می‌ریختند، با سیلی بر چهره می‌زدند و با مشت بر سینه خویش می‌کوفتند. صدای گریه‌ی شرکت کنندگان در روزهای عزاداری چنان بلند بود که در همه اطاق‌ها و پستوهای خانه‌های مجاور به گوش می‌رسید. حتی صدای واعظان و روضه خوان‌ها چنان به وضوح از درب‌ها و پنجره‌ها عبور می‌کرد که مترجمان سفیران خارجی به راحتی آن را کلمه به کلمه برای سفیران ترجمه می‌کردند.<sup>۲</sup>

افراد سرشناس و زنان به طور عموم، برای شرکت در مجالس وعظ و روضه خوانی در روزگار «شاه عباس اول» به مساجد می‌رفتند. ردیف‌های نخست مجلس به شخصیت‌های برجسته اختصاص داشت. با این حال، بزرگان و سرشناسان شهر پیش از آغاز جلسه نوکران خود را به همراه چند قطعه قالی به مجلس می‌فرستادند تا برایشان جا بگیرند. این جای گیری‌ها و تعیین حق تقدم، در بیشتر موارد با سر و صدا همراه می‌شد. در اطراف مسجد رواق‌های بسیار باریکی بود که به شخصیت‌های بسیار برجسته اختصاص داشت. این رواق‌ها برای نشستن، راحت‌تر از صحن مسجد بودند. صحن مسجد جایگاه نشستن زنان، پیشه‌وران و بنکداران بود. زنان شرکت کننده به طور معمول، از طبقات پایین جامعه بودند؛ ولی از طبقات متوسط اجتماعی نیز زنانی شرکت می‌کردند. زنان طبقات پایین و متوسط جامعه، همگی با چادرهای سیاه و روپنده‌های سفید به مسجد می‌آمدند و از نظر لباس و زینت ظاهری هیچ تمایزی با یکدیگر نداشتند. زنان وزیران و

<sup>۱</sup>. همان، ص ۳۱۰.

<sup>۲</sup>. همان، ص ۳۰۹.

<sup>۳</sup>. همان، ص ۳۱۰.



دیگر بزرگان درباری، کمتر به این مجالس و دیگر مجالس عمومی می‌آمدند.<sup>۱</sup> همه زن‌ها از هر طبقه‌ای که بودند، با دقت کامل به موقعه‌ها گوش می‌سپردند.<sup>۲</sup>

پس از پایان یافتن جلسه‌ی وعظ و روضه خوانی، فقیهی آراسته و مقدس با چهره‌ای اندوه زده بر در مسجد می‌ایستاد تا هداایا، خیرات و نذورات شرکت کنندگان را گردآوری کند. هرکس هدیه ای می‌داد و زنان به طور ویژه، برخی مبلغی پول و بعضی طاقه‌ای پارچه یا قبا و یا لباده می‌دادند.<sup>۳</sup>

به طور کلی، برای روضه خوانی در مسجد، متبحرترین ملاها را انتخاب می‌کردند تا مرثیه بخوانند. او در برخی از مساجد بر روی صفة بزرگی که برپا بود، می‌رفت و بر منبری که ده تا دوازده پله بالاتر از صفة بود می‌نشست تا همه مردم او را ببینند. سپس، مرثیه می‌خوانند و گاهی بنابر قسمت‌های مهیج ذکر مصیبت، نشسته یا برخاسته، با فصاحتی هرچه تمام‌تر از بزرگی این مصیبت سخن می‌گفت و به راحتی شنوندگان را تهییج می‌کرد و حس همدردی آنان را برمی‌انگیخت.<sup>۴</sup>

برخی از مجالس روضه خوانی در روزگار «شاه عباس اول»، به هنگام ظهر برگزار می‌شدند که مکان برگزاری آن‌ها در میدانگاه‌های شهر و در بین جمعیتی بود که برای شنیدن روضه گرد آمده بودند. روضه خوان این مجالس بنابر برخی از گزارش‌ها به طور غالب یک ملای سید بود که با عمامه سبز شناخته می‌شد. او بر فراز منبر برای مردان و زنانی که برخی از آن‌ها روی زمین و برخی بر روی چهارپایه‌های کوتاهی نشسته بودند، روضه خوانی می‌کرد. گاهی هم شمایل‌هایی نشان می‌داد و می‌کوشید مخاطبان خود را به گریستن وادارد. همین مراسم در ساعت‌های مختلف روز، در مساجد و شب‌ها در جای‌های عمومی و برخی از خانه‌ها که با چراغ‌های فراوان و پرچم‌های سیاه مشخص شده بودند، تکرار می‌شد. روضه خوان با شدت هرچه تمام‌تر روضه می‌خواند و شنوندگان با صدای بلند می‌گریستند. زنان به ویژه، می‌گریستند و

<sup>۱</sup>. فیگوئرو، سفرنامه دن گارسیا دسیلوا/ فیگوئرو، ص ۳۰۸.

<sup>۲</sup>. همان، ص ۳۰۹.

<sup>۳</sup>. همان، ص ۳۱۰.

<sup>۴</sup>. کشیشان ززوئیت، نامه‌های شگفت انگیز، ص ۱۳۶.



به سینه خود می‌کوشتند. همه شرکت کنندگان با نهایت حزن و اندوه آخرين بند مرثیه ای را که خوانده می‌شد تکرار می‌کردند و می‌گفتند: «آه حسین... شاه حسین...».<sup>۱</sup>

در عصر «شاه صفی»، روز عاشورا پادشاه درحالی که جلیقه سیاهی در بر و دستار سیاهی ویژه‌ی سوگواری بر سر داشت، با صدر اعظمش در ایوان رو به میدان قصر ظاهر می‌شد. صدر و دیگر مقامات عالی رتبه کشوری در سمت راست پادشاه و زیر طاق بازارچه و خواجهگان سیاه پوست و سفیدپوست شاه نیز که تعدادشان به «صد نفر» می‌رسید، در سمت چپ بازارچه می‌ایستادند.<sup>۲</sup> در میدان مقابل قصر، واعظ اصلی - شیخ الاسلام - بر منبری که یک و نیم تا دو متر از سطح زمین بلندتر بود، می‌نشست و با صدای بلند برای پادشاه و دیگر سران و بزرگان روضه خوانی می‌کرد. او به همراه روضه خوانی، «شاه صفی» را می‌ستود و برایش دعا می‌کرد، مردم هم آمین می‌گفتند. روضه خوانی، به طور معمول یک ساعت طول می‌کشید. در سمت دیگر میدان، واعظ دیگری برای مردم عادی روضه می‌خواند.<sup>۳</sup> در برابر او جمعیتی بین پانصد تا ششصد زن با چادرهای سفید نشسته بودند و سخنانش را گوش می‌دادند؛ درحالی که فقط چشمانشان پیدا بود. گرداگرد آن‌ها جمعیت زیادی به طور فشرده می‌ایستادند و از شدت اندوه جیغ می‌کشیدند و اشک می‌ریختند به گونه ای که گویی کسی می‌خواهد پوستشان را بکند.<sup>۴</sup>

مجالس روضه خوانی ده روز محرم در عصر «شاه سلیمان»، به طور معمول در میدان‌ها، معابر و بر سر برخی چهارراه‌ها برگزار می‌شد.<sup>۵</sup> زمان این مجالس گاهی پیش از ظهرها<sup>۶</sup> و گاهی پس از غروب آفتاب بود. در گوشه‌های میدان‌های شهر و بر سر برخی از چهارراه‌ها منبرهایی برای واعظان می‌گذاشتند و تمامی مردم برای شنیدن سخنان آن‌ها اجتماع می‌کردند.<sup>۷</sup> ساکنان محله‌ای مختلف شهر درحالی که جامه کبود رنگ یا سرخی را به نشانه سوگواری بر تن داشتند، پای

<sup>۱</sup>. پیترو دلاواله، سفرنامه پیترو دلاواله، ص ۱۰۱.

<sup>۲</sup>. دموتنرن، ص ۶۲b، نقل در ژان کلمار، آیین‌ها و اقتدار تشیع، فصلنامه تئاتر، ص ۹۰.

<sup>۳</sup>. دموتنرن، ص ۶۲b، نقل در ژان کلمار، آیین‌ها و اقتدار تشیع، فصلنامه تئاتر، ص ۹۱.

<sup>۴</sup>. دموتنرن، صص ۶۲-۶۳b، نقل در ژان کلمار، آیین‌ها و اقتدار تشیع، فصلنامه تئاتر، ص ۹۱.

<sup>۵</sup>. ژان باتیست تاورنیه، سفرنامه تاورنیه، ص ۸۸؛ انگلبرت کمپفر، سفرنامه کمپفر به ایران، ص ۱۸۰.

<sup>۶</sup>. انگلبرت کمپفر، سفرنامه کمپفر به ایران، ص ۱۸۰.

<sup>۷</sup>. ژان باتیست تاورنیه، سفرنامه تاورنیه، ص ۸۸.



کرسی وعظ و مرثیه واعظان می‌نشستند. به طور معمول، در هر مجلس دو نفر از واعظان سخن می‌گفتند و مطالبی در منقبت و مصیبت شهیدان کربلا بیان می‌کردند. برخی از شنوندگان در بین وعظ دو ملا از میوه‌ی فصل استفاده می‌کردند<sup>۱</sup> و هر ملا، روزانه بخشی از کتاب «روضه الشهدا» را می‌خواند.<sup>۲</sup> زنان احترام زیادی برای او و دیگر واعظان قائل بودند و عده‌ای از آنان با اهدای پول نقره و حلوا و شربت گل از واعظ التماس دعا می‌کردند. در تمام مدت شب‌های عزاداری میدان‌ها و گذرگاه‌های شهر روشن و چراغانی و علم‌های سیاه در همه جا برافراشته بود.<sup>۳</sup>

در این دوره، روز عاشورا مجلس روضه خوانی در حضور «شاه سلیمان» و پس از اجتماع دسته‌های مختلف سوگواری در میدان بزرگ شهر و در برابر کاخ انجام می‌شد. جایگاه واعظ در نزدیکی شاه، در جایگاه مخصوصی بر روی صفه‌ای مفروش در حدود یک و نیم تا دو متر کوتاه‌تر از جایگاه شاه بود. او در این جایگاه بر روی صندلی دسته دار بزرگی پوشیده از ماهوت سیاه، در کنار چند ملا دیگر می‌نشست و سخنرانی می‌کرد. وی حدود نیم ساعت، درباره شهادت امام حسین(ع) صحبت می‌کرد و در پایان وعظ، از دست شاه خلعتی دریافت می‌کرد. شاه به ملاهای دیگر هم خلعت می‌داد، اما خلعت آن‌ها بسیار کم ارزش‌تر از خلعت واعظ بود. پس از آنکه ملایان خلعت شاهانه را می‌پوشیدند، واعظ پیشین دوباره بر روی صندلی می‌نشست و برای سلامتی شاه و توفیق سلطنتش دعا می‌کرد.<sup>۴</sup>

در عصر «شاه سلطان حسین»، به ویژه در سال‌های ۱۱۰۵ و ۱۱۰۶ه.ق. در دهه محرم، هر روز عصر مجلس سوگواری با حضور عالمنان، سران، بزرگان، امیران و خود شاه برگزار و فصلی از فصل‌های «روضه الشهدا» خوانده می‌شد. روز عاشورا نیز شاه به تالار عالی‌قاپو می‌رفت و درحالی‌که دسته‌های مختلف از جای جای شهر برای سوگواری آمده بودند، در حضور او «روضه الشهدا» می‌خوانندند.<sup>۵</sup>

<sup>۱</sup>. جملی کاری، سفرنامه کاری، ص ۱۲۵.

<sup>۲</sup>. انگلبرت کمپفر، سفرنامه کمپفر به ایران، ص ۱۸۰.

<sup>۳</sup>. جملی کاری، سفرنامه کاری، ص ۱۲۵.

<sup>۴</sup>. ڈان باتیست تاورنیه، سفرنامه تاورنیه، ص ۹۱.

<sup>۵</sup>. محمد ابراهیم بن زین العابدین نصیری، دستور شهریاران، ص ۳۳.



### ۲-۱-۲. سوگواری در مکان‌های سر پوشیده

در «اردبیل» عصر «شاه صفی» گرچه نوجوانان با گردهمایی در کوچه‌ها و خیابان‌های شهر دسته‌های عزاداری تشکیل می‌دادند، برای سوگواری به مساجد و تکایا می‌رفتند. این سوگواری به طور معمول، از روز نخست محرم آغاز می‌شد و در شب‌های سه روز آخر سوگواری، مردان نیز در تکایا و چادرهای بزرگ سوگواری می‌کردند. آن‌ها با مشعل‌هایی که در دست داشتند فریادزنان و شیون کنان سوگواری می‌نمودند به گونه‌ای که خون به صورتشان می‌آمد و رنگ و رویشان سرخ می‌شد.<sup>۱</sup> پیش از ورود به تکایا به هر یک از میهمانان شمعی داده می‌شد که گویی میهمان ناگزیر بود آن را تا پایان مراسم سوگواری آن شب، در دست داشته باشد.<sup>۲</sup>

در اصفهان عصر «شاه سلیمان» مردم به هنگام غروب آفتاب، گروه گروه برای سوگواری به چادرهای سر چهارراه‌ها و دیگر مکان‌های عمومی می‌رفتند. آن‌ها همراه با خود، مواد اشتعال زا می‌بردند و آتشی می‌افروختند تا گردآگرد آن برای سوگواری حلقه زنند. دایره‌وار کنار هم جمع می‌شدند و در این حلقه‌ی سوگواری سینه می‌زدند؛ پا بر زمین می‌کوفتند؛ با مشت بر سینه خود می‌زدند و با صدای بلند، به پیروی از آهنگ نوای نوحه خوان نام حسین(ع) را فریاد می‌زدند.<sup>۳</sup> این سینه زنی که ساعت‌ها طول می‌کشید، ده روز ادامه داشت و سرانجام به عاشورا ختم می‌شد.<sup>۴</sup>

### ۲-۱-۳. دسته گردانی

دسته گردانی و سوگواری در کوچه‌ها، خیابان‌ها و محله‌های شهر بخشی از آیین‌های عزاداری دهه محرم بود. این دسته گرانی‌ها را به طور کلی می‌توان به دو نوع تقسیم کرد:

<sup>۱</sup>. آدام اولتاریوس، سفرنامه آدام اولتاریوس، ج ۲، ص ۴۸۷.

<sup>۲</sup>. همان، ج ۲، ص ۴۸۸.

<sup>۳</sup>. انگلبرت کمپفر، سفرنامه کمپفر به ایران، ص ۱۸۰.

<sup>۴</sup>. همان، ص ۱۸۱.



## الف. دسته گردانی در روزهای غیر عاشورا

دسته گردانی و سوگواری دسته جمعی در کوچه‌ها و خیابان‌های شهر و محله‌ها را که در روزهای غیر عاشورا انجام می‌شد می‌توان به چند نوع تقسیم کرد:

**الف-۱. دسته گردانی عمومی؛** در اصفهان عصر «شاه عباس اول» دسته گردانی در میدان‌ها، کوچه‌ها و خیابان‌های شهر توسط گروهی از «draويش و صوفيان» انجام می‌شد که به طور عموم، برخی از آن‌ها عریان بودند و فقط با پارچه سیاه یا کیسه تیره رنگی، عورت خود را می‌پوشاندند. برخی از آن‌ها سرتاپای خود را سیاه رنگ و براق، برخی نیز قرمز رنگ می‌کردند تا نشانی از خون‌های شهیدان کربلا باشد. آن‌ها به طور گروهی، آواهای غم انگیزی در وصف امام حسین(ع) و مصیبتهای کربلا سر می‌دادند. برخی از آن‌ها دو قطعه چوب یا استخوانی را که در دست داشتند، برهم می‌کوفتند؛ برخی دیگر نیز با صدای حزن انگیز این چوب‌ها و نوای نوحه‌ها به گونه‌ای موزون و هماهنگ سینه می‌زدند و سر و تن خود را حرکت می‌دادند. برخی هم، در همین حال ظرف‌هایی را جلوی تماشاچیان می‌گردانندند تا صدقه‌های آن‌ها را دریافت کنند. مردم نیز که دایره‌وار گرداند آن‌ها جمع شده بودند پول‌هایی به عنوان صدقه در ظرف‌های آن‌ها می‌انداختند.<sup>۱</sup>

گاهی دسته گردانان فقط افراد نیمه برخنه‌ای بودند که سرتاپای بدن خود را همچون پوست حبشی‌های براق پوست، سیاه و درخشش‌ده می‌کردند و با آهنگ چندین طبل کوچک سینه می‌زدند و حرکت می‌کردند. بنابر برخی از گزارش‌ها، آنان وقتی با دسته‌ی دیگری از نوع خود، روی رو می‌شدند با مشت و لگد به سوی آن‌ها حمله می‌کردند؛ حتی اگر کارد یا خنجری می‌یافتدند از کشتن یکدیگر و کشته شدن هراسی نداشتند چون مرگ در این درگیری‌ها را به فال نیک می‌گرفتند و کشته شدگان آن را شهید می‌انگاشتند.<sup>۲</sup>

گاهی نیز دسته گردانی در شهر، همراه با «تعزیه گردانی» بود و نمایشی حزن انگیز از تمامی مراحل کشتار کربلا اجرا می‌شد. هر دسته نخل‌های مختلفی داشت که در برخی از آن‌ها علم‌های گوناگونی بود و در برخی دیگر، کشتگان و زخمیان کربلا را می‌بردند. بر یکی از نخل‌ها «سفیر اروپایی» نشسته بود؛ زیرا بنابر باور مردم یک سفیر اروپایی در نزد عمر بن سعد بود که

<sup>۱</sup>. پیترو دلاواله، سفرنامه پیترو دلاواله، ص ۱۰۰.

<sup>۲</sup>. فیگوئرو، سفرنامه دن گارسیا دسیلو/ فیگوئرو، ص ۳۱۳.



در خواست بخشدگی جان فرزندان امام حسین(ع) را کرد. گرچه تقاضای او پذیرفته نشد ولی به واسطه حق شناسی از او یاد می‌کردند. شبیه خوان این سفیر به طور معمول، شاپوی کهنه ای بر سر می‌گذاشت، پارچه زنده ای به عنوان کراوات به دور گردن می‌انداخت و جبه کهنه ای بر دوش می‌گرفت. وقتی ایفاکنندگان این نقش، اروپایی یا از همسایگان اروپا بودند، او را به شیوه‌ی پسندیده تری می‌آراستند. انگلیسی‌ها و هلندی‌ها در بیشتر موارد چند خدمتکار برای ایفای این نقش به تعزیه‌گردانان قرض می‌دادند.<sup>۱</sup>

گروهی سینه زن در پی این نخل‌های مختلف حرکت می‌کردند و آن‌ها را همراهی می‌نمودند. آنان که تا کمر برخene بودند و فریادهای حزن انگیزی سر می‌دادند، سینه می‌زدند و بازوan خود را خراش می‌دادند به گونه ای که خون از آن‌ها جاری می‌شد. برخی دیگر از سوگواران نیز فقط با خواندن و تکرار نوای نوحه سوگواری می‌کردند. در ادامه‌ی این دسته، گروه کودکان امام حسین(ع) بود. این‌ها کودکان شش تا هفت ساله‌ی بسیار زیبایی بودند که لباس سیاه پوشیده، سر را برخene و موها را آشفته کرده بودند. دست‌های آن‌ها را بسته بودند و مأموری که چهره وحشتناکی داشت آن‌ها را همانند اسیران می‌برد و گاه‌گاه با تهدید خود چنان آن‌ها را می‌ترساند که طبیعی به نظر می‌رسید. به گونه ای که تمامی زن‌هایی که عبور آن‌ها را تماشا می‌کردند، می‌گریستند و او را لعن و نفرین می‌کردند. در همین دسته‌ی عزاداری شمشیر عجیبی متنسب به امام علی(ع) حمل می‌شد که تیغه ای فولادی با بیش از ده متر طول و حدود پانزده سانتی متر عرض داشت ولی ضخامتش به اندازه ای نبود که بتواند طول شمشیر را تحمل کند.<sup>۲</sup>

در «اردبیل» عصر «شاه صفی»، دسته گردانی در سطح شهر، به طور معمول در سه شب پایانی دهه محرم انجام می‌شد. آن‌ها پس از سوگواری شبانه در تکایا، دسته را به حرکت در می‌آوردن و با مشعل‌هایی که راهشان را روشن می‌کرد در کوچه‌ها و خیابان‌های شهر می‌گشتند و سوگواری می‌کردند.<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup>. کشیشان ژزوئیت، نامه‌های شگفت انگیز، ص ۱۳۷.

<sup>۲</sup>. همانجا.

<sup>۳</sup>. آدام اولثاریوس، سفرنامه آدام اولثاریوس، ج ۲، ص ۴۸۷.

<sup>۴</sup>. همان، ج ۲، ص ۴۸۸.



در «شماخی» نیز به طور معمول، «درویش بچه‌ها»<sup>۱</sup> نوجوان درحالی که بدن‌های خود را سرتاپا سیاه و عریان کرده بودند و فقط با عورت پوشیده، در انتظار عمومی حاضر می‌شدند، از روز اول محرم تا عاشورا به مدت نه روز، دسته گردانی می‌کردند. آن‌ها در چندین دسته و با طبل در کوچه‌های شهر حرکت می‌کردند و با تمامی توان خود نوحه می‌خوانندند و فریاد می‌زدند: «حسین! حسین!».<sup>۲</sup>

**الف-۲. دسته گردانی در روز تاسوعا:** بنابر شواهد و گزارش‌های تاریخی در سال‌های پایانی روزگار «شاه عباس اول»، روز تاسوعا در شهر اصفهان دسته گردانی ویژه‌ای انجام می‌شد. دسته گردانان اصفهان در این روز عبارت بودند از: مردان و نوجوانان پابرهنه‌ای که فقط شلواری به تن داشتند و سراپای خود را همچون قیر سیاه می‌کردند. آن‌ها درحالی که سنگ‌هایی را در دستان خود می‌فشدند و برهم می‌زدند با فریاد پیوسته‌ی «حسین حسین، شاه حسین!» در کوچه‌ها و خیابان‌ها و میدان بزرگ شهر حرکت می‌کردند. به دنبال آنان چوب‌هایی بزرگ حمل می‌شد. سپس، دو طفل عریان که بدن، سر و صورت خود را به خون آلوده بودند، سوار بر اسب حرکت می‌نمودند. اسبی دیگر که سوارکارش مردی با بدن برهنه بود، به آرامی حرکت می‌کرد. این مرد خود را با پوست گوسفندی خاکستری پیچانده بود، به گونه‌ای که پشم‌های گوسفند با بدنش تماس داشت و قسمت بدون پشم رو به بیرون بود. به دنبال دسته درازگوشی که از پوست حیوان و انباشته با کاه بود، حمل می‌شد. این درازگوش را که کلاهی منگوله دار و تیر و کمانی همراه داشت، از چوب باریکی آویزان می‌کردند و از پهلو نگه می‌داشتند تا نیفتند. پس از آن تابوت‌هایی محملین را می‌آوردنند و در پی آن‌ها شترهایی بود که کودکانی برهنه بر پشتیان نشسته بودند و درحالی که صورتیان به سوی ڈم شتر بود، فریاد می‌زدند: «حسین، حسین!». گویا منظور از بچه‌های خوین همان کودکان بی گناه امام حسین<sup>(ع)</sup> و درازگوش پوشالی که تیر و کمانی با خود داشت، نیز «حرمله» بود.<sup>۳</sup> تمامی مردم این درازگوش را «لعن و ناسزا» می‌گفتند و بر او آب دهان می‌انداختند. زنان شیون و ناله می‌کردند و مردان و کودکان «سرها»<sup>(ع)</sup> خود را «می‌شکافتند»، پوست دست‌ها و سینه‌های خود را با تیغ می‌بریدند، خون را به سر و صورت و دست‌های خود می‌مالیدند و دسته

<sup>۱</sup>. کشیشان ژزوئیت، نامه‌های شگفت انگیز، ص ۳۸.

<sup>۲</sup>. پیترو دلاواله، سفرنامه پیترو دلاواله، ص ۱۰۲.

<sup>۳</sup>. فدت آفاناس یویچ کافف، سفرنامه کافف، ص ۸۲.



را همراهی می‌کردند. سرانجام، آن حیوان ساختگی را به بیرون از شهر می‌بردند و در صحرا بر رویش نفت می‌ریختند و با کاه آتش می‌زدند و مراسم را با زنجیرزنی پایان می‌دادند.<sup>۱</sup>

**الف-۳. تشییع جنازه شهیدان کربلا؛** مردم اردبیل در عصر «شاه صفی»، فردای عاشورا و پیش از طلوع آفتاب آیین تشییع جنازه شهیدان کربلا را برگزار می‌کردند. بدین منظور، دسته بزرگی با علم، کتل و بیرق همراه با تعدادی اسب و شتر سیاه پوش که تابوت‌هایی نیلگون شبیه به اجساد را حمل می‌کردند، در خیابان‌ها و کوچه‌های شهر می‌گرداندند. بر پشت برخی از شتران و اسبان کودکان که بر زین و روپوش نیلگونشان تیرهایی فرو می‌کردند و کودکانی را به عنوان بازماندگان شهدای کربلا می‌نشانندند. تیرهای فرو برده در زین‌ها به منزله‌ی تیرهایی بود که دشمنان امام حسین(ع) به سوی آن‌ها پرتاب کرده بودند. بر پشت برخی از اسبان و شتران نیز تیر و کمان، شمشیر، کلاه خود، زره و دیگر ابزارهای جنگی قدیمی را به عنوان سلاح بازمانده از شهیدان کربلا حمل می‌کردند. آن‌ها در مقابل «مزار شیخ صفی» اجتماع می‌کردند و «قمه زنی» می‌کردند. بدین معنی که عده‌ای با قمه، بر بازوهای خود زخم می‌زدند و خراش می‌دادند. گروهی هم، رگ‌های خود را می‌زدند. بر اثر این زخم‌ها خون بسیاری جاری می‌شد و تا نزدیکی ظهر، زمین این میدان را خون فرا می‌گرفت. برخی از پسران نوجوان که بازوهای خود را زخمی کرده بودند، با مشت بر روی این زخم‌ها می‌کوفتند و سر و صورت و دست خود را خون آلود می‌کردند. آن‌ها معتقد بودند با خونی که از آن‌ها جاری می‌شود گناهانشان شسته می‌شود و کسانی که در روزهای عاشورا و روز شهادت امام علی(ع) بمیرند، آمرزیده خواهند شد.<sup>۲</sup> مراسم قمه زنی، پیش از دوره صفویان وجود نداشته است و تصور می‌رود که قزلباشان آناتولی مبدع آن بوده باشند.<sup>۳</sup>

### ب. دسته گردانی در روز عاشورا

دسته گردانی در روز عاشورا در این دوره اهمیت ویژه‌ای داشت و در دو مرحله انجام می‌شد. در مرحله نخست، دسته‌ها ابتدا در سطح شهر، محله‌ها، خیابان و کوچه‌ها به سوگواری و عزاداری

<sup>۱</sup>. همان، صص ۸۱-۸۲.

<sup>۲</sup>. آدام اولتاریوس، سفرنامه آدام اولتاریوس، ج ۲، ص ۴۹۱.

<sup>۳</sup>. یعقوب آزند، نمایش در دوره صفوی، ص ۶۳.



می‌پرداختند. سپس، به سوی میدان اصلی شهر و محل سکونت «مرشد کل» - پادشاه - و «مزار بزرگان» می‌رفتند و در آنجا سوگواری و عزاداری می‌کردند.

**ب-۱. دسته گردانی در سطح شهر:** در عصر «شاه عباس اول»، روز عاشورا دسته های مختلف در سطح شهر می‌گشتند و سوگواری می‌کردند و پس از دسته گردانی در کوچه‌ها و خیابان‌های شهر، در میدان اصلی شهر اجتماع و سوگواری می‌نمودند. در این روز، همه مردم خردپای شهر درحالی‌که پرهایی بر عمامه‌های خود داشتند، با «طبیل» و «سنچ» و «سلاح»، دسته در محله‌ها و میدان‌های عمومی شهر حرکت می‌کردند. گاهی نیز با یکدیگر به زد و خورد می‌پرداختند و حتی ممکن بود هم‌دیگر را بکشند. آن‌ها این مرگ را از آن رو که در روز شهادت امام حسین(ع) اتفاق می‌افتد، به فال نیک می‌گرفتند.<sup>۱</sup> آن‌ها با چنان خشم و هیجانی با یکدیگر گلاویز می‌شدند که اگر حاکم که همواره با تعدادی از افراد مسلح خویش گشت می‌زد، آن‌ها را از یکدیگر جدا نمی‌نمود، خودش در خطر ضربه‌های چوب و سنگ قرار می‌گرفت. او بیشتر وقت‌ها با سر شکسته مجبور به بازگشت می‌شد. جامعه و حکومت در این روزها به مردم نوعی آزادی می‌داد که خود موجب فساد و مرز شکنی می‌شد؛ به گونه‌ای که هرکسی در چارچوب سوگواری، خود را مجاز به هر خشونتی می‌دانست و معتقد بود شور عبادت او را از خود بیخود می‌کند و به خشونت وامی دارد.<sup>۲</sup>

در عصر «شاه سلیمان»، دسته گردانی‌های روز عاشورا عبارت بود از: تشییع دسته جمعی «تابوت» نمادینی که پسریچه‌ای با بدنه خون آلود در آن خوابیده بود و آه و ناله می‌کرد.<sup>۳</sup> گاهی حدود بیست نفر این تابوت را برابر دوش می‌کشیدند و در کوچه‌ها می‌گردانند. بنابر برخی گزارش‌ها این تابوت با پارچه‌های گرانبها و آینه‌هایی که آن‌ها را درخشنان‌تر جلوه می‌دادند، زینت می‌شد و با آوای شیپورها و طبل‌ها و ناله‌ها و فریادهای سوگوارانه سوگواران و تماشاگران همراهی می‌شد.<sup>۴</sup> در برخی از شهرها تشییع کنندگان این تابوت با «تیغ»‌ی که در دست داشتند، بر سر خود که تازه تراشیده بودند، زخم می‌زدند. به بیانی دیگر برش دایره مانندی در پیشانی و دو

<sup>۱</sup>. فیگوئرو، سفرنامه دن گارسیا دسلیو/ فیگوئرو، ص ۳۱۱.

<sup>۲</sup>. همان، ص ۳۱۲.

<sup>۳</sup>. انگلبرت کمپفر، سفرنامه کمپفر به ایران، ص ۱۸۱.

<sup>۴</sup>. کشیشان ززوئیت، نامه‌های شگفت انگلیز، ص ۳۸.



خرابش طولی در جمجمه خود ایجاد می‌کردند تا بدین گونه شهادت امام حسین(ع) را به شیوه‌ای محسوس مجسم کنند.<sup>۱</sup>

**ب-۲. دسته گردانی در برابر مرشد کل و مزار بزرگان؛** بنابر گزارش‌های تاریخی، به طور مشخص در عصر شاه عباس اول و دوره‌های پس از آن، در روز عاشورا دسته های سوگواری پس از سوگواری در سطح شهر، در برابر مزار بزرگان صفوی، میدانگاه‌های اصلی شهر<sup>۲</sup> و کاخ شاهی<sup>۳</sup> اجتماع می‌کردند. آن‌ها این مکان را برای سوگواری ظهر عاشورا برمی‌گزیدند و در آنجا سوگواری می‌نمودند.

در عصر «شاه عباس اول»، روز عاشورا دسته های بزرگی از تمام محله‌های داخل و خارج اصفهان به راه می‌افتدند که هر کدام بیرق‌ها و علم‌هایی با خود داشتند.<sup>۴</sup> پیشاپیش هر دسته، چندین اسب مزین به زینت‌های فراوان، حرکت می‌کرد. بر روی زین هر یک از آن‌ها «تیر و کمان»، «شمشیر»، «سپر» و «عمامه» ای حمل می‌شد. پس از اسب‌ها عده ای پیاده پای بودند که بیرق و علم‌های متعدد و بزرگی را بر دوش می‌کشیدند. گردآگرد این علم‌ها را با نوارهایی تربین کرده بودند. تیغه‌ی علم‌ها در زیر وزنشان چنان خمیده می‌شد که به شکل کمان بزرگی در می‌آمد و علمداران با مشقت بسیار آن‌ها را بر دوش می‌کشیدند. پس از «علّم»، «تابوت»‌هایی پوشیده با محمل سیاه را بر دوش می‌کشیدند.<sup>۵</sup> بر روی تابوت‌ها «عمامه ای سبزرنگ» و یک «شمشیر» می‌گذشتند و گردآگرد تابوت‌ها، «سلاح»‌های گوناگونی را بر روی «طبق»‌های متعدد حمل می‌کردند. این طبق‌ها بر روی سر عده ای بود که با آهنگ سنج و نای، جست و خیز می‌کردند و دور خود چرخ می‌زدند. تمام طبق نیز با چرخش آن‌ها می‌چرخید.<sup>۶</sup> عده بسیاری دور تا دور آن‌ها گام زنان، «نوحه» می‌خواندند. عده‌ی دیگری هم، «بوق» و «کرنا» و «سنجه» می‌زدند و در حالی که

<sup>۱</sup>. انگلبرت کمپفر، سفرنامه کمپفر به ایران، ص ۱۸۱.

<sup>۲</sup>. آدام اولتاریوس، سفرنامه آدام اولتاریوس، ج ۲، ص ۴۸۸.

<sup>۳</sup>. فیگوئروا، سفرنامه دن گارسیا دسیلو/فیگوئروا، ص ۳۱۱.

<sup>۴</sup>. پیترو دلاواله، سفرنامه پیترو دلاواله، ص ۷۱.

<sup>۵</sup>. همان، ص ۱۰۲.

<sup>۶</sup>. پیترو دلاواله، سفرنامه پیترو دلاواله، ص ۷۰-۷۱.

<sup>۷</sup>. همان، ص ۱۰۱.



جست و خیز می‌کردند فریاد می‌کشیدند.<sup>۱</sup> اضافه بر آن، چندین شتر همراه دسته‌ها بودند که بر پشت هر یک از آن‌ها کجاوه‌هایی حمل می‌شد که درون هر یک چندین کودک، به نشانه کودکان اسیر امام حسین(ع) قرار داشتند. گرداگرد حاملان طبق را عده ای «چوبدار» و «چماق‌دار» با لباس «مشکی» براق و آراسته با پر و تزیینات دیگر می‌گرفتند که هر لحظه آماده بودند با دسته‌های دیگر وارد جنگ و نزاع شوند. زیرا معتقد بودند اگر کسی در این روز کشته شود، یکسر به بهشت می‌رود.<sup>۲</sup>

افراد سرشناس، سوار بر اسب‌های خود، دسته‌ها را همراهی می‌کردند و مردم عادی که تعدادشان بی‌شمار بود، پای پیاده در دسته‌های سوگواری شرکت می‌کردند. دسته‌های عزاداری ابتدا در مقابل «درب قصر شاه» و سپس جلوی «مسجد بزرگ»- مقابل کاخ- توقف می‌کردند، نوحه خوانی و عزاداری می‌نمودند و سپس به خانه‌های خود بازمی‌گشتند.<sup>۳</sup>

شمار بسیاری از سربازان وزیر و دیگر بزرگان حکومتی در روز عاشورا، در میدانگاه‌ها و محله‌های اصلی و چهارراه‌های شهر در حالت آماده باش می‌ایستادند تا از درگیری دسته‌ها پیشگیری کنند و آن‌ها را از هم دور نگه دارند. با این حال ممکن بود این مراقبتها کارساز نباشد و درگیری‌هایی رخ دهد و زخمی‌هایی بر جای بگذارد. «طبق داران»، «علمداران» و دیگر کسانی که وسایلی را حمل می‌کردند، در هنگام بروز این درگیری‌ها می‌کوشیدند وسایل خود را از دستبرد مهاجمان حفظ کنند و بدین منظور حتی گاهی به کاخ پادشاه پناه می‌برندند. زیرا مهاجمان بنابر عرف جامعه وسایل آن‌ها را به یغما می‌برندند. از دست دادن این وسایل برای دسته ای که وارد درگیری شده بود، ننگ و سرافکنندگی محسوب می‌شد.<sup>۴</sup>

در عصر «شاه صفی»، دسته‌های سوگواری از صبح تا ظهر عاشورا در کوچه‌ها و خیابان‌ها سوگواری می‌کردند. سپس، همگی در برابر مزار «شیخ صفی‌الدین اردبیلی» گرد هم می‌آمدند. در آنجا «بیرق» بلندی نصب بود که بنابر باور مردم، حضرت فاطمه(س) به دست خود آن را

<sup>۱</sup>. همان، ص. ۷۰-۷۱.

<sup>۲</sup>. همان، ص. ۱۰۱.

<sup>۳</sup>. همان، ص. ۱۰۲.

<sup>۴</sup>. همان، ص. ۷۱.

<sup>۵</sup>. پیترو دلاواله، سفرنامه پیترو دلاواله، ص. ۱۰۲.



بر افراشته و شیخ صدرالدین - فرزند شیخ صفی - آن را از «مدینه» به «اردبیل» آورده بود. مردم اردبیل باور داشتند که به هنگام «حسین، حسین» گفتن دسته‌های سوگواری، آن بیرق خود به خود می‌جند و هنگامی که دسته‌ها به خواندن ذکر مصیبت شهادت امام حسین(ع) می‌پردازنند، تکان‌هایش شدیدتر می‌شود.<sup>۱</sup>

در همین عصر گرچه در تمامی شهرهای قلمرو صفویه آیین سوگواری دهه محرم برگزار می‌شد، سوگواری روز عاشورای اصفهان باشکوه‌ترین آن‌ها بود. روز عاشورا «شاه صفی» در حالی که جلیقه سیاهی در بر و دستار سیاهی ویژه‌ی این مراسم بر سر داشت، با صدر اعظمش در ایوان قصر مشرف به میدان بزرگ شهر ظاهر می‌شد. در «سمت راست» و زیر طاق بازارچه، «صدر» همراه با دیگر «مقامات عالی رتبه» حکومتی و در «طرف چپ» بازارچه «خواجگان» سیاه پوست و سفیدپوست شاه که حدود صد نفر بودند، می‌ایستادند. سپس، دو «واعظ» یکی در نزدیکی شاه، برای «طبقه‌ی اشراف» و دیگری در فاصله‌ای دورتر از شاه، برای «طبقات عادی جامعه» به مدت «یک ساعت» وعظ و بیان ذکر مصیبت می‌نمود. وقتی این دو مراسم روبروی پایان می‌رفت، نخستین دسته‌های سوگواری وارد میدان می‌شدند. اولین دسته، تعزیه‌گران‌هایی بودند که شمارشان بسیار بود و با شبیه نمودن خود به عرب‌های مدینه فریاد می‌زدند: «حسینم کو؟ حسین جوانم کو؟». آن‌ها دسته عرب‌ها نامیده می‌شدند و با نامیدی و انمود می‌کردند که امام حسین(ع) را می‌جوینند. سپس، دسته‌ای اسب می‌آوردند که زین و لگام داشتند، مسلح به تبر بودند و پوست ببر بر پشتیان افکنده بودند. این اسب‌ها به مانند اسب امام حسین(ع) که پس از شهادت آن حضرت(ع) سراسیمه از قتلگاه باز گشت، سراسیمه به هر سوی می‌دویدند. پس از آن، شترهایی می‌آوردند که برخی را «رنگ سیاه» زده و بر آن‌ها کجاوه بسته بودند. مردان «برهنه»‌ای نیز در کنار آن‌ها بودند که وانمود می‌کردند نامیدانه می‌کوشند، ضجه می‌زنند و می‌گویند بار کجاوه‌ها را به یغما برده‌اند. سپس، چندین «نخل» وارد می‌شد که با «پرچم»‌ها، «کمان»‌ها، «تیردان»‌های پر از تیر، «سپر»‌ها، «قداره»‌ها، «پر»‌ها و سایر تزیینات آرایش شده بودند. اطراف این نخل‌ها مردان بسیاری که از کمر به بالا برهنه بودند، بر روی یک پای خود می‌پریلند و شیون زنان و تقلاکنان سوگواری

<sup>۱</sup> آدام اولتاریوس، سفرنامه آدام اولتاریوس، ج ۲، ص ۴۸۸.



می‌کردند. بیشتر آن‌ها بر پیشانی و دیگر اعضای بدن خود «زخم»‌هایی داشتند<sup>۱</sup> که خون فراوانی از آن می‌رفت. برخی دیگر از سوگواران که بدن خود را «حاکسترپوش» کرده بودند، در محاصره‌ی شمار بسیاری چوب بدست، جیغ می‌کشیدند و به گونه‌ای که گویی می‌خواهند همدیگر را بشکشند، خشمگینانه می‌دوی minden. برخی از «نخل»‌ها «تابوت»‌های کوچک و «بچه»‌ها را می‌برند؛ بچه‌هایی که پوست تازه حیوانات را که بر آن‌ها تیر فرو کرده و خون آلوده بودند، بر تن داشتند. زن ژولیه ای که بر قاطر سیاهی سوار بود، «نخل» دیگری را همراهی می‌کرد. این تعزیه گردانی بسیاری از مردم را به گریه و ناله می‌انداخت به گونه‌ای که برخی از آن‌ها از شدت اندوه جیغ می‌کشیدند. عبور دسته‌ها و تعزیه‌گردانها از برابر شاه حدود چهار ساعت طول می‌کشید. به دستور شاه اهالی «شهرهای مختلف» در این آیین شرکت می‌کردند و گاهی پایان آن با نبردی بود که کشته و زخمی بر جای می‌گذاشت. به عنوان مثال: در یکی از این نبردها «بنج» کشته و «هفتاد» زخمی ناکار در میدان بر جای ماند.<sup>۲</sup>

در عصر «شاه سلیمان» نیز روز عاشورا با حضور شاه برگزار می‌شد و پس از خوانده شدن «روضة الشهدا» مردم محله‌های اصفهان، تبریزی‌ها، قزوینی‌ها، یزدی‌ها و هنود فیلبانان وارد میدان می‌شدند. دسته‌های مختلف، «نخل»‌ها و «اشباه اشباح شهدا» را می‌آوردند و در برابر پادشاه سوگواری می‌کردند. آز یکی از روزهای عاشورای روزگار او گزارش کرده‌اند که او ساعت هفت صبح، به همراه بزرگان دربار آمد و بر تختش که وسط تالار عالی‌قاپو بود نشست. همه بزرگان ایستاده بودند و به محض نشستن پادشاه، بیگلریگی سوار بر اسبی زیبا به همراه شماری از بزرگ زادگان جوان در انتهای میدان پیدا شد. آن‌ها که وظیفه رسیدگی به نظم دسته‌ها را داشتند، مردم را به جلو راندند تا هر کدام در جایگاه خود قرار بگیرند. زیرا در غیر این صورت، اهالی محله هر شهر یا وابستگان قلمرو هر روحانی می‌خواستند جلوتر از محله دیگر یا گروه دیگر قرار بگیرند. بیگلریگی موظف بود حرکت هر یک از محله‌ها یا دسته‌های شهر را که روی هم رفته «دوازده

<sup>۱</sup>. دموترن، ص ۶۲b، نقل در ڇان کلمار، آیین‌ها و اقتدار تشیع، فصلنامه تئاتر، صص ۹۰-۹۱.

<sup>۲</sup>. دموترن، ص ۶۴b، نقل در ڇان کلمار، آیین‌ها و اقتدار تشیع، فصلنامه تئاتر، ص ۹۳.

<sup>۳</sup>. محمد ابراهیم بن زین العابدین نصیری، دستور شهریاران، ص ۳۳.



دسته» بودند، ترتیب دهد. هر دسته یک «نخل» داشت که توسط «هشت» یا «ده» نفر حمل می‌شد.<sup>۱</sup> روی هر نخل تابوتی به بلندای تقریبی یک و نیم متر و طول تقریبی دو متر بود.<sup>۲</sup> «نخل» با شاخ و برگ‌های طلایی و نقره ای ناقاشی شده و «تابوت» با پارچه‌ای زربفت پوشیده بود. همین که نخستین دسته اجازه‌ی پیشروی یافت، سه اسب بی سوار، با زین و برگی زیبا را به جلو آوردند. در کنار زین این اسبان، کمان و تیر و خنجر و سپر بسته بودند. وقتی که اسبان حدود صد قدم در میدان پیش آمدند و شاه را دیدند، آورندگانشان آن‌ها را به چهارنعل واداشتند و تمامی افراد دسته که به دنبال آن‌ها بودند سینه زنان، درحالی‌که تابوت را به بالا می‌انداختند، دویدن را آغاز کردند. هر یک از آن‌ها جبه کوچک و شال و دستارش را به هوا پرتاب می‌کرد و انگشت در دهان می‌گذاشت و سوت می‌کشید. گروهی دیگر با بدن‌های عریان درحالی‌که دو قلوه سنگ را می‌فشردند و بر روی هم می‌زدند با حزن و اندوه فریاد می‌کشیدند: «حسین، حسین، حسین». آن‌ها آنقدر این ذکر را گفتند که کف از دهانشان خارج شد. پس از آن که این دسته چندین بار میدان را دور زد، دسته‌های دیگر، هر کدام در ردیف خود وارد شدند. پیشاپیش آن‌ها نیز سه اسب بی سوار، آمدند. این دسته‌ها همه، همان رفتار دسته‌ی نخست را انجام دادند و همان دورهای دسته اول را زدند. وقتی دسته ای وارد می‌شد، دسته‌ی پیشین را به گوشه ای می‌بردند تا میدان برای دسته بعدی باز شود. دو دسته‌ی دیگر آمد که پیشاپیش هر کدام نخلی حرکت می‌کرد. بر روی نخل، تابوت کوچکی به چشم می‌خورد که کودکی خردسال در آن خوابیده و خود را به مردن زده بود. تمامی همراهان این دو کودک، می‌گریستند و ناله و زاری بسیار می‌کردند. این دو کودک نمایش نمادین طفلان مسلم(ع) بود که پس از شهادت امام حسین(ع)، به شهادت رسیدند. در این هنگام زنان بسیاری اشک می‌ریختند حتی «زنان روسپی» که می‌پنداشتند با ریزش اشک تمامی گناهانشان بخشوده می‌شود. دسته گردانی در حضور شاه از ساعت هفت صبح تا نزدیک ظهر طول کشید. سپس پادشاه به حرم‌سرای خود بازگشت و مردم نخل‌های خود را تا پایان روز به گردش در آوردند.<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup>. زان با تیست تاورنیه، سفرنامه تاورنیه، ص ۸۹.

<sup>۲</sup>. زان با تیست تاورنیه، سفرنامه تاورنیه، صص ۴۰-۴۱.



ب-۳. قربانی شتر؛ روز عاشورا در روزگار «شاه عباس»، آیینی ویژه برگزار می‌شد که منحصر به اصفهان بود و در دیگر شهرها برگزار نمی‌شد.<sup>۱</sup> این آیین، آیین «قربانی کردن شتر» بود. روز عاشورا وقتی دسته‌های مختلف سوگواری پس از دسته گردانی و گردش در سطح شهر، گرد هم می‌آمدند با خشمی بی‌سابقه با یکدیگر درگیر می‌شدند. سپس، همه باهم به سوی دشت وسیعی در بیرون از شهر می‌رفتند که سران و بزرگان حکومتی در آنجا حضور داشتند. آنجا، در میانه‌ی آن دشت وسیع و جمعیت بی‌شماری که آمده بودند دایره‌ای بزرگ از مردان مسلح تشکیل می‌شد. سپس، شتری دست و پا بسته را در وسط این دایره می‌گذاشتند و پس از آن، وزیر یا قاضی وارد حلقه می‌شد. او با نیزه گلوی شتر را می‌شکافت و به سرعت از میان مردان مسلح بیرون می‌رفت. مردمی که در نزدیکی شتر بودند، بی‌درنگ در ازدحامی کم نظیر هجوم می‌آوردند و حیوان را با ضربه‌های قداره قطعه‌قطعه می‌کردند. کشمکش‌ها برای گرفتن گوشت قربانی چنان شدید می‌شد که بر اثر ازدحام و زیر پا ماندن اشخاص، برخی کشته و برخی زخمی می‌شدند. در پایان، کسانی که می‌توانستند قطعه‌ای از گوشت قربانی بگیرند، آن را بر نوک شمشیر خود نصب می‌کردند و با همهمه به سوی شهر می‌رفتند.<sup>۲</sup>

#### ۴-۱-۲. دفن شوندگان

برخی از مردم در ایام سوگواری محرم، در مناطق پر رفت و آمد شهر، گودالی می‌کنندند و بدن برهنه خود را تا به گردن در خاک پنهان می‌کردنند، به گونه‌ای فقط سرشان از خاک بیرون می‌ماند. دفن شوندگان که گاهی پیرمرد بودند با تصرع و انابه از رهگذران درخواست کمک می‌کردنند و در کنار خود همراهانی داشتند که برایشان صدقه جمع آوری می‌کردنند. آنها برای حفظت بدن خویش در مقابل سرمای هوا و دیگر موارد، پیش از فرو رفتن در گودال، قامت خود را در سبدی به اندازه قامت خود پنهان می‌کردنند، دهانه تنگ سبد را به گردن خود می‌چسبانندند و سپس با آن سبد در گودال فرو می‌رفتند. همراهانشان، قسمت‌های خالی بیرون از سبد را تا زیر چانه آنها پر می‌کردنند و به هنگام او را از سبد بیرون می‌آوردنند. دفن شوندگان، هر روز صبح، پیش از روشن

<sup>۱</sup>. فیگوئرو، سفرنامه دن گارسیا دسیلو/ فیگوئرو، ص ۳۱۴.

<sup>۲</sup>. همان، صص ۳۱۱-۳۱۲.



شدن هوا به سبد باز می‌گشتند و تمامی مدت ده الی دوازده روز عزاداری محرم، این کار خود را تکرار می‌کردند. سرانجام، در آخرین روز سوگواری، در میان تحسین تماشاگران از این کار دست می‌کشیدند.<sup>۱</sup>

به باور برخی از محققان: «با این نمایش شاید می‌خواسته‌اند جلوه‌ای از سرهای بریده شهدای کربلا را در صحرا کربلا به نمایش بگذارند. اجرای تندگان این نمایش با این تمهدات تأثیر بینندگان را بر می‌انگیختند و کمک مالی آن‌ها را به خود جلب می‌کردند. این نوع نمایش‌ها در حقیقت دو وجه داشتند: اعتقادی و مالی.»<sup>۲</sup>

## ۲-۲. اربعین

روز «بیستم ماه صفر» آیین سوگواری ویژه‌ای با عنوان «سر و تن» انجام می‌شد. از جزئیات این آیین اطلاعی در دست نیست، اما از بررسی گزارش‌های مختلف تاریخی می‌توان گفت این آیین در اواخر دوره صفویه و در امتداد گسترش آیین‌های سوگواری عاشورا به وجود آمده است و با توجه به اینکه در مقیاس و شکوه کمتری برگزار می‌شده، کمتر مورد توجه گزارشگران تاریخی قرار گرفته است. باور عمومی مردم این بود که در چنین روزی سر امام حسین(ع) به طور معجزه آمیزی پس از چهل روز، به بدن آن حضرت(ع) متصل شد. بدین مناسبت، این روز را بزرگ می‌داشتند و به سوگواری می‌پرداختند.<sup>۳</sup>

این درحالی که بود که در بین برخی از عالمان دینی روز «بیستم ماه صفر» به عنوان روز «اربعین»، یعنی چهل‌مین روز از شهادت امام حسین(ع) معروف بود و «زیارت اربعین» یکی از علامات ایمان محسوب می‌شد.<sup>۴</sup> سبب تأکیدشان بر زیارت امام حسین(ع) در این روز این بود که امام سجاد(ع) و دیگر اهل بیتش در این روز پس از بازگشت از شام، وارد کربلا شدند و سرهای مقدس شهدا را به بدن‌هایشان ملحق کردند. برخی نیز می‌گفتند که سبب این است که در این روز

<sup>۱</sup>. فیگوئرو، سفرنامه دن گارسیا دسیلوا فیگوئرو، صص ۳۱۲-۳۱۳.

<sup>۲</sup>. یعقوب آزن، نمایش در دوره صفوی، ص ۶۸.

<sup>۳</sup>. انگلبرت کمپفر، سفرنامه کمپفر به ایران، ص ۱۸۱.

<sup>۴</sup>. محمدباقر مجلسی، زاد المعاد- مفتاح الجنان، ص ۲۴۷.

<sup>۵</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۴۱۶؛ محمدباقر مجلسی، زاد المعاد- مفتاح الجنان، ص ۲۴۷.



بازماندگان اهل بیت امام حسین(ع) وارد شهر مدینه شدند. برخی نیز می‌گفتند شاید بدین سبب باشد که امام سجاد(ع) در چنین روزی به طور اعجازآمیز و پنهانی و از طریق طی الارض، از شام به کربلا رفت و سرهای شهدا را به بدنشان ملحق کرد. برخی دیگر براین باور بودند که سبب این است که جابر بن عبد الله انصاری در این روز به عنوان نخستین زائر امام حسین(ع) به کربلا رسید و امام حسین(ع) و دیگر شهیدان کربلا را زیارت کرد.<sup>۱</sup> توصیه می‌شد در این روز زیارت اربعین(ر.ک. پیوست شماره ۱۵، زیارت اربعین) یا زیارت عاشورا(ر.ک. پیوست شماره ۱۳، زیارت عاشورا) را بخوانند.<sup>۲</sup>

### ۲-۳. بیست و هشتم صفر

گزارش‌های تاریخی حاکی از آن است که آیین‌های سوگواری در این روزگار تنها در مناسبات‌های شهادت امام علی(ع)، امام حسن(ع) و امام حسین(ع) برگزار می‌شد.<sup>۳</sup> آیین سوگواری شهادت امام حسن(ع) هرسال در روز ۲۸ صفر برپا می‌شد<sup>۴</sup> گرچه برخی از عالمان نامدار شیعه در این عصر، روز «هفتم صفر» را روز شهادت آن حضرت(ع) می‌دانستند.<sup>۵</sup> باور مشهور در بین عالمان امامیه این بود که ۲۸ صفر روز رحلت پیامبر(ص) است. برخی از آن‌ها نیز بر این باور بودند که این روز، روز شهادت امام حسن(ع) نیز می‌باشد و سزاوار است در این روز مراسم سوگواری بر پیامبر(ص) و امام حسن(ع) برپا شود و از دور یا نزدیک آن‌ها را زیارت کنند.<sup>۶</sup> مردم در این روز بر سرنوشت غم انگیز امام حسن(ع) که بر اثر نیرنگ و دسیسه‌ی دشمنانش با نوشیدن جامی زهرآگین به شهادت رسید، می‌گریستند.<sup>۷</sup>

<sup>۱</sup>. محمدباقر مجلسی، زاد المعاد- مفتاح الجنان، ص ۲۵۰.

<sup>۲</sup>. محمدباقر مجلسی، زاد المعاد- مفتاح الجنان، ص ۲۵۰.

<sup>۳</sup>. انگلبرت کمپفر، سفرنامه کمپفر به ایران، ص ۱۸۲.

<sup>۴</sup>. همان، ص ۱۸۱.

<sup>۵</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۴۴؛ محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۹۷، ص ۲۱۰.

<sup>۶</sup>. محمدباقر مجلسی، زاد المعاد- مفتاح الجنان، ص ۲۵۰.

<sup>۷</sup>. انگلبرت کمپفر، سفرنامه کمپفر به ایران، ص ۱۸۱.



## ۲-۴. بیست و یکم رمضان

آیین سوگواری شهادت امام علی(ع) در روز «بیست و یکم» ماه رمضان هرسال برگزار می‌شد. به همین مناسبت در سراسر شهرهای مختلف این سرزمین، مجالس روضه خوانی و ذکر مصیبت برپا می‌گشت و در برخی از شهرها بنایی ویژه‌ی برگزاری این آیین وجود داشت.<sup>۱</sup> حتی سفیران کشورهای خارجی نیز گاهی به این مجالس دعوت می‌شدند.<sup>۲</sup> در صدر مجلس و بر فراز منبری بلند، خطیبی که به رسم عزا لباسی «آبی رنگ» می‌پوشید، می‌نشست و حدود دو ساعت سخنرانی و روضه خوانی می‌کرد.<sup>۳</sup>

مردم در عصر «شاه صفی» در سوگواری‌ها به جای لباس «سیاه»، لباس‌های «آبی و نیلگون» می‌پوشیدند.<sup>۴</sup> خطیب به طور معمول، از فضائل امام علی(ع) سخن می‌گفت<sup>۵</sup> و با صدای رسما و بلند بخش‌هایی از کتاب «مقتل نامه» را درباره زندگانی و شهادت امام علی(ع) می‌خواند. گردآگرد منبر، گروهی با عمامه‌ی سفید می‌نشستند و گاه و بی گاه، با صدای بلند و یک‌صدا سخنان خطیب را تکرار می‌کردند. وقتی او می‌خواست مصرعی از شعر مرثیه را تکرار کند، کلمه‌ی نخست مرثیه را می‌گفت و سکوت می‌کرد؛ سپس، پامنبری‌ها به طور گروهی مصرع مورد نظر را تکرار می‌کردند. هرچند دقیقه یک‌بار هم، شخصی با صدای بلند فریاد می‌زد: «لعنت خدا بر کشته‌ده علی باد!» و مردم در پاسخش فریاد می‌زدند: «بیش باد و کم مباد!»<sup>۶</sup> وقتی خطیب توضیح می‌داد که امام علی(ع) از شهادت خود آگاه بود و قاتل خویش را می‌شناخت، اما حاضر نشد برای حفظ جان خویش او را بکشد، صدای گریه و زاری مردم بلند می‌شد. وقتی هم که چگونگی شهادت آن حضرت(ع) را بیان می‌کرد گریه و شیون شرکت کنندگان به اوج خود می‌رسید.<sup>۷</sup>

<sup>۱</sup>. آدام اولناریوس، سفرنامه آدام اولناریوس، ج ۲، ص ۴۶۲.

<sup>۲</sup>. همان، ج ۲، ص ۷۸۸.

<sup>۳</sup>. همان، ج ۲، ص ۴۶۲.

<sup>۴</sup>. همانجا.

<sup>۵</sup>. همان، ج ۲، ص ۷۸۸.

<sup>۶</sup>. همان، ج ۲، ص ۴۶۲-۴۶۳.

<sup>۷</sup>. همان، ج ۲، ص ۴۶۳.



خطیب پس از پایان یافتن روضه خوانی و فرود آمدن از فراز منبر، خلعتی پاداش می‌گرفت. سپس، سه تابوت وارد مجلس می‌شد که یکی از آن‌ها به منزلهٔ تابوت امام علی(ع) و دو تای دیگر به منزلهٔ تابوت‌های امام حسن(ع) و امام حسین(ع) بودند. چندین کیسهٔ آبی رنگ در پی این سه تابوت حمل می‌شد. سپس، دو اسب سفید با زین و برگ مرتب که تیر و کمانی نیز بر روی آن گذاشته بودند، به همراه چندین پرچم، از پشت سر آن‌ها می‌آمد. نخل گردانی بخش دیگر این آیین بود. هر نخل عبارت بود از: چوب‌هایی که بالای آن‌ها به شکل استوانه بود و چند شمشیر در آن فرو کرده بودند.(ر.ک. تصویر شمارهٔ ۶، تصویری از سوگواری بیست و یکم رمضان) گروهی دیگر از سوگواران، جعبه‌هایی را که داخلشان قرآن بود، روی سر حمل می‌آوردند. عده‌ای نیز با نوای شیپور و طبل، جست و خیز می‌کردند و بر سر و روی خود می‌زدند. جمعی از پسر بچه‌ها هم، در حالی که چوب‌هایی در دست داشتند و آن‌ها را به هم می‌زدند، بالا و پایین می‌پریلدند و فریاد می‌کشیدند: «حیدر، حیدر! حسین! حسین!». این سوگواران به شکل دسته‌ای بزرگ به کوچه‌ها و خیابان‌های شهر می‌رفتند.<sup>۱</sup>

در اصفهان عصر «شاه عباس»، دو دسته مهم در خیابان‌های شهر سوگواری می‌کردند که هر کدام نمایندهٔ قسمتی از شهر بودند. سران و بزرگان حکومتی و غیر حکومتی نیز برای شرکت در دسته مورد علاقهٔ خود بر یکدیگر پیشی می‌گرفتند. حتی خود پادشاه در صورت حضور در شهر، یکی از دسته‌ها را که بیشتر مورد توجه داشت، همراهی می‌کرد. پیشاپیش هر دسته، چندین اسب مزین به زینت‌های فراوان، حرکت می‌کرد. بر روی زین هر یک از آن‌ها تیر و کمان، شمشیر، سپر و عمامه ای بود که می‌گفتند: بازماندهٔ امام علی(ع) است. پس از اسب‌ها عده‌ای پیاده پای بودند که بیرق و علم‌های متعدد و بزرگی را بر دوش می‌کشیدند. گردانی این علم‌ها را با نوارهایی تزیین کرده بودند. تیغه‌ی علم‌ها در زیر وزنشان چنان خمیده بود که به شکل کمان بزرگی درآمده بود و علمداران با رحمت بسیار آن‌ها را بر دوش می‌کشیدند. پس از علم، تابوت‌ها یا تابوتی پوشیده با مخمل سیاه را به نشانه تابوت امام علی(ع) بر دوش می‌کشیدند. روی تابوت‌ها نیز مجموعه‌ای از ابزارهای مختلف جنگی و پرهای رنگین قرار داده بودند. عده بسیاری دورادور

<sup>۱</sup> همان، ج ۲، صص ۴۶۳-۴۶۴.



آن‌ها راه می‌رفتند و نوحه می‌خواندند. عده‌ی دیگری هم، بوق و کرنا و سنج می‌زدند و درحالی که جست و خیز می‌کردند، فریاد می‌کشیدند.<sup>۱</sup>

افراد سرشناس، درحالی که سوار بر اسب بودند، دسته‌ها را همراهی می‌کردند و دیگران که تعدادشان بی‌حساب بود، پای پیاده سوگواری می‌نمودند. دسته‌های عزاداری ابتدا در مقابل درب قصر شاه و سپس جلوی مسجد بزرگ- مقابل کاخ- توقف می‌کردند. نوحه خوانی و عزاداری می‌نمودند و سپس به خانه‌های خود بازمی‌گشتند. آن‌ها هنگام بازگشت، میدان را دور می‌زدند و وزیر اصفهان با تعدادی سوارکار در یک سوی میدان و خزانه دار شاه در سوی دیگر میدان، بر سر راه دسته‌ها می‌ایستادند. آن‌ها مراقب بودند: دسته‌ها در محل تقاطع به یکدیگر برخورد نکنند؛ چون، هر یک از آن‌ها می‌کوشید از دیگری پیشی بگیرد و نتیجه‌اش کشمکش‌های سختی می‌شد که گاه گاه در می‌گرفت و تعداد زیادی را زخمی می‌کرد.<sup>۲</sup>

برخی از صوفیان در این روز «قمه زنی» می‌کردند و خود را با کارد مجروح می‌نمودند، به گونه‌ای که گاهی بر اثر این زخم‌ها جان می‌دادند. آن‌ها مردان مقدس و مورد اعتماد مردم محسوب می‌شدند و برهمه راه می‌رفتند؛ حتی پیراهن نداشتند؛ فقط لباسی از «نمد آبی رنگ» می‌پوشیدند. آن‌ها هرسال به مناسبت این سوگواری‌ها سر خود را با تیغ می‌تراشیدند و سپس زخم‌های هولناکی بر سر و بدن خود می‌زدند و دست‌های خویش را با پنبه‌های آغشته به روغن می‌سوزانیدند.<sup>۳</sup>

### ۳. دیگر آیین‌های تقویت

آیین‌های سرور و شادمانی و آیین‌های سوگواری مذهبی بخش مهمی از آیین‌های مذهبی تقویت را تشکیل می‌دادند، اما در کنار این آیین‌ها آیین‌های دیگری هم برگزار می‌شد که در ردیف

<sup>۱</sup>. پیترو دلاواله، سفرنامه پیترو دلاواله، ص ۷۰-۷۱.

<sup>۲</sup>. همان، ص ۷۱.

<sup>۳</sup>. آتنونی شرلی، سفرنامه برادران شرلی، ص ۷۷.

<sup>۴</sup>. دریابل ژرژ تکتا ندرفن، ایتر پرسیکوم، ص ۵۸.



آیین‌های مذهبی تقویت قرار می‌گرفت. این آیین‌ها عبارت بودند از: استخاره، اعتکاف، نماز، روزه و عبادت شب‌های قدر.

### ۱-۳. استخاره

معنای اصطلاحی دقیق و مورد نظر عالمان دینی از استخاره عبارت بود از: طلب خیر از درگاه خدا<sup>۱</sup> و اگذاری کارها به خداوند؛ خواستن خیر دنیا و آخرت خویش در هر کاری از پروردگار و رضایتمندی و پاییندی به راهنمایی استخاره.<sup>۲</sup> باید توجه داشت که استخاره با تفائل تفاوت دارد و آنچه مورد نظر عالمان دینی بود، استخاره بود. برخی از فقهاء از جمله «علامه مجلسی» با استناد به برخی از روایات توصیه می‌کردند که هنگام انجام کارها ابتدا با خداوند مشورت شود، سپس با دیگران.<sup>۳</sup> بر این اساس، به طور ویژه استخاره برای خرید و فروش<sup>۴</sup> و ازدواج<sup>۵</sup> مستحب انگاشته می‌شد.

استخاره کردن امری رایج و فراگیر بود و حتی برخی از عالمان نیز در انجام دادن یا ندادن کاری به استخاره روی می‌آورdenد. به عنوان مثال عالمی همچون «ملک شاه حسین سیستانی» - نویسنده کتاب احیاءالملوک - که عزم پیوستن به اردوی «شاه عباس اول» صفوی را داشت، اما در انجام آن مردد بود، نزد «شیخ بهائی» رفت و متوصل به استخاره شد. از او خواست برایش استخاره ای کند و با استخاره‌ی او بود که به اردوی شاه عباس پیوست.<sup>۶</sup> در سال ۱۰۸۲ه.ق. دو نفر از اهالی کوهستان بدخشان به همراه نامه ای آمدند و از متولی مشهد مقدس رضوی(ع) درخواست کردند شخصی را برای تعلیم آموزه های تشیع امامی همراه آنها به بدخشان بفرستند. متولی با خاتون

<sup>۱</sup>. محمد تقی مجلسی، لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص ۳۹۹.

<sup>۲</sup>. همان، ج ۵، ص ۴۰۰.

<sup>۳</sup>. همان، ج ۵، ص ۳۹۹.

<sup>۴</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۴۸۰.

<sup>۵</sup>. همان، ص ۶۱۵.

<sup>۶</sup>. ملک شاه حسین محمود سیستانی، احیاءالملوک، ص ۵۱۱.



آبادی صحبت کرد و گفت استخاره کردم که شما را بفرستم اما خوب نیامد، شما از طالبان علم شخص مناسبی را بیابید تا بفرستم.<sup>۱</sup>

پادشاهان صفوی به ویژه «شاه اسماعیل اول»، «شاه طهماسب اول» و «شاه عباس اول» به استخاره توجه جدی داشتند. «شاه اسماعیل اول» گاهی پس از مشورت با مستشاران و سرداران خود به استخاره متولی می‌شد. «شاه طهماسب اول» هم به استخاره باور داشت و در کنار استشاره، استخاره می‌نمود.<sup>۲</sup> «شاه عباس اول» هم به استخاره و تفائل معتقد بود. بنابر گزارش تاریخ نگاران این عصر، «شاه عباس اول» در تمامی کارهای حکومتی تفائل و استخاره به قرآن می‌کرد، بدون استخاره به انجام کاری مبادرت نمی‌کرد و اگر آیه‌ی قرآن او را از تصمیمش نهی می‌کرد، اگرچه عجله بر انجام آن داشت، از انجامش چشم پوشی می‌نمود.<sup>۳</sup> برای نمونه «شاه عباس» در مورد آوردن سام میرزا به قزوین و تربیت او در آنجا به قرآن استخاره کرد و آیه‌ای بیانگر صبر آمد. بنابراین، تصمیم خود را به بعدها انداخت. «شاه عباس» در واپسین سال‌های زندگانی خود و هنگام اقامت در مازندران وقتی مرگ خود را نزدیک دید، دو نفر از نزدیکان مورد اعتماد خود به نام‌های «مولانا محمد تقی» و «مولانا مظفر منجم» را نزد «مولانا مراد مازندرانی» که از جمله فضلای متقی روزگار بود، فرستاد تا با قرآن استخاره کند که سام میرزا-پسر شاه صفوی - را که به عنوان ولیعهد می‌خواهد سلطنت را به او واگذار کند از اصفهان به مازندران فرا بخواند یا خیر؟ استخاره کرد و این آیه از قرآن آمد: «أَلَّنْ يَكْفِكُمْ أَنْ يُمِدُّكُمْ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُنْزَلِينَ بَلِي إِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَقَوَّلُوا وَ يَأْتُوكُمْ مِنْ قَوْرِهِمْ هَذَا يُمْدَدُكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ». مضمون این آیه چنین تفسیر شد

<sup>۱</sup>. سید عبدالحسین حسینی خاتون آبادی، وقایع السنین والاعوام، ص ۵۳۲.

<sup>۲</sup>. قاضی احمد حسینی قمی، خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۵۵.

<sup>۳</sup>. همان، ج ۱، ص ۲۸۴.

<sup>۴</sup>. شاردن، سفرنامه شاردن، ج ۵، ص ۱۸۶۶؛ میرزا محمد طاهر وحید قزوینی، تاریخ جهان‌آرای عباسی، محقق و مصحح: سید سعید میرمحمد صادق، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ج ۱، ۱۳۸۳ه.ش، ص ۲۲۰.

<sup>۵</sup>. اسکندر بیگ ترکمان، تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۳، ص ۱۰۹۹.

<sup>۶</sup>. میرزا محمد طاهر وحید قزوینی، تاریخ جهان‌آرای عباسی، ص ۲۲۰.



که اراده خوب است و سلطنت با اوست،<sup>۱</sup> اما در مورد آوردن، باید صبور بود. از این رو، آوردن شاهزاده به مازندران چند روزی به تعویق افتاد و شاه درگذشت. در سال ۱۰۳۸ ه.ق. اثر استخاره معلوم شد که اگر شاهزاده را به مازندران می‌آورند در اصفهان مفاسد عظیمی ایجاد می‌شد.<sup>۲</sup>

مردم عادی نیز به تأسی از عالمان دینی خویش و نیز پادشاهان خود، برای دانستن سرانجام خوب یا بد کارهایشان به استخاره روی می‌آورند. بنابر گزارشی از این عصر، روزی برای باگبانی به نام اسماعیل به استخاره متول شد تا بداند از بابت گاوی که نیت خریدش را دارد سودی عایدش خواهد شد یا نه. بنابراین، به سراغ ملایی رفت تا در این باره استخاره کند. ملا پس از استخاره به او اطمینان داد که در این معامله سود سرشاری خواهد برد. اما سه روز بعد از استخاره گاو خریداری شده هلاک شد و باگبان متعجب ماند. برخی از غیر مسلمانان ملا را به خاطر نادرستی استخاره‌اش سرزنش کردند. اما او در پاسخ گفت که چون خداوند می‌دانست که باگبان می‌خواهد این پول را در قحبه خانه صرف کند برای ممانعت او از ارتکاب گناه و مجازاتش از این نیت بد مشیتش را بر این قرار داد که گاو را از اختیار او بیرون کند.<sup>۳</sup>

غسل کردن<sup>۴</sup> و وضع گرفتن<sup>۵</sup> جزو آداب عمومی استخاره بود و در تمامی انواع و اقسام استخاره انجام غسل و وضع مستحب محسوب می‌شد.<sup>۶</sup> ساده‌ترین و رایج‌ترین نوع استخاره در بین مردم استخاره با قرآن بود. با این حال، استخاره با کتاب‌های دیگر نیز گاهی انجام می‌شد. استخاره به معنی مشورت و رایزنی با خدا بود. بدین منظور هرگاه کسی در انجام دادن یا ندادن کاری دچار شک و تردید می‌شد، استخاره می‌کرد. بدین منظور از یک روحانی می‌خواست برایش استخاره بگیرد. روحانی برای انجام استخاره وضع می‌گرفت، جامه‌ی پاک و پاکیزه می‌پوشید، مقداری دعا

<sup>۱</sup>. محمدحسن مستوفی، زیاده التواریخ، تصحیح: بهروز گودرزی، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، چ ۱، ۱۳۷۵ ه.ش.، ص ۹۱.

<sup>۲</sup>. ابوالمفاحر فضل الله حسینی سوانح نگار نفرشی، تاریخ شاه صفی، ص ۱۵؛ محمد حسن مستوفی، زیاده التواریخ، ص ۹۲.

<sup>۳</sup>. زان باتیست تاورنیه، سفرنامه تاورنیه، ص ۲۸۴.

<sup>۴</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۳۹؛ محمد تقی مجلسی، لوعام صاحبقرانی، ج ۱، ص ۵۷۱.

<sup>۵</sup>. محمدباقر حسینی میرداماد، شارع النجاة فی أحكام العبادات، ص ۲۸۴.

<sup>۶</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۳۹؛ محمد تقی مجلسی، لوعام صاحبقرانی، ج ۱، ص ۵۷۱؛ محمدباقر حسینی میرداماد، شارع النجاة فی أحكام العبادات، ص ۲۸۴.



می خواند و سپس قرآن را در دست می گرفت و بر حسب تصادف بازمی کرد. به نخستین آیه نگاه می کرد؛ اگر گویای حکم مثبت بود، استخاره خوب بود و اگر گویای حکم منفی بود، بد بود. در صورتی که حکم منفی بود، توصیه به ترک آن کار می شد.<sup>۱</sup> آنها بر این باور بودند که روحانیانی که مراتب علمی، دینی و معنوی بالاتری دارند استخاره‌شان به واقعیت نزدیک‌تر می‌باشد، چون در درگاه ذات پروردگار مقرب‌ترند.<sup>۲</sup>

برای استخاره کردن شیوه‌های متعدد و متفاوتی پیشنهاد می‌شد که برخی از آن‌ها عبارت

بود از:

### ۱-۱-۳. استخاره ذات الرقاع

در این شیوه‌ی استخاره که به امام صادق(ع) منسوب بود، وقتی کسی می‌خواست کاری کند شش رقعه آماده می‌کرد. بر نیمی از آن‌ها یعنی سه رقعه می‌نوشت: «بسم الله الرحمن الرحيم خير من الله العزيز الحكيم لفلان بن فلانه افعل». بر روی سه رقعه دیگر نیز می‌نوشت: «بسم الله الرحمن الرحيم خيرة من الله العزيز الحكيم لفلان بن فلانه لا تفعل». سپس، آن‌ها را زیر جانماز خود می‌گذاشت و دو رکعت نماز با نیت نماز استخاره می‌خواند. پس از پایان نماز، به سجده می‌رفت و صد بار می‌گفت: «استخیر الله برحمته خيرة في عافية». از سجده بر می‌خاست، می‌نشست و می‌گفت: «اللهم خر لى في جميع امورى فى يسر منك و عافية». سپس، رقعه‌ها را به هم می‌ریخت و هر بار از بین آن‌ها یک رقعه را بر می‌گزید و متنش را می‌خواند. در مجموع سه بار رقعه‌ها را در هم می‌ریخت و هر بار از بین آن‌ها یک رقعه را بر می‌گزید. اگر هر سه رقعه «افعل» بود، آن کار را می‌کرد. اگر هر سه رقعه «لاتفعل» بود، آن کار را نمی‌کرد. اگر برخی «افعل» و برخی «لاتفعل» بود، دو رقعه دیگر نیز انتخاب می‌کرد و از پنج رقعه انتخاب شده، بیشترین را انتخاب می‌کرد و بدان عمل می‌نمود.<sup>۳</sup> اضافه بر آن هنگام برداشتن رقعه‌ها ذکر و دعای مخصوصی را می‌خواند.<sup>۴</sup> (ر.ک. پیوست شماره ۶، دعای استخاره)

<sup>۱</sup>. زان باتیست تاورنیه، سفرنامه تاورنیه، ص ۲۸۴-۲۸۵؛ شاردن، سفرنامه شاردن، ج ۳، ص ۱۰۳۳.

<sup>۲</sup>. شاردن، سفرنامه شاردن، ج ۳، ص ۱۰۳۳.

<sup>۳</sup>. محمد تقی مجلسی، یک دوره فقه کامل فارسی، ص ۴۲.

<sup>۴</sup>. مرتضی قلی خان شاملو، کیفیت استخاره، جنگ مرتضی قلی شاملو، فهرست نگاری از: ایرج افشار و احمد منزوی، تهران: مرکز دائمی المعرف بزرگ اسلامی، ج ۱، ۱۳۸۲ ه.ش، ص ۲۰۶.



### ۲-۱-۳. استخاره لا و نعم

بر روی قطعه کاغذی «لا» و بر دیگری «نعم» می‌نوشتند. سپس هر یک از آن‌ها را تا می‌زندند و در درون یک گلوله‌ی گلین قرار می‌دادند. سپس، دو رکعت نماز می‌خوانند و گلوله‌های گلین را زیر قیای خود می‌گذاشتند و می‌گفتند: «یا الله ائمّا اشاورک فی امری هذَا و أنت خیر مستشار و مشیر فاشر علیّ بما فيه صلاح و حسن عاقبة». پس از آن، یکی از آن دو گلوله را از زیر قبا در می‌آوردند و می‌گشودند. اگر «نعم» بود، کاری را که برایش استخاره کرده بودند انجام می‌دادند و اگر «لا» بود انجام نمی‌دادند.<sup>۱</sup>

### ۳-۱-۳. استخاره با قرآن

استخاره با قرآن رایج‌ترین نوع استخاره بود<sup>۲</sup> و برای استخاره با قرآن، «زمان‌های ویژه»‌ای پیشنهاد می‌شد. در هر روز هفته ساعت‌هایی بود که برای استخاره کردن با قرآن نیک و مناسب انگاشته می‌شد و ساعت‌هایی هم بودند که استخاره کردن در آن ساعت‌ها بد محسوب می‌شد. ساعت‌های «نیک و مناسب» برای استخاره کردن در هر یک از روزهای هفته عبارت بود از: روز شنبه(از اول روز تا چاشت و از زوال آفتاب تا پیشین زمان)، روز یکشنبه(از اول روز تا پیشین و از پسین تا شام)، روز دوشنبه(از اول روز تا برآمدن آفتاب، از چاشت تا پیشین و از پسین تا خفتن)، روز سه شنبه(از چاشت تا پیشین و از یک ساعت پس از پیشین تا خفتن)، روز چهارشنبه(از اول صبح تا وقت پیشین و از عصر تا وقت خفتن)، روز پنج شنبه(از اول روز تا برآمدن آفتاب و از پیشین تا خفتن) و روز جمعه(از اول روز تا برآمدن آفتاب و از چاشت تا پیشین). ساعت‌های «بد و نامناسب» برای استخاره کردن در هر یک از روزهای هفته نیز عبارت بود از: روز شنبه(از چاشت تا زوال آفتاب و از پیشین تا خفتن)، روز یکشنبه(از پیشین تا پسین و از شام تا خفتن)، روز دوشنبه(از برآمدن آفتاب تا چاشت و از پیشین تا پسین)، روز سه شنبه(از اول روز تا چاشت و از

<sup>۱</sup>. محمدتقی مجلسی، لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص ۴۰۹.

<sup>۲</sup>. شاردن، سفرنامه شاردن، ج ۳، ص ۱۰۳۳؛ میرزا محمد طاهر وحید قزوینی، تاریخ جهان‌آرای عباسی، ص ۲۲۰.



پیشین تا یک ساعت بعد) روز پنج شنبه(از برآمدن آفتاب تا پیشین) روز جمعه(از برآمدن آفتاب تا چاشت و از پیشین تا شام).<sup>۱</sup>

برای استخاره کردن با قرآن، توصیه می‌شد ابتدا دعای استخاره را بخوانند؛ سپس، قرآن را بگشایند و آیاتی را که در آغازین صفحه سمت راست بود بخوانند و بدان عمل کنند یا اینکه پس از استخاره قرآن را با توسیل بگشایند و لفظ «الله» را در صفحه راست قرآن بشمارد و به تعداد «الله»‌های موجود در آن صفحه، از سمت چپ ورق‌های قرآن را بشمارند. به عنوان مثال: اگر واژه «الله» هفت بار تکرار شده بود، هفت ورق از سمت چپ بشمارند و از صفحه دست چپ هم هفت سطر بشمرند. سپس، آیه سطر هشتم را بخوانند و بدان عمل کنند.<sup>۲</sup>

#### ۳-۱-۴. استخاره تسبیح

برای استخاره با تسبیح «سه مرتبه» صلووات می‌فرستادند. سپس درحالی که نیت استخاره را در ذهن داشتند، قبضه‌ای از تسبیح را می‌گرفتند و دانه‌های تسبیح را دو به دو می‌شمارند. اگر در پایان «دو دانه» تسبیح می‌ماند «بد» شمرده می‌شد و اگر «یکی» باقی می‌ماند «خوب» می‌دانستند.<sup>۳</sup>

#### ۳-۱-۵. دیگر اقسام استخاره

در یکی از ساده‌ترین شیوه‌های استخاره پیشنهاد می‌شد که پیش از استخاره، دعای استخاره امام سجاد(ع) را با تضرع و ابتهال بخوانند. سپس سجده کنند و «۱۰۱ مرتبه» بگویند: «استخیر الله برحمته خیرة فی عافية». پس از آن با صالحان، پاکان و دوستان خدا مشورت کنند. بدین ترتیب، خداوند خیر او را بر زبان هرگز که بخواهد جاری می‌کند.<sup>۴</sup> همچنین پیشنهاد می‌شد که در غیر وقت نماز واجب، دو رکعت نماز بخوانند و «۱۰۱ مرتبه» بگویند: «استخیر الله برحمته خیرة فی عافية»، البته این کار بهتر بود در سجده انجام شود. سپس، هرچه به خاطرش خطور کرد به آن عمل کند.<sup>۵</sup> یا اینکه هر گاه می‌خواست استخاره کند و بداند که خیر کدام است به نماز بایستد و پس از «قد قامت

<sup>۱</sup>. مرتضی قلی خان شاملو، کیفیت استخاره، جنگ مرتضی قلی شاملو، ص ۲۰۷.

<sup>۲</sup>. محمد تقی مجلسی، لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص ۴۰۷.

<sup>۳</sup>. همانجا.

<sup>۴</sup>. همان، ج ۵، ص ۳۹۹.

<sup>۵</sup>. همان، ج ۵، ص ۴۱۰.



الصلّة» بییند چه چیزی به خاطرش خطرور می‌کند، چون شیطان در این وقت از مؤمن دور است و آنچه در خاطر او خطرور می‌کند از سوی خداوند رحمان خواهد بود.<sup>۱</sup>

## ۲-۳. اعتکاف

اعتکاف در «لغت» به مداومت کردن و درنگ نمودن معنا می‌شود<sup>۲</sup> و در «اصطلاح» معانی مختلفی برایش ذکر می‌کردند از جمله: ۱. ملازمت در مسجد برای عبادت؛<sup>۳</sup> ۲. مکث در مسجد جامع برای عبادت؛<sup>۴</sup> ۳. مکث سه روز یا بیشتر روزه دار در مسجد جامع باقصد قربت.<sup>۵</sup> ۴. حبس نفس بر عبادت خداوند در مسجد جامع، همراه با روزه داری سه روز یا بیشتر.<sup>۶</sup>

«روزه داری» در «اعتکاف»، شرطی اساسی بود و معتکف باید روزه می‌گرفت، خواه روزه‌ی واجب، خواه روزه‌ی مستحبی.<sup>۷</sup> «بهترین زمان» را برای اعتکاف، با توجه به سیره نبوی، «ده روز پایانی ماه رمضان» می‌دانستند.<sup>۸</sup> با این حال، کسانی بودند که نسبت به اعتکاف در ده روز پایانی ماه رمضان انتقاد داشتند.<sup>۹</sup> «مکان اعتکاف» نیز به باور مشهور فقط «مسجد جامع» بود، هم برای مردان و هم برای زنان و در غیر مسجد جامع اعتکاف جایز نبود.<sup>۱۰</sup> برخی نیز اعتکاف را فقط در مسجد مکه، مدینه، کوفه و بصره جایز می‌دانستند، نه در مساجد دیگر. برخی دیگر نیز قادر

<sup>۱</sup>. همان، ج ۵، ص ۴۰۶.

<sup>۲</sup>. همان، ج ۶، ص ۶۸۳.

<sup>۳</sup>. همانجا.

<sup>۴</sup>. محمدباقر مجلسی، بیست و پنج رساله فارسی، ص ۳۵۶.

<sup>۵</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۲۹۲.

<sup>۶</sup>. ملا محسن فیض کاشانی، رسائل فیض کاشانی، ج ۲، رساله ۸، ص ۱۹؛ ملا محسن فیض کاشانی، النخبة فی الحکمة العملية و الأحكام الشرعية، ص: ۱۵۱.

<sup>۷</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۲۹۲؛ محمدباقر مجلسی، بیست و پنج رساله فارسی، ص ۳۵۹.

<sup>۸</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۲۹۲؛ ملا محسن فیض کاشانی، رسائل فیض کاشانی، ج ۲، رساله ۸، ص ۲۰.

<sup>۹</sup>. شیخ لطف الله المیسی اصفهانی، الرساله الاعتكافیه، تحقیق: احمد عابدی رضوانشهری، میراث اسلامی ایران، دفتر اول، به کوشش: رسول جعفریان، ص ۳۱۷.

<sup>۱۰</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۲۹۲؛ ملا محسن فیض کاشانی، مفاتیح الشرائع، ج ۱، ص ۲۷۷.



بودند در هر مسجد جامعی می‌توان اعتکاف کرد. منظور از مسجد جامع نیز از نظر آن‌ها مسجد بزرگ یک شهر بود که در آن نماز جماعت برپا می‌شد و از بیشتر محله‌های شهر برای اقامه جمعه یا جماعت به آنجا می‌آمدند؛ مساجدی همچون: مسجد جامع عباسی و مسجد جامع قدیم در اصفهان.<sup>۱</sup>

اعتكاف به خودی خود، کاری «مستحب» بود و فقط با نذر یا گذشتن دو روز تمام از اعتکاف مستحبی «واجب» می‌شد.<sup>۲</sup> اعتکاف کمتر از «سه روز» جایز نبود.<sup>۳</sup> اما اگر شخصی به نیت استحباب دو روز اعتکاف می‌کرد، اعتکاف نمودن روز سوم بر او واجب می‌شد، اگر پنج روز یا هشت روز اعتکاف می‌کرد نیز روز ششم یا نهم بر او واجب می‌شد.<sup>۴</sup>

معتكف جز در موارد ضروری نمی‌توانست از مسجد بیرون شود. موارد ضروری عبارت بود از قبیل: عیادت مؤمن، تشیع جنازه‌ی او،<sup>۵</sup> رفتن به وداع او،<sup>۶</sup> رفتن به دست شویی، برآوردن حاجت مؤمن و شرکت در نماز جمعه.<sup>۷</sup> در صورت خروج معتکف از مسجد در موارد ضروری، نشستن و راه رفتن در سایه بر او حرام بود.<sup>۸</sup> نماز خواندن در غیر مسجدی که در آن اعتکاف کرده بود نیز در این هنگام بر او حرام بود، مگر به واسطه ضرورت.<sup>۹</sup> به عنوان مثال: نشستن به خاطر

<sup>۱</sup>. محمدباقر مجلسی، بیست و پنج رساله فارسی، ص ۳۵۸.

<sup>۲</sup>. ملا محسن فیض کاشانی، رسائل فیض کاشانی، ج ۲، رساله ۸، ص ۱۹.

<sup>۳</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۲۹۲.

<sup>۴</sup>. همانجا؛ ملا محسن فیض کاشانی، رسائل فیض کاشانی، ج ۲، رساله ۸، ص ۱۹.

<sup>۵</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۲۹۲؛ ملا محسن فیض کاشانی، رسائل فیض کاشانی، ج ۲-۸، رساله ۸، ص ۱۹؛ محمدباقر مجلسی، بیست و پنج رساله فارسی، ص ۳۵۹.

<sup>۶</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۲۹۲.

<sup>۷</sup>. ملا محسن فیض کاشانی، رسائل فیض کاشانی، ج ۲، رساله ۸، ص ۱۹؛ محمدباقر مجلسی، بیست و پنج رساله فارسی، ص ۳۵۹.

<sup>۸</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۲۹۲؛ ملا محسن فیض کاشانی، رسائل فیض کاشانی، ج ۲، رساله ۸، ص ۱۹.

<sup>۹</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۲۹۳؛ محمدباقر مجلسی، بیست و پنج رساله فارسی، ص ۳۶۰.



غلبه‌ی ضعف یا منحصر بودن راه تشییع جنازه به فضای مسقف یا تنگی وقت نماز می‌توانست مجوز باشد.<sup>۱</sup>

مبطلات روزه، مبطل اعتکاف نیز بود.<sup>۲</sup> در هنگام اعتکاف توصیه می‌شد که بیشتر وقت‌های معتکف به عبادت بگذرد و باید از زنان، بوی خوش، مجادله و خرید و فروش پرهیز کند، چه روزها و چه شب‌ها.<sup>۳</sup> اگر معتکفی پس از وجوب اعتکاف، اعتکافش را باطل می‌کرد واجب بود قضای آن را به جای آورد. حتی اگر به وسیله ارتکاب رفتار جنسی و آمیزش جنسی اعتکاف را باطل می‌نمود، موظف بود کفاره بپردازد، خواه روز باشد و خواه شب. اگر این کار در روز رمضان بود، دو کفاره باید می‌داد.<sup>۴</sup>

اعتکاف در عصر صفوی، به ویژه روزگار «شاه عباس» به اهتمام برخی از عالمان و فقیهان شیعه در شهرهای مختلفی همچون قزوین و اصفهان برگزار می‌شد. زمان برگزاری اعتکاف عمومی در دهه پایانی ماه رمضان<sup>۵</sup> مکان آن در هر مسجدی بود که در آنجا نماز جماعت به امامت یک پیش‌نماز شیعی امامی برگزار می‌شد؛ مسجدی که متعلق به یک قبیله خاص یا محله‌ی خاص نبود.<sup>۶</sup> برای برگزاری اعتکاف در مسجد، «قبه»(خیمه‌ی کوچک و دایره شکل)‌ای در مسجد برپا می‌کردند تا معتکف با فراغ بال و در خلوت خود به عبادت و اعتکاف بپردازد.<sup>۷</sup> سپس، در مدت اعتکاف، به شب زنده داری در شب‌های اعتکاف می‌پرداختند.<sup>۸</sup>

بنابر برخی از گزارش‌ها اعتکاف در روزگار «شاه عباس» و زندگانی «شیخ بهائی» ستی رایج و جافتاده بود که با استقبال عمومی مردم رویرو بود. به گونه‌ای که شرکت کنندگان در این

<sup>۱</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۲۹۳.

<sup>۲</sup>. همانجا؛ محمدباقر مجلسی، بیست و پنج رساله فارسی، ص ۲۶۱.

<sup>۳</sup>. ملا محسن فیض کاشانی، رسائل فیض کاشانی، ج ۲، رساله ۸، ص ۱۹؛ محمدباقر مجلسی، بیست و پنج رساله فارسی، ص ۳۶۰.

<sup>۴</sup>. ملا محسن فیض کاشانی، رسائل فیض کاشانی، ج ۲، رساله ۸، ص ۲۰.

<sup>۵</sup>. شیخ اطف الله المیسی اصفهانی، الرساله الاعتكافیه، ص ۳۱۷.

<sup>۶</sup>. همان، ص ۳۲۰.

<sup>۷</sup>. همان، ص ۳۱۷.

<sup>۸</sup>. همان، ص ۳۱۸.



مراسم هر سال بالغ بر چندین هزار نفر می‌شدند.<sup>۱</sup> «شیخ بهائی» از جمله فقیهانی بود که خود در روزهای پایانی ماه رمضان در مسجد اعتکاف می‌کرد و برای اعتکاف قبه‌ای نصب می‌کرد.<sup>۲</sup> با این حال، برخی از عالمان به این شیوه از برگزاری اعتکاف انتقاد و اعتراض داشتند و نسبت به برگزاری اعتکاف در مسجد شاه، برگزاری این آیین در دهه پایانی ماه رمضان، همچنین برپایی خیمه در مسجد و شب زنده داری شب‌های اعتکاف اشکال و انتقاد وارد می‌کردند.<sup>۳</sup>

### ۳-۳. روزه

روزه به باور برخی از فقیهان عبارت بود از: «بازداشت نفس از اقدام بر مفطرات با نیت از طلوع صبح صادق تا به غروب شمس». <sup>۴</sup> برخی نیز می‌گفتند: «روزه امساك کردن است از طلوع صبح صادق تا غروب آفتاب، از خوردن و آشامیدن و نکاح کردن و استمنا کردن و قی کردن به اختیار و سر به آب فرو بردن و حُقنه کردن به مایع و دروغ بر خدا و رسول خدا بستن». <sup>۵</sup> نیت شرط اساسی روزه داری بود و در نیت روزه چند چیز لحاظ می‌شد: اوّل، به جای آوردن نیت پیش از طلوع فجر. دوم، قصد قربت. سوم، تعیین نوع روزه به لحاظ وجوب و استحباب.<sup>۶</sup> چهارم، تعیین نوع روزه به لحاظ آنکه از روزه ماه رمضان است یا نذر یا کفاره. پنجم، تعیین نوع روزه به لحاظ آنکه ادا است یا قضا. ششم، استدامت حکمی یعنی در اثنای روز قصد فعلی که روزه را باطل می‌کرد، نکند. به عنوان مثال: اگر شخصی در اثنای روزه قصد خوردن، آشامیدن، جماع کردن و نظایر آن می‌کرد، گناهکار بود حتی اگر آن قصد را عملی نمی‌کرد. فقیهان در این مورد اختلاف نظر داشتند که آیا به مجرد این قصد روزه باطل می‌شود یا نه و بر تقدیر بطلان آیا همین قضا لازم است یا کفاره نیز لازم می‌شود. شیخ عباسی که قائل به بطلان روزه با می‌شد می‌گفت: «اصح آن است که قضا لازم است، اما کفاره لازم نیست.»<sup>۷</sup>

<sup>۱</sup>. همان، ص ۳۱۷.

<sup>۲</sup>. همان، ص ۳۲۰.

<sup>۳</sup>. همان، صص ۳۱۸-۳۱۷.

<sup>۴</sup>. محمد تقی مجلسی، یک دوره فقه کامل فارسی، ص ۵۶.

<sup>۵</sup>. ملا محسن فیض کاشانی، رسائل فیض کاشانی، ج ۲، رساله ۸، ص ۱۱.

<sup>۶</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۲۸۵.

<sup>۷</sup>. همان، صص ۲۸۶-۲۸۷.

### ۱-۳-۳. شروط صحت روزه

صحت روزه داری منوط به چندین شرط بود. نخستین شرط، بلوغ روزه دار بود که شرط وجوب روزه محسوب می‌شد. بر این اساس، روزه بر طفل واجب نمی‌شد حتی اگر طاقت و توانایی روزه داری داشت. در چنین موردی که طفل توانایی روزه داری داشت، مستحب بود که او را از هفت سالگی به روزه داری عادت دهند و در نه سالگی بر روزه داری او سختگیری کنند. این روزه، روزه‌ای صحیح بود که طفل باید در آن نیت روزه مستحبی می‌کرد. دوّمین شرط، عقل بود که هم شرط وجوب و هم شرط صحت روزه انگاشته می‌شد. بر همین اساس، روزه‌ی مجنون اعتباری نداشت و از امر کردن مجنون به روزه داری نهی می‌شد. سومین شرط، اسلام بود که شرط صحت روزه محسوب می‌شد نه وجوب. می‌گفتند: روزه داری بر کافر واجب است ولی روزه گرفتن او تا زمانی که مسلمان نشود صحیح نیست. چهارمین شرط، عدم سفر بود که شرط صحت روزه‌ی واجب محسوب می‌شد؛ یعنی در سفری که موجب قصر نماز می‌شد روزه‌ی ماه رمضان و دیگر روزه‌های واجبی صحیح نبود و قضایش واجب می‌شد، اما روزه‌ی مستحبی در سفر مکروه محسوب می‌شد. پنجمین شرط، صحت بدن بود. از این رو، روزه داری شخصی که بیمار بود یا روزه داری سلامت جسمانی او را به خطر می‌انداخت، صحیح نبود و قضای روزه بر او واجب می‌شد. ششمین شرط، طهارت از حیض و نفاس بود که شرط صحت روزه داری به شمار می‌رفت. هفتمین شرط نیز طهارت از حدث جنابت بود.<sup>۱</sup>

با توجه به این شروط برخی از روزه داری معاف می‌شدند. بدین ترتیب، پیرمرد یا پیرزنی که روزه داری برایشان دشوار بود و به مشقت بسیار می‌افتدند، روزه‌شان صحیح نبود و موظف بودند به جای هر روز روزه داری یک مددگاند یا مانند آن تصدق نمایند. شخصی نیز که تشنجی بر او غالب می‌شد و از روزه داری مشقت عظیم می‌کشید ناگزیر به جای روزه داری، هر روز یک مددگاند یا مثل آن پرداخت می‌کرد، و هر وقت که عذرش برطرف می‌شد قضا می‌کرد. زن بارداری که گمان می‌کرد روزه داری او به خودش یا جنیش ضرر آسیب می‌زند، به جای روزه داری، به ازای هر روز روزه یک مددگاند یا مثل آن پرداخت می‌کرد، و پس از تولد فرزندش قضای روزه‌ها را به جای می‌آورد. زنی که به طفل شیر می‌داد- خواه طفل خود و خواه طفل غیر

<sup>۱</sup>. محمد تقی مجلسی، یک دوره فقهه کامل فارسی، صص ۵۷-۵۸.



خود را- در صورت لطمہ زدن روزه داری به شیردهی او و کاهش شیرش به گونه ای که پاسخگوی نیاز شیرخوار نبود، حکم حامله را می‌یافت. حائض، نفسae و مستحاضه ای که غسل واجب را انجام نداده بود نیز نمی‌توانست روزه بگیرد.<sup>۱</sup>

### ۳-۳-۶. روزه داری پادشاهان صفوی و مردم

حکمرانان و حاکمان صفوی و فرهنگ عمومی جامعه برای ماه رمضان ارج و منزلتی ویژه قائل بودند و جنگ و خونریزی در این ماه را ناپسند و حرام می‌دانستند.<sup>۲</sup> شاه اسماعیل اول می‌کوشید پاییند به روزه داری باشد.<sup>۳</sup> او تلاش می‌نمود در این ماه از محرمات اجتناب کند و به روزه داری بپردازد.<sup>۴</sup> حتی شاه اسماعیل دوم نیز روزه می‌گرفت و به هنگام افطار با افیون خالص روزه‌اش را افطار می‌کرد.<sup>۵</sup>

شاه عباس اول به روزه داری در ماه رمضان توجه خاصی داشت، گرچه نمونه‌های نقضی هم در این رابطه از او باقی مانده است.<sup>۶</sup> او در سال ۱۰۲۵ه.ق. دستور داد که هر سال مال و خراج دیوانی، اجاره و مستغلات یک ماهه کشور را در ماه رمضان به عنوان صدقه به شیعیان سراسر قلمرواش ببخشنند تا مردم در این ماه از مطالبات دیوانی معاف باشند و با آسودگی خاطر و فراغ بال این ماه را به پایان برسانند و به روزه داری و اطاعت و عبادت خداوند بپردازنند.<sup>۷</sup>

افطاری دادن یکی از رفتارهای آیینی شب‌های ماه رمضان بود. بر همین اساس، «شاه عباس» در ماه رمضان سال ۱۰۰۳ه.ق. در دارالسلطنه قزوین هر شب سفره افطاری می‌گسترد و در هر نوبت از ۳۶۶ نفر عالم و طلبه‌ی علوم دینی پذیرایی می‌کرد.<sup>۸</sup> او در این «سی شب» سفره‌ای

<sup>۱</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۲۸۷-۲۸۸.

<sup>۲</sup>. ملا عبدالفتاح فومنی گیلانی، تاریخ گیلان، تصحیح: متوجه ستد، ج ۱، ص ۶۵.

<sup>۳</sup>. غیاث الدین بن همام الدین خواند میر، تاریخ حبیب السیر، ج ۴، ص ۵۵۸.

<sup>۴</sup>. میرزا بیگ جنابدی، روضه الصفویه، ص ۲۰۳.

<sup>۵</sup>. اسکندر بیگ ترکمان، تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۲۱۸.

<sup>۶</sup>. فیکوئروا، سفرنامه دن گارسیا دسیلو/ فیکوئروا، ص ۲۶۵.

<sup>۷</sup>. اسکندر بیگ ترکمان، تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۸۹۵.

<sup>۸</sup>. محمود بن هدایت الله افوشته ای نظری، تقاوۀ الآثار، ص ۵۶۵.



رنگارنگ و متنوع می‌گسترد و در بیشتر شب‌ها خود نیز در مجلس افطار حاضر می‌شد و با برخی از عالمان برجسته از جمله شیخ بهائی افطار می‌کرد. سپس، پرسش‌ها و مسائل علمی مطرح می‌کرد و بدین ترتیب مباحثه و گفتگوی علمی میان علماء را دامن می‌زد و از این گفتگوها استفاده می‌کرد. پس از بحث و گفتگوی علمی، با شیرینی‌ها و حلواهای رنگارنگ و پالوده‌های شکر با نقل‌های فرنگی از میهمانان اهل علم خود پذیرایی می‌کرد. این پذیرایی با چنان گستردگی و دست و دل بازی انجام می‌شد که در مقابل هر یک از عالمان خوانی می‌گذاشتند و آن‌ها پالوده‌ها را می‌خوردند و تنقلات و شیرینی‌ها را به منزل خود می‌فرستادند. در پایان مراسم، تمامی عالمان و طلاب از بالاترین درجه تا پایین‌ترین مرتبه را خرجی می‌دادند.<sup>۱</sup> دیگر پادشاهان صفوی از جمله «شاه عباس دوم» نیز به برگزاری مراسم افطاری و پذیرایی از روزه داران اهل علم در ماه رمضان اهتمام داشتند.<sup>۲</sup>

روزه گرفتن از واجبات اجباری بود، اما تحت شرایطی ممکن بود فردی از روزه گرفتن معاف شود.<sup>۳</sup> با این حال، هرکسی که نمی‌خواست روزه بگیرد و برای روزه نگرفتن خود عذر شرعی نداشت، ناگزیر مانند «شاه صفی» کفاره می‌داد.<sup>۴</sup> افراد نظامی در حین خدمت و اعزام به جنگ روزه نمی‌گرفتند و این کار البته با صلاح‌حید و استفتاء از فقیهان صورت می‌گرفت.<sup>۵</sup> جالب توجه این که برخی وقت‌ها روزه داری ۲۹ روز طول می‌کشد.<sup>۶</sup>

به طور معمول در شهرها برای آگاهی مردم و بیدار شدن جهت خوردن سحری، نقاهه سحری نواخته می‌شد<sup>۷</sup> و مردم به طور عملی از پیش از سپیده دم تا پاسی پس از غروب آفتاب از

<sup>۱</sup>. همان، ص ۵۶۶.

<sup>۲</sup>. محمد یوسف واله قزوینی، ایران در زمان شاه صفی و شاه عباس دوم، ص ۵۳۷.

<sup>۳</sup>. همان، ص ۵۶۱؛ میرزا محمد طاهر وحید قزوینی، تاریخ جهان‌آرای عباسی، ص ۱۰۴؛ فدت آفاناوس یویچ کاتف، سفرنامه کاتف، ص ۷۶.

<sup>۴</sup>. آدام اولناریوس، سفرنامه آدام اولناریوس، ج ۲، ص ۷۶۲.

<sup>۵</sup>. محمد یوسف واله قزوینی، ایران در زمان شاه صفی و شاه عباس دوم، ص ۵۶۱؛ میرزا محمد طاهر وحید قزوینی، تاریخ جهان‌آرای عباسی، ص ۱۰۴؛ فدت آفاناوس یویچ کاتف، ص ۷۶.

<sup>۶</sup>. آنتونی شرلی، سفرنامه برادران شرلی، ص ۷۷.

<sup>۷</sup>. علی بن شمس الدین لاهیجی، تاریخ خانی، ص ۳۰۵.



خوردن و آشامیدن اجتناب می‌کردند. آن‌ها به طور معمول در مدت روزه داری در مصرف مواد غذایی قناعت می‌کردند و در موقع افطار هم غذای زیادی نمی‌خوردن.<sup>۱</sup> اعتیاد به قلیان یکی از مواردی بود که روزه داری را برای مردم دشوار می‌کرد. به تعبیری آن‌ها از خوردن غذا آسان می‌توانستند صرف نظر کنند ولی از کشیدن قلیان نه. این مسئله به گونه‌ای بود که وقتی ماه رمضان به تابستان می‌افتد چون مدت روزه داری هجده ساعت طول می‌کشد به هنگام افطار پیش از نوشیدن آب یا خوردن غذا قلیان می‌کشیدند و با دود تباکو روزه را افطار می‌کردند.<sup>۲</sup> هنگام افطار اولین چیزی که آماده می‌کردند، قلیان بود. بسیاری از آن‌ها اذعان داشتند که این مقدار تباکو برایشان زیان آور است ولی وقتی این نکته را به آن‌ها گوشتند می‌کردند به سادگی پاسخ می‌شنیدند که دیگر عادت شده است. آن‌ها چه زن و چه مرد از ابتدای جوانی چنان به قلیان کشیدن عادت می‌کردند که یک پیشه‌ور که بیش از پنج پشیز درآمد نداشت، سه پشیز خرج تباکو می‌کرد.<sup>۳</sup>

در روزهای این ماه مردم چنان پاییند به روزه داری بودند که حتی برخی برای جلوگیری از ورود ذرات گرد و غبار به دهانشان جلوی دهان خود را می‌بستند. طول مدت روزه داری از صبح زود از آخرین لحظه‌ای که ستاره‌ها به چشم می‌آمدند تا وقتی بود که باز به هنگام غروب در آسمان ظاهر می‌شدند. به طور دقیق‌تر از برآمدن فلق یا وجود چنان تاریکی که در آسمان نتوان رشته نخ سفیدی را از سیاه فرق داد بود. در عوض هنگام شب برای هرکس مجاز بود که در قبال امساك شدید روز از انواع و اقسام لذات برخوردار باشد. همین که خورشید غروب می‌کرد مطرپ‌ها با هنرپیشگان، آشیزها، قنادها، شربت فروش‌ها همه به شتاب به معابر و میدان‌ها می‌آمدند. مشعل‌ها و چراغ‌ها همه جا را چون روز روشن می‌کرد و هرچه دل می‌طلبید به مردم عرضه می‌شد.<sup>۴</sup> بدین ترتیب پس از افطار تمامی شب را به خوش‌گذرانی می‌پرداختند<sup>۵</sup> و در

<sup>۱</sup>. شاردن، سفرنامه شاردن، ج ۴، ص ۱۴۴۳.

<sup>۲</sup>. همان، ج ۲، ص ۸۳۳.

<sup>۳</sup>. همان، ج ۲، ص ۷۰۹.

<sup>۴</sup>. زان باتیست تاورنیه، سفرنامه تاورنیه، ص ۳۱۱.

<sup>۵</sup>. انگلبرت کمپفر، سفرنامه کمپفر به ایران، ص ۱۸۲.

<sup>۶</sup>. آنتونی شرلی، سفرنامه برادران شرلی، ص ۷۷.



میدانگاه‌های شهر به تفریح و رقص می‌پرداختند و نمایش‌های گوناگون انجام می‌دادند.<sup>۱</sup> از این رو، بیشتر مردم شب‌ها بیدار می‌ماندند و بیشتر ساعات روز، به خصوص صبح‌ها را می‌خوابیدند.<sup>۲</sup>

### ۴-۳. عبادت شب‌های قدر

از شب قدر به عنوان دل و قلب ماه رمضان یاد می‌شد.<sup>۳</sup> آین شب، بنابر احادیث و اخبار شیعه، شبی بود که ملائکه و روح در آن شب بر صاحب عصر - امام مهدی(عج)- نازل می‌شدند و آنچه در این شب برای هر انسانی مقدر بود، بر آن حضرت(عج) عرضه می‌کردند.<sup>۴</sup> برخلاف اهل سنت که در مورد شب قدر اختلاف نظر داشتند و بیشتر آن‌ها شب ۲۷ رمضان را شب قدر می‌دانستند، علمای شیعه امامیه اجماع داشتند بر اینکه شب قدر خارج از یکی از این شب‌های سه‌گانه نیست: «شب نوزدهم»، «شب بیست و یکم» و «شب بیست و سوم» ماه رمضان. تأکید بیشتر عالمان شیعه نیز بر شب‌های ۲۱ و ۲۳ رمضان بود. برخی نیز بر این باور بودند که «هر سه شب»، «شب قدر» است؛ با این توضیح که در شب نوزدهم، تقدیر امور جاری می‌شود ولی ممکن است برخی از این تقدیرها به واسطهٔ فراوانی عبادت و دعا در شب دوم تغییر یابد؛ سرانجام در شب سوم، تقدیرها پایان می‌یابد و دیگر تغییری نمی‌یابد یا فقط تغییراتی جزئی می‌یابد.<sup>۵</sup> بنابراین، سزاوار می‌دانستند که انسان مؤمن هر سه شب را شب زنده داری کند، به عبادت و دعا در این شب‌ها اهتمام ورزد تا به فضیلت شب قدر دست یابد و همتش را در دو شب واپسین بیشتر کند.<sup>۶</sup>

فرهنگ عمومی جامعه، این سه شب را به عنوان «شب‌های قدر» پذیرفته بود. بر همین اساس، مساجد در این شب‌ها و روزها رونق خوبی داشت و مردم دسته دسته به مساجد روی

<sup>۱</sup>. محمد یوسف واله قزوینی، ایران در زمان شاه صفی و شاه عباس دوم، ص ۵۶۱؛ میرزا محمد طاهر وحید قزوینی، تاریخ جهان‌آرای عباسی، ص ۶۰۱؛ فدت آفاناس یویچ کاتف، سفرنامه کاتف، ص ۷۶.

<sup>۲</sup>. آدام اولناریوس، سفرنامه آدام اولناریوس، ج ۲، ص ۷۶۲.

<sup>۳</sup>. محمد تقی مجلسی، لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص ۳۱۳.

<sup>۴</sup>. محمد باقر مجلسی، زاد المعاد- مفتاح الجنان، ص ۱۲۱.

<sup>۵</sup>. همان، ص ۱۲۲.

<sup>۶</sup>. همان، ص ۱۲۳.



می‌آوردن و به نماز و دعا می‌پرداختند. البته برخی از مردم هم در منازل خویش می‌ماندند و به صورت جدی وقت خود را به نماز و دعا می‌گذرانند.<sup>۱</sup>

برای این سه شب ویژگی‌های منحصر به فردی بیان می‌شد ازجمله اینکه خداوند بنابر نص صریح قرآن، برای عبادت کنندگان این شب عبادتی افزون‌تر از عبادت هزار ماه می‌نویسد که برابر با بیش از هشتاد سال است. همچنین، از آنجایی که همه چیز از قبیل عمر، مال، فرزند، عزت، تندرستی، توفیق، کارهای نیک و دیگر امور در این شب مقدار می‌شود، اصلاح احوال و وضعیت سال پیش رو در این شب انجام خواهد شد. در این شب ممکن است کسی که اسمش در دیوان اشقياء مكتوب است تغییر بیابد و در زمرةٰ نیکان و خوبان ثبت شود. در ضمن، از آنجایی که امام عصر(عج) در تمامی مدت این شب با فرشتگان مقرب درگاه الهی محشور است و آن‌ها دسته دسته بر او سلام و صلوات می‌فرستند و تقدیراتی را که برای دیگر بندگان خدا جاری شده است، بر وی عرضه می‌کنند، شایسته نیست که انسان در چنین شبی به امام خود تأسی نکند و در غفلت زندگی کند.<sup>۲</sup>

برای شب‌های قدر دو گونه اعمال بیان می‌شد: ۱. اعمال مشترک در هر سه شب. ۲.

اعمال ویژه هر شب.<sup>۳</sup>

#### ۴-۳-۱. اعمال مشترک هر سه شب

این اعمال، دستورات و سفارش‌های آیینی بودند که در هر یک از شب‌های سه‌گانه به انجام آن توصیه می‌شد. این اعمال عبارت بودند از:

#### الف. غسل

غسل کردن به نیت شب قدر، در هر یک از این شب‌های سه‌گانه مستحب مؤکد بود و ترجیح می‌دادند که این غسل همزمان با غروب آفتاب باشد تا نماز مغرب با غسل ادا شود.<sup>۴</sup>

<sup>۱</sup>. انگلبرت کمپفر، سفرنامه کمپفر به ایران، ص ۱۸۲.

<sup>۲</sup>. محمدباقر مجلسی، زاد المعاد- مفتاح الجنان، ص ۱۲۳.

<sup>۳</sup>. همان، ص ۱۲۵.

<sup>۴</sup>. همان، ص ۱۲۶.



## ب. قرآن بر سر گرفتن

یکی دیگر از اعمال آیینی این شب، قرآن بر سر گرفتن بود که مستحب انگاشته می‌شد. بدین ترتیب که قرآن را در برابر خود می‌گشودند و این دعا را می‌خواندند: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِكَيْبَارِكَ الْمُنْزَلِ عَلَى نَبِيِّكَ الْمُرْسَلِ وَ مَا فِيهِ وَ فِيهِ أَسْمُكَ الْأَكْبَرُ وَ أَسْمَاؤُكَ الْحُسْنَى وَ مَا يُخَافُ وَ يُرْجَى أَنْ تَعْجَلَنِي مِنْ عُقَائِكَ مِنَ النَّارِ وَ تَفْضِي حَوَائِجِي لِلدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ». سپس، خواسته‌های خویش را از خدا می‌خواستند و قرآن گشوده را بر بالای سر می‌گرفتند و می‌گفتند: «اللَّهُمَّ بِحَقِّ هَذَا الْقُرْآنِ وَ بِحَقِّ مَنْ أَرْسَلْتَهُ بِهِ وَ بِحَقِّ كُلِّ مُؤْمِنٍ مَدَحْتَهُ فِيهِ وَ بِحَقِّ كَعْلَيْهِمْ فَلَا أَحَدٌ أَعْرَفُ بِحَقَّكَ مِنْكَ». سپس به ترتیب هر یک از اذکار زیر را «ده مرتبه» می‌گفتند: «بِكَ يَا اللَّهُ»، «بِمُحَمَّدٍ»، «بِعَلَىٰ»، «بِقَاطِمَةٍ»، «بِالْحَسَنِ»، «بِالْحُسَيْنِ»، «بِمُحَمَّدِ بْنِ عَلَىٰ»، «بِجَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ»، «بِمُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ»، «بِعَلَىٰ بْنِ مُوسَى»، «بِمُحَمَّدِ بْنِ عَلَىٰ»، «بِعَلَىٰ بْنِ عَلَىٰ»، «بِالْحُجَّةِ الْقَائِمِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ»؛ سپس حاجت خویش را از خدا می‌خواستند.<sup>۱</sup>

## ج. زیارت امام حسین(ع)

زیارت امام حسین(ع) از دور و نزدیک در هر سه شب مستحب مؤکد بود.<sup>۲</sup>

## د. نماز شب قدر

مستحب بود در هر یک از این سه شب، به خصوص شب ۲۳ رمضان، «صد رکعت» نماز بخوانند؛ هر دو رکعت با یک سلام و در هر رکعت یک مرتبه سوره حمد و ده مرتبه سوره توحید. سوره توحید را در هر رکعت به اندازه هفت مرتبه یا پنج مرتبه یا سه مرتبه و یا یک مرتبه می‌خوانند.<sup>۳</sup>

## ۵. استغفار و دعا

استغفار و دعا برای مطالب دنیوی و اخروی و والدین و خویشان و بستگان و برادران دینی زنده و متوفا، ذکر و صلوات بر محمد(ص) و آل محمد(ص) به هراندازه‌ای که ممکن بود، از برترین اعمال این شب‌ها محسوب می‌شد. در هر یک از این شب‌های سه‌گانه به خواندن «دعای جوشن کبیر» نیز سفارش می‌شد.<sup>۴</sup> علامه مجلسی بر این باور بود که بهتر است در این شب‌ها به پیروی از

<sup>۱</sup>. همانجا.

<sup>۲</sup>. همانجا.

<sup>۳</sup>. همانجا.

<sup>۴</sup>. همان، صص ۱۲۶-۱۲۷.



سیره‌ی امام باقر(ع) در نیمه‌ی نخست شب به دعا بپردازند و نیمه‌ی دوم را به ادای نماز مستحبی اختصاص دهند.<sup>۱</sup>

فرهنگ عمومی جامعه این توصیه به دعا و استغفار را پذیرفته بود و مردم در این شب‌ها به درگاه خدا دعا می‌کردند و اعتقاد داشتند که دعایشان در این روزها و شب‌های ویژه مستجاب می‌شود. بر همین اساس چه در منزل چه در مسجد به دعای در این شب‌ها اهتمام ویژه‌ای از خود نشان می‌دادند.<sup>۲</sup>

#### و. احیا و شب زنده داری

تعییر علامه مجلسی و جوب شب زنده داری این سه شب بود و می‌فرمود: «و هذه الليالي الثلاث -أى التاسعة عشرة والحادية والعشرون والثالثة والعشرون - يجب إحياؤها بالعبادة لنيل فضيلة ليلة القدر». آین تأکید از سوی عالمان دینی موجب شده بود که «شب زنده داری» در شب‌های قدر یکی از مهم‌ترین اعمال آیینی شب‌های قدر شناخته شود.<sup>۳</sup> شب زنده داری و عبادت در شب قدر حتی مورد توجه صوفیان نیز بود و در نمونه‌ی نامه‌ی انتصابی صوفیان که با عنوان «شجره خلافت خلفای عظام» از سوی پادشاه صادر شده به این موضوع اشاره شده است.<sup>۴</sup> اهتمام به شب زنده داری در این شب‌ها به گونه‌ای بود که حتی برخی از عالمان می‌کوشیدند با طی مسافت و هموار کردن رنج مسافت بر خود، این شب‌ها را در جوار بارگاه امام هشتم-علی بن موسی‌الرضا(ع)- شب زنده داری و عبادت کنند.<sup>۵</sup> «شاه عباس اول» صفوی خود از جمله کسانی بود که به شب زنده داری شب قدر توجه داشت و در جوار بارگاه امام رضا(ع) به شب زنده داری و خدمت به زائران آن حضرت پرداخت.<sup>۶</sup>

<sup>۱</sup>. همان، ص ۱۲۷.

<sup>۲</sup>. انگلبرت کمپفر، سفرنامه کمپفر به ایران، ص ۱۸۲.

<sup>۳</sup>. محمدباقر مجلسی، زاد المعاد- مفتاح الجنان، ص ۱۲۲.

<sup>۴</sup>. میرزا محمد طاهر وحید قزوینی، تاریخ جهان‌آرای عباسی، ج ۲، ص ۴۴۰؛ اسکندر بیگ ترکمان، تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص ۶۱۲؛ دیران دیرخانه شاه سلیمان صفوی، منشات سلیمانی، ص ۳۳.

<sup>۵</sup>. دیران دیرخانه شاه سلیمان صفوی، منشات سلیمانی، ص ۳۲-۳۳.

<sup>۶</sup>. ملک شاه حسین محمود سیستانی، احیاء الملوك، ص ۵۱۴.

<sup>۷</sup>. اسکندر بیگ ترکمان، تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص ۶۱۲.



### ۳-۴-۲. اعمال ویژه هر شب

فقط شب نوزدهم و شب ۲۳ اعمال ویژه داشت و برای شب ۲۱ رمضان اعمال ویژه ای بیان نمی‌شد. اعمال اختصاصی هر یک از این دو شب عبارت بود از:

#### الف. اعمال مخصوص شب نوزدهم

اعمال ویژه این شب عبارت بود از: ۱. گفتن «صد مرتبه» ذکر «استغفر اللہ ربی و أَتُوبُ إِلَيْهِ»؛ ۲. «صد مرتبه» لعن بر قاتل امام علی(ع)«اللّٰهُمَّ اعْنَقْتَلَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ»؛<sup>۱</sup> ۳. خواندن دعای ویژه‌ی این شب(ر.ک). پیوست شماره ۱۷، دعای مخصوص شب نوزدهم رمضان که در آن از خدا درخواست می‌شد در تقدیر او شرفیابی به زیارت حج، آمرزش گناهان، طول عمر و گشایش در رزق و روزی مقدر شود.<sup>۲</sup>

#### ب. اعمال مخصوص شب ۲۳ رمضان

باور بر این بود که امام صادق(ع) شب ۲۳ رمضان را «لَيْلَةُ الْجُهْنَّمِ» نامیده است. در این شب علاوه بر غسلی که مشترک میان هر سه شب قدر بود و در ابتدای شب انجام می‌شد، مستحب بود در انتهای شب نیز غسل دیگری ویژه همین شب صورت پذیرد. تلاوت سوره‌های «دخان» «عنکبوت» و «روم» و نیز تلاوت هزار مرتبه ای سوره‌ی «قدر» توصیه می‌شد. این شب دعای ویژه‌ای داشت که به خواندن سفارش می‌شد و عبارت بود از: «اللّٰهُمَّ امْدُدْ لِي فِي عُمُرِي وَأَوْسِعْ لِي فِي رِزْقِي وَأَصِحْ جِسْمِي وَبَلْغْنِي أَمْلَى وَإِنْ كُنْتُ مِنَ الْأَشْقَاءِ فَامْحُنِّي مِنَ الْأَشْقَاءِ وَأَكْبِنِّي مِنَ السَّعَادِ فَإِنَّكَ قُلْتَ فِي كِتَابِكَ الْمُنْزَلِ عَلَى نَبِيِّكَ الْمُرْسَلِ صَلَوَاتُكَ عَلَيْهِ وَآلِهِ بَمْحُوا اللّٰهُ مَا يَشَاءُ وَيُبْتِلُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ». <sup>۳</sup>

### ۳-۶. نماز

آیین نماز و نمازگزاری در ردیف مهم‌ترین آیین‌های مذهبی شیعه است که در هر جامعه شیعی به ویژه جامعه عصر صفوی به چشم می‌خورد. این آیین یکی از مهم‌ترین آیین‌های تقویت است که به تقویت دینداری و رابطه عبادی مردم با پروردگار می‌انجامد. این بخش از نوشتار، آیین نماز را ذیل دو عنوان مقدمات و انواع نماز بررسی می‌کند.

<sup>۱</sup>. محمدباقر مجلسی، زاد المعاو - مفتاح الجنان، ص ۱۲۷.

<sup>۲</sup>. همانجا.

<sup>۳</sup>. همان، ص ۱۲۸.

<sup>۴</sup>. همان، ص ۱۲۹.

### ۳-۶. مقدمات نماز

بین مقدمات نماز و شرایط نماز باید تفاوت گذاشت. این بخش از نوشتار مقدمات نماز که عبارت بود از اذان و وضو بررسی می‌کند و بیان شرایط نماز که عبارتست از لباس نمازگزار، قبله و مواردی از این قبیل را ذیل بررسی نمازهای پنج‌گانه بیان می‌کند.

#### الف. اذان

اذان گویی به هنگام فرارسیدن وقت هر یک از نمازهای پنج‌گانه، به ویژه نمازهای صبح و مغرب و عشاء، مستحب مؤکّد بود.<sup>۱</sup> در غیر از نمازهای پنج‌گانه، نه تنها گفتن اذان مستحب نبود بلکه حرام نیز قلمداد می‌شد؛ به جای آن، مستحب بود سه نوبت «الصلوة» بگویند. در مؤذن، بالغ بودن شرط نبود. بنابراین، اگر طفل ممیزی هم اذان می‌گفت کافی بود. زن نیز می‌توانست برای زنان دیگر و حتی برای مردان محروم خویش اذان بگوید با این شرط که مردان نامحرم آوازش را نشنوند. با این حال، اگر زنی بسیار پیر بود و از شنیدن آوازش حظی حاصل نمی‌شد، جایز بود که مردان نامحرم صدای اذانش را بشنوند.<sup>۲</sup>

پسندیده می‌دانستند که اذان را در اوّل وقت بگویند؛ مؤذن فردی خوش آواز، وقت شناس، دارای عدالت، آگاه به مسائل فقهی و فتاوی فقیهان پیرامون اذان باشد؛ در هنگام اذان گفتن وضو داشته باشد، بر جای بلند، رو به قبله، ایستاده و با صدای بلند اذان بگوید؛ دو انگشت خود را در دو گوش خویش قرار دهد؛ با تأثی و بی شتاب اذان بگوید؛ در پایان هر فصل کمی سکوت کند؛<sup>۳</sup> حرف «ها» را در لفظ «الله»، «اله»، «اشهد» و «الصلوة» و حرف «حا» را در لفظ «الفلاح» اظهار کند؛<sup>۴</sup> هم مؤذن و هم کسی که اذان را می‌شنید به هنگام ذکر نام پیامبر(ص) صلوّات بفرستد.<sup>۵</sup> در وقت اذان گفتن سخن نگویند و شنونده هر فراز اذان را که مؤذن می‌گوید، تکرار کند. همچنین مستحب بود مؤذن اگر اذان صبح را پیش از طلوع فجر گفته باشد، دوباره بگوید.<sup>۶</sup>

<sup>۱</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۱۱۶.

<sup>۲</sup>. همان، ص ۱۱۷.

<sup>۳</sup>. همان، ص ۱۱۸.

<sup>۴</sup>. همان، ص ۱۱۹.

<sup>۵</sup>. همان، ص ۱۱۸.

<sup>۶</sup>. همان، ص ۱۱۹.



«سواره اذان گفتن» و اذان گویی «در وقت راه رفتن»، «سخن گفتن مؤذن» در اثنای اذان گویی، سکوت طولانی در بین اذان، نگاه کردن مؤذن در حال گفتن اذان به جانب راست و چپ و بیش از دو بار گفتن هر یک از شهادتین (کاری که اهل سنت می‌کردند) مکروه و ناپسند انگاشته می‌شد.<sup>۱</sup> اذان گفتن پیش از فرارسیدن وقت نماز حرام بود، مگر در نماز صبح که پیش از طلوع فجر جایز شمرده می‌شد و گفتن جمله «الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِن النَّوْمِ» نیز جز در موارد تقدیم حرام بود.<sup>۲</sup>

**الف-۱. توجه حکومت صفوی به اقامه اذان؛** حکومت و پادشاه صفوی بر اقامه اذان به ویژه اذان شیعی که «شهادت ثالثه» و «حی علی خیرالعمل» را شامل می‌شد، تأکید بسیاری داشتند. زیرا آن را لوای شیعه و شعار ائمه معصوم (ع) می‌پنداشتند. شاهان صفوی همواره مؤذنی را همراه خود در اردوی جنگی خویش داشتند<sup>۳</sup> که پس از فتح و تصرف مناطق غیر شیعه، به اقامه اذان در مساجد و کلیسا و معابد مناطق مفتوحه اقدام می‌کرد. البته این مؤذن علاوه بر اذان ویژه‌ای که در مساجد و معابد مناطق فتح شده می‌گفت، وظیفه‌ی اذان گویی برای نمازهای پنج‌گانه را نیز بر عهده داشت.<sup>۴</sup> طالبای اصفهانی مؤذن، یکی از این مؤذنانست که مورد لطف و عنایت پادشاه صفوی قرار گرفته و از سوی حکومت سیورغالی (ر.ک. پیوست شماره ۱۸، متن نشان سیورغال طالبای مؤذن) به او اعطای شد.<sup>۵</sup>

**الف-۲. مؤذن؛** هر شهر مساجد متعددی داشت و هر مسجد یک متولی برای مراقبت از ساختمان مسجد و ارائه خدمات<sup>۶</sup> و یک مؤذن برای اقامه اذان داشت که سه نوبت در شبانه روز، اذان می‌گفت.<sup>۷</sup> مؤذن به طور معمول، یک مقام روحانی و معنوی محسوب می‌شد. این مؤذن گاهی

<sup>۱</sup>. همانجا.

<sup>۲</sup>. همان، ص ۱۲۰.

<sup>۳</sup>. صدرالدین سلطان ابراهیم امینی هروی، فتوحات شاهی، ص ۲۱۰.

<sup>۴</sup>. محمد یوسف واله قزوینی، ایران در زمان شاه صفی و شاه عباس دوم، صص ۴۷۵-۴۷۶؛ ملک شاه حسین محمود سیستانی، احیاء الملوك، صص ۵۰۲-۵۰۳.

<sup>۵</sup>. دبیران دبیرخانه شاه سلیمان صفوی، منشآت سلیمانی، صص ۳۳-۳۴. متن نشان سیورغال مذکور در پیوست پایان نامه ارائه می‌شود.

<sup>۶</sup>. زان با تیست تاورنیه، سفرنامه تاورنیه، ص ۲۶۱.

<sup>۷</sup>. همان، ص ۲۶۱؛ فیگوئرو، سفرنامه دن گارسیا دسیلو/ فیگوئرو، ص ۲۱۴.



«درویش» یا « Zahedi » بود که مقیم مسجد بود. <sup>۱</sup> فیگوئروا در معرفی یکی از مؤذنان در اصفهان عصر «شاه عباس»، او را درویشی بسیار سالخورده و زنده پوش معرفی می‌کند که به نشانه بی‌اعتنایی به دنیا، همواره تعدادی پر با رنگ‌های مختلف بر دستار خود می‌زد. مردم برایش احترام فراوانی قائل بودند و او را مردی پاک، مقدس، خداشناس و بی‌اعتنایی به دنیا می‌دانستند. او تمامی صدقه‌هایی را که از راه‌های مختلف گردآوری می‌کرد، به فقرایی می‌داد که در راه و نیمه‌راه با آن‌ها روبرو می‌شد؛ درحالی‌که خودش به کمی نان خشک قناعت می‌کرد و بیشتر وقت‌ش را به عبادت می‌گذراند. او به هنگام اذان گویی، در بالاترین نقطه مناره می‌ایستاد، دست‌هایش را می‌گشود و آن‌ها را از هر طرف با قوت و سرعت و با چنان اشتیاقی پایین می‌آورد که کسانی که او را از دور می‌دیدند، تصور می‌کردند قصد دارد خود را از فراز مناره به زیر اندازد.<sup>۲</sup>

اذان گفتن اختصاص به مؤذن نداشت و سایر مردم نیز به هنگام فراسیدن وقت اذان، در اول وقت اذان می‌گفتند؛ به گونه‌ای که گاهی جمع بسیاری از آن‌ها از پشت بام با صدای بلند بانگ اذان سر می‌دادند.<sup>۳</sup>

**الف-۳. مکان اذان گفتن؛** مؤذنان به طور معمول، بر فراز مناره‌ها اذان می‌گفتند؛ اما گاهی اتفاق می‌افتد که بنابر برخی ملاحظه‌ها به جای اذان گفتن از فراز مناره، بر پشت بام و گلدهسته‌های کم ارتفاع مساجد اذان بگویند. بیشتر مساجد مناره‌هایی آجری و مزین به کاشی‌های رنگارنگ دارا بودند که راهرویی تنگ و پیچ در پیچ برای بالا رفتن در درون خود داشتند و یک نفر به زحمت می‌توانست از آن عبور کند.<sup>۴</sup> مؤذنان در وقت‌های معینی از این مناره بالا می‌رفتند و اذان می‌گفتند. آن‌ها روزی سه بار یعنی صباح‌گاهان، ظهر‌گاهان و هنگام مغرب با لحنی بسیار موقر

<sup>۱</sup>. فیگوئروا، سفرنامه دن گارسیا دسیلو/ فیگوئروا، ص ۱۴۵؛ سانسون، سفرنامه سانسون، صص ۴۸-۴۹؛ دریابل ژرژ تکتا ندرفن، ایتر پرسیکوم، ص ۵۷.

<sup>۲</sup>. فیگوئروا، سفرنامه دن گارسیا دسیلو/ فیگوئروا، ص ۲۱۴.

<sup>۳</sup>. همان، ص ۲۱۵.

<sup>۴</sup>. جملی کاری، سفرنامه کاری، ص ۴۳.

<sup>۵</sup>. فیگوئروا، سفرنامه دن گارسیا دسیلو/ فیگوئروا، ص ۲۱۴.

<sup>۶</sup>. شاردن، سفرنامه شاردن، ج ۲، ص ۵۳۵.



و روشن و با صدای بلند اذان می‌گفتند. آن‌ها به هنگام گفتن اذان مناره را دور می‌زدند تا صدایشان در هر سو منتشر شود. آن‌ها با تمام قوا فریاد اذان سر می‌دادند<sup>۳</sup> و برخی‌شان معتقد بودند بانگ اذانشان می‌تواند تمامی فرنگی‌های مجاور مسجد را وادار به تغییر مذهب کند.<sup>۴</sup>

در برخی از شهرها و مناطق شهری، به ویژه اصفهان مؤذن به جای اذان گویی بر فراز مناره، از فراز گلدهسته که به طور معمول با چوب بر روی یکی از گنبدهای کم ارتفاع تعییه شده بود اذان می‌گفت؛<sup>۵</sup> گلدهسته‌هایی که مدور بودند و در آن‌ها سوراخ‌هایی وجود داشت.<sup>۶</sup> در برخی از موارد شهرها و مناطق نیز مؤذن از فراز بام مسجد یا دیگر ساختمان‌های مرتفع شهر اذان می‌گفت.<sup>۷</sup> زیرا مناره‌های مسجد آن قدر بلند بود که مؤذن می‌توانست داخل حرم‌سرا و بسیاری از خانه‌های دیگر را ببیند. تعصّب عمومی مردم به حفظ حرمت حرم‌سرا و حریم خصوصی موجب شده بود که پادشاه رفتن بر بالای مناره‌ها را برای مؤذنان سخت قدغن کند.<sup>۸</sup> این ممنوعیت در اصفهان بود و استدلال عموم این بود که در غیر این صورت ممکن است چشم مؤذنان به زنان و عورت همسایگان بیفتد.<sup>۹</sup>

گاهی نیز مؤذنان به جای رفتن بر فراز بام، گلدهسته یا مناره از همان پایین<sup>۱۰</sup> و یا در داخل مسجد - زیر گنبد - بانگ اذان سر می‌دادند.<sup>۱۱</sup> البته به نظر می‌رسد که باید بین اذانی که برای اعلان عمومی وقت نماز بود و اذانی که برای برپایی نماز جماعت در مسجد گفته می‌شد، تفاوتی قائل

<sup>۱</sup>. فیگوئروا، سفرنامه دن گارسیا دسیلوا / فیگوئروا، ص ۱۴۵؛ انگلبرت کمپفر، سفرنامه کمپفر به ایران، ص ۱۲۹.

<sup>۲</sup>. فیگوئروا، سفرنامه دن گارسیا دسیلوا / فیگوئروا، ص ۱۴۵.

<sup>۳</sup>. همان، ص ۲۱۴.

<sup>۴</sup>. همان، ص ۲۱۵.

<sup>۵</sup>. شاردن، سفرنامه شاردن، ج ۴، ص ۱۴۳۶.

<sup>۶</sup>. دریابل ژرژ تکنا ندرفن، /یتر پرسیکوم، ص ۵۷.

<sup>۷</sup>. جملی کارری، سفرنامه کارری، ص ۴۳؛ انگلبرت کمپفر، سفرنامه کمپفر به ایران، ص ۱۲۹.

<sup>۸</sup>. شاردن، سفرنامه شاردن، ج ۴، ص ۱۴۳۶.

<sup>۹</sup>. انگلبرت کمپفر، سفرنامه کمپفر به ایران، ص ۱۲۹؛ سانسون، سفرنامه سانسون، صص ۴۸-۴۹.

<sup>۱۰</sup>. سانسون، سفرنامه سانسون، صص ۴۸-۴۹.

<sup>۱۱</sup>. جملی کارری، سفرنامه کارری، ص ۱۵۳.



شد. به طور معمول، پیش از برپایی نماز جماعت در مساجد، اذان می‌گفتند که در این هنگام مؤذن رو به قبله می‌ایستاد و در حالی که دست راست خود را پشت گوشش می‌گذاشت، اذان می‌گفت.<sup>۱</sup>

**الف-۴. محتوای اذان:** «شهادت ثالثه» در اذان پس از بیان شهادتین، نشان شیعی و مایه خوشحالی و شادمانی شیعیان بود که در سرزمین‌های مفتوحه اقامه می‌شد، حتی در اواخر دوره صفوی. بنابر برخی از گزارش‌ها در عصر «شاه صفوی» ضمن گفتن ذکر «اشهد ان عليا ولی الله» در اذان اعلان، خلفای سه‌گانه یعنی «ابوبکر، عمر و عثمان» نیز در اذان «لعن» می‌شد و از آن‌ها به بدی یاد می‌شد به گونه‌ای که این اقدام صفویان و مردم در اذان، موجب خشم ترک‌های عثمانی می‌شد.<sup>۲</sup> گاهی نیز اتفاق می‌افتد که یک مؤذن بر فراز مناره و پس از اعلام وقت، نماز دعایی هم داشته باشد.<sup>۳</sup>

#### ب. وضو

همواره برای اقامه نماز روزانه، وضو می‌گرفتند.<sup>۴</sup> آن‌ها به طور معمول، با آب جاری وضو می‌نمودند و در صورت نبود آب جاری از آب حوض برای وضو گرفتن استفاده می‌کردند.<sup>۵</sup> این حوض‌ها همواره در دسترس بود و هر مسجد<sup>۶</sup> و هر منزلی از آن برخوردار بود.<sup>۷</sup> در حیاط مساجد، حوض‌ها و فواره‌های آب متعددی وجود داشت تا نمازگزاران پیش از ورود به شبستان مسجد وضو بگیرند.<sup>۸</sup> در برخی از مساجد نیز علاوه بر چند حوض، چند تغار بزرگ پر از آب و جوی آب تعییه می‌شد.<sup>۹</sup>

<sup>۱</sup>. آدام اولٹاریوس، سفرنامه آدام اولٹاریوس، ج ۲، ص ۷۶.

<sup>۲</sup>. عبدالحسین نوابی، اسناد و مکاتبات سیاسی ایران (از سال ۱۱۰۵ تا ۱۱۳۵ ه.ق)، ص ۱۵۴.

<sup>۳</sup>. آدام اولٹاریوس، سفرنامه آدام اولٹاریوس، ج ۲، ص ۷۵۶.

<sup>۴</sup>. گرگوریو پیریرا فیدالگو، گزارش سفیر کشور پرتغال در دربار سلطان حسین صفوی، ص ۴۳.

<sup>۵</sup>. صدرالدین سلطان ابراهیم امینی هروی، فتوحات شاهی، ص ۲۱۰؛ زان باتیست تاورنیه، سفرنامه تاورنیه، صص ۲۶۰ و ۲۹۰؛ دریابل ژرژ تکتا ندرفن، /ایتر پرسیکوم، ص ۵۸.

<sup>۶</sup>. جملی کارری، سفرنامه کارری، ص ۱۶۸.

<sup>۷</sup>. آنتونی شرلی، سفرنامه برادران شرلی، صص ۷۷-۷۶.

<sup>۸</sup>. جملی کارری، سفرنامه کارری، ص ۱۶۸؛ دریابل ژرژ تکتا ندرفن، /ایتر پرسیکوم، ص ۵۸.

<sup>۹</sup>. دریابل ژرژ تکتا ندرفن، /ایتر پرسیکوم، ص ۵۸.

<sup>۱۰</sup>. شاردن، سفرنامه شاردن، ج ۴، ص ۱۴۳۷.



حوض منازل به گونه‌ای ساخته می‌شد که آب آن مصداق «آب کر» باشد؛ چون در بیشتر موارد آب موجود در آن، راکد بود و به دلیل شرایط بد آب و هوایی به طور معمول، مملو از کرم می‌شد. آب کر به سادگی نجس نمی‌شد و به راحتی می‌شد با آن وضو گرفت و طهارت ساخت. حتی با همان آبی که به زعم برخی کرم زده بود و کثیف به نظر می‌رسید مردم دهانشان را می‌شستند و سر خود را در آن فرو می‌بردند.<sup>۱</sup>

باور عمومی مردم پذیرفته بود که وضو گرفتن در خانه‌های غصی و زمین‌های مصادره شده در آستان ذات پروردگار نامقبول و بی‌فایده است.<sup>۲</sup> وضو به طور معمول، با شستن کف دست‌ها تا مچ آغاز می‌شد. سپس صورت را دو بار از پیشانی تا چانه می‌شستند و پس از آن هر یک از آرنج‌ها را دو نوبت از آرنج تا انتهای انگشتان شستشو می‌دادند. در انتها دو بار دست مرطوب خود را از مغز سر تا پیشانی - بر روی سر - می‌کشیدند و بعد با همان دست روی پاهای خود - از انگشتان تا مچ پا - مسح می‌کشیدند.<sup>۳</sup>

### ۳-۶-۲. انواع نمازها

نمازها بخش مهمی از آیین‌های مذهبی شیعه هستند که در این دوره مورد توجه جدی مردم و جامعه قرار می‌گرفت. گستردگی و تنوع این آیین در کتاب‌های فقهی این عصر بیانگر اقبال عمومی اعم از حکومت و جماعت به این موضوع است. برخی از این نمازها به عنوان جزئی از آیین‌های دیگر مثل آیین‌های سرور و نظایر آن برپا می‌شد. مانند: نماز عید فطر، نماز عید قربان. این بخش از نوشتار از تکرار مواردی که پیش از این ذیل دیگر آیین‌ها ذکر شده، اجتناب می‌کند و می‌کوشد در این مجال به بیان و توضیح نمازهای پنج‌گانه (روزانه)، نماز جمعه، نماز استسقاء و نماز شب به عنوان مهم‌ترین موارد از انواع آیین‌های نمازگزاری بپردازد.

#### الف. نمازهای پنج‌گانه

نمازهای پنج‌گانه‌ی صبح، ظهر، عصر، مغرب و عشاء را به طور معمول، در «سه نوبت» صبح، ظهر و عشاء می‌خوانند.<sup>۴</sup> نمازگزاران شیعه به هنگام خواندن نماز - برخلاف اهل سنت که

<sup>۱</sup>. زان باتیست تاورنیه، سفرنامه تاورنیه، ص ۲۹۰.

<sup>۲</sup>. شاردن، سفرنامه شاردن، ج ۴، ص ۱۴۱۵.

<sup>۳</sup>. آدام اولتاریوس، سفرنامه آدام اولتاریوس، ج ۲، ص ۷۵۹.

<sup>۴</sup>. همان، ج ۲، ص ۷۶۱.



دست‌های خود را بر روی سینه می‌گذاشتند - دست‌هایشان را می‌آویختند.<sup>۱</sup> قرائت سوره حمد، رکوع و سجود بخش‌هایی از نماز بود که به وضوح به چشم می‌خورد. نمازگزار در پایان نماز به طرف راست و چپ گردش می‌کرد و به فرشته‌هایی که در اطراف، او را یاری کرده و مانع از نفوذ شیطان شده بود، سلام می‌گفت. حضور ذهن در نماز و عبادت مهم بود و به همین سبب می‌کوشیدند در این هنگام کسی را نگاه نکنند، سر خود را پایین اندازند و چشمان خود را بندند.<sup>۲</sup> برخی نیز آن قدر به نماز و عبادت می‌ایستادند که ضعف و غش می‌کردند.<sup>۳</sup> با حضور قلب نماز می‌خوانند و حتی برخی از آن‌ها به گونه‌ای غرق عبادت می‌شدنند که به جز نماز به چیز دیگری توجه نمی‌نمودند.<sup>۴</sup>

تشخیص قبله و نماز گزاردن به سوی قبله برای مردم خیلی مهم بود. به همین جهت، هر مسجدی محرابی رو به قبله داشت که قبله مسجد را معین می‌کرد.<sup>۵</sup> علاوه بر آن، بیشتر مردم و متدينان همیشه قبله نمایی با خود حمل می‌کردند تا در موارد مورد نیاز به وسیله آن قبله را بیابند.<sup>۶</sup> متدينان و مؤمنان جامعه معتقد بودند که رزق و روزی حرام مانع از قبولی نماز می‌شود؛ اگر کسی مالی را از راه نامشروع یا ظلم و ستم بدست آورد و از آن بخورد نمازش نه تنها قبول درگاه الهی نمی‌شود که حتی موجب عقوبت او در آخرت می‌شود. آن‌ها باور داشتند که آثار غذای حرام تا هشت پشت در اعقاب خورندگان مال حرام باقی می‌ماند و عقوبات‌های سختی دامن گیرشان می‌شود.<sup>۷</sup>

نمازگزاری در اول وقت فضیلت محسوب می‌شد.<sup>۸</sup> از این رو، مردم اعم از مردم عادی و بزرگان حکومتی می‌کوشیدند خود را پاییند به نماز اول وقت نشان دهند. بر همین اساس بود که

<sup>۱</sup>. همان، ج ۲، ص ۷۶۰.

<sup>۲</sup>. همان، ج ۲، ص ۷۶۱.

<sup>۳</sup>. همان، ج ۲، ص ۷۶۱.

<sup>۴</sup>. آنتونی شرلی، سفرنامه برادران شرلی، ص ۷۷.

<sup>۵</sup>. شاردن، سفرنامه شاردن، ج ۴، ص ۱۴۳۳.

<sup>۶</sup>. زان باتیست تاورنیه، سفرنامه تاورنیه، ص ۲۶؛ شاردن، سفرنامه شاردن، ج ۴، ص ۱۴۳۳.

<sup>۷</sup>. شاردن، سفرنامه شاردن، ج ۴، ص ۱۴۶۲.

<sup>۸</sup>. صدرالدین سلطان ابراهیم امینی هروی، فتوحات شاهی، ص ۲۱۰؛ زان باتیست تاورنیه، سفرنامه تاورنیه، ص ۲۶.



خان شیراز با وجود قرار قبلی ملاقات با سفیر کشور پرتفال او را چشم به راه نگاهداشت تا نماز خود را بخواند.<sup>۱</sup> برخی نیز چنان اهتمام و توجهی به نماز داشتند که از قاتلان خویش می‌خواستند اجازه دهنده پیش از مرگشان نماز ناتمام خود را به پایان برسانند. به عنوان مثال: وقتی پادشاه صفوی سرهای پسران امامقلی<sup>۲</sup>- خان شیراز- را در تشت طلا نزد امامقلی فرستاد و به فرستادگانش فرمان داد پس از نشان دادن سرها به او، سر از بدنش جدا کنند، او را در حال نمازگزاری یافتند. امامقلی ابتدا برای دیدن سر بریده‌ی پسران خود نمازش را قطع کرد. سپس، از آن‌ها خواهش کرد که اجازه دهنده نمازش را به پایان برساند. او بی آنکه هیچ تغییری در چهره‌اش نمایان شود، نمازش را به پایان رساند و گفت: امر سلطان مطاع است. سپس، فرستادگان شاه سر از بدنش جدا کردند و سر او را به همراه سه سر دیگر- سر پسرانش- در همان تشت نزد شاه بردنند.<sup>۳</sup>

نمازگزاران به طهارت و نجاست لباس اهمیت می‌دادند و بسیار مواظب بودند که تن و لباسشان به چیز نجس، به ویژه چیزهایی که ملموس مسیحیان بوده است، برخورد نکنند. آز سوی دیگر، استعمال زینت آلات طلا در هنگام نماز، برای مردان حرام تلقی می‌شد. توجیه عامه مردم این بود که آدمی به هنگام نماز در درگاه پروردگار جهان می‌ایستد و در این حالت باید در نهایت خضوع و خشوع باشد؛ بنابراین، ناگزیر است پیرایه‌های گرانبهای را از خود دور کند.<sup>۴</sup> این حرمت مختص نمازگزاران مرد و فقط درباره زینت آلات طلا بود. جواهرات و زینت آلات گرانبهای دیگر که حتی گرانبهاتر از طلا بود را شامل نمی‌شد. به همین سبب، برخی از اشراف که شیفته جواهرات بودند پانزده یا شانزده انگشتی به انگشتان خود می‌انداختند و چه بسا یک انگشت را با پنج یا شش انگشتی می‌آراستند. آن‌ها فقط سه انگشت میانی خود را به انگشت می‌آراستند؛ انگشتی‌هایی که نگین‌های گرانبهای آن‌ها با ماده لطیفی روی پارچه‌های نقره نصب شده

<sup>۱</sup>. گرگوریو پریرا فیدالگو، گزارش سفیر کشور پرتغال در دربار سلطان حسین صفوی، ص ۴۵.

<sup>۲</sup>. ئان باتیست تاورنیه، سفرنامه تاورنیه، ص ۱۹۶.

<sup>۳</sup>. همان، ص ۲۶۰.

<sup>۴</sup>. شاردن، سفرنامه شاردن، ج ۲، ص ۸۱۶.



بود.<sup>۱</sup> برخی هم در موقع عادی از انگشت‌تر طلا استفاده می‌کردند و هنگام نماز، انگشت‌های طلا را از دست خود بیرون می‌آوردن.<sup>۲</sup>

کسانی که به نماز توجه بسیاری داشتند، همیشه یک مهر برای نمازگزاری همراه خود داشتند.<sup>۳</sup> آین مهر را در اندازه‌های مختلف می‌ساختند. برخی از آن‌ها در اندازه کوچک<sup>۴</sup> و برخی بزرگ‌تر و به اندازه تقریبی کف دست،<sup>۵</sup> به طور هشت گوش<sup>۶</sup> (ر.ک. تصویر شماره ۷)، مهر نماز در دوره صفویه) و مسطح<sup>۷</sup> ساخته می‌شدند. مواد سازنده این مهرها به طور معمول، تربت کربلا، کوفه، نجف،<sup>۸</sup> مکه<sup>۹</sup> و مقبره بزرگان<sup>۱۰</sup> بود. مهرها را به طور غالب، در عراق و عربستان می‌ساختند و برای فروش به ایران می‌فرستادند.<sup>۱۱</sup> بر روی این تربت‌های سفت شده<sup>۱۲</sup> و قهوه ای رنگ که به سنگ مرمر شبیه بود،<sup>۱۳</sup> اسمی امامان دوازده‌گانه شیعه و نام فاطمه(س) حک می‌شد.<sup>۱۴</sup> شیعیان بر این باور بود که گزاردن بر بوریا و قالی صحیح نیست. علاوه بر آن برای پاکیزگی سجده گاه همواره از مهر استفاده می‌کردند.<sup>۱۵</sup> عده ای نیز در موقع نماز از تسبيح استفاده می‌کنند.<sup>۱۶</sup>

<sup>۱</sup>. همان، ج ۲، ص ۸۱۵.

<sup>۲</sup>. همان، ج ۲، ص ۸۱۶.

<sup>۳</sup>. همانجا.

<sup>۴</sup>. آدام اولثاریوس، سفرنامه آدام اولثاریوس، ج ۲، ص ۷۶۰.

<sup>۵</sup>. زان باتیست تاورنیه، سفرنامه تاورنیه، ص ۲۶۰.

<sup>۶</sup>. آدام اولثاریوس، سفرنامه آدام اولثاریوس، ج ۲، ص ۷۶۰؛ دریابل ژرژ تکتا ندرفن، ایتر پرسیکوم، ص ۵۸۰.

<sup>۷</sup>. زان باتیست تاورنیه، سفرنامه تاورنیه، ص ۲۶۰.

<sup>۸</sup>. آدام اولثاریوس، سفرنامه آدام اولثاریوس، ج ۲، ص ۷۶۰.

<sup>۹</sup>. جملی کارری، سفرنامه کارری، صص ۱۵۳-۱۵۴.

<sup>۱۰</sup>. منوچهر ستوده، اسناد پادریان کرملى، ص ۲۰۴.

<sup>۱۱</sup>. آدام اولثاریوس، سفرنامه آدام اولثاریوس، ج ۲، ص ۷۶۰.

<sup>۱۲</sup>. جملی کارری، سفرنامه کارری، صص ۱۵۳-۱۵۴.

<sup>۱۳</sup>. دریابل ژرژ تکتا ندرفن، ایتر پرسیکوم، ص ۵۸۰.

<sup>۱۴</sup>. آدام اولثاریوس، سفرنامه آدام اولثاریوس، ج ۲، ص ۷۶۰.

<sup>۱۵</sup>. منوچهر ستوده، اسناد پادریان کرملى، با همکاری: ایرج افشار؛ تهران: میراث مکتب، ج ۱، ۱۳۸۳ ه.ش.، ص ۲۰۴.

<sup>۱۶</sup>. آدام اولثاریوس، سفرنامه آدام اولثاریوس، ج ۲، ص ۷۶۱؛ منوچهر ستوده، اسناد پادریان کرملى، ص ۲۰۴.



عموم مردم به هنگام نماز گزاردن کفش‌های خود را درمی‌آورند، اما هرگز سر خود را برهنه نمی‌کردند.<sup>۱</sup> گرچه سطح زمین مساجد و منازل با بوریا و قالی‌های نفیس و گران‌بها مفروش بود،<sup>۲</sup> به طور معمول، برای نماز خواندن از جانمازی استفاده می‌کردند که متناسب با جایگاه اجتماعی فرد و توانایی اقتصادی او تهیه می‌شد.<sup>۳</sup> بیشتر مردم، پارچه بزرگی به عنوان جانماز داشتند که هنگام نماز بر زمین می‌گستراندند.<sup>۴</sup> افراد ثروتمند سجاده ای زیبا و ابریشمین<sup>۵</sup> به طول تقریبی بیش از یک و نیم متر و عرض حدود نود سانتی متر داشتند که نمازگزار در یک سر آن می‌ایستاد و در انتهای دیگرش - جایی که مهر قرار می‌گرفت - نقشی از محراب با رنگ‌های غیر از رنگ‌های سجاده به چشم می‌خورد. افراد فقیر نیز که توانایی تهیه سجاده نداشتند، حصیر ساده ای را به عنوان جانماز استفاده می‌کردند.<sup>۶</sup>

باور عمومی جامعه نماز خواندن در خانه‌ها و زمین‌های مصادره شده را که ملک غصبی محسوب می‌شد، جایز نمی‌شمرد.<sup>۷</sup> آن‌ها همچنین، نمازگزاری در اتاق‌ها و منازلی را که آراسته به تصویر جانداران بود، جایز نمی‌شمردند. باور عمومی، تصویرگری را ناپسند می‌دانست و سکونت در منازلی که دیوارهایش آراسته به تصویر انسان و حیوان بود را گناه می‌شمرد. آن‌ها معتقد بودند نماز و عبادتی که در این منازل خوانده می‌شود، هرگز مورد قبول خداوند قرار نمی‌گیرد. به باور آن‌ها ذهن آدمی به هنگام گزاردن نماز در چنین منازلی معطوف به تصوّرات واهی جسمانی می‌شود. از این رو، هنگام ناچاری و سکونت ناگزیر در چنین منازلی، یک چشم تصاویر را با نوک تیغه چاقو یا چیزی شبیه آن در می‌آورند؛ یا حتی هنگام تصویرگری به صورتگر دستور می‌دادند هنگام نقش آفرینی بر کاشی‌ها به نقش یک چشم بر صورت‌ها بسنده کنند.<sup>۸</sup> گفته می‌شد که فقهاء

<sup>۱</sup>. دریابل ژرژ تکتا ندرفن، /ایتر پرسیکوم، ص. ۵۸.

<sup>۲</sup>. منوچهر ستوده؛ اسناد پادریان کرملی؛ ص ۲۰۴؛ دریابل ژرژ تکتا ندرفن، /ایتر پرسیکوم، ص. ۵۸.

<sup>۳</sup>. زان باتیست تاورنیه، سفرنامه تاورنیه، ص ۲۶۰.

<sup>۴</sup>. جملی کاری، سفرنامه کاری، صص ۱۵۳-۱۵۴.

<sup>۵</sup>. دریابل ژرژ تکتا ندرفن، /ایتر پرسیکوم، ص. ۵۸.

<sup>۶</sup>. زان باتیست تاورنیه، سفرنامه تاورنیه، ص ۲۶۰.

<sup>۷</sup>. شاردن، سفرنامه شاردن، ج ۴، ص ۱۴۱۵.

<sup>۸</sup>. همان، ج ۴، ص ۱۴۰۳.



بر این باورند که گزاردن نماز در اتاق‌ها یا تالارهایی که نقش‌هایی این‌گونه معیوب باشد گناهی ندارد، زیرا این تصاویر ناقص، هیچ فکر و هیجانی که مخالف شریعت باشد برنمی‌انگیزد و فقط جنبه نقاشی دارد.<sup>۱</sup>

در عصر شاه صفی، مردم در بیشتر موارد نماز را در مساجد می‌خوانند.<sup>۲</sup> با این حال، زنان در این عصر به طور معمول، به جای رفتن به مساجد در خانه‌های خود نماز می‌گزارند تا مبادا با حضور در مسجد موجبات گناه احتمالی را فراهم نمایند.<sup>۳</sup> برخی از پادشاهان صفوی از جمله شاه عباس دوم می‌کوشیدند نماز جماعت را حتی در اردوگاه خویش برگزار کنند. بدین منظور عالман بزرگی چون مولانا محمد محسن کاشی را به مقام پیش‌نمازی اردوانی پادشاهی انتخاب می‌کردند.<sup>۴</sup> بنابر برخی شواهد، در دوره‌های بعد یعنی دوره شاه سلیمان عادت عمومی این شده بود که در منازل خود نماز بخوانند و برای نماز خواندن در مسجد فضیلت و امتیازی بیش از به جای آوردن نماز در خانه قائل نشوند.<sup>۵</sup> در عین حال، مساجد در اوآخر دوره صفویه به طور معمول، به دو قسمت تقسیم می‌شد: ۱. قسمتی مخصوص مردان؛ ۲. قسمت دیگری مخصوص زنان. گاهی نیز مساجد را دو طبقه می‌ساختند.<sup>۶</sup> برخی دیگر از مردم در مکان‌هایی که مقدس می‌پنداشتند، نماز می‌گزارند. مکان‌هایی مثل: ذیل درخت کهن سالی که مورد احترام متدينان اصفهان بود و اقبال مردم در نمازگزاری آنجا بیش از نمازگزاری در مسجد بود. چون معتقد بودند که بقای درختان کهن حاصل توجه و برکت نظر امامان و مقدسان به آن‌هاست؛ و بسی از آنان سال‌های متتمادی در سایه‌ی این درختان به عبادت پرداخته‌اند.<sup>۷</sup>

<sup>۱</sup>. همان، ج ۴، ص ۱۴۰۴.

<sup>۲</sup>. آدام اولناریوس، سفرنامه آدام اولناریوس، ج ۲، ص ۷۶۰.

<sup>۳</sup>. همان، ج ۲، ص ۷۵۹.

<sup>۴</sup>. محمد یوسف واله قزوینی، ایران در زمان شاه صفی و شاه عباس دوم، ص ۵۳۷.

<sup>۵</sup>. شاردن، سفرنامه شاردن، ج ۲، ص ۵۰۶.

<sup>۶</sup>. دریابل ژرژ تکتا ندرفن، /تیر پرسیکوم، ص ۵۷.

<sup>۷</sup>. شاردن، سفرنامه شاردن، ج ۴، ص ۱۴۶۸.



هر مسجد یک متولی برای مراقبت از ساختمان و خدمات مسجد، یک مؤذن<sup>۱</sup> و یک «پیش‌نماز» داشت.<sup>۲</sup> «پیش‌نماز» آخوندی بود که امامت مسجد را بر عهده داشت و نماز جماعت برپا می‌کرد.<sup>۳</sup> حتی دربار شاه نیز «پیش‌نماز»‌ای داشت که کارش فرائت ادعیه و اقامه‌ی نمازها در دربار سلطنتی بود.<sup>۴</sup> ائمه مساجد مهم در عصر شاه سلیمان، مقام و منصب خود را از صدر خاصه می‌گرفتند.<sup>۵</sup> البته این انتصاب‌ها فقط مربوط به مساجد مهم بود. با این حال، تمامی مساجد اعم از مساجد بزرگ و کوچک شهرها پیش‌نماز داشتند. پیش‌نمازی در مساجد کوچک به انتخاب و اقبال مردمی بود. نمازگزاران هر مسجد، خودشان شخص شایسته‌ای را برای پیش‌نمازی خود انتخاب می‌کردند. این مقام نه با انتخابات تحصیل می‌شد، نه نیازمند تصویب مراجع روحانی بود و نه از شخص پیش‌نماز امتحانی به عمل می‌آمد. فقط کسی به این جایگاه می‌رسید که به تدریج علاقه و توجه عمومی نمازگزاران را به خود جلب می‌کرد و شایسته پیش‌نمازی تشخیص داده می‌شد. در صورت عدم حضور پیش‌نماز، با تقاضا و خواهش‌های بسیار از یکی از نمازگزاران دائمی و جدی مسجد می‌خواستند که به جای او نماز را اقامه کند. هرگاه هم پیش‌نماز از دنیا می‌رفت، همو جانشین وی می‌شد. در بیشتر موارد، برای پیش‌نمازی مسجد یک نفر سید میر یعنی کسی که هم از جانب پدر و هم از جانب مادر نسبش به پیغمبر می‌رسید، انتخاب می‌شد.<sup>۶</sup>

پیش‌نمازی جایگاه معنوی ویژه و مهمی محسوب می‌شد و برخی با این جایگاه شناخته می‌شدند.<sup>۷</sup> در اواخر دوره صفویه پیش‌نماز چنان جایگاه و موقعیت روحانی و معنوی گسترده‌ای در بین مردم یافته بود که یکی از آن‌ها به نام شیخ بهاءالدین استیری با وعظ و سخنرانی پس از ادای نماز جماعت در مناطق مختلف خراسان و ترغیب مردم به جهاد با ازبکان سنی مذهب

<sup>۱</sup>. زان باتیست تاورنی، سفرنامه تاورنیه، ص ۲۶۱.

<sup>۲</sup>. انگلبرت کمپفر، سفرنامه کمپفر به ایران، ص ۱۲۸.

<sup>۳</sup>. جملی کاری، سفرنامه کاری، ص ۱۵۳.

<sup>۴</sup>. سانسون، سفرنامه سانسون، ص ۲۳.

<sup>۵</sup>. همان، ص ۲۱.

<sup>۶</sup>. انگلبرت کمپفر، سفرنامه کمپفر به ایران، ص ۱۲۸.

<sup>۷</sup>. بوداق منشی قزوینی، جواهر الاخبار، ص ۲۲۰؛ اسکندر بیگ ترکمان، تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۱، صص ۱۴۶ و ۱۵۸.



جمعیتی بیش از چهار هزار نفر جنگاور آماده نمود.<sup>۱</sup> پیش‌نماز اعظم، پیش‌نماز شاه در مسجد جمعه پاییخت بود؛ مسجدی که شخص شاه در آنجا نماز می‌خواند. این سمت به طور معمول، به یک مجتهد واگذار می‌شد.<sup>۲</sup> پیش‌نماز در هر مسجدی امام جماعت و سرمشق نمازگزاران عادی بود.<sup>۳</sup>

### ب. نماز جمعه

بحث از نماز جمعه در این دوره بسیار جدی بود به گونه‌ای که در دوره حکومت صفوی، بیش از یک‌صد رساله‌ی مستقل - غیر از مباحثی که در ضمن کتاب‌های فقهی به طور گستردۀ آمده در این زمینه نوشته شد.<sup>۴</sup> بنابر یافته‌های برخی از محققان، ۵۳ رساله با رویکرد اثبات «وجوب عینی» نماز جمعه نوشته شده و رساله‌های متعددی نیز با رویکرد اثبات «وجوب تخيیری»، اثبات «عدم وجوب عینی» - اعم از اینکه واجب تخيیری باشد یا حرام - و اثبات «حرمت اقامه جمعه» در عصر غیبت نگاشته شده است. نخستین بار بحث فقهی و علمی این آیین توسط «محقق کرکی»، در دوران «شاه اسماعیل اول» مطرح شد و او قائل به «وجوب تخيیری» نماز جمعه گشت.<sup>۵</sup>

محقق کرکی وجود امام معصوم(ع) و یا نایب خاص او را شرط اقامه‌ی جمعه و در عین حال وجود نایب عام را نیز برای اقدام به این واجب در عصر غیبت کافی می‌شمرد. او اقامه‌ی نماز جمعه را با حضور نایب عام واجب تخيیری عنوان می‌کرد. از سه نظر موجود درباره‌ی نماز جمعه، در عمل، «وجوب تخيیری» میان فقهاء طرفداران بیشتری یافت زیرا هم شرط را قبول داشت و هم نیابت فقیه جامع شرایط را برای اقامه‌ی آن کافی می‌دانست.<sup>۶</sup> کسانی چون «میرداماد» و «شیخ بهایی» نیز، قایل به «وجوب تخيیری» نماز جمعه بودند.<sup>۷</sup> برخی نیز تارکان نماز جمعه و تحریم کنندگان آن را «تکفیر» می‌نمودند.<sup>۸</sup>

<sup>۱</sup>. میرزا محمد خلیل مرعشی صفوی، مجمع التواریخ، صص ۲۵-۲۶.

<sup>۲</sup>. انگلبرت کمپفر، سفرنامه کمپفر به ایران، ص ۱۲۹.

<sup>۳</sup>. همان، ص ۱۲۸.

<sup>۴</sup>. رسول جعفریان، دین و سیاست در دوره صفوی، ص ۱۲۲.

<sup>۵</sup>. همان، ص ۱۲۴.

<sup>۶</sup>. همان، ص ۱۳۳.

<sup>۷</sup>. همان، ص ۱۳۷.

<sup>۸</sup>. شاردن، سفرنامه شاردن، ج ۴، ص ۱۴۴.



نماز جمعه با وجود تمامی اختلاف نظرهای عالمن و فقیهان، از همان آغازین سال‌های حکومت صفوی برگزار می‌شد.<sup>۱</sup> عقیده به وجوب تخیری نماز جمعه توسط بیشتر فقهای پس از محقق کرکی پذیرفته شد و با پذیرفته شدن رسمیت وجوب تخیری آن، نماز جمعه به تدریج در بسیاری از شهرهای ایران توسط شیخ‌الاسلامهای منصوب از سوی حکومت اقامه شد. بدین ترتیب، امامت نماز جمعه به تدریج تبدیل به منصبی ویژه شد و حکومت از میان فقیهان هر شهر، شخصی را به عنوان امام جمعه برمی‌گزید و از آن پس نماز جمعه در آن شهر اقامه می‌شد. نظریه وجوب تخیری محقق کرکی ارتباط میان حکومت و فقیهان را در حوزه نماز جمعه استوار می‌کرد؛ زیرا مبتنى بود بر پذیرش شرط وجود امام یا نایب خاص یا عام او برای اقامه نماز جمعه و این شرط بر پایه این نظریه بود که اگر نماز جمعه یک منصب حکومتی است، بنابر این، مشروع بخش آن امام معصوم یا نایب اوست.<sup>۲</sup>

روز جمعه تعطیل هفتگی بود<sup>۳</sup> و بازار شهرها، به ویژه بازارهای شهر اصفهان در این روز تعطیل می‌شد. نماز جمعه اقامه می‌گشت و پس از پایان یافتن نماز ظهر جمعه، خطیبان و واعظان بر فراز منبر به خطبه خوانی و موعظه می‌پرداختند و به ارشاد و بیان احکام دینی مردم اقدام می‌کردند.<sup>۴</sup> گاهی خطیب لباس سفید می‌پوشید<sup>۵</sup> و در خطبه خود به تلاوت و تفسیر قرآن می‌پرداخت.<sup>۶</sup> نماز جمعه با حضور مردم اقامه می‌شد و پادشاهان صفوی نیز گاه و بی‌گاه در آن شرکت می‌کردند و به امام جمعه اقتدا می‌نمودند.<sup>۷</sup> علامه محمدباقر مجلسی (م ۱۱۰ ه.ق.)-

<sup>۱</sup>. صدرالدین سلطان ابراهیم امینی هروی، *فتورات شاهی*، ص ۲۹۴.

<sup>۲</sup>. رسول جعفریان، *کاوشهای تازه در باب روزگار صفوی*، قم: نشر ادیان، ج ۱، ۱۳۸۴ ه.ش.، ص ۴۱۶.

<sup>۳</sup>. *فیگوئرووا*، *سفرنامه دن گارسیا دسیلو/ فیگوئرووا*، ص ۱۵۸.

<sup>۴</sup>. شاردن، *سفرنامه شاردن*، ج ۴، ص ۱۴۵۷ و ۱۴۶۰.

<sup>۵</sup>. آدام اولثاریوس، *سفرنامه آدام اولثاریوس*، ج ۲، ص ۷۶۱؛ آنتونی شرلی، *سفرنامه برادران شرلی*، ص ۷۷؛ شاردن، *سفرنامه شاردن*، ج ۴، ص ۱۴۳۴.

<sup>۶</sup>. آنتونی شرلی، *سفرنامه برادران شرلی*، ص ۷۷.

<sup>۷</sup>. آدام اولثاریوس، *سفرنامه آدام اولثاریوس*، ج ۲، ص ۷۶۱.

<sup>۸</sup>. محمد یوسف واله قزوینی، *ایران در زمان شاه صفی و شاه عباس دوم*، ص ۶۵۹.



«ملّاباشی» شاه سلیمان و شاه سلطان حسین صفوی- به برگزاری نماز جمعه و جماعت و برپایی «جامع عبادات» و «لیالی الاحیاء» و مانند این‌ها اهتمام ویژه داشت.<sup>۱</sup>

### ج. نماز شب

نماز شب به عنوان نوافل مستحبی و عبادتی که موجب فضیلت بخشی به عبادت کنندگان است و جایگاه عبادی آن‌ها را ارتقا می‌بخشد، مورد توجه جدی مردم بود. این توجه به گونه‌ای بود که «حزین لاهیجی» برای بیان فضیلت پدر خویش می‌نویسد: «پدرم در عبادت و رعش به مثابه ای بود که در عرض ۲۵ سال که با ایشان به سر برده‌ام هرگز فعلی که در شرع مکروه باشد از ایشان ندیده‌ام و بعد از نیم شب در هیچ حال چه در صحت و چه در مرض او را بر بستر استراحت نیافتهم و اکثر لیالی را به عبادت احیا می‌نمود.»<sup>۲</sup> او حتی گزارش می‌دهد که در اوان نوجوانی به هنگام برخاستن پدرش در نیمه شب برای ادای نماز شب، پیش از اشتغال پدر به نوافل تفسیر صافی ملا محسن فیض کاشانی را به عنوان درس آموزی نزد پدر قرائت می‌کرد و به اتمام رسانید.<sup>۳</sup> همین مداومت پدر بر نماز شب موجب شد که خود حزین لاهیجی نیز بر ادای نماز شب اقدام کند.<sup>۴</sup> هر حال، محدود گزارش‌هایی که در مورد برپایی نماز شب توسط متدينان در این دوره موجود است، گویای مقبولیت این آیین در جامعه می‌باشد به گونه‌ای که حتی برخی که گناهکاران پس از توبه و کنار گذاشتن شراب خوری، قمار و هرزگی برای جبران خطاهای گذشته به نماز شب روی

### د. نماز استسقاء

گاهی قحطی و خشکسالی سبب می‌شد که جامعه متدينین برای رفع قطحی و خشکسالی و برای درخواست نزول باران از درگاه الهی به نماز باران روی آورند. در چنین مواردی به طور معمول این نماز به یک روحانی والا و برجسته و عالم و عابد واگذار می‌شد که صدر یکی از مصادیق بارز آن بود. در یکی از موارد قحطی که در شهر اصفهان اتفاق افتاده بود و زندگی ساکنان پایتحت را چهار مشکل کرده بود، میرزا حبیب الله حسینی عاملی- صدر کل شاه صفی- با جماعت انبوهی

<sup>۱</sup>. خوانساری، روضات الجنات، ج ۲، ص ۸۶.

<sup>۲</sup>. محمدعلی حزین لاهیجی، تاریخ و سفرنامه حزین، ص ۱۵۰.

<sup>۳</sup>. همان، ص ۱۵۶.

<sup>۴</sup>. همان، ص ۱۵۵.

<sup>۵</sup>. بوداق منشی قزوینی، جواهر الاخبار، ص ۱۶۷.



از مردم به سوی مصلی رفت و نماز استسقاء خواند. مردم نیز همراه او نماز استسقاء را به جای آوردن و ادعیه لازم آن را خواندند و به سبب این نماز باران نازل شد و قحطی برطرف گشت.<sup>۱</sup>

## نتیجه فصل

آیین‌های مذهبی تقویت در مناسبت‌های مذهبی مشخصی برگزار می‌شدند و گسترش روز افزون داشتند. گروهی از این آیین‌ها در زمرة آیین‌های سرور و شادمانی و گروهی دیگر در ردیف آیین‌های سوگواری و عزاداری قرار می‌گرفتند که آیین‌های سرور و شادمانی مذهبی در مناسبت‌های عید و شادمانی مذهبی برگزار می‌شدند؛ مناسبت‌هایی از قبیل: عید فطر، عید قربان، عید غدیر، عید بابا شجاع الدین، عید ولادت پیامبر(ص)، عید ولادت امام علی(ع)، عید برات و عید ولادت شاهان صفوی. عید ولادت پادشاهان صفوی از آن رو که با اعتقاد به تقدس و قداست مذهبی شاه، از سوی مردم و مریدان صفوی برگزار می‌شد، عید مذهبی قلمداد می‌شد، عیدی که بر باورهای مذهبی مردم بنا می‌شد. آیین‌های سوگواری و عزاداری مذهبی نیز آیین‌هایی بودند که در مناسبت‌های سوگ مذهبی برگزار می‌شدند؛ مناسبت‌هایی از قبیل: عاشورا، اربعین، ۲۸ صفر و ۲۱ رمضان. گروه دیگری از آیین‌های مذهبی تقویت، فرای آیین‌های سرور و سوگواری بودند که در زمان‌های ویژه ای برگزار می‌شدند. آیین‌هایی از قبیل: استخاره، اعتکاف، روزه و نماز اعم از نماز نمازهای پنج‌گانه، نماز جمعه، نماز شب و نماز استسقاء.

هر دو گروه آیین‌های سرور و سوگواری، از آغاز تا انتهای دوره صفویه با گسترش کمی و کیفی مواجه بودند. به عنوان مثال: عید ولادت امام علی(ع) در اوایل حکومت صفویه برگزار نمی‌شد و از سال ۱۱۲۲ه.ق. به بعد به دستور شاه سلطان حسین صفوی به عنوان عید رسمی و مذهبی شیعیان مورد توجه قرار گرفت.

در مجموع، آیین‌های مذهبی تقویت در این دوره، بخشی با پشتونه فقهی و بخشی نیز با پشتونه غیر فقهی اما مذهبی برپا می‌شدند. این آیین‌ها گرچه ریشه و پشتونه مذهبی داشتند، آرایه‌ها و زوایدی از سوی فرهنگ سیاسی و اجتماعی حاکم بر جامعه بدان اضافه می‌شد و بر

<sup>۱</sup>. همان، ص. ۶۸.



همین اساس، تعصبات مذهبی، در این آیین‌ها پر رنگ می‌شد و عناصر صوفیانه نیز به وضوح به چشم می‌آمد.

## **فصل چهارم:**

### **پیامدهای برگزاری آیین‌های مذهبی**

**۱. پیامدهای سیاسی؛**

**۲. پیامدهای فرهنگی و مذهبی؛**

**۳. پیامدهای اجتماعی.**

## درآمد

همچنان که آیین‌های مذهبی در بستری از علل و عوامل مختلف سیاسی، اجتماعی و فرهنگی برگزار می‌شوند، برگزاری و برپایی آن‌ها می‌تواند آثار و پیامدهای مطلوب و نامطلوبی نیز داشته باشد. این فصل در پی پاسخگویی به این پرسش است که «پیامدهای برگزاری آیین‌های مذهبی شیعه در قلمرو صفویه چه بود؟» با توجه به اطلاعات تاریخی به دست آمده از عصر صفوی، آثار و پیامدهای برگزاری و استمرار آیین‌های مذهبی در این دوره را می‌توان در سه محور اصلی بررسی کرد: ۱. پیامدهای سیاسی؛ ۲. پیامدهای فرهنگی و مذهبی؛ ۳. پیامدهای اجتماعی.



## ۱. پیامدهای سیاسی

برگزاری آیین‌های مذهبی شیعه در قلمرو صفویه و اهتمام پادشاهان صفوی به آن، پیامدهای سیاسی خواسته و ناخواسته ای برای صفویان داشت که «زمینه سازی تنش‌های سیاسی بین صفویه و دیگران» و «استقلال سیاسی حکومت صفویه» از آن جمله‌اند. این دو پیامد را می‌توان در دو گروه پیامدهای سیاسی مثبت و منفی تقسیم کرد که «استقلال سیاسی حکومت صفویه»، در شمار پیامدهای مثبت و پیامد دیگر، در شمار پیامدهای منفی برگزاری آیین‌های مذهبی شیعه محسوب می‌شوند.

### ۱-۱. دستاویز شدن برای تنش‌های سیاسی بین صفویه و دیگران

یکی از پیامدهای سیاسی این آیین‌ها، دستاویز شدن آن‌ها برای تنش‌های سیاسی ماندگار، بین صفویه، ازبکان و عثمانی‌ها بود؛ به گونه‌ای که حتی نادرشاه افشار پس از به قدرت رسیدن، در صدد ممنوعیت این آیین‌ها به خصوص لعن و تبرا برآمد تا از تنش بین ایران و عثمانی جلوگیری کند. او طعن و لعن خلفای سه‌گانه را ممنوع کرد. چون با چشم پوشی از جنبه مذهبی طعن و لعن، می‌دانست تا وقتی طعن و لعن و نظایر آن در میان مردم ایران رواج دارد، صلح با ترکان عثمانی امکان‌پذیر نبوده و تنش‌های سیاسی آن‌ها همچنان ادامه می‌یابد.<sup>۱</sup> به تعبیر «مجمع التواریخ»:

«به بهانه تأثیف قلوب اهل روم و غیره بعضی از افعال را که شیوه و شعار شیعه می‌باشد، مثل تعزیه داشتن خامس آل عبا- حضرت ابا عبد الله الحسین علیه السلام، شهید دشت کربلا- در عشر محرم‌الحرام و بر پا داشتن رسم عید غدیر خم و عید نوروز و غیره از تمام بلاد قلمرو خود موقوف نموده، چادر به یک شاخ افکنده، علائیه قدغن نمود که کسی قرآن نخواند.»<sup>۲</sup>

تأثیر آیین‌های مذهبی بر زمینه سازی و شدت یافتن تنش‌های سیاسی میان صفویان و عثمانیان زمانی آشکارتر می‌شود که توجه داشته باشیم: «دولت عثمانی به عنوان قیّم مذهب اهل سنت، تغییر

<sup>۱</sup>. عبد الحسین نوابی، نادرشاه و بازماندگانش، تهران: زرین، چ ۱، ۱۳۶۸ه.ش، ص ۱۴۴.

<sup>۲</sup>. میرزا محمد خلیل مرعشی صفوی، مجمع التواریخ، ص ۸۴.

آین را در ایران دلیل موجّهی برای کشاندن جنگ به حوزه ایران می‌دانست.<sup>۱</sup> و داعیه‌ی خلافت اسلامی داشت.<sup>۲</sup> جنگ چالدران برخاسته از همین دیدگاه بود و سلطان سلیم عثمانی (م ۹۲۶هـ ق). بر پایه همین تفکر، عالمان اهل سنت را به صدور فتوا برای جنگ با شیعیان فراخواند. سپس با اتکای بر فتاوی آنان به شاه اسماعیل نامه نگاشت (ر.ک. پیوست شماره ۱۹، نامه نخست سلطان سلیم به شاه اسماعیل اول) و لشکرکشی خود را اقدامی در راستای تقویت دین، یاری مظلومان، فریادرسی ستمدیدگان و فرمانبرداری خداوند خواند و در توضیح هدف خویش از قشون کشی نوشت: «اگر به تأیید باری عزّ و جلّ یاری کند، به سرپنجه قوت کامکاری، دست و بازوی ستمکاریت برکنیم و از سر قدرت سوری، سودای صدری از سر سراسیمه‌ات بدر کنیم. مفاسد شرّ و شورت از سر عجزه و مسکینان برداریم و از آن آتش که در خانمان‌ها زده‌ای، دود از دودمانت برداریم «من زرع الإحن حصد المحن».<sup>۳</sup>

او در نامه بعدی (ر.ک. پیوست شماره ۲۰، نامه دوم سلطان سلیم به شاه اسماعیل اول) خود نیز، شاه اسماعیل را به توبه فراخواند، او را به پیروی از مذهب حنفی اهل سنت دعوت کرد و نوشت: «به موجب «الدین النصیحة» اگر روی نیاز به قبله اقبال و کعبه آمال آستان ملایک آشیان ما که محال رحال رجالست، آوردی، و دست تعدی از سر زیر دستان که پایمال ظلم و طغیان گشته‌اند کوتاه کردي، و خود را در سلک «التائب من الذنب كمن لا ذنب له» مسلک گردانیدی و در مذهب و ملت تبعیت سنت سنیه حنفیه محمدیه، علیه الصلوٰة و التّحیٰة و آله الطاهرين و اصحابه المهدیین رضوان الله علیهم اجمعین که «أصحابي كالتجوم بأیّهم اقتديتم اهتدیتم» کردی و آن بلاد را بأسرها از مضافات و متعلقات ممالک محروسه عثمانیه شمردی، هر آینه عنایت پادشاهی و عاطفت شاهنشاهی ما شامل حال تو گردد.<sup>۴</sup>

سلطان سلیم، پس از پیروزی در جنگ چالدران، در پاسخ به درخواست صلح از سوی شاه اسماعیل و بازگردن اسرای جنگی، او و پیروانش را بدتر و کمتر از کافر حربی خواند و سه شرط برای پذیرش صلح ارائه کرد: ۱. تغییر مذهب شاه اسماعیل از تشیع به تسنن و عدول از مذهب شیعه؛<sup>۵</sup> ۲. تسلیم کسانی که «فتوا به جواز و حلیت ضبط املاک و اموال و به سبی اولاد و عیال و اراقه

<sup>۱</sup>. رسول جعفریان، صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۱، ص ۳۸.

<sup>۲</sup>. عباس قدیانی، فرهنگ جامع تاریخ ایران، تهران: انتشارات آرون، ج ۶، ه.ش. ۱۳۸۷، ص ۵۵۱.

<sup>۳</sup>. محمد عارف اسپنچی پاشازاده، انقلاب اسلام بین الخواص والعام، ص ۸۵

<sup>۴</sup>. همان، ص ۹۱.

<sup>۵</sup>. همان، ص ۱۲۲.

خون ناحق مسلمین و سب و از دراء خلفای ثلث و ام المؤمنین و سایر اصحاب کرام و تابعین داده‌اند».<sup>۱</sup> ۳. برطرف ساختن و ممنوع کردن آنچه به زعم او «بدعت» و «خلاف شرع انور است» و شاه اسماعیل آن را پراکنده و ترویج کرده است.<sup>۲</sup>

تنش‌های سیاسی مورد نظر، از دوران حکومت شاه اسماعیل اول آغاز شد، اما محدود به این دوره نماند و در تمام مدت پادشاهی صفویه ادامه یافت؛ گرچه در دوره‌های مختلف، دچار شدت و ضعف شد.

تنش‌های سیاسی معطوف به آیین‌های مذهبی، در روابط بین صفویان و ازبکان نیز دیده می‌شد. زیرا ازبکان سنی مذهب و همسوی با خلافت عثمانی بودند. این تنش‌ها در جنگ‌های پیاپی و متعددی که میان صفویان و ازبکان رخ داد، تجلی کرد؛ جنگ‌هایی که گرچه رنگ و بوی مذهبی داشت و تحت عنوان جنگ شیعه و سنی صورت می‌گرفت، در حقیقت، برخاسته از چشم دوزی ازبکان به منافع اقتصادی خطه حاصلخیز خراسان بود.<sup>۳</sup> آن‌ها سبّ و لعن و طعن خلفای سه‌گانه و عایشه دختر ابی بکر را دستاویز دست اندازی خویش به قلمرو صفوی قرار می‌دادند.<sup>۴</sup>

رقابت عثمانی، گورکانیان هند و ازبکان با صفویه در واقع، مبنای مذهبی نداشت، اما هیاهوی تبلیغاتی دوره صفویه دستاویز جدیدی بود برای رقابت‌های سیاسی قدیمی و همیشگی بین حکومت‌ها. شورش میرویس افغان و افراد قبیله‌اش که پیرو مذهب اهل سنت بودند و به تحریک گورکانیان هند انجام شد، نیز در همین راستا بود. در واقع، برگزاری آیین‌هایی همچون «عید بابا شجاع الدین» به همراه لعن و تبرّا و نظایر آن، دستاویز مناسبی برای برانگیختن عواطف مذهبی میرویس و اطرافیانش و زمینه ساز شورش آن‌ها شد. در این راستا، باید در نظر داشت که ارائه این تحلیل به معنای چشم پوشی از تأثیرگذاری عوامل سیاسی- اجتماعی بیان شده از سوی تاریخ‌نگاران و دیگر محققان تاریخ در شورش میرویس نیست. این تحقیق، تأثیرگذاری آیین‌های مذهبی در شورش میرویس را به عنوان یک عامل در کنار دیگر عوامل می‌بیند.

<sup>۱</sup>. همانجا.

<sup>۲</sup>. همانجا.

<sup>۳</sup>. مرتضی راوندی، تاریخ اجتماعی ایران، ج ۲، ص ۳۸۷.

<sup>۴</sup>. اسکندریگ ترکمان، تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، صص ۳۹۰-۳۹۲.

این تأثیرگذاری را از کنار هم گذاشتن گزاره‌های تاریخی می‌توان بدست آورد. «صحیفه الارشد» گزارش می‌دهد که نخستین روز نوروز سال ۱۱۲۱ه.ق. همزمان شد با روزهای سوگواری امام حسین(ع) و کارگزاران حکومت صفویه در قندھار به سوگواری امام حسین(ع) پرداختند، اما میرویس و طرفدارانش گویی از آن جهت که این روز، روز خوشحالی و شادمانی بنی امیه بود، این سال را به فال نیک و متبرک گرفتند و در مقام نیرنگ، فریب و زمینه سازی شورش برآمدند. از سوی دیگر، کارگزاران حکومتی در قندھار، ناآگاه از فعالیت‌های میرویس و طرفدارانش، پس از پایان یافتن سوگواری‌های محرم و صفر، در روز «عبد بابا شجاع الدین»، به جشن و سرور و شادمانی پرداختند؛ جشنی که موجب برانگیختن عواطف مذهبی میرویس و حامیانش می‌شد.<sup>۱</sup> تعبیر برخی از محققان «در افغانستان و میان افغان‌های سنی، مراسم عید بابا شجاع الدین (عید عمرکش) بر پا داشتن - آن نیز توسط خان گرجی - عین بی‌سیاستی است». آین در حالی که است که میرویس، پیش از این در سفری که به مکه و مدینه داشت، از عالمان و فقیهان سنی این شهرها درباره خروج بر حکومت صفویه، استفقاء کرده و گفته بود:

«ما در نهایت شرقی ایران متصل به ملک هندوستان مسکن داریم و در اصل سنی سنوی پاک اعتقادیم. جمعی کثیر از اقوام و عشایر به ما متعلق است. مدتی است که از شاهان عجم که از روافض و دشمن صحابه می‌باشد، بما مسلط شده‌اند و ما رعیت ایشان شده‌ایم. تعدی و بی‌حسابی به ما می‌کنند. در پیش حم (- چشم) ما صحابه سه‌گانه را از چهار یار لعن و سب می‌نمایند و دشنام آشکارا می‌دهند نیز گرجی و کافرنده، بر ما گماشته، ما را به انواع بلا و مصائب داشته و آن‌ها را محافظ نامیده‌اند، به ما تعیین کرده، به چندین امور خلاف شرع مرتکب می‌شوند و جور و جفا می‌کنند و دست به عرض و ناموس ما دراز دارند، هیچ گونه ترحم و فتوت بر ما نمی‌آورند و اولاد ما را به طریق غصب و سرقت از ما ربوده، به گرجستان می‌فرستند و در آنجا می‌فروشند و زنان ما را روافض جبراً قهراءً، تزویج می‌کنند. اگر ما عاجزان را غیرت دین دست دهد شرعاً جایز است که ما شمشیر به روی آن‌ها بکشیم و هر جا که آن‌ها را ببینیم، بکشیم و با صف بسته با ایشان مقابله نماییم و اگر مقابله کنیم اطلاق لفظ معنی جهاد بر ما وارد است و آیا مقتول ما در راه خدا شهید است. و درین صورت هرگاه غلبه از ما باشد، مال روافض و عرض خون ایشان و اسیر

<sup>۱</sup>. ملا محمد مؤمن کرمانی، صحیفة الارشد، ص ۳۶۸.

<sup>۲</sup>. همان، صص ۸۰-۸۱.

ایشان اگر بفروشیم، بر ما حلال است. و چون مملکت ما به هندوستان اتصال داد، اگر ما مملکت خود را به پادشاه هند بدهیم و از جنس خود به سنی سنوی پناه بریم جایز است. و مورد بحث شرعی نیستیم. فتوای آن را به اقلام حقایق ارتسام قلمی فرمایید.».<sup>۱</sup>

عالمان و فقیهان سنی نیز به استفتاء او پاسخ مثبت و فتوای شرعی داده بودند و او با این دستاویز و پشتوانه مذهبی به زمینه سازی شورش می‌پرداخت. او پس از اقدام به شورش، در توجیه این اقدام به طرفدارانش می‌گفت:

«این کاری که شد، از غیرت دین‌داری ناشی گردید. من مجبور و مضطرب شدم که این کار کردم. مضی ما مضی حالا باید یک دل و یک جهت باشیم و جان و مال و عرض خود را در راه دین محمدی بگذاریم.».<sup>۲</sup> او در تخطیه‌ی حکومت صفویه و طرفدارانش نیز می‌گفت:

«آنها واجب القتلند؛ زیرا که دست تعدی به زنان و عیال ما دراز کرده، صحابه پیغمبر را روبروی ما دشنام دادند. این فتاوی علمای حجاز است که برای شما گرفته آورده‌ام، و پیش از این هم فتاوی از علمای هند و مأموراء‌النهر گرفته در دست دارم.».<sup>۳</sup>

سپس، فتاوا را به آنها نشان می‌داد و عواطف مذهبی آنها را با خویش همراه می‌کرد.<sup>۴</sup> میرویس، به عنوان یک سنی ساکن در قلمرو صفویه، برگزاری آئین‌های مذهبی شیعه را از نزدیک مشاهده می‌کرد و با استناد به آنها و یا حتی بزرگنمایی آنها می‌کوشید دستاویزی برای شورش خود فراهم کند؛ به گونه‌ای که سرانجام توانست با تمسمک به آن، از پشتیبانی مذهبی عالمان و فقیهان سنی حجاز و اقبال سینیان قندهار برخوردار گردد و حرکتی را آغاز کند که منجر به براندازی حکومت صفویه شد.

<sup>۱</sup>. کروسینسکی، سفرنامه کروسینسکی، صص ۳۵-۳۶.

<sup>۲</sup>. همان، ص ۳۶.

<sup>۳</sup>. همان، ص ۴۰.

<sup>۴</sup>. همانجا.

<sup>۵</sup>. همانجا.

## ۱-۲. استقلال سیاسی حکومت صفویه

حکومت صفویه با انتخاب مذهب شیعه، به عنوان مذهب رسمی خویش، توانست بحران مشروعیت خود را در برابر خلافت عثمانی برطرف کند. حکومت صفویه هنگامی ظهرور کرد و رو به رشد گذاشت که خلافت عثمانی در اوج قدرت بود و توسعه طلبی روزافزون عثمانی در غرب ایران و تجاوز ازبکان به خراسان، ایران را با خطر تجزیه و تقسیم آن بین ترکان عثمانی و ازبکان شیبانی مواجه می‌کرد.<sup>۱</sup> در چنین وضعیتی، صفویه توانست با توصل به مذهب تشیع، در برابر تسنن که مذهب رسمی عثمانی‌ها و ازبکان بود، ایستادگی کند.<sup>۲</sup> مذهب تشیع، به عنوان مذهب رسمی حکومت، دو کارایی سیاسی داشت: ۱. متحد ساختن مردم در قلمرو حکومت صفوی؛<sup>۳</sup> ۲. جداسازی آن‌ها از ملت‌های همسایه خود که سنی مذهب بودند.<sup>۴</sup> در واقع، آیین‌های مذهبی شیعه کارکرد تشابه سازی در سطح ملی و تمایزبخشی از ملت‌های همسایه را ایفا کرد.

شالوده تأسیس صفویه بر دو بنیاد بود: جغرافیای ایران و مذهب تشیع. شاه اسماعیل از این دو عنصر بیشتر بر مذهب تشیع تکیه داشت؛ زیرا در آن زمان اکثریت ساکنان این سرزمین، پیرو مذهب اهل سنت بودند و شاه اسماعیل نیاز دید که به سرعت مذهب ایرانیان را برگرداند. نیم قرن بعد، ایران کشوری شیعه مذهب، همچون جزیره‌ای در محاصره اهل سنت، بود و این مذهب عامل ثباتی برای حفظ ایران در مقابل امپراتوری عثمانی گردید.<sup>۵</sup>

بدین ترتیب، استقلال سیاسی صفویه بر پایه رسمیت یافتن مذهب تشیع در قلمرو صفویه بود و یکی از راه‌های رسمیت یابی مذهب تشیع، برگزاری آیین‌های مذهبی شیعه بود. بنیان‌گذار سلسله صفویه و جانشینانش برای رسمی کردن مذهب تشیع، تلاش بسیاری کردند که برپایی و کمک به برگزاری آیین‌های مذهبی شیعه یکی از این تلاش‌هاست. دکتر علی شریعتی که یکی از منتقدان حکومت صفویه است در این باره می‌گوید: «صفویه، شاهکاری عجیبی که کرد این بود که شیعه‌ی

<sup>۱</sup>. مرتضی راوندی، *تاریخ اجتماعی ایران*، بخش ۲، ج ۸، ص ۴۶.

<sup>۲</sup>. ذبیح الله صفا، *تاریخ ادبیات در ایران*، تهران: انتشارات فردوس، ج ۸، ه.ش ۱۳۷۸، ص ۲۸۴.

<sup>۳</sup>. مرتضی راوندی، *تاریخ اجتماعی ایران*، بخش ۲، ج ۸، ص ۴۷.

<sup>۴</sup>. حسین گودرزی، *تکوین جامعه شناختی هویت ملی در ایران با تأکید بر دوره صفویه*، تهران: انتشارات تمدن ایرانی، ج ۱، ه.ش ۱۳۸۷، ص ۲۴۷.

خون و شهادت و قیام، یعنی تشیع عاشورا را نگاه داشت و حسین(ع) را محور همه تبلیغاتش کرد و علی(ع) را مظہر همهی نهضتش معرفی کرد و کاری کرد که شدیدترین حالت تحریک و شور و حرکتش را شیعه حفظ کند». صفویان از آیین‌های مذهبی شیعه، به ویژه آیین‌های سوگواری عاشورا که پیشینه ای دیرینه داشت و شیعیان و سینان، جدای از اختلافاتشان به آن تعلق خاطر داشتند، برای رسمی ساختن مذهب تشیع استفاده کردند.<sup>۱</sup>

در واقع، نهاد دینی عصر صفوی با برگزاری آیین‌های مذهبی شیعه نیازهای دولت و جامعه را برآورده می‌کرد. نهادی که در روند پیدایی و شکل گیری خویش الزاماً با قدرت پیوند یافت. هم با قدرت موجود یعنی قدرت سیاسی و هم با قدرت خویش به عنوان یک مجموعه اعمال قدرت با عوامل محدود کننده خاص صفوی.<sup>۲</sup>

## ۲. پیامدهای فرهنگی و مذهبی

برگزاری آیین‌های مذهبی شیعه در قلمرو صفویه و اهتمام پادشاهان صفوی به آن، علاوه بر پیامدهای سیاسی بیان شده، پیامدهای فرهنگی و مذهبی مشخص و خواسته و ناخواسته ای داشت که «گسترش آیین‌های مذهبی»، «رسوخ آیین‌های مذهبی در فرهنگ عمومی»، «ورود خرافه در آیین‌های مذهبی» و «شدت گرفتن تنش‌های کلامی» از آن جمله‌اند. این چهار پیامد فرهنگی را می‌توان در دو گروه پیامدهای فرهنگی مثبت و منفی تقسیم کرد که «گسترش آیین‌های مذهبی» و «رسوخ آیین‌های مذهبی در فرهنگ عمومی» را در شمار پیامدهای مثبت و دو پیامد دیگر، در شمار پیامدهای منفی برگزاری آیین‌های مذهبی شیعه محسوب می‌شوند.

### ۱-۱. گسترش آیین‌های مذهبی

به گونه‌ای که از گزارش‌های تاریخی پیداست، در ابتدای حکومت صفویه، آیین‌های مذهبی شیعه در دامنه محدودی برگزار می‌شدند. این محدودیت، هم در تعداد آیین‌های مذهبی و هم در کیفیت

<sup>۱</sup>. علی شریعتی، *تشیع علوی و تشیع صفوی*، کتابخانه دانشجویی و دانشگاه ادبیات و علوم انسانی، ۱۳۵۲.ه.ش.، ص. ۱۵۹.

<sup>۲</sup>. اصغر فروغی، کارکرد مراسم سوگواری عاشورا در رسمی شدن مذهب شیعه در زمان صفویه، *فصلنامه مشکوه*، شماره ۸۱، زمستان ۱۳۸۲.ه.ش.، ص. ۷۵.

<sup>۳</sup>. منصور صفت گل، *ساختار نهاد و اندیشه دینی در ایران عصر صفوی*، تهران: خدمات فرهنگی رسا، چ ۱، ۱۳۸۱.ه.ش.، ص. ۱۶.

و اجزای آن‌ها به چشم می‌خورد. به تدریج، با رواج فرهنگ تشیع و توجه و پشتیبانی حکومت صفویه و عالمان شیعه، هم بر تعداد این آیین‌ها و هم بر اجزای آن‌ها افزوده شد، به طوری که شاهد گسترش شکلی و محتوایی آیین‌های مذهبی شیعی در سال‌های پایانی این حکومت هستیم. برای نمونه، چنانکه در فصل‌های پیشین بیان شد، آیین سوگواری عاشورا در سال‌های آغازین حکومت صفویه، یک روز و منحصر در روضه خوانی و روخوانی کتاب روضه الشهدا بود، اما پس از گذشت یک قرن، به اندازه‌ای گسترش یافت که حداقل ده روز به طول می‌انجامید و روضه خوانی تنها جزئی از اجزای چندگانه آن بود. برخی از آیین‌های مذهبی شیعه نیز که پیش از آن، بنابر علل و عواملی برگزار نمی‌شدند، در این عصر برپا شدند؛ آیین‌های همچون: نماز جمعه، عید غدیر و نظایر آن. در مواردی نیز، آیین‌هایی بر آیین‌های مذهبی شیعه افزوده شد که آیین‌های سرور و شادمانی «عید بابا شجاع الدین» و «عید برات» از آن جمله‌اند. باید توجه داشت که گرچه نمونه‌های بیان شده، همگی از گروه آیین‌های تقویت هستند، همین تغییر و تحولات را در آیین‌های گذار نیز به خوبی می‌توان دید.

## ۲-۲. رسوخ آیین‌های مذهبی در فرهنگ عمومی

آیین‌های مذهبی شیعه در آغاز دوره صفویه با پشتیبانی و توجه حکومت برگزار می‌شدند، یعنی اهتمام حکومت به ترویج تشیع، علت برگزاری آیین‌های مذهبی شیعه بود؛ تا آنجا که بنابر برخی از گزارش‌های تاریخی، وقتی از شاه اسماعیل اول خواسته شد که از رسمی ساختن مذهب شیعه و رواج تولی و تبرا چشم پوشی کند، پاسخ داد: «من پادشاهی و شهرباری را از برای ترویج دین مبین و لعن دشمنان اهل بیت طیبین - صلوات الله علیهم اجمعین - می‌خواهم و اگر این نباشد آن به چه کار من آید». در مورد شاه طهماسب اول نیز آمده است که در سال ۹۴۳ه.ق.، یکی از درباریان به او پیشنهاد داد برای کاهش تنشی‌های میان حکومت صفویه و عثمانی، چند روزی، لعن را ترک کنند؛ اما شاه از این پیشنهاد چنان خشمگین شد که در همان لحظه تصمیم به قتل او گرفت، گرچه بنابر برخی مصلحت‌های دیگر، از کشتن او چشم پوشی کرد.<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup>. محمدیوسف ناجی، رساله در پادشاهی صفوی، ص ۱۵۹.

<sup>۲</sup>. قاضی احمد حسینی قمی، خلاصة التواریخ، ج ۱، ص ۲۶۳.

برگزاری آیین‌های مذهبی شیعه، با پشتیبانی و توجه حکومت صفویه، موجب رسوخ این آیین‌ها در فرهنگ عمومی جامعه و آمیختگی آن‌ها با زندگی روزانه مردم شد. این آمیختگی و رسوخ، به گونه‌ای بود که در دوره‌های بعد، به اصطکاک بین مردم و کسانی انجامید که می‌خواستند آیین‌های مذهبی رسوخ یافته را تعطیل یا کمرنگ کنند. برای نمونه: هنگامی که شاه اسماعیل دوم، فرمان ممنوعیت لعن و طعن خلفای سه‌گانه اهل سنت و دیگر کسانی که شیعیان آن روز سبّشان را جایز می‌دانستند، صادر کرد، مردم شیعه از شنیدن این فرمان سوگوار و ماتم‌زده شدند و به تعبیر روضه الصفویه «اکثر ایران در لباس سوگواری و قرین نوحه و زاری به سر می‌برد.».<sup>۱</sup> رسوخ آیین‌های مذهبی در فرهنگ عمومی جامعه به ترتیبی بود که حتی پس از سقوط صفویه و روی کار آمدن افشاریان نیز از فرهنگ مردم جدا نشده بود و نادرشاه برای بازداشت مردم از برگزاری این آیین‌ها دستور صادر کرد و آیین‌هایی چون «سوگواری عاشورا» و «عید غدیر» را ممنوع کرد، آما مؤثر واقع نشد و تا امروز تداوم یافته است.

### ۳-۲. ورود آرایه‌ها در آیین‌های مذهبی

ورود آرایه‌ها و خرافات به ساحت آیین‌های مذهبی شیعه، از دیگر پیامدهای فرهنگی و مذهبی بود که برگزاری آیین‌های مذهبی در قلمرو صفویه به همراه داشت. واضح و روشن است که منظور از خرافات و آرایه‌های مذهبی، باورها و رفتارهایی است که پشتوانه دینی ندارند و به نام دین و مذهب وارد فرهنگ عمومی جامعه می‌شوند. این آرایه‌ها و خرافات، هم در آیین‌های مذهبی گذار و هم در آیین‌های مذهبی تقویت به چشم می‌خورد.

این آرایه‌ها در میان آیین‌های گذار، بیشتر در بین آیین‌های باروری و زایش و تولد مشاهده می‌شد. برای نمونه: آیین‌های آویخته دار، باز کردن گره قلاب(گره باز کن بند شلوار) و شرکت در ختنه سوران را در بین آیین‌های باروری، آیین‌های نذر امام و نذر ابدال را در بین آیین‌های تعیین جنسیت و آیین بخشش و رهایی را در بین آیین‌های رفع دشواری زایمان، می‌توان از مصادیق آرایه‌های مورد ادعا شمرد.

<sup>۱</sup>. میرزاییگ جنابدی، روضه الصفویه، ص ۵۸۳.

<sup>۲</sup>. میرزا محمد خلیل مرعشی صفوی، مجمع التواریخ، ص ۸۴.

این آرایه‌ها در میان آیین‌های تقویت، بیشتر در بین آیین‌های سرور و شادمانی و سوگواری و عزاداری مشاهده می‌شود. برای نمونه: قربانی ویژه را در آیین عید قربان، خواهرخواندگی و شیوه برادرخواندگی را در آیین عید غدیر، آیین‌های «عید بابا شجاع الدین»، «عید برات» و عید ولادت شاهان صفوی را، خودزنی و قمه زنی، علم کشی، دسته گردانی در برابر مرشد کل و مزار بزرگان و نیز آتش زدن آدمک ابن ملجم و دیگران را در آیین‌های سوگواری و عزاداری، می‌توان از مصادیق آرایه‌های مورد ادعا دانست.

#### ۲-۴. شدت گرفتن مجادلات کلامی

برپایی و برگزاری آیین‌های مذهبی شیعه با شدت و شیوه ای که مورد توجه حکومت صفوی بود باعث زنده شدن و شدت گرفتن مجادلات کلامی میان شیعه و اهل سنت شد. نخستین نمود این فرآیند را در ردیه نویسی‌ها و مناظره‌های مکتوب بین عالمان شیعی و سنی می‌توان مشاهده کرد. ردیه نویسی و مناظره مکتوب گرچه پیش از این در بین شیعیان و اهل سنت رواج داشت، در این دوره رونق دوباره یافت و برگزاری برخی از آیین‌های مذهبی در قلمرو صفویه یکی از عوامل تشدید این امر بود. به عنوان مثال: برگزاری و برپایی آیین شادمانی «عید بابا شجاع الدین» و «لعن ابی بکر بن ابی قحافه، عمر بن خطاب و عثمان بن عفان» از جمله عوامل تأثیرگذار بر این امر بود. کتاب‌هایی نیز از سوی عالمان شیعه در موضوع مطاعن و نسب برخی از خلفای سه‌گانه اهل سنت نگاشته می‌شد که موجب خشم و برانگیختگی اهل سنت و واکنش‌های تندر آنان می‌شد.<sup>۱</sup> این مطاعن به طور معمول، به صورت شرحی بر دعای «صَنَمَى قُرِيشٍ» نگاشته می‌شد؛ دعایی که کفعی (م.۹۰۵ق.) در «المصباح»<sup>۲</sup> نقل کرده (ر.ک. پیوست شماره ۲۱، ۵۵۳-۵۵۲هـ) و گفته می‌شود: «أبوالسعادات أَسْعَدُ بْنُ عَبْدِ الْقَاهِرِ بْنُ أَسْعَدِ اصْفَهَانِي» - مشیخه‌ی سید بن طاووس - کتابی با عنوان «رشح الولاء فی شرح الدعاء» بر شرح آن نوشته است.<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup>. رسول جعفریان، صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۱، ص ۷۰.

<sup>۲</sup>. ابراهیم بن علی کفعی عاملی، *المصباح (اللکفعی)*، قم: زاهدی، ج ۲، ۱۴۰۵ هـ، صص ۵۵۲-۵۵۳.

<sup>۳</sup>. آقا محمد علی بن وحید بهبهانی، *مقامع الفضل*، تصحیح: مؤسسه علامه مجدد وحید بهبهانی، قم: مؤسسه علامه مجدد وحید بهبهانی، ج ۱، ۱۴۲۱هـ، ج ۱، ص ۵۵۲؛ شیخ آقا بزرگ تهرانی، *الذریعة إلى تصانیف الشیعه*، ناشر: اسماعیلیان قم و کتابخانه اسلامیه تهران، ۱۴۰۸هـ، ج ۱۱، ص ۲۳۶.

برخی از عالمان و محدثان شیعه، مفهوم جبتو طاغوت ذکر شده در این دعا را بر شیخین حمل می‌کردند.<sup>۱</sup> در همین راستا، محقق کرکی (م.۹۴۰ق.) در سال ۹۱۷ هجری در مشهد خراسان کتابی در شرح این دعا با «عنوان نفحات الlahوت فی لعن الجبتو الطاغوت» نوشت و در آن اهل سنت را اهل بدعت خواند و انگیزه خود را از نگارش آن پرده برداری از کفر سران اهل سنت مطرح کرد.<sup>۲</sup> این کتاب که به «رساله لعنه» شهرت داشت و بعدها توسط شاگردش - سید امیر محمد بن ابی طالب حسینی استرآبادی - به فارسی ترجمه شد،<sup>۳</sup> سینیان را به سختی بر ضد شیعیان برانگیخت.<sup>۴</sup> کتاب دیگری هم با نام «ذم المعاندين للحق و التبرا منهم» در همین دوره - پیش از ۱۰۵۵ هجری - به شیوهٔ نفحات الlahوت نگاشته شد<sup>۵</sup>

از دیگر کسانی که به شرح این دعا پرداختند مولیٰ محمد مهدی بن مولیٰ علی اصغر بن محمد یوسف قزوینی بود که کتاب «ذخرا العاملین فی شرح دعاء الصنمين» را در سال ۱۱۶ هجری به زبان فارسی و به نام شاه سلطان حسین صفوی نگاشت.<sup>۶</sup> کتاب دیگری نیز به نام «ضياء الخاقفين فی شرح دعاء الصنمين» به فارسی در زمان شاه سلطان حسین صفوی نگاشته شد که گویی ترجمهٔ فارسی «رشح الولاء فی شرح الدعاء» بود.<sup>۷</sup> از دیگر شرح‌های فارسی بر دعای صنمی، «فصل» مولیٰ عیسیٰ خان اردبیلی از شاگردان مرحوم مجلسی است. در مقابل، یکی از عالمان اهل سنت با نام وحید الدین محمد بن زین الدین الحاج مشهور به میرجان، در سال ۹۴۴ هجری کتابی با عنوان «روضة الاصحاب» نگاشت که در آن شرحی از فضایل خلفای چهارگانه را ذکر کرد. او این کتاب را به سلطان عبدالعزیز عثمانی تقدیم کرد و انگیزه خود را در تأثیف آن، مقابله با بدگویی‌هایی

<sup>۱</sup>. شیخ آقا بزرگ تهرانی، *الذریعة إلى تصانیف الشیعه*، ج ۲، ص ۲۵۰؛ *روضۃ المتقین فی شرح من لا يحضره الفقيه*، ج ۵، ص ۴۱۴.

<sup>۲</sup>. علی بن حسین محقق کرکی، *نفحات الlahوت فی لعن الجبتو الطاغوت*، تصحیح: محمد‌هادی امینی، تهران: مکتبة نینوی الحدیثه؛ شیخ آقا بزرگ تهرانی، *الذریعة إلى تصانیف الشیعه*، ج ۲، ص ۲۵۰.

<sup>۳</sup>. همان، ج ۴، ص ۱۴۳.

<sup>۴</sup>. رسول جعفریان، صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۱، ص ۷۰.

<sup>۵</sup>. شیخ آقا بزرگ تهرانی، *الذریعة إلى تصانیف الشیعه*، ج ۱۰، ص ۴۲-۴۳.

<sup>۶</sup>. همان، ج ۱۰، ص ۹-۱۰.

<sup>۷</sup>. همان، ج ۱۵، ص ۱۲۳.

دانست که در آن زمان در بلاد عراق و خراسان درباره خلفا شایع بود.<sup>۱</sup> گویی در ادامه همین جریان کتاب «رسالة في تکفیر الشيعة الاردبيلية و غيرهم من الفرق الضالة الروافض» توسط محيی الدین محمد بن لطف الله بیرامی برسوی رومی (م ۹۵۶هـ). نگاشته شد.<sup>۲</sup>

ابن حجر هیتمی (م ۹۷۴هـ). کتاب «الصواعق المحرقة في الرد على اهل البدع والزنقة» را نگاشت و آن را در ماه رمضان ۹۵۰ هجری در مکه تدریس کرد و دلیل آن را فزونی شیعه در مکه مشرفه و سرزمین‌های اسلامی عنوان کرد.<sup>۳</sup> در مقابل او قاضی نور الله شوشتاری (م ۱۰۱۹) کتاب «الصوارم المهرقة في نقد الصواعق المحرقة» را نگاشت.<sup>۴</sup> پیش از آن، در سال ۹۰۹هـ در کتاب «ابطال نهج الحق» را بر رد کتاب کشف الحق و نهج الصدق علامه حلی و رد بر شیعه نوشته بود و این سبب شد که قاضی نور الله شوشتاری کتاب دیگری با نام «احقاق الحق و ازهاق الباطل» در ۱۹ جلد و در رد نگاشته خنجی بنگارد.

از دیگر آثاری که در این دوره توسط عالمان سنی قلمرو عثمانی بر ضد شیعه نوشته شد کتاب «رسالة في مذهب الرفض والتسيع و ذكر قبح اعتقاداتهم و افعالهم و اقوالهم» است که در حدود سال ۱۰۰۰ هجری تأليف شد. «درة الموحدين و ردة الملحدين (في الرد على ملحدى اربيل)» نیز در همین موضوع است که آن هم توسط ابراهیم- فرزند شیخ الاسلام موسی حلبی - برای کتابخانه بازیزید عثمانی نوشته شد. ملا علی قاری (م ۱۰۱۴) نیز کتاب‌هایی با عنوانین «سلالة الرسالة في ذم الروافض من اهل الضلال» و «شم العوارض في ذم الروافض» نگاشت که از هر یک از آن دو رساله، نسخه‌ای در کتابخانه عارف حکمت در مدینه بوده است. علی بن احمد هیتمی (م ۱۰۲۰هـ). نیز کتابی با عنوان «السيف الباتر في ارقب الشيعة و الرافضة الكوافر» نوشته.<sup>۵</sup> بُرزنجی (م ۱۱۰۳هـ). نیز «النواقض للرواوض» را

<sup>۱</sup>. نسخه‌ای از این کتاب در ۱۸۹ برگ در کتابخانه مرعشی به شماره ۶۰۹۲ موجود است. نک: حسینی، سید احمد، فهرست کتابخانه آیة الله مرعشی، ج ۱۶، ص ۹۸.

<sup>۲</sup>. موسوی اردبیلی، اردبیل و دانشمندان آن، ج ۲، ص ۱۱ پاورقی، نقل در رسول جعفریان، صفويه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۱، ص ۷۰.

<sup>۳</sup>. ابن حجر هیتمی، «الصواعق المحرقة»، تحقيق عبد الوهاب عبد اللطيف، قاهره، ص ۳.

<sup>۴</sup>. قاضی نور الله التستری، «الصوارم المهرقة في نقد الصواعق المحرقة»، تحقيق: سید جلال الدین محدث، المطبعه نهضت، م ۱۳۶۷هـ.

<sup>۵</sup>. خیر الدین زرکلی، «الاعلام»، بیروت: دار العلم للملايين، ج ۸، م ۱۹۸۹، ج ۴، ص ۲۵۸.

نگاشت.<sup>۱</sup> میرمخدوم نیز کتابی با نام «النواقض فی الرد علی الروافض» نگاشت.<sup>۲</sup> که قاضی نورالله شوشتاری کتابی با نام «مصالح النواصب» را بر رد آن نوشت.<sup>۳</sup> رساله دیگری با نام «سیف [علی] الرافضین» توسط سید علی بن سید ابراهیم بن سید مصطفی الدیارکی در سال ۱۱۲۷ نوشته شد.<sup>۴</sup> در این دوره، کتاب‌هایی درباره نسب برخی از خلفا نوشته شد که اصولاً پایه علمی نداشت؛ نمونه‌های آن عبارتست از: کتاب «انساب النواصب»، اثر شیخ علی بن داود خادم استرآبادی(م ۱۰۷۷)، نگاشته شده در سال ۱۰۷۶ه.ق.، به زبان فارسی،<sup>۵</sup> کتاب «ذخیرة المحسن فی فساد نسب عمر» از شیخ سلیمان ماحوزی (م ۱۱۲۱)، «الشهاب الثاقب فی رد النواصب» از شیخ سلیمان ماحوزی(م ۱۱۲۱).<sup>۶</sup> کتاب «رسالة فی قاتل الثاني و تعیین شخصه»<sup>۷</sup> و «مقتل عمر»،<sup>۸</sup> اثر سید حسین مجتهد کرکی(م ۱۰۰۱ه.ق). - دخترزاده‌ی محقق کرکی -، نگاشته ده صفحه‌ای «یوم وفاه عمر» نوشته ابی الفتح محمد بن محمد جعفر حسنی حائری که می‌گوید: روز وفات عمر نهم ربیع‌الاول است نه ۲۴ ذی‌الحجه.<sup>۹</sup> قاضی نور‌الله شوشتاری(م ۱۰۱۹ه.ق)، کتاب «فضل عید بابا شجاع».<sup>۱۰</sup> کتاب «عقد الدرر فی تاریخ قبل عمر» نوشته سید مرتضی داود حسینی - معاصر مجلسی ثانی -.<sup>۱۱</sup>

### ۳. پیامد اجتماعی

برگزاری آیین‌های مذهبی شیعه، به طور طبیعی منجر به پیدایی فاصله و گستاخ اجتماعی بین شیعیان و غیر شیعیان شد، به ویژه اینکه صفویان و عالمان شیعه‌ی هم‌سوی با آن‌ها بر عناصر تمایز

<sup>۱</sup>. خیرالدین زرکلی، الاعلام، ج ۶، ص ۲۰۴.

<sup>۲</sup>. رسول جعفریان، صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۱، ص ۶۸.

<sup>۳</sup>. سید نورالله بن شرف الدین المرعشی التستری، مصالح النواصب فی الرد علی نواقض الروافض، قم: دلیل ما، ج ۲، ص ۱۴۲۹ه.ق.

<sup>۴</sup>. رسول جعفریان، صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۱، ص ۶۹.

<sup>۵</sup>. شیخ آقا بزرگ تهرانی، الدریعة إلی تصانیف الشیعه، ج ۲، ص ۳۸۸.

<sup>۶</sup>. شیخ آقا بزرگ تهرانی، الدریعة إلی تصانیف الشیعه، ج ۱۷، ص ۳.

<sup>۷</sup>. همان، ج ۲۲، ص ۳۴.

<sup>۸</sup>. همان، ج ۲۵، ص ۳۰۳.

<sup>۹</sup>. همان، ج ۲۵، ص ۳۰۳ و ج ۱۶، ص ۵۵.

<sup>۱۰</sup>. همان، ج ۱۵، ص ۲۸۹.

بخش آیین‌های مذهبی شیعه تأکید می‌کردند. نمی‌توان انکار کرد که بخشی از آموزه‌های فقهی و کلامی شیعه تمایزبخشی بین شیعیان و غیر شیعیان، به ویژه اهل سنت را با خود، به همراه دارد؛ اما تأکید برخی از عالمان شیعی بر این آموزه‌ها و ترویج آن‌ها از سوی حکومت صفوی، همراه با بزرگنمایی و توجه بیش از معمول به آن‌ها، به گونه‌ای بود که گستالت اجتماعی عمیق و مشهودی بین شیعیان و غیر شیعیان ایجاد کرد. در واقع، آیین‌های مذهبی شیعه، آن‌هم به شیوه‌ای که حکومت صفوی و جامعه عصر صفوی برگزار می‌کرد، پدیدآورنده گستالت اجتماعی مورد نظر در قلمرو صفویه بود.

این گستالت، چنان عمیق بود که کینه و دشمنی توصیف ناپذیری بین شیعیان و سینیان به وجود آورده بود، آنچنان که برخی از شیعیان در تنفر خود از سینیان، اظهار می‌کردند که «اگر هر روز، روزی هزار نفر ایشان را به قتل رساند، باز به دستش افتاد مضایقه ندارد». این نفرت به اندازه‌ای بود که عامه شیعیان گمان می‌کردند که خون، مال و ثروت و زن و فرزند سینیان، حلال است و عامه سینیان نیز گمان می‌کردند که ریختن خون و تصرف در جان و مال و عرض شیعه واجب می‌باشد.<sup>۱</sup>

فاصله و گستالت اجتماعی ایجاد شده حتی بر تصور عوام از یک سنّی، تأثیر گذاشته بود و آن‌ها گمان می‌کردند که سنّی، دُم دارد. چنانکه گزارش می‌دهند:

«و زعم بعضی از عوام آن است که سنّی دم دارد؛ بلکه سنّی نزد ایشان مفهومی غیر از دم داشتن ندارد. چنان چه ابن ملجم مصدقی غیر آن صورت مجسم ندارد که از حشیش می‌سازند و در روز عاشورا می‌گردانند و به آخر آتش می‌زنند».<sup>۲</sup> و نیز نقل می‌کنند: «خود دیدم که شخصی در بازار، دیگری را سنّی گفت. مرد در غضب شد و گریبان او بگرفت و به جدّ تمام می‌گفت: می‌گشایم تا همه حاضران ببینند تا دُم که دارد! جمعی در میان آمدند و سعی بسیار کردند تا او را از آن وادی گذرانند و پرده به عیب ایشان پوشانیدند».<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup>. عالم‌آرای شاه اسماعیل، ص ۳۹۷.

<sup>۲</sup>. محمد هاشم آصف، رstem الحکماء، Rstem al-tawarikh، تحقیق و تصحیح: میترا مهرآبادی، تهران: دنیای کتاب، ج ۱، ۱۳۸۲.ش، ص ۱۱۱.

<sup>۳</sup>. نوادر قزوینی، ص ۳۵۳، نقل در رسول جعفریان، صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص ۷۹۷.

<sup>۴</sup>. نوادر قزوینی، ص ۳۲۴ و ۳۵۴، نقل در رسول جعفریان، صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص ۷۹۷.

نباید از این نکته غافل شد که گسست اجتماعی به وجود آمده تنها میان شیعیان و غیر شیعیان نبود، بلکه این فاصله در بین شیعیان و اقلیت‌های مذهبی ساکن در قلمرو صفویه نیز بود، با این تفاوت که اندازه و شدت آن کمتر بود. برای نمونه گزارش داده‌اند که «مسيحيان معمولاً، به علت اينكه مسلمانان به هنگام ذبح قرباني حرف‌های زايدی بر زبان می‌رانتند، گوشت آن را نمی‌خورند.»<sup>۱</sup>

## نتیجه فصل

برگزاری آیین‌های مذهبی شیعه در قلمرو صفویه به استقلال سیاسی صفویان و مشروعيت بخشی به حکومت آن‌ها انجامید و توانست مردم را در قلمرو حکومت صفویه متحد و آن‌ها را از ملت‌های همسایه خود که سنی مذهب بودند، جدا کند و کارکرد تشابه سازی در سطح ملی و تمایزبخشی از ملت‌های همسایه را داشته باشد. در مقابل، برخی از این آن‌ها و اجزای آن‌ها دستاويزي شد برای تنش‌ها و رقابت‌های سیاسی پيوسته عثمانی‌ها، گورکانیان و ازبکان با صفویه.

برگزاری آیین‌های مذهبی شیعه در قلمرو صفویه و اهتمام پادشاهان صفوی به آن، علاوه بر پیامدهای سیاسی بیان شده، موجب گسترش کمی و کیفی آیین‌های مذهبی شد و در عین حال، پیامدهای منفی فرهنگی و مذهبی مشخص و خواسته و ناخواسته ای داشت که «گسترش آیین‌های مذهبی»، «رسوخ آیین‌های مذهبی در فرهنگ عمومی»، «ورود آرایه‌ها در آیین‌های مذهبی» و «شدت گرفتن تنش‌های کلامی» از آن جمله‌اند. این چهار پیامد فرهنگی را می‌توان در دو گروه پیامدهای فرهنگی مثبت و منفی تقسیم کرد که «گسترش آیین‌های مذهبی» و «رسوخ آیین‌های مذهبی در فرهنگ عمومی» در شمار پیامدهای مثبت و دو پیامد دیگر، در شمار پیامدهای منفی برگزاری آیین‌های مذهبی شیعه محسوب می‌شوند.

برگزاری آیین‌های مذهبی شیعه، به طور طبیعی فاصله و گسست اجتماعی آشکاری بین شیعیان و غیر شیعیان ایجاد کرد، به ویژه اینکه صفویان و عالمان شیعه‌ی هم‌سوی با آن‌ها، بر عناصر تمایز بخش آیین‌های مذهبی شیعه تأکید می‌کردند. تأکید آن‌ها بر این آموزه‌ها و ترویج آن از سوی حکومت صفوی، همراه با بزرگنمایی و توجه بیش از معمول به آن‌ها، به گونه ای بود که گسست اجتماعی عمیق و مشهودی بین شیعیان و غیر شیعیان ایجاد کرد.

<sup>۱</sup>. جملی کارری، سفرنامه کارری، ص ۱۱۴.



نتیجہ



## نتیجه

در پاسخ به پرسش از زمینه‌ها و علل برگزاری و استمرار آیین‌های مذهبی شیعه در قلمرو صفویه، بدست آمد که حکومت صفویه از آغازین روزهای شکل گیری‌اش به دست شاه اسماعیل اول، بر پایه باورها و آیین‌های منسوب به تشیع امامی پی ریزی شد و بنیان‌گذار صفویه کوشید با اتخاذ سیاست‌های مذهبی ویژه و برگزاری آیین‌های مذهبی شیعه در قلمرو خویش، هویتی شیعی برای خود تعریف کند. از همان آغاز، رقابت سیاسی صفویان با قدرت‌های محلی (از قبیل: آق قوینلوها و تیموریان خراسان) و غیر محلی (مانند: امپراتوری عثمانی، بابریان و ازبکان) یکی از نخستین زمینه‌های برگزاری آیین‌های مذهبی شیعه در قلمرو حکومت صفویه بود. در کنار این رقابت، رقابت‌های سیاسی کارگزاران حکومتی برای دست یابی به قدرت بیشتر، در زمینه سازی برای برگزاری آیین‌ها و نیز کیفیت برپایی آیین‌ها نقش قابل ملاحظه‌ای ایفا کرد که این ایفای نقش را به طور ویژه در برگزاری آیین‌های سرور و سوگواری مذهبی می‌توان دید. اضافه بر این‌ها، شاهان صفوی از آیین‌های مذهبی برای کنترل و مهارسازی قدرت قبایل قزلباش که نیروی نظامی حکومت بودند، استفاده می‌کردند؛ نیرویی که گرچه در ابتدا به روی کار آمدن صفویان کمک کردند، در ادامه برای شاهان صفوی خطرآفرین شدند. نفوذ معنوی تصوف و نفوذ مذهبی عالман شیعه در جامعه، به همراه باورهای فرهنگی و مذهبی مردم و سیره و خط مشی برخی از عالمان دینی، نیز از مهم‌ترین زمینه‌ها و علل فرهنگی و مذهبی برگزاری آیین‌های مذهبی شیعه بود. در بین زمینه‌ها، علل و عوامل اجتماعی و اقتصادی، عواملی همچون عرف اجتماعی، قشربندهای اجتماعی، وضعیت اقتصادی مردم و رغبت و عدم رغبت شاهان صفوی به برخی از امور نیز از

جمله مهم‌ترین زمینه‌ها، علل و عوامل اجتماعی و اقتصادی برگزاری آیین‌های مذهبی شیعه در این دوره بود.

در پاسخ به پرسش از چگونگی برگزاری آیین‌های مذهبی شیعه در جغرافیای سیاسی صفویه مشخص شد که آیین‌های مذهبی گذار در این عصر، بر پایه آموزه‌ها و باورهای شیعی اما در برخی از موارد، آمیخته با رفتارهای نامطلوب دینی در قلمرو صفویه برگزار می‌شدند که گاهی با باورها و رفتارهای صوفیانه و گاهی هم، با باورهای عامیانه و سنت اجتماعی پیوند می‌خوردند. آیین‌های مذهبی تقویت نیز در این عصر، با پشتونه مذهبی برگزار می‌شدند، اما نفوذ معنوی تصوف در جامعه و سیاست‌های مذهبی صفویان به گونه‌ای بود که نمود عینی آیین‌های مذهبی در جامعه گاهی شکل صوفیانه و گاهی شکل مذهبی افراطی به خود می‌گرفت.

در پاسخ به پرسش از پیامدهای برگزاری آیین‌های مذهبی شیعه در قلمرو صفویه نیز روشن شد که این آیین‌ها، اعم از آیین‌های گذار و آیین‌های تقویت، منجر به «استقلال سیاسی حکومت صفویه از عثمانی و دیگران» و «دستاویز شدن برای تنش‌های سیاسی» در روابط صفویه با عثمانی‌ها، گورکانیان و ازبکان شد. پیامدهای فرهنگی و مذهبی برپایی آیین‌های مذهبی شیعه در این دوره نیز عبارت بود از: گسترش شکلی و محتوایی آیین‌های مذهبی شیعی، رسوخ این آیین‌ها در فرهنگ عمومی جامعه و آمیختگی آن‌ها با زندگی روزانه مردم، ورود آرایه‌ها و خرافه‌ها به ساحت آیین‌های مذهبی شیعه و زنده شدن و شدت گرفتن تنش‌ها و مجادلات کلامی میان شیعه و اهل سنت. به لحاظ اجتماعی نیز، این آیین‌ها منجر به گسترش اجتماعی شیعیان از غیر شیعیان به ویژه سنیان شد.

**پیوست‌ها**

**و**

**تصاویر**

## ۱. دعای حمل

قالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكَ لِأَهْبَطَ لَكَ غُلَامًا زَكِيًّاً. قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَىٰ هَمَّٰنْ وَ لِنَجْعَلَهُ آيَةً لِلنَّاسِ وَ رَحْمَةً مِنَّا وَ كَانَ أَمْرًا مَقْضِيًّا فَحَمَلَتْهُ، وَ بَعْدَنِ اللَّهِ [تعالى] فَحَمَلَتْ بِلْطُفْرِ اللَّهِ [تعالى] فَحَمَلَتْ بِحَوْلِ اللَّهِ [تعالى] وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ فَحَمَلَتْهُ فَاتَّبَعَتْ بِهِ مَكَانًا قَصِيًّا. «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ فَسِيعَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلْكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعَزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ وَ سَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.<sup>۱</sup>

## ۲. دعای سفال

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ حَسَنَةٌ وَلَدَتْ مَرِيمٌ مَرِيمٌ وَلَدَتْ عِيسَىٰ وَالْأَرْضُ تَدْعُوكَ يَا وَلَدُ فَاخْرُجْ [كَانُوكُمْ] يَوْمَ يَرَوْنَهَا لَمْ يَلْبُسُوا إِلَّا عَشِيَّةً أَوْ ضُحَاحًا كَانُوكُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ مَا يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبُسُوا إِلَّا سَاعَةً مِنْ نَهَارٍ [بَلَاغْ فَهَلْ يُهْلِكُ إِلَّا الْقَوْمُ الْفَاسِقُونَ].  
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ وَ أَذَنَتْ لِرَبِّهَا وَ حُقُّتْ وَ إِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ وَ أَلْقَتْ مَا فِيهَا وَ تَخَلَّتْ وَ لَبِثُوا فِي كَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَةَ سِنِينَ وَ ازْدَادُوا تِسْعًا اخْرُجْ يَإِذْنِ اللَّهِ مِنَ الْبَطْنِ الطَّيِّبَةِ إِلَى الْأَرْضِ الطَّيِّبَةِ مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ وَ مِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى يَإِذْنِ اللَّهِ وَ قُدْرَتِهِ وَ اسْمِهِ الَّذِي لَا يَسْرُ مَعَ اسْمِهِ دَاءُ فِي الْأَرْضِ وَ لَا فِي السَّمَاءِ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ الْعَزِيزُ الْوَهَابُ كَانُوكُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ مَا يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبُسُوا إِلَّا سَاعَةً مِنْ نَهَارٍ بَلَاغْ فَهَلْ يُهْلِكُ إِلَّا الْقَوْمُ الْفَاسِقُونَ أَوْ لَمْ يَرَ الدِّينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ كَانَتَا رَفِقًا إِلَى قَوْلِهِ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ فَسِيعَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلْكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ وَ إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ السُّورَةَ وَ أُولَاتُ الْأَحْمَالِ أَجْهَنَّ أَنْ يَضَعُنَ حَمَلَهُنَّ.<sup>۲</sup>

## ۳. دعای ساق

بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ كَانُوكُمْ يَوْمَ يَرَوْنَهَا الْآيَةَ إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ وَ أَذَنَتْ لِرَبِّهَا وَ حُقُّتْ وَ إِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ وَ أَلْقَتْ مَا فِيهَا وَ تَخَلَّتْ وَ لَبِثُوا فِي كَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَةَ سِنِينَ وَ ازْدَادُوا تِسْعًا اخْرُجْ يَإِذْنِ اللَّهِ مِنَ الْبَطْنِ الطَّيِّبَةِ إِلَى الْأَرْضِ الطَّيِّبَةِ مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ وَ مِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى يَإِذْنِ اللَّهِ وَ قُدْرَتِهِ وَ اسْمِهِ الَّذِي لَا يَسْرُ مَعَ اسْمِهِ دَاءُ فِي الْأَرْضِ وَ لَا فِي السَّمَاءِ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ الْعَزِيزُ الْوَهَابُ كَانُوكُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ مَا يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبُسُوا إِلَّا سَاعَةً مِنْ نَهَارٍ بَلَاغْ فَهَلْ يُهْلِكُ إِلَّا الْقَوْمُ الْفَاسِقُونَ أَوْ لَمْ يَرَ الدِّينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ كَانَتَا رَفِيقًا إِلَى قَوْلِهِ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ فَسِيعَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلْكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ وَ إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ السُّورَةَ وَ أُولَاتُ الْأَحْمَالِ أَجْهَنَّ أَنْ يَضَعُنَ حَمَلَهُنَّ.<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup>. ملا محسن فیض کاشانی، رسائل فیض کاشانی، تصحیح: بهزاد جعفری، تهران: مدرسه عالی شهید مطهری، ج ۱، ۱۴۲۹ هـ ق، ج ۱، رساله ۱۳، صص ۵۰-۵۱؛ محمدباقر مجلسی، زاد المعاد- مفتاح الجنان، تصحیح و ترجمه: علاء الدین اعلمی، بیروت: ج ۱، ۱۴۲۲ هـ ق، صص ۵۵۸-۵۵۹.

<sup>۲</sup>. ملا محسن فیض کاشانی، رسائل فیض کاشانی، ج ۱، رساله ۱۳، ص ۴۹.

<sup>۳</sup>. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۹۲، صص ۱۱۹-۱۲۰.

## ۴. دعای ختنه

اللَّهُمَّ هَذِهِ سُنْتُكَ وَ سُنْتُ نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهُ وَ سَلَّمَ، وَ اتِّبَاعُ رُسُلِكَ وَ كُنْبِكَ، بِمَشِيقِكَ وَ إِرَادَتِكَ وَ قَضَائِكَ لِأَمْرٍ أَرَدْتَهُ وَ قَضَاءٍ حَتَّمْتَهُ وَ أَمْرٍ أَنْقَذْتَهُ، فَأَذْقِنِهِ حَرَّ الْحَدِيدِ فِي خِتَانِهِ وَ حِجَامَتِهِ لِأَمْرٍ أَنْتَ أَعْرَفُ بِهِ، اللَّهُمَّ طَهِّرْهُ مِنَ الذُّنُوبِ، وَ زِدْ فِي عُمُورِهِ، وَ ادْفِعْ الْآفَاتِ عَنْ بَدَئِهِ وَ الْأَوْجَاعَ فِي جِسْمِهِ، وَ زِدْهُ فِي الْغِنَى، وَ افْعِظْ عَنْهُ الْفَقْرَ؛ فَإِنَّكَ تَعْلَمُ وَ لَا نَعْلَمُ.<sup>۱</sup>

## ۵. دعای عقیقه

توصیه می شد در وقت ذبح عقیقه این دعای منقول را بخوانند: «بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ الْلَّهُمَّ هَذِهِ عَقِيقَةٌ عَنْ فُلَانٍ لَحْمُهَا بِلَحْمِهِ وَ دَمُهَا بِدَمِهِ وَ عَظْمُهَا بِعَظْمِهِ، اللَّهُمَّ اجْعِلْهُ وَقَاءً لِأَلِّ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ».<sup>۲</sup> یا اینکه این ذکر را بیان کنند: «بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ إِيمَانًا بِاللَّهِ وَ شَاءَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ الصَّمَدِ) لِأَمْرِهِ وَ الشَّكْر لِرِزْقِهِ وَ الْمَعْرِفَةِ بِفَضْلِهِ عَلَيْنَا أَهْلُ الْبَيْتِ». وَ اگر عقیقه برای پسر است بگویند: «اللَّهُمَّ إِنَّكَ وَهَبْتَ لَنَا ذَكْرًا وَ أَنْتَ أَعْلَمُ بِمَا وَهَبْتَ، وَ مَنْكَ مَا أَعْطَيْتَ، وَ كُلَّ مَا صَنَعْنَا فَتَقْبِلْهُ مَنَا عَلَى سُنْتِكَ وَ سُنْتِ نَبِيِّكَ وَ رَسُولِكَ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ الصَّمَدِ)، وَ اخْسَأْ عَنَّا الشَّيْطَانَ الرَّجِيمَ، لَكَ سَفَكْتَ الدَّمَاءَ لَا شَرِيكَ لَكَ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ».<sup>۳</sup>

در عین حال، روایتی از امام صادق(ع) نقل می شد که فرموده است در وقت ذبح و نحر بگویید: «يَا قَوْمَ اَنِّي بِرَبِّي مِمَّا تُشْرِكُونَ، اَنِّي وَجَهْتُ وَجْهِي لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا اَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ، اَنَّ صَلَاوَاتِي وَسُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ بِذَلِكَ اِمْرُتُ وَ اَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ، اللَّهُمَّ مِنْكَ وَ لَكَ، بِسْمِ اللَّهِ وَاللَّهُ اَكْبَرُ»؛ آنگاه نام طفل را ببرید و گوسفند را ذبح کنید.<sup>۴</sup>

در حدیث دیگری نیز از امام صادق(ع) نقل می کردند که هنگام عقیقه بگویند: «اللَّهُمَّ مِنْكَ وَ لَكَ مَا وَهَبْتَ وَ أَنْتَ أَعْطَيْتَ اللَّهُمَّ فَتَقْبِلْهُ مَنَا عَلَى سُنْتِ نَبِيِّكَ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ الصَّمَدِ)»؛ سپس، استعاده را بر زبان جاری کنند و بگویند: «اعوذ باللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» و پس از آن نام طفل را ذکر کنند و عقیقه را ذبح کنند و بگویند: «لَكَ سَفَكْتَ الدَّمَاءَ لَا شَرِيكَ لَكَ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، اللَّهُمَّ اخْسَأْ الشَّيْطَانَ الرَّجِيمَ».<sup>۵</sup>

<sup>۱</sup>. ملا محسن فیض کاشانی، رسائل فیض کاشانی، ج ۲، رساله ۵، ص ۷.

<sup>۲</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۶۹۴؛ محمدباقر محقق سبزواری، کفاية الأحكام، ج ۲، ص ۲۸۸.

<sup>۳</sup>. محمدباقر محقق سبزواری، کفاية الأحكام، ج ۲، ص ۲۸۸.

<sup>۴</sup>. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی، جامع عباسی، ص ۶۹۴؛ محمدباقر محقق سبزواری، کفاية الأحكام، ج ۲، ص ۲۸۸.

<sup>۵</sup>. محمدباقر محقق سبزواری، کفاية الأحكام، ج ۲، ص ۲۸۸.

٦. تلقین مختصر

يا عبد الله اذكُر العَهْدَ الَّذِي فَارَقْتَنَا عَلَيْهِ مِنْ دَارِ الدُّنْيَا إِلَى دَارِ الْآخِرَةِ شَهَادَةً أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ ارْسَلَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينُ الْحَقِّ يُطَهِّرُهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ وَأَنَّ خَلِيقَتَهُ مِنْ بَعْدِهِ امِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَسَيِّدُ الْوَصِيْنَ عَلَى بْنِ ابْنِ طَالِبٍ ثُمَّ وَلَدِهِ الْحَسَنِ ثُمَّ الْحُسَيْنِ ثُمَّ عَلَى بْنِ الْحُسَيْنِ ثُمَّ مُحَمَّدَ الْبَاقِرِ ثُمَّ جَعْفَرَ الصَّادِقِ ثُمَّ مُوسَى الْكَاظِمِ ثُمَّ عَلَى الرَّضَا ثُمَّ مُحَمَّدَ التَّقِيِّ ثُمَّ عَلَى النَّقِيِّ ثُمَّ الْحَسِنِ الْعَسْكَرِيِّ ثُمَّ الْخَلَفَ الْمُتَنْظَرِ مُحَمَّدَ الْمَهْدِيُّ - صَلَواتُ اللَّهِ وَسَلَامُهُ عَلَيْهِمْ اجْمَعِينَ - عَلَى هَذَا حَيَّتَ وَعَلَى هَذَا مِيتَ وَعَلَى هَذَا تُبَعْثُ اَنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى ». اَكْرَمَ مِيتَ زَنْ بُودَ بِهِ جَائِي «يَا عبدَ اللَّهِ اذكُرْ الْعَهْد» «يَا امَّةَ اللَّهِ اذكُرْي الْعَهْد» مِي گَفتَند.

۷. شہادتیں خلاعٹی

فلان بن فلان يشهد ان لا اله الا الله و انَّ محمداً رسول الله و انَّ امير المؤمنين عليّ بن ابي طالب عليه السلام امام حقٍّ من قبل الله تعالى و قبل رسوله و بعده اولاده الحسن و الحسين و عليّ بن الحسين و محمد بن عليّ و جعفر بن محمد و موسى بن جعفر و عليّ بن موسى و محمد بن عليّ و عليّ بن محمد و الحسن بن عليّ و محمد بن الحسن صاحب الرِّمان صلوات الله عليه و عليهم اجمعين هم ائمَّةٍ و سادَتٍ و قادَتِي بهم اتوَّلَى و من اعدائهم اتبَّأَهُ هذا ما وعدنا الله و رسوله و صدق الله و رسوله و صلَّى الله على محمد و الله اجمعين.<sup>٣</sup>

۸۔ تلقین میت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا يَقْنَعُ إِلَّا وَجْهُهُ وَلَا يَدُومُ إِلَّا مُلْكُهُ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهُهُ لِهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ، يَا عَبْدَ اللَّهِ اذْكُرْ الْعَهْدَ الَّذِي خَرَجْتَ عَلَيْهِ مِنْ دَارِ الدِّينِ إِلَى دَارِ الْآخِرَةِ، شَهَادَةً أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ إِلَهًا وَاحِدًا صَمَدًا فَرْدًا وَتَرَا حَيًّا قَيُومًا دَائِمًا إِبْدًا لَمْ يَتَّخِذْ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا، وَانَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خَاتَمُ النَّبِيِّنَ وَسَيِّدِ الرُّسُلِهِ ارْسَلَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظَهِّرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ، وَانَّ عَلَيْنَا صَلَواتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَلِيَ اللَّهُ وَوَصَّى رَسُولُهُ وَخَلَفِيهِ مِنْ بَعْدِهِ الْقَائِمُ بِامْرِهِ، وَانَّ الْأَوْصِيَاءَ مِنْ وُلْدِهِ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَعَلَيْنَا وَمُحَمَّدًا وَجَعَفَرًا وَمُوسَى وَعَلَيْنَا وَمُحَمَّدًا وَالْحَسَنَ وَالْخَلِفَ الْمُنْتَظَرَ مُحَمَّدًا الْمَهْدِيَ صَلَواتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ حُجَّ اللَّهِ عَلَى الْخَلْقِ جَمِيعِينَ، يَا

<sup>١</sup> محمد بن حسين بهاء الدين عاملی، جامع عباسی، ص ٦٠؛ محمد باقر محقق سبزواری، کفاية الأحكام، ج ١، ص ٣٣.

<sup>٢</sup>. محمد بن حسين بهاء الدين عاملی، جامع عباسی، ص ٦٠.

<sup>۲</sup>. محمدتقی مجلسی، یک دوره فقه کامل فارسی، ص ۱۵؛ محمدباقر محقق سبزواری، *کفاية الأحكام*، ج ۱، ص ۳۶.

عبدالله اذا جاءك الملائكة المقربان الرسولان الکريمان النازلان من عند الله تبارك وتعالي يسألانك عن ربک وعن دينک وكتابک ونبيک وامامک فقل ولا تخف ولا تخزن في جوابهم: الله ربی و محمد نبی والاسلام دینی والقرآن کتابی والکعبه قبلي وعلی امامی والوصیاء المذکورون من بعده ایشانی وحاجی، واعلم ان الموت حق والقبر حق وسؤال منکر ونکیر في القبر حق والبعث حق والنشور حق والحساب حق والكتاب حق والمیران حق والصراط حق والجنة حق والنار حق وان الوقوف بين يدي الله تعالى حق، هذا اعتقادی علیه حیث وعلیه مت وعلیه ایعت ان شاء الله تعالى».<sup>۱</sup>

برای میت زن، بهجای «يا عبد الله اذکر العهد» یا امة الله اذکر العهد بگوید و بهجای «يا عبد الله اذا جاءك» «يا امة الله» و کاف «جاءك» و باقی کافهای خطاب را مكسور بخواند، و به جای «فقل ولا تخف ولا تخزن» «فقولي ولا تخافي ولا تخزني» بگوید.<sup>۲</sup>

## ۹. قنوت نماز عید

«اللَّهُمَّ اهْلِ الْكِبْرِيَاءِ وَالْعَظَمَةِ وَاهْلِ الْجُودِ وَالْجَبَرُوتِ وَاهْلِ الْعَفْوِ وَالرَّحْمَةِ وَاهْلِ التَّقْوَىٰ وَالْمَغْفِرَةِ، اسْتَلْكِ بِحَقِّ هَذَا الْيَوْمِ الَّذِي جَعَلْتَهُ لِلْمُسْلِمِينَ عِيْدًا وَلِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ذُخْرًا وَشَرْفًا وَكَرَامَةً وَمَرْدُداً، انْ تُصَلِّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَالْمُحَمَّدِ وَانْ تُدْخِلَنَا فِي كُلِّ خَيْرٍ ادْخَلْتَ فِيهِ مُحَمَّدًا وَالْمُحَمَّدَ وَانْ تُخْرِجَنَا مِنْ كُلِّ سُوءٍ اخْرَجْتَ مِنْهُ مُحَمَّدًا وَالْمُحَمَّدَ صَلَوَاتُكَ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ، اللَّهُمَّ انا نَسْأَلُكَ خَيْرَ مَا سَأَلَكَ بِهِ عِبَادُكَ الصَّالِحُونَ، وَتَعُوذُ بِكَ مِمَّا اسْتَعَاذَ مِنْهُ عِبَادُكَ الْمُخَلَّصُونَ».<sup>۳</sup>

## ۱۰. دعای طویل، پس از نماز عید غدیر

رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيَ يُنادِي لِلإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَامْتَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سِيَّئَاتِنَا وَتَوَقَّنَا مَعَ الْأَيْمَارِ رَبَّنَا وَآتَنَا مَا وَعَدْنَا عَلَى رُسُلِكَ وَلا تخْرُنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ اللَّهُمَّ إِنِّي أُشْهِدُكَ وَكَفِي بِكَ شَهِيدًا وَأُشْهِدُ مَلَائِكَتَكَ وَأَنْبِياءَكَ وَحَمْلَةَ عَرْشِكَ وَسُكَّانَ سَمَاوَاتِكَ وَأَرْضِكَ بِأَنَّكَ أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْمَعْبُودُ فَلَا تَعْبُدُ سِوَاكَ فَتَعَالَيْتَ عَمَّا يَقُولُ الظَّالِمُونَ عَلُوًّا كَبِيرًا وَأَشْهُدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُكَ وَرَسُولُكَ وَأَشْهُدُ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَبْدُكَ وَمَوْلَانَا رَبَّنَا سَمِعْنَا وَأَجْبَنَا وَصَدَقْنَا الْمُنَادِي رَسُولَكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اذْنَادَي بِنَدَاءِ عَنْكَ بِالَّذِي أَمْرَتَهُ أَنْ يَبْلُغَ مَا أَنْزَلْتَ إِنِّي مِنْ وَلَا يَةٍ وَلِي أُمْرَکَ وَحَذَرَتَهُ وَأَنْذَرَتَهُ إِنْ لَمْ يُبَلُّغْ مَا أَمْرَتَهُ أَنْ تَسْخَطَ عَلَيْهِ وَلَمَّا بَلَّغَ رِسَالَاتِكَ عَصَمْتُهُ

<sup>۱</sup>. همان، ص ۷۳.

<sup>۲</sup>. همانجا.

<sup>۳</sup>. محمد بن حسين بهاء الدین عاملی، جامع عبasi، ص ۱۶۳؛ محمد تقی مجلسی، یک دوره فقه کامل فارسی، ص ۳۸؛ محمد باقر مجلسی، زاد المعاد - مفتاح الجنان، صص ۱۵۴-۱۵۳.



من الناس فنادی مُبَارِّغاً عنکَ آلا منْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَى مَوْلَاهٍ وَ مَنْ كُنْتُ عَبْدَكَ وَ لِلَّهِ فَعَلَى ولِيِّهِ وَ مَنْ كُنْتُ نَبِيًّا فَعَلَى أَمِيرِهِ رَبِّنَا  
قد أجيئنا داعيكَ النَّذِيرَ مُحَمَّداً عَبْدَكَ وَ رَسُولَكَ إِلَى الْهَادِي الْمُهَدِّي عَبْدَكَ الَّذِي أَنْعَمْتَ عَلَيْهِ وَ جَعَلْتَهُ مَثَلًا لِبَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ مَوْلَاهِمْ وَ وَلِيِّهِمْ رَبِّنَا وَ اتَّبَعْنَا مَوْلَانَا وَ ولِيِّنَا وَ هَادِيَنَا وَ دَاعِيَنَا وَ دَاعِيَ الْأَنَامِ وَ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ وَ حُجَّكَ الْبَيْضَاءَ وَ سَيِّلَكَ الدَّاعِي إِلَيْكَ عَلَى بَصِيرَةِ هُوَ وَ مَنْ اتَّبَعَهُ وَ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشَرِّكُونَ وَ أَشْهَدَ أَنَّهُ الْإِلَمَامُ الْهَادِي الْمُهَدِّي الرَّشِيدُ - أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِي ذَكَرْتُهُ فِي كِتَابِكَ وَ أَنَّكَ قُلْتَ وَ إِنَّهُ فِي أُمُّ الْكِتَابِ لَدِينِنَا لَعَلِيٍّ حَكِيمٌ اللَّهُمَّ فَإِنَا نَسْهُدُ بِأَنَّهُ عَبْدَكَ وَ الْهَادِي مِنْ بَعْدِ نَبِيِّكَ النَّذِيرَ الْمُنْذِرَ وَ صِرَاطُكَ الْمُسْتَقِيمُ وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ قَائِدُ الْغَرِّ الْمُحَجَّلِينَ وَ حُجَّكَ الْبَالِغَةُ وَ لِسَانُكَ الْمُعَبَّرُ عَنْكَ فِي خَلْقِكَ وَ أَنَّهُ الْفَاعِمُ بِالْفَسْطِيلِ فِي بَرِّيَّكَ وَ دِيَانِ دِينِكَ وَ خَازِنُ عِلْمِكَ وَ أَمِينُكَ الْمَأْمُونُ الْمَأْخُوذُ مِيشَافُهُ وَ مِيشَاقُ رَسُولِكَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ مِنْ جَمِيعِ خَلْقِكَ وَ بَرِّيَّكَ شَاهِدًا بِالْإِخْلَاصِ لَكَ وَ الْوَحْدَاتِيَّةِ وَ الرُّبُوبِيَّةِ بِأَنَّكَ أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ وَ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدَكَ وَ رَسُولَكَ وَ أَنَّ عَلِيًّا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ جَعَلَتُهُ وَ الْإِقْرَارَ بِوَلَائِتِهِ تَمَامَ وَ حَدَّانِيَّتِكَ وَ كَمَالِ دِينِكَ وَ تَمَامِ نِعْمَتِكَ عَلَى جَمِيعِ خَلْقِكَ وَ بَرِّيَّكَ فَقُلْتَ وَ قَوْلُكَ الْحَقُّ الْيَوْمُ أَكْحَلْتَ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمْمَتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا فَلَكَ الْحَمْدُ بِمُوَالَتِهِ وَ إِتَّمامِ نِعْمَتِكَ عَلَيْنَا بِالَّذِي جَدَّدْتَ مِنْ عَهْدِكَ وَ مِيشَاقِكَ ذَكَرْتَنَا ذَلِكَ وَ جَعَلْتَنَا مِنْ أَهْلِ الْإِخْلَاصِ وَ التَّصْدِيقِ بِمِيشَاقِكَ وَ مِنْ أَهْلِ الْوَقَاءِ بِذَلِكَ وَ لَمْ تَجْعَلْنَا مِنْ أَتَابِعِ الْمُغَيْرِينَ وَ الْمُبَدِّيِّينَ وَ الْمُنْتَرِفِينَ وَ الْمُبَتَكِّبِينَ آذَانَ الْأَنْعَامِ وَ الْمُغَيْرِينَ خَلْقَ اللَّهِ وَ مِنَ الَّذِينَ أَسْتَحْوَدُ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانَ فَأَنْسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ وَ صَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَ الصِّرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ اللَّهُمَّ أَعْنِ الْجَاهِدِينَ وَ الْأَنْاكِثِينَ وَ الْمُغَيْرِينَ وَ الْمُكَدِّبِينَ بِيَوْمِ الدِّينِ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ اللَّهُمَّ فَلَكَ الْحَمْدُ عَلَى إِعْنَامِكَ عَلَيْنَا بِالْهَدَى الَّذِي هَدَيْتَنَا بِهِ إِلَى وَلَةِ أَمْرِكَ مِنْ بَعْدِ نَبِيِّكَ - الْأَئِمَّةِ الْهُدَاءِ الرَّاشِدِينَ وَ أَعْلَامِ الْهَدَى وَ مَنَارِ الْقُلُوبِ وَ التَّقْوَى وَ الْعَرْوَةِ الْوُتْقَى وَ كَمَالِ دِينِكَ وَ تَمَامِ نِعْمَتِكَ وَ مَنْ بِهِمْ وَ بِمُوَالَاتِهِمْ رَضِيتَ لَنَا الْإِسْلَامَ دِينًا رَبَّنَا فَلَكَ الْحَمْدُ آمَنَّا وَ صَدَقْنَا بِمِنْكَ عَلَيْنَا - بِالرَّسُولِ النَّذِيرِ الْمُنْذِرِ وَالْأَنْبِيَا وَلِيَّنَا وَلِهِمْ وَ عَادِيَنَا عَدُوهُمْ وَ بَرِئَتَنَا مِنَ الْجَاهِدِينَ وَ الْمُكَدِّبِينَ بِيَوْمِ الدِّينِ اللَّهُمَّ فَكَمَا كَانَ ذَلِكَ مِنْ شَانِكَ يَا صَادِقَ الْوَعْدِ يَا مَنْ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ يَا مَنْ هُوَ كُلُّ يَوْمٍ فِي شَانِ إِذْ أَتَمْمَتَ عَلَيْنَا نِعْمَتَكَ بِمُوَالَةِ أَوْلِيَّاتِكَ الْمَسْؤُلِ عَنْهُمْ عِبَادِكَ فَإِنَّكَ قُلْتَ ثُمَّ لَتُسْتَلِّنَ بِوَمِيزَنَ عَنِ الْعَيْمِ وَ قُلْتَ وَ قَوْلُكَ الْحَقُّ وَ قَوْهُمْ إِنَّهُمْ مَسْوُلُونَ وَ مَنْنَتَ عَلَيْنَا بِشَهَادَةِ الْإِخْلَاصِ وَ بِوَلَايَةِ أَوْلِيَّاتِكَ الْهُدَاءِ بَعْدَ النَّذِيرِ الْمُنْذِرِ السَّرَاجِ الْمُنْبِرِ وَ أَكْمَلْتَ لَنَا بِهِمِ الدِّينَ وَ أَتَمْمَتَ عَلَيْنَا النُّعْمَةَ وَ جَدَّدْتَ لَنَا عَهْدَكَ وَ ذَكَرْتَنَا مِيشَاقِكَ الْمَأْخُوذُ مِنَّا فِي ابْتِداءِ خَلْقِكَ إِيَّانَا وَ جَعَلْتَنَا مِنْ أَهْلِ الْإِجَاجَةِ وَ لَمْ تُنْسِنَا ذِكْرَكَ فَإِنَّكَ قُلْتَ وَ إِذْ أَخَذَ رَبِّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلِّي شَهَدْنَا بِمِنْكَ وَ لُطْفُكَ بِأَنَّكَ أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ رَبُّنَا وَ مُحَمَّدُ عَبْدَكَ وَ رَسُولُكَ بَنِيَّنَا وَ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَبْدِكَ الَّذِي أَنْعَمْتَ بِهِ عَلَيْنَا وَ جَعَلْتَهُ آيَةً لِنَبِيِّكَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ آيَتَكَ الْكُبْرَى وَ النَّبَّا الْعَظِيمَ - الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ وَ عَنْهُ مَسْتَوُلُونَ اللَّهُمَّ فَكَنَا كَانَ مِنْ شَانِكَ أَنْ أَنْعَمْتَ عَلَيْنَا بِالْهَدَى إِلَى مَعْرِفَتِهِمْ فَلِيُكُنْ مِنْ شَانِكَ أَنْ تُصْلِي عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَنْ تُتَارِكَ لَنَا فِي يَوْمِنَا هَذَا الَّذِي أَكْرَمْنَا بِهِ وَ ذَكَرْتَنَا فِيهِ عَهْدَكَ وَ مِيشَاقِكَ وَ أَكْمَلْتَ دِينَنَا وَ أَتَمْمَتَ عَلَيْنَا نِعْمَتَكَ وَ جَعَلْتَنَا بِمِنْكَ مِنْ أَهْلِ الْإِجَاجَةِ وَ الْبَرَاءَةِ مِنْ أَعْدَائِكَ وَ أَعْدَامِ أَوْلِيَّاتِكَ الْمُكَدِّبِينَ بِيَوْمِ الدِّينِ فَأَسْأَلُكَ يَا

رب تمام ما انعمت و ان تجعلنا من المؤمنين و لا تلحقنا بالمخذبين و اجعل لنا قدام صدق مع المتقين - و اجعل لنا من المتقين إماما يوم تدعون كل أناس بإمامهم و اخترنا في زمرة أهل بيته نبيك الأنبياء الصادقين و اجعلنا من البراء من الذين هم دعاء إلى النار - و يوم القيمة هم من المقصوبين و أحينا على ذلك ما أحياتنا و اجعل لنا مع الرسول سبيلا و اجعل لنا قدم صدق في الهجرة إليهم و اجعل محيانا خيرا للمحيا و مماتنا خيرا للممات و مقلتنا خيرا للمنقلب على موالاة أوليائك و معاذة أعدائك حتى توافقنا و أنت راض قد أوجبت لنا جنتك برحمتك و المنشوى من جوارك في دار المقامات من فضلك - لا يمسنا فيها نصب و لا يمسنا فيها لغوب ربنا اغفر لنا ذنبنا و كفر عنا سيئاتنا و توافقنا مع الأبرار ربنا و آتينا ما وعدتنا على رسليك و لا تخزنا يوم القيمة إنك لا تخلف الميعاد اللهم و اخترنا مع الأنبياء الهداء من آل رسوليک تؤمن بسيرهم و علاماتهم و شاهدتهم و غائبهم اللهم إني أسألك بالحق الذي جعلته عندهم وبالذى فضلتهم به على العالمين جميعا أن تبارك لنا في يومنا هذا الذي أكرمتنا فيه بالموافقة بعهدي الذي عهده إلينا و الميثاق الذي واثقنا به من موالاة أوليائك و البراءة من أعدائك أن تتم علينا نعمتك و لا تجعله مسوودا و اجعله مُستقرأ و لا تستلبناه أبدا و لا تجعله مُستعارا و ارزننا مُرافقه وليلك الأهادي المهدى إلى الهدى و تحت لوائه و في زمرته شهادة صادقين على بصيرة من دينك - إنك على كل شيء قادر<sup>۱</sup>.

## ۱۱. دعای امام زمان در شب نیمه شعبان

اللهُمَّ بِحَقِّ لِيَأْتِنَا هَذِهِ وَمَوْلُودِهَا وَحُجَّتِكَ وَمَوْعِدِهَا، الَّتِي قَرَنْتَ إِلَى فَضْلِهَا فَصَلَّى فَتَّمْتَ كَلِمَتُكَ صِدِيقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِكَ وَلَا مُعَقِّبَ لِآيَاتِكَ، نُورَكَ الْمَتَّالِقُ وَضِيَاؤُكَ الْمُشْرِقُ وَالْعَلَمُ النُّورُ فِي طَخِيَاءِ الدِّيَابِورِ، الْغَائِبُ الْمَسْتُورُ جَلَّ مَوْلِدُهُ وَكَرْمَ مَحْتِدُهُ، وَالْمَلَائِكَةُ شُهَدُهُ وَاللهُ نَاصِرُهُ وَمُؤَيَّدُهُ إِذَا آنَ مِيعَادُهُ، وَالْمَلَائِكَةُ أَمْدَادُهُ سَيفُ اللهِ الَّذِي لَا يَبُو وَنُورُهُ الَّذِي لَا يَخُبو وَذُو الْحِلْمِ الَّذِي لَا يَصْبُو مَدَارُ الدَّهْرِ وَنَوَامِيسُ الْعَصْرِ وَوَلَاهُ الْأَمْرُ وَالْمُنْزَلُ عَلَيْهِمُ الذِّكْرُ وَمَا يَتَنَزَّلُ فِي لَيَلَةِ الْقُدرِ وَأَصْحَابُ الْحَسْرِ وَالشَّرِّ تَرَاجِمَةُ وَحْيِهِ وَوَلَاهُ أُمْرِهِ وَنَهْيِهِ، اللَّهُمَّ فَصَلِّ عَلَى خَاتِمِهِمْ وَقَائِمِهِمِ الْمَسْتُورِ عَنْ عَوَالِيهِمْ، اللَّهُمَّ وَأَدْرِكْ بِنَا أَيَامَهُ وَظُهُورَهُ وَقِيامَهُ وَاجْعَلْنَا مِنْ أَنْصَارِهِ وَاقْرُنْ ثَارَنَا بِثَارِهِ، وَاكتبْنَا فِي أَعْوَانِهِ وَخُلَصَائِهِ، وَاحْبِنَا فِي دُوَلَتِهِ نَاعِمِينَ وَبِصُحُبَتِهِ غَانِمِينَ وَبِحَقِّهِ قَائِمِينَ وَمِنَ السُّوءِ سَالِمِينَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ وَالْحَمْدُ لِللهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَصَلِّ اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ خَاتَمِ النَّبِيِّنَ وَالْمُرْسَلِينَ وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الصَّادِقِينَ وَعِتْرَتِهِ النَّاطِقِينَ وَالْعَنْ جَمِيعِ الظَّالِمِينَ وَاحْكُمْ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ يَا أَحْكَمَ الْحَاكِمِينَ.<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup>. ابو جعفر محمد بن حسن طوسی، مصباح المتهجد، ج ۲، صص ۷۴۸-۷۵۱.

<sup>۲</sup>. محمد باقر مجلسی، زاد المعاد- مفتاح الجنان، ص ۵۵.



## ۱۲. زیارت امام حسین(ع) در شب نیمه شعبان

السلامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ آدَمَ صَفْوَةِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ نُوحٍ نَبِيُّ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ مُوسَى كَلِيمِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ عِيسَى رُوحِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ مُحَمَّدٍ حَبِيبِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَلِيِّ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَابْنَ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى السَّلَامُ عَلَيْكَ يَابْنَ عَلَى الْمُرْتَضَى السَّلَامُ عَلَيْكَ يَابْنَ فَاطِمَةَ الرَّهْرَاءِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَابْنَ حَدِيجَةَ الْكَبْرَى السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ثَارَ اللَّهِ وَابْنَ تَارِهِ وَالْوَتَرِ الْمَوْتُورِ أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ أَقْتَلْتَ الصَّلَةَ وَآتَيْتَ الزَّكَةَ وَأَمْرَتَ بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَيْتَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأَطْعَتَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ حَتَّى أَتَاكَ الْيَقِنُ فَلَعْنَ اللَّهِ أُمَّةً قَتَلْتُكَ وَلَعْنَ اللَّهِ أُمَّةً سَمِعْتُ بِذَلِكَ فَرَضَيْتُ بِهِ يَا مَوْلَايَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ أَشْهَدُ أَنَّكَ كُنْتَ نُورًا فِي الْأَصْلَابِ الشَّامِخَةِ وَالْأَرْحَامِ الْمُطَهَّرَةِ لَمْ تُنْجِسْكَ الْجَاهِلِيَّةَ بِأَنْجَاسِهَا وَلَمْ تُلْبِسْكَ مِنْ مُدَلَّهَمَاتِ ثَيَابِهَا، وَأَشْهَدُ أَنَّكَ مِنْ دُعَائِمِ الدِّينِ وَأَرْكَانِ الْمُؤْمِنِينَ، وَأَشْهَدُ أَنَّكَ الْإِلَامُ الْبُرُّ التَّقِيُّ الرَّاضِيُّ الرَّوْكِيُّ الْهَادِيُّ الْمَهْدِيُّ، وَأَشْهَدُ أَنَّ الْأَئِمَّةَ مِنْ وَلَدِكَ كَلِمَةُ التَّقْوَى وَأَعْلَامُ الْهُدَى وَالْعُرُوْفُ الْوُثْقَى وَالْحُجَّةُ عَلَى أَهْلِ الدِّينِ، وَأَشْهَدُ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ وَأَنْبِياءَهُ وَرَسُولَهُ أَنَّكَ بِكُمْ مُؤْمِنٌ وَبِإِيَابِكُمْ مُوقِنٌ بِشَرَائِعِ دِينِيِّ وَخَوَاتِيمِ عَمَليِّ، وَقَلْبِيُّ لِقَلْبِكُمْ سَلْمٌ وَأَمْرِي لِأَمْرِكُمْ مُتَّبِعٌ صَلَواتُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَعَلَى أَرْوَاحِكُمْ وَعَلَى أَجْسَادِكُمْ وَعَلَى شَاهِدِكُمْ وَعَلَى غَائِبِكُمْ وَعَلَى ظَاهِرِكُمْ وَعَلَى بَاطِنِكُمْ: سپس، زیارت علی اکبر(ع)، در نظر گرفته می شد و خوانده می شد: السلام عَلَيْكَ يَابْنَ رَسُولِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَابْنَ نَبِيِّ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَابْنَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَابْنَ الْحُسَيْنِ الشَّهِيدِ السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الشَّهِيدُ السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْمُظْلُومُ وَابْنُ الْمُظْلُومِ لَعْنَ اللَّهِ أُمَّةً قَتَلْتُكَ وَلَعْنَ اللَّهِ أُمَّةً ظَلَمْتُكَ وَلَعْنَ اللَّهِ أُمَّةً سَمِعْتُ بِذَلِكَ فَرَضَيْتُ بِهِ: سپس، قصد زیارت شهدا می شد و گفته می شد: السلام عَلَيْكُمْ يَا أُولِيَاءِ اللَّهِ وَأَحْيَاءَهُ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَصْفَيَاءَ اللَّهِ وَأَوَّلَاءَهُ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَنْصَارَ دِينِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَنْصَارَ رَسُولِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَنْصَارَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَنْصَارَ أَنْصَارَ سَيِّدَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَنْصَارَ أَبِي مُحَمَّدِ الْحَسَنِ بْنِ عَلَى الزَّكِيِّ النَّاصِحِ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَنْصَارَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ بَابِي أَنْتُمْ وَأَمِي طِبْتُمْ وَطَابَتِ الْأَرْضُ الَّتِي فِيهَا دُفِنْتُمْ وَفُزْتُمْ فَوْزًا عَظِيمًا فَيَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَكُمْ فَأَفْوَزَ مَعَكُمْ:

<sup>۱</sup>. محمدباقر مجلسی، زاد المعاد- مفتاح الجنان، صص ۵۳-۵۴.

## ۱۳. زیارت عاشورا

السلامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ ابْنَ سَيِّدِ الْوَصِّلِينَ  
 السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ فَاطِمَةَ سَيِّدَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ثَارَ اللَّهِ وَ ابْنَ ثَارَهُ وَ الْوَتَرَ الْمَوْتَوْرَ السَّلَامُ عَلَيْكَ وَ  
 عَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي حَلَتْ بِفِنَائِكَ عَلَيْكُمْ مَنِّي جَيْعًا سَلَامُ اللَّهِ أَبْدًا مَا بَقِيَ وَ بَقِيَ اللَّيلُ وَ النَّهَارُ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ لَقَدْ عَظَمْتَ  
 الرِّزْيَةَ وَ جَلَتِ الْمُصِبَّيَةُ بِكَ عَلَيْنَا وَ عَلَى جَمِيعِ أَهْلِ الْإِسْلَامِ وَ جَلَتْ وَ عَظَمْتَ مُصِبَّيْتَكَ فِي السَّمَاوَاتِ عَلَى جَمِيعِ أَهْلِ  
 السَّمَاوَاتِ فَلَعْنَ اللَّهِ أُمَّةَ أَسْسَتَ أَسَاسَ الظُّلْمِ وَ الْجَوْرِ عَلَيْكُمْ أَهْلُ الْبَيْتِ وَ لَعْنَ اللَّهِ أُمَّةَ دَفَعْتُمْ عَنْ مَقَامِكُمْ وَ أَزَلْنَكُمْ  
 عَنْ مَرَاتِبِكُمُ الَّتِي رَتَبَكُمُ اللَّهُ فِيهَا وَ لَعْنَ اللَّهِ أُمَّةَ قَتَلْتُكُمْ وَ لَعْنَ اللَّهِ الْمُمَهَّدِينَ لَهُمْ بِالْتَّمَكِّينِ مِنْ قِتَالِكُمْ بَرَئْتُ إِلَى اللَّهِ وَ  
 إِلَيْكُمْ مِنْهُمْ وَ مِنْ أَشْيَاعِهِمْ وَ أَتَبْاعِهِمْ وَ أُولَئِكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ إِلَى سَلْمٍ لِمَنْ سَالَمَكُمْ وَ حَرْبٌ لِمَنْ خَارَبَكُمْ إِلَى يَوْمِ  
 الْقِيَامَةِ وَ لَعْنَ اللَّهِ آلَ زِيَادٍ وَ آلَ مَرْوَانَ وَ لَعْنَ اللَّهِ بْنَيْ أُمِّيَّةَ قَاطِلَةَ وَ لَعْنَ اللَّهِ ابْنَ مَرْجَانَةَ وَ لَعْنَ اللَّهِ عُمَرَ بْنَ سَعْدٍ وَ لَعْنَ  
 اللَّهِ شِمَراً وَ لَعْنَ اللَّهِ أُمَّةَ أَسْرَاجَتْ وَ أَجْمَتْ وَ تَنَقَّبَتْ وَ تَهَيَّأَتْ لِقَاتَلَكَ يَا بَنِي أَنَّ وَ أَمِّي لَقَدْ عَظَمْ مُصَابِي بِكَ فَأَسْأَلُ اللَّهِ  
 الَّذِي أَكْرَمَ مَقَامَكَ وَ أَكْرَمَنِي بِكَ أَنْ يَرْزُقَنِي طَلَبَ ثَارِكَ مَعَ إِمامٍ مَنْصُورٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ  
 اللَّهِمَّ اجْعَلْنِي عِنْدَكَ وَ جَيْهَا بِالْحُسْنَى فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ إِنِّي أَتَقْرَبُ إِلَى اللَّهِ وَ إِلَى رَسُولِهِ وَ إِلَى أَمِيرِ  
 الْمُؤْمِنِينَ وَ إِلَى فَاطِمَةَ وَ إِلَى الْحَسَنِ وَ إِلَى الْجَوْرِ بِمُوَالَاتِكَ وَ بِالْبَرَاءَةِ مِنْ قَاتَلَكَ وَ نَصَبَ لَكَ الْحَرْبَ وَ بِالْبَرَاءَةِ مِنْ  
 أَسَسَ أَسَاسَ الظُّلْمِ وَ الْجَوْرِ عَلَيْكُمْ وَ أَبْرَأُ إِلَى اللَّهِ وَ إِلَى رَسُولِهِ مِنْ أَسَسَ أَسَاسَ ذَلِكَ وَ بَنِي عَلَيْهِ بُيُّونَةَ وَ جَرَى فِي  
 ظُلْمِهِ وَ جَوْرِهِ عَلَيْكُمْ وَ عَلَى أَشْيَاعِكُمْ بَرَئْتُ إِلَى اللَّهِ وَ إِلَيْكُمْ مِنْهُمْ وَ أَتَقْرَبُ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ إِلَيْكُمْ بِمُوَالَاتِكُمْ وَ مُوَالَةِ  
 وَلَيْكُمْ وَ بِالْبَرَاءَةِ مِنْ أَعْدَائِكُمْ وَ النَّاصِيَنَ لَكُمُ الْحَرْبَ وَ بِالْبَرَاءَةِ مِنْ أَشْيَاعِهِمْ وَ أَتَبْاعِهِمْ إِنِّي سَلَمٌ لِمَنْ سَالَمَكُمْ وَ حَرْبٌ  
 لِمَنْ خَارَبَكُمْ وَ وَلِي لِمَنْ وَالْأَكْمُ وَ عَدُوُّ لِمَنْ عَادَكُمْ فَأَسْأَلُ اللَّهَ الَّذِي أَكْرَمَنِي بِمَعْرِفَتِكُمْ وَ مَعْرِفَةِ أُولَئِكُمْ وَ رَزَقَنِي  
 الْبَرَاءَةَ مِنْ أَعْدَائِكُمْ أَنْ يَجْعَلَنِي مَعَكُمْ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ أَنْ يُبَيِّنَ لِي عِنْدَكُمْ قَدَمَ صِدْقٍ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ أَسْأَلُ اللَّهَ أَنْ  
 يُبَيِّغَنِي الْمَقَامَ الْمَحْمُودَ لَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ وَ أَنْ يَرْزُقَنِي طَلَبَ ثَارِي مَعَ إِمامٍ مَهْدِي ظَاهِرٌ نَاطِقٌ مِنْكُمْ وَ أَسْأَلُ اللَّهَ بِحَقِّكُمْ وَ  
 بِالشَّانِ الَّذِي لَكُمْ عِنْدَهُ أَنْ يُعْطِنِي بِمُصَابِي بِكُمْ أَفْضَلَ مَا يُعْطِي مُصَابِيَّ مُصِبَّيْتِهِ، مُصِبَّيَّ مَا أَعْظَمَهَا وَ أَعْظَمَ رَزِيَّتِهَا فِي  
 الْإِسْلَامِ وَ فِي جَمِيعِ أَهْلِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي فِي مَقَامِ هَذَا مِنْ تَنَالَهُ مِنْكَ صَلَواتُ وَ رَحْمَةً وَ مَغْفِرَةً  
 اللَّهُمَّ اجْعَلْ مَحْيَا مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ مَمَاتِي مَمَاتَ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدِ اللَّهُمَّ إِنَّ هَذَا يَوْمٌ تَبَرَّكَتْ بِهِ بَنُو أُمِّيَّةَ وَ  
 ابْنُ آكِلَةِ الْأَكْبَابِ الْلَّعِينِ ابْنُ الْلَّعِينِ عَلَى لِسَانِ نَبِيِّكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فِي كُلِّ مَوْطِنٍ وَ مَوْقِفٍ وَقَفَ فِي نَبِيِّكَ  
 صَلَواتُكَ عَلَيْهِ وَ آلِهِ اللَّهُمَّ الْعَنْ أَبَا سَقِيَانَ وَ مَعَاوِيَةَ بْنَ أَبِي سَقِيَانَ وَ بَيْزِيدَ بْنَ مَعَاوِيَةَ عَلَيْهِمْ مِنْكَ اللَّغْةَ أَبْدَ الْأَبِدِينَ وَ  
 هَذَا يَوْمٌ فَرَحَتْ بِهِ آلُ زِيَادٍ وَ آلُ مَرْوَانَ بِقَتْلِهِمُ الْحُسَيْنَ صَلَواتُ اللَّهِ عَلَيْهِ اللَّهُمَّ ضَاعَفْ عَلَيْهِمُ اللَّعْنُ مِنْكَ وَ الْعَذَابَ  
 اللَّهُمَّ إِنِّي أَتَقْرَبُ إِلَيْكَ فِي هَذَا الْيَوْمِ وَ فِي مَوْقِفِي هَذَا وَ أَيَّامِ حَيَاَتِي بِالْبَرَاءَةِ مِنْهُمْ وَ اللَّغْةَ عَلَيْهِمْ وَ بِالْمَوْالَةِ لِنَبِيِّكَ وَ  
 آلِ نَبِيِّكَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ. ثُمَّ قُلْ مَائَةَ مَرَّةٍ: اللَّهُمَّ الْعَنْ أَوَّلِ ظَالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ آخِرَ تَابِعٍ لَهُ عَلَى ذَلِكَ

اللَّهُمَّ أَعْنِ الْعِصَابَةَ الَّتِي جَاهَدَتِ الْحُسَينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ شَأْبَعَتْ وَ بَأْيَعَتْ وَ تَابَعَتْ عَلَى قَتْلِهِ اللَّهُمَّ اعْنُهُمْ جَمِيعاً، ثُمَّ تَقُولُ مِائَةَ مَرَّةً وَ أَنْتَ مُتَوَجِّهٌ إِلَى جِهَةِ قَبْرِ الْحُسَينِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَ عَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ بِفَنَائِكَ وَ أَنَاخَتْ بِرَحْلِكَ عَلَيْكَ مِنِّي سَلَامُ اللَّهِ أَبْدَا مَا بَقِيتْ وَ بَقِيَ اللَّيلُ وَ النَّهَارُ وَ لَا جَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنِّي لِزِيَارَتِكَ السَّلَامُ عَلَى الْحُسَينِ وَ عَلَى بْنِ الْحُسَينِ وَ عَلَى أَوْلَادِ الْحُسَينِ وَ عَلَى أَصْحَابِ الْحُسَينِ، ثُمَّ تَقُولُ: اللَّهُمَّ خُصَّ أَنْتَ أَوْلَ ظَالِمٍ ظَلَمَ آلَ نَبِيِّكَ بِاللَّعْنِ مِنِّي وَ أَبْدَا بِهِ أَوْلَأَ ثُمَّ الثَّانِي ثُمَّ التَّالِثُ ثُمَّ الرَّابِعُ اللَّهُمَّ أَعْنُ يَرِيدُ بْنَ مُعَاوِيَةَ خَامِسًا وَ الْعَنْ عَيْدِ اللَّهِ بْنَ زَيَادٍ وَ ابْنَ مَرْجَانَةَ وَ عُمَرَ بْنَ سَعْدٍ وَ شَمْرًا وَ آلَ أَبِي سُقْيَانَ وَ زَيَادًا وَ آلَ زَيَادٍ وَ آلَ مَرْوَانَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، ثُمَّ تَسْجُدُ وَ تَقُولُ: اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ حَمْدُ الشَّاكِرِينَ لَكَ عَلَى مُصَابِهِمُ الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى عَظِيمِ رَزْيَتِي اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي شَفَاعَةَ الْحُسَينِ يَوْمَ الْوُرُودِ وَ ثَبِّتْ لِي قَدَمَ صِدْقِي عِنْدَكَ مَعَ الْحُسَينِ وَ أَصْحَابِ الْحُسَينِ الَّذِينَ بَذَلُوا مُهَاجِهِمْ دُونَ الْحُسَينِ عَلَيْهِ السَّلَامُ.<sup>۱</sup>

## ۱۴. زیارت وارث

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ آدَمَ صَفْوَةِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ نُوحِ نَبِيِّ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ مُوسَى كَلِيمِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ عِيسَى رُوحِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ مُحَمَّدَ حَبِيبِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ الْحَسَنِ الشَّهِيدِ سِنْطَ رَسُولِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ الْبَشِيرِ النَّذِيرِ وَ ابْنَ سَيِّدِ الْوَصِيَّينَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ فَاطِمَةَ سَيِّدَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ. السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا خَيْرَةَ اللَّهِ وَ ابْنَ خَيْرَتِهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ثَارِهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْوَتْرُ الْمَوْتُورُ السَّلَامُ عَلَيْكَ مِنِّي مَا بَقِيتْ وَ بَقِيَ اللَّيلُ وَ النَّهَارُ فَلَقَدْ عَظَمْتَ بِكَ الرَّزْيَةُ وَ جَلَ الْمُصَابُ فِي الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُسْلِمِينَ وَ فِي أَهْلِ السَّمَاوَاتِ أَجْمَعِينَ وَ فِي سُكَّانِ الْأَرْضِينَ فَإِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ وَ صَلَواتُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ وَ تَحِيَّاتُهُ عَلَيْكَ وَ عَلَى آبَائِكَ الطَّاهِرِينَ الطَّيِّبِينَ الْمُتَبَّغِينَ وَ عَلَى ذَرَارِهِمُ الْهُدَاءُ الْمَهْدِيَّينَ. السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَوْلَايَ وَ عَلَيْهِمْ وَ عَلَى رُوحِكَ وَ عَلَى أَرْوَاهِهِمْ وَ عَلَى تُرْبَتِكَ وَ عَلَى تُرْبَتِهِمُ اللَّهُمَّ لَهُمْ رَحْمَةٌ وَ رَضْوَانٌ وَ رَوْحًا وَ رِيَحَانًا السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَوْلَايَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَا ابْنَ حَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَ يَا ابْنَ سَيِّدِ الْوَصِيَّينَ وَ يَا ابْنَ سَيِّدَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا شَهِيدُ يَا ابْنَ الشَّهِيدِ يَا أَخَا الشَّهِيدِ يَا أَبَا الشَّهِيدَاءِ اللَّهُمَّ بَلَغْهُ عَنِّي فِي هَذِهِ السَّاعَةِ وَ فِي هَذَا الْيَوْمِ وَ فِي هَذَا الْوَقْتِ وَ فِي كُلِّ وَقْتٍ تَحِيَّةً كَثِيرَةً وَ سَلَاماً سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْكَ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ يَا ابْنَ سَيِّدِ الْعَالَمِينَ وَ عَلَى الْمُسْتَشْهِدِيَّنَ مَعَكَ سَلَاماً مُتَصَلِّماً مَا اتَّصَلَ اللَّيلُ وَ النَّهَارُ السَّلَامُ عَلَى الْحُسَينِ بْنِ عَلَى الشَّهِيدِ، السَّلَامُ عَلَى بْنِ الْحُسَينِ الشَّهِيدِ السَّلَامُ عَلَى الْعَبَاسِ بْنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ الشَّهِيدِ السَّلَامُ عَلَى الشَّهِيدَاءِ مِنْ وُلْدِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ السَّلَامُ عَلَى

<sup>۱</sup> محمد باقر مجلسی، زاد المعاد - مفتاح الجنان، صص ۲۳۴-۲۳۶.

الشُّهَدَاءِ مِنْ وُلْدِ الْحَسَنِ السَّلَامُ عَلَى الشُّهَدَاءِ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ السَّلَامُ عَلَى الشُّهَدَاءِ مِنْ وُلْدِ جَعْفَرٍ وَ عَقِيلِ السَّلَامُ عَلَى كُلِّ مُسْتَشْهَدٍ مَعَهُمْ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اللَّهُمَّ صَلُّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَبِلَّهُمْ عَنِ تَحْيَةِ كَثِيرَةٍ وَسَلَامًا السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَحْسَنَ اللَّهُ لَكَ الْعَزَاءَ فِي وَلَدِكِ الْحُسَيْنِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا فَاطِمَةُ أَحْسَنَ اللَّهُ لَكِ الْعَزَاءَ فِي وَلَدِكِ الْحُسَيْنِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَحْسَنَ اللَّهُ لَكَ الْعَزَاءَ فِي وَلَدِكِ الْحُسَيْنِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ الْحَسَنَ أَحْسَنَ اللَّهُ لَكَ الْعَزَاءَ فِي أَخِيكَ الْحُسَيْنِ يَا مَوْلَائِي يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ أَنَا ضَيْفُ اللَّهِ وَضَيْفُكَ وَجَارُكَ وَجَارِ قِرْيَ وَقِرَائِي فِي هَذَا الْوَقْتِ أَنْ تَسْأَلَ اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى أَنْ يَرْزُقَنِي فَكَاكَ رَقْبَتِي مِنَ النَّارِ إِنَّهُ سَمِيعُ الدُّعَاءِ قَرِيبٌ مُجِيبٌ<sup>۱</sup>

## ۱۵. زیارت اربعین

السَّلَامُ عَلَى وَلَى اللَّهِ وَحَبِيبِهِ السَّلَامُ عَلَى خَلِيلِ اللَّهِ وَتَجِيئِهِ السَّلَامُ عَلَى صَفِيهِ السَّلَامُ عَلَى الْحُسَيْنِ الْمُظْلُومِ الشَّهِيدِ السَّلَامُ عَلَى أَسِيرِ الْكُرُبَاتِ وَقَتْلِ الْعَبَرَاتِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَشْهُدُ أَنَّهُ وَلِيُّكَ وَابْنُ وَلِيُّكَ وَصَفِيهِكَ وَابْنُ صَفِيهِكَ الْفَائِرِ بِكَرَامَتِكَ أَكْرَمَتِهِ بِالشَّهَادَةِ وَحَبَوْتَهُ بِالسَّعَادَةِ وَاجْتَبَيْتَهُ بِطِيبِ الْوِلَادَةِ وَجَعَلْتَهُ سَيِّدًا مِنَ السَّادَةِ وَقَائِدًا مِنَ الْقَادِهِ وَذَائِدًا مِنَ الذَّادَهِ وَأَعْطَيْتَهُ مَوَارِيثَ الْأَنْبِيَاءِ وَجَعَلْتَهُ حَجَّةً عَلَى خَلْقِكَ مِنَ الْأُوْصِيَاءِ فَاعْذَرْ فِي الدُّعَاءِ وَمَنَعْ النُّصْحَ وَبَذَلَ مُهْجَّتَهُ فِيَكَ لِيُسْتَقْدِمَ عِبَادَكَ مِنَ الْجَهَالَهِ وَحَيْرَةِ الْفَلَالَهِ وَقَدْ تَوَازَرَ عَلَيْهِ مِنْ غَرَثَهُ الدُّنْيَا وَبَاعَ حَظَهُ بِالْأَرْدَلِ الدُّنْيَا وَشَرَى آخِرَتَهُ بِالشَّنِّ الْأَوْكَسِ وَتَغْطِرَسَ وَتَرَدَّى فِي هَوَاهُ وَأَسْخَطَكَ وَأَطَاعَ مِنْ عِبَادِكَ أَهْلَ الشَّقَاقِ وَالنَّفَاقِ وَحَمَلَةَ الْأَوْزَارِ الْمُسْتَوْجِبِينَ النَّارَ فَجَاهَهُمْ فِيَكَ صَابِرًا مُحْسِبًا حَتَّى سُفِكَ فِي طَاعِنِكَ دَمُهُ وَاسْتَبَيَحَ حَرِيمُهُ اللَّهُمَّ فَاعْلَمْنِهِمْ لَعْنًا وَبِيَلًا وَعَذَّبْهُمْ عَذَّابًا أَلِيمًا السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ سَيِّدِ الْأُوْصِيَاءِ أَشْهُدُ أَنَّكَ أَمِينُ اللَّهِ وَابْنُ أَمِينِهِ عِشْتَ سَعِيدًا وَمَضَيْتَ حَمِيدًا وَمِنْ قِيَدًا مُظْلُومًا شَهِيدًا وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ وَأَشْهُدُ أَنَّ اللَّهَ مُنْجِزٌ لَكَ مَا وَعَدَكَ وَمُهْلِكٌ مَنْ خَذَلَكَ وَمُعَذِّبٌ مَنْ قَتَلَكَ وَأَشْهُدُ أَنَّكَ وَقَيْتَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَجَاهَدْتَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ حَتَّى أَتَاكَ الْيَقِينُ فَلَعَنَ اللَّهُ مَنْ قَتَلَكَ وَلَعَنَ اللَّهُ مَنْ ظَلَمَكَ وَلَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً سَمِعَتْ بِذَكِرِكَ فَرَضَيْتَ بِهِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَشْهُدُكَ أَنِّي وَلِيَ لِمَنْ وَالاَ وَعَدُوكَ لِمَنْ عَادَاهُ بِأَيْمَانِكَ وَأَمْمَى يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَشْهُدُ أَنَّكَ كُنْتَ نُورًا فِي الْأَصْلَابِ الشَّامِخَةِ وَالْأَرْحَامِ الْمُطَهَّرَةِ لَمْ تُنْجِسْكَ الْجَاهِلَةَ بِانْجَاسِهَا وَلَمْ تُلْبِسْكَ مِنْ مُدَلَّهَمَاتِ ثِيَابِهَا وَأَشْهُدُ أَنَّكَ مِنْ دَعَائِمِ الدِّينِ وَأَرْكَانِ الْمُسْلِمِينَ وَمَعْقِلِ الْمُؤْمِنِينَ وَأَشْهُدُ أَنَّكَ الْإِلَمَامُ الْبَرُ الرَّقِيِّ الرَّضِيِّ الزَّكِيِّ الْهَادِيُّ الْمُهَدِّيُّ وَأَشْهُدُ أَنَّ الْأَئِمَّةَ مِنْ وَلَدِكَ كَلِمَةُ التَّقْوَى وَأَغْلَامُ الْهُدَى وَالْعَرُوْفُ الْوُنْقَى وَالْحُجَّةُ عَلَى أَهْلِ الدُّنْيَا وَأَشْهُدُ أَنِّي بِكُمْ مُؤْمِنٌ وَبِإِيمَانِكُمْ مُوقِنٌ بِشَرَائِعِ دِينِي وَخَوَاتِيمِ عَمَلِي وَقَلْبِي لِقَلْبِكُمْ سَلِيمٌ وَأُمْرِي لِأَمْرِكُمْ مُتَّبِعٌ وَنُصْرَتِي لَكُمْ مُعَذَّهٌ حَتَّى

<sup>۱</sup> محمد باقر مجلسی، زاد المعاد - مفتاح الجنان، صص ۲۴۵-۲۴۶.



يَا ذَنَنَ اللَّهُ لَكُمْ فَمَعَكُمْ مَعَكُمْ لَا مَعَ عَدُوكُمْ صَلَواتُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ عَلَى أَرْوَاحِكُمْ وَ أَجْسَادِكُمْ وَ شَاهِدِكُمْ وَ غَائِبِكُمْ وَ ظَاهِرِكُمْ وَ بَاطِنِكُمْ آمِينَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ.<sup>۱</sup>

## ۱۶. دعای استخاره

«اللهم انى استخيرك بعلمك و استقدرک بقدرتک و اسئلک من فضلک العظيم فانک تقدر و لا اقدر و انت تعلم و لا اعلم و انت علام الغيوب اللهم ان كنت تعلم ان هذا الامر خير لى في ديني و معاشى و عاقبته امری فاقدره لى فيه و يسره لى فيه ثم بارک ل فيه اللهم ان كنت تعلم ان هذا الامر شر لى في ديني و معاشى و عاقبته امری فاصرفه عنی و اصرفني عنه و اقدرک ل الخير حيث كان ثم رضنى به انک على ما تشاء قدیر و بالاجابه جدیر ثم ارضنی برحمتك يا ارحم الرحمين.»<sup>۲</sup>

## ۱۷. دعای مخصوص شب نوزدهم رمضان

«اللَّهُمَّ اجْعُلْ فِيمَا تَنْضِيَ وَ تُقْدِرُ مِنَ الْأَمْرِ الْمُحْتُومِ وَ فِيمَا تَفْرُقُ مِنَ الْأَمْرِ الْحَكِيمِ فِي لَيْلَةِ الْقُدْرِ مِنَ الْقَضَاءِ الَّذِي لَا يُرَدُّ وَ لَا يُبَدَّلُ أَنْ تَكْتُبَنِي مِنْ حُجَّاجَ بَيْتِكَ الْحَرَامَ الْمُبَرُورَ حَجَّهُمُ الْمُشْكُورُ سَعِيهِمُ الْمُغْفُورُ ذُنُوبُهُمُ الْمُكَفَرُ عَنْهُمْ سَيَّئَاتُهُمْ وَ اجْعُلْ فِيمَا تَنْضِيَ وَ تُقْدِرُ أَنْ تُطِيلَ عُمُرِي وَ تُوَسِّعَ عَلَى فِي رِزْقِي وَ تُقْدِرَ لِي فِي جَمِيعِ أُمُورِي مَا هُوَ خَيْرٌ لِي فِي دُنْيَايِ وَ آخِرَتِي يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ. ثُمَّ تَطْلُبُ حَوَائِجَكَ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى.»<sup>۳</sup>

## ۱۸. متن نشان سیور غال طالبای مؤذن

چون همواره همت والا و قصارای نیت شرع آرا که لامع انوار اسلام و قامع آثار شرك و ظلام است، بر آن مصروف و معطوف است که طنطنه ی گلبانگ شریعت بیضا و اثارة ی اقامه ی ملت زهرا، در آفاق و انحا اعتلا یافته، مبانی ملل و محل باطله خلل پذیرد و جمعی از سالکان مسلک اخلاص و اعتقاد و طالبان منهج حق و رشاد که تشیع و دینداری را سرمایه صلاح و سداد ساخته، آناء اللیل و اطراف النهار به اعلای لوای مبین و اعلان شعار ائمه معصومین - علیهم افضل صلوات المصلین - پرداخته، ندای فرح افزای حی علی خیرالعمل به گوش هوش

<sup>۱</sup>. محمدباقر مجلسی، زاد المعاد- مفتاح الجنان، صص ۵۳۱-۵۳۲.

<sup>۲</sup>. مرتضی قلی خان شاملو، کیفیت استخاره، جنگ مرتضی قلی شاملو، فهرست نگاری از: ایرج افشار و احمد منزوی، تهران: مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، چ ۱، ۱۳۸۲ ه.ش، ص ۲۰۶.

<sup>۳</sup>. همانجا.



کرو بیان ملاع اعلی و ساکنان که غبرا رساییده، به زعم اهل بدعت و طغیان، از خوان انعام و احسان این دودمان ولایت مکان که منسوب به آستان نبوت و ولایت و مربوط به خاندان امامت و کرامت است، به حظی وافر و نصیبی کامل بهره مند باشند و توفیق آثار صلاحیت دثار طالبای اصفهانی موذن سرکار خاصه شریفه که توفیق ازلی و تایید لم یزلی شامل حال و کافل امانی و آمال او گشته، اقبال منال پیوسته، در جمیع اسفار و فتح بلاد و امصار، ملازم رکاب ظفر انتساب بوده، در اکثر مساجد ممالک فتح المسالک ایران و بلخ و اندخدود و مرو شاهجهان و سایر بلاد خراسان و مازندران و گیلان و عراق و آذربایجان که به عون عنایت ملک مستعنان از ایدی متغلبه و مخالفان دین و دولت انتزاع نموده، و مهبط امن و امان گشت و جمیع بیع و کنایس و معابد ولایات گرجستان و ارمنیه کبری از کلیساها فسق و کرم و شلد و سومنه و مردا نقیف و کوری و کورخانه و تفلیس و غیر ذلک که به تایید ذوالجلال و نیروی اقبال بی زوال، مسخر اولیای دولت ابدی اتصال گشته، به مضمون آن که:

از لطف حق به جای صلیب کلیسا در دار کفر، مسجد و محراب و منبر است

آنجا که بود ناله ناقوس کافران آنون غریبو نعره الله اکبر است

کنایس مشرکین، معابد موحدین گردیده، به اقامت اذان واجب الاذعان که از معظمات شعایر اسلام و مهمات فرایض انام است، فایز و بلندآوازه گشته، به نوای جان فزای ادای کلمات شهادت ثلات، در پنج گاه فرایض، نشاط افزای طوایف ام از عرب و عجم گردیده، به مراسم تحمید و تمجید ربانی و لوازم شکر مواهب سبحانی پرداخت. ما نیز به حکم احسن الله الیک در این وقت که تسخیر ولایت قندهار که از عنایات مجدده الهی است فرمودیم و توفیق آثار مومی الیه آوازه محمد و علی خیر البشر به کاخ صماخ ساکنان آن دیار رسانید، او را مشمول عواطف و مراحم بلنهایت شاهانه فرموده، از ابتداء فلان سال، فلان مبلغ سیورغال ابدی و احسان سرمدی به او عنایت فرمودیم.<sup>۱</sup>

## ۱۹. نامه نخست سلطان سلیم به شاه اسماعیل اول

بسم الله الرحمن الرحيم قال الله الملك العلام: «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ» وَ مَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِيَنًا فَلَنْ يُفْلِتَ مِنْهُ وَ هُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ» «فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَأَنْتَهَى فَلَمْ يَكُنْ مَا سَأَفَ وَ أَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ وَ مَنْ عَادَ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» اللهم اجعلنا من الهدایین المہتدین غیر المضلین و لا الضالین و صلی الله على سید العالمین محمد المصطفی الامین و الله و صحبه اجمعین. اما بعد: این خطاب مستطاب از جانب خلافت مآب ما که قاتل الكفرة و المشرکین، قامع اعداء الدين، مرغم انوف الفراعین، مغر تیجان الخواقین، سلطان الغزا و

<sup>۱</sup> دیران دیرخانه شاه سلیمان صفوی، منشآت سلیمانی، صص ۳۳-۳۴.

المجاهدين، فریدون فر سکندر درگاه، کیخسرو عدل و داد، دارای عالی نژاد سلطان سلیم شاه بن سلطان بازیزد بن سلطان محمد خانیم، به سوی تو که فرمانده عجم، سپهسالار اعظم، سردار معظم، ضحاک روزگار، داراب گیرودار، افراصیاب عهد، امیر اسماعیل نامداری سمت صدور یافت؛ تا خبیر و آگاه باشی که فعل فعال بر حق و صنع جواد مطلق، هر چند معلل بالغرض نیست، متضمن مصالح و حکیم نامتناهی است، کما ورد فی الكتاب المبين «وَ مَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَ الْأَرْضَ وَ مَا يَبْنَهُمَا لِأَعْيُنِ» حکمت خلقت انسان که عین اعیان و نقاوه جهان و خلاصه اکوان است، کما قال عز و علا «وَ هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ» اما از آن جهت که افراد این نوع به جامعیت لطافت روحانیت و کثافت جسمانیت و مظہریت اسماء متقابله را قابلیت دارد، ترقی غایت و تحقق خلافت بی اطاعت شریعت مقدسه والی خطه نبوت - علیه افضل الصلة و اکمل التّحیات - صورت نبندد؛ هر آینه شرایع نبیوی فوز و سعادت دو جهانی و سبب مغفرت جاودانی است؛ پس هر که از مطاوعت احکام الهی رخ تابد و از دایره انقیاد اوامر و نواهی بیرون آید و هتك پرده دین و هدم شرع متین را قیام نماید، بر کافه مسلمین عموماً و سلاطین عدل آئین خصوصاً واجب است که ندای «یا ایها الذین آمُنُوا أَنْصَارَ اللَّهِ» به گوش هوش بشنوند و در دفع مکاید و رفع مفاسد آن مفسد، بحسب الاستطاعة و الامکان، به جان کوشند. مقصود از این تشییب آن است که، بنا به مناسبت تفرقه جماعت بایندیریه به حکم، بیت:

چو بیشه تهی گردد از نره شیر

شغال اندر آید به بانگ دلیر

از طریق تعدی امارت بلاد شرقی را متصدی گشتی و از کنج مذلت فرمانبری به صفة با حشمت فرمانفرما بی قدم نهادی؛ ابواب ظلم و بیداد را بر روی مسلمانان باز کرده، زندقه و الحاد را با یکدیگر ازدواج و امتزاج دادی، و اشاعت فتنه و فساد را شعار و دثار خود ساخته، علمهای ستمکاری برافراشتی. شاهی و فرمانروایی را بر حسب دواعی هوای نفس و رغبات طبیعت حلّ قیود شریعت و اطلاق از نوامیس پنداشتی. مقابی افعال و مساوی احوال، چون اباحت فروج محرمه و اراقت دماء مکرّمه و تخریب مساجد و منابر و احراق مراقد و مقابر و اهانت علماء و سادات و القاء مصاحف کریمه در قاذورات و سبّ شیخین کریمین - رضی الله عنهم - همه به حد تواتر پیوست. ائمه دین و علمای مهتدین - رضوان الله عليهم اجمعین - کفر و ارتداد تو را با اتباع و اشیاع که موجب قتل است و شیء علی رؤس الأشهاد، متفق الكلام و الاقلام بأسرهم - تماماً - فتوی دادند.

بناء على ذلك، ما نيز جهت تقويت دين و اعتانت مظلومين و اغاثت ملهوفين و اطاعت اوامر الهي و

اقامت مراسم ناموس پادشاهی، به جای حریر و پرنیان، زره و خفتان پوشیدیم.

بعنایة الله و حسن توفيقه، الویه ظفر دثار و عساکر نصرت شعار و شیران کارزار و دلیران خنجر گذار که چون تیغ از نیام غصب برآرند، عدوی مدبر را قاطع به درجه طالع گراید، و چون تیر به کمان کین دارند، سهام موت الخصم به برج قوس درآرد، در شهر صفر - ختم بالخير و الظفر - از دریا عبور فرمودیم. بدان نیت که اگر به تأیید باری عز و جل یاری کند، به سرینجه قوت کامکاری، دست و بازوی ستمکاریت برکنیم و از سر قدرت سوری، سودای صدری از سر سراسیمهات بدر کنیم. مفاسد شر و شورت از سر عجزه و مسکینان برداریم و از آن آتش که در خانمان‌ها زده‌ای، دود از دودمانت برداریم «من زرع الإحن حصہ المحن».

چون قبل از «سیف» تکلیف «الاسلام» حکم شریعت مصطفویست - علیه السلام - این نامه نامی حلیه تحریر و تحبیر یافت که نفوس آدمیزاد متفاوت است که «الناس معادن کمعدن الذهب و القضة» ملکات ردیه در بعض مزاج طبیعی است که قابل زوال نیست. مصرع:

#### «که زنگی بشستن نگردد سفید»

و در بعضی که عاری است از مزاولات شهوات و ممارست خسایس و اهمال طبیعت ناشی است، آن را امکان ازاله هست. از آن گفته‌اند که «فَئَهُ اشرار به تأدب و تعليم از مقوله اختيار باشد». بنابر احتمالی اگر خود را در سلک زمرة «وَ الَّذِينَ إِذَا» «فَعَلُوا فاحشَةً أُولَئِكَ مَنْفَعُهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ» منسلک و منخرط گردانی، در همه حال خدای متعال را حاضر و ناظر دانی، از کارهای بد و کردارهای ناصواب و سیرتهای زشت پشمیمانی نمایی و از درون دل و صمیم جان به توبه و استغفار درآیی و آن قلاع و بقاع که زمینش در زمان پیشین سم ستور لشکر ما روی مالیده و از نعال مطایا هر گوشه‌ای از آن نواحی حلقه افکندگی به گوش کشیده بود، از مضافات ممالک عثمانی محسوب داشته، بندگان سده عظمت پناه ما را بسیاری سعادت‌تر است؛ از نواب کامکاری غیر از نیکوبی و دلجویی و عاطفت و خوشبوی، دیگر چیزی نبینی و اگر چنانچه:

خوی بد در طبیعتی که نشست  
نرود تا به وقت مرگ از دست

بر آن اعمال قبیحه و افعال فضیحه مصر و مجده باشی، ان شاء الله تعالى الاعز، عرصه آن مملکت که از روی تغلب به دست تصرفت افتاده است، عنقریب مخیم اردوی عساکر نصرت مآثر ما خواهد شد. مدتی است از



غايت سبکساري، سوداي سرداري در سرداري و از فرط خود رأيي دعوای جهانگيري و کشورگشائي بر زبان آري

### «چو مردي به ميدان مردي در آي»

كه هر چه نهاده پرده تقدير است، به ظهور آيد «وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ» و السلام على من اتبع الهدى. تحريرا في شهر صفر المظفر سنه عشرين و تسعماه به يورت ازنكميد. اتهى.<sup>۱</sup>

## ۲۰. فامه دوم سلطان سليم به شاه اسماعيل اول

إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَ إِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ؛ أَلَا تَغْلُوا عَلَىٰ وَ أَتُؤْنِي مُسْلِمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَىٰ خَيْرِ خَلْقِهِ مُحَمَّدَ وَ اللَّهُ وَ صَحْبِهِ اجْمَعِينَ. «وَ هَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ»«فَاتَّبِعُوهُ وَ اتَّقُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ» اين منشور ظفر طغرا، كالوحى النازل من السماء، به مقتضى «وَ مَا كُنَّا مُعْذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا» از حضرت ابهت منزلت ما که خليفة الله تعالى بالطول و العرض، مهبط «وَ أَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ» سليمان مكان، اسكندر نشان، مظفر فر فريدون ظفر، قاتل الكفرا، کافل الكرام البررة، المجاهد المرابط المنصور المظفر، الليث بن الاسد بن الغضنفر، ناشر لواء العدل و الإحسان، سلطان سليم شاه بن سلطان بايزيد بن محمد خانيم، به جانب ملك ملك عجم، مالک خطه ظلم و ستم، سرور شرور و سردار اشرار، داراب زمان، ضحاک روزگار، عدیل قabil، امير اسماعيل عز صدور یافت؛ معرب از آن است که از بارگاه عزت و پیشگاه الوهیت یرلیغ «تُؤْتَى الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ» به توقيع «ما يَفْتَحُ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكٌ لَهَا» کلک تقدير به اسم سامي ما رقم زده، لاجرم اوامر و نواهي نواميس الهي و امور احکام شاهنشاهی را در فضای زمین چون قضای آسمانی نفاذ داد «ذِلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ».

و چون به تواتر آحاد استماع افتاد که ملت حنيفه محمدیه- على واضعها الصلواة و التحيه- را تابع رأى ضلالت آرای خود ساخته و اساس دین متنین را برانداخته، لوای ظلم را به قواعد تعدی برافراخته، نهی منکر و امر معروف را از مغایر شريعت دانسته، شيعه شنيعه خود را به تحليل فروج محروم و اباحت دماء محترمه تحريض نموده، به حکم «سَمَّاعُونَ لِلْكَذِبِ أَكَالُونَ لِلسُّحْتِ» به استماع کلمات مزخرفات و اكل شرب محرمات نموده؛

مصرع:

<sup>۱</sup>. محمد عارف اسپناچي، انقلاب الاسلام بين الخواص و العوام، صص ۸۴-۸۶.

### «مسجد خراب کرده و بتخانه ساخته‌ای»

پایه بلند پایه منابر اسلام را به دست تعدی در هم شکسته، فرقان مبین را اساطیر او لین خوانده، اشاعت شناعت را باعث شده، نام خود حارث کرده، هر آینه به موجب فتوای عقل و نقل علمای اعلام ملت و اجماع اهل سنت و جماعت بر ذمّت همت عالی نهمت ما که «علوَ الْهُمَّةُ مِنَ الْإِيمَانِ، نَصْرَةُ دِينِ اللَّهِ الْمُلْكُ الْمُنَانُ» قطع و قمع و رد و منع رسوم محدثه که رسم قدیم است، کما ورد فی قوله عليه السلام «مَنْ أَحَدَثَ فِي أَمْرِنَا هَذَا فَهُوَ رَدٌّ» و فی روایة «مَنْ عَمِلَ عَمَلاً لَيْسَ عَلَى أَمْرِنَا فَهُوَ رَدٌّ» متحتم و لازم گشت و چون قضای ربانی و تقدير صمدانی، اجلّ اجلّه کفره و فجره را در قبضه اقتدار ما نهاده بود، كالقضاء المبرم، توجه آن دیار نمود و به امثال امر «رَبٌّ لَا تَدْرِ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا» ان شاء الله العزیز، اقدام کردیم تا از صولت تیغ ظفر دثار صاعقه کردار، خار و خسی که در جویبار شریعت غرّا نورسته و چون بقلة الحمقاء نشو و نما یافته، از بن در آورده، در خاک مذلت اندازیم تا لگدکوب حوافر مرسلات گردد که «وَجَعَلُوا أَعِزَّةَ أَهْلِهَا أَذْلَّةً وَ كَذَلِكَ يَعْلَمُونَ» و از صدمه گرز کین آئین مغز اعدای دین که به خیال خام پخته شده، طعمه شیران دلیران غزاه سازیم «وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَىٰ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ». نظم:

بر آرم ز روی زمین رستخیز	من آنم که چون بر کشم تیغ تیز
صبوحی به خون دلیران کنم	کباب از دل نر شیران کنم
ز تیغم بذرزد دل آفتاب	شود صید زاغ کمانم عقاب
ز گردون گردنده نشنیده‌ای	اگر در نبردم تو کم دیده‌ای
ز بهرام آب سنام پرس	ز خورشید تابان عنان پرس
چو تیغم بود، تاجت آرام به دست	اگر تاج داری مرا تیغ هست
که بستانم از دشمنان تاج و تخت	امیدم چنانست ز نیروی بخت

به موجب «الدین النصیحة» اگر روی نیاز به قبله اقبال و کعبه آمال آستان ملایک آشیان ما که محال رحال رجالست، آورده، و دست تعدی از سر زیر دستان که پایمال ظلم و طغيان گشته‌اند کوتاه کرده، و خود را در سلک «الثائب من الذنب کمن لا ذنب له» مسلک گردانیدی و در مذهب و ملت تبعیت سنت سنیه حنیفیه محمدیه، علیه الصلوٰۃ و التّحیٰۃ و آله الطاهرين و اصحابه المهدتین رضوان الله علیهم اجمعین که «اصحابی کالنجوم بائیهم اقتدیتم اهتدیتم» کرده و آن بلاد را بأسرها از مضافات و متعلقات ممالک محروسه عثمانیه شمرده، هر آینه عنایت پادشاهی و عاطفت شاهنشاهی ما شامل حال تو گردد. نظم:

سایه عدل و عنایت به سر او فکنیم      هر که چون مهر نهد روی به خاک در ما



مصرع:

زهی سعادت آن کس که این اجابت کرد

و آلا به حکم «العادة طبیعة ثانیة» بر مقتضای طبع شرّ انگیز فتنه آمیز که «ما بالذات لا یزول بالعرض»

مصرع:

«با سیه دل چه سود گفتن وعظ»

بتأیید الله و حسن توفیقه، سر هر تاجداری، تاج واری سازم و بساط بسیط زمین را از آن نفوس پردازم «فإنَّ حزبَ اللهِ هُمُ الْغَالِبُونَ» دست ستمکاران را به قوت سرپنجه ید بیضا پیچیده، در هم کنم که «يَدُ اللهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ» باید که پنبه غفلت از گوش هوش بیرون کرده، کفن در دوش گرفته، مهیا باشید که به موجب «إِنَّ مَا تُوعَدُونَ لَاتٍ» عسکر ظفر مخصوص «كَانَهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُوصٌ» چون اجل مسمی نداء «فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَ لَا يَسْتَقْدِمُونَ» در دهنده به حکم «وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ» «٤» عامل شوند، دمار از روزگارت بر آرند و در آن دیار نگذارند «لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ بَعْدٍ وَ يَوْمَئِذٍ يَقْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ»، «فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» انتهی.<sup>۱</sup>

## ۲۱. دعاء صنمی قریش

الدُّعَاءُ المَرْوُى عَنْ عَلَىٰ(ع): اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَالْعَنْ صَنَمَى قُرَيْشٍ وَجِبْرِيلًا وَ طَاغُوتَيْهَا وَ إِفْكِيهَا وَ ابْنِيهِمَا [وَابْنَتِيهِمَا] الَّذِينَ خَالَفُوا أَمْرَكَ وَ أَنْكَرُوا وَحْيَكَ وَ جَحَدُوا إِعْمَامَكَ وَ عَصَيَا رَسُولَكَ وَ قَلْبَا دِينِكَ وَ حَرَفَا كِتَابِكَ وَ أَحَبَّا أَعْدَاءِكَ وَ جَحَدُوا آلَاءِكَ وَ عَطَّلَا أَحْكَامَكَ وَ أَبْطَلَا فَرَائِضَكَ وَ الْحَدَا فِي آيَاتِكَ وَ عَادَيَا أُولَيَاءِكَ وَ وَالْأَيَا أَعْدَاءِكَ وَ خَرَبَا بِلَادِكَ وَ أَفْسَدَا عِبَادَكَ اللَّهُمَّ اعْتَهُمَا وَ أَتَبَاعُهُمَا وَ أَشْيَاعُهُمَا وَ مُحِيمُهُمَا فَقَدْ أَخْرَبَا بَيْتَ النُّبُوَّةَ وَ رَدَمَا بَابَهُ وَ نَقَضَا سَقْفَهُ وَ الْحَقَّا سَمَاءَهُ بِأَرْضِهِ وَ عَالِيهِ بِسَافِلِهِ وَ ظَاهِرَهُ بِبَاطِنِهِ وَ اسْتَأْصلَا أَهْلَهُ وَ أَبَادَا أَنْصَارَهُ وَ قَتَلَا أَطْفَالَهُ وَ أَخْلَيَا مِنْبَرَهُ مِنْ وَصِيَّهِ وَ وَارِثِ عِلْمِهِ وَ جَحَدُوا إِمَامَتَهُ وَ أَشْرَكَ بِرِّهُمَا فَظُلِمَ ذُنْبُهُمَا وَ خَلَدَهُمَا فِي سَقَرَ وَ مَا أَذْرَاكَ مَا سَقَرُ لَا تُبْقِي وَ لَا تَنْدَرُ اللَّهُمَّ اعْنِهِمْ بَعْدَ كُلِّ مُنْكَرٍ أَتَوْهُ وَ حَقٌّ أَخْفَوْهُ وَ مِنْبَرٌ عَلَوْهُ وَ مُؤْمِنٌ أَرْجَوْهُ وَ مَنَافِقَ وَلَوْهُ وَ لَوْيَ آذَوْهُ وَ طَرَدَ آوَّهُ وَ صَادِقَ طَرَدَهُ وَ كَافِرَ نَصَرَوْهُ وَ إِمَامَ قَهْرُوْهُ وَ فَرْضَ غَيْرُوْهُ وَ أَثَرَ آنْكَرَوْهُ وَ شَرَّ آثَرُوْهُ وَ دَمَ أَرَاقَوْهُ وَ خَيْرَ بَدَلَوْهُ وَ كُفُرَ نَصِيبَوْهُ وَ إِرْثَ غَصَبَوْهُ وَ فَيْءَ اقْطَعَوْهُ وَ سُختَ اَكْلُوْهُ وَ خُمُسَ اسْتَحَلُوْهُ وَ بَاطِلِ اَسَسُوْهُ وَ جَوْرِ بَسَطَوْهُ وَ نَفَاقِ اَسَرُوْهُ وَ غَدَرِ اَضْمَرُوْهُ وَ ظَلِلَ نَشَرُوْهُ وَ وَعْدِ اَخْلَفُوْهُ وَ اَمَانَ خَانُوْهُ وَ

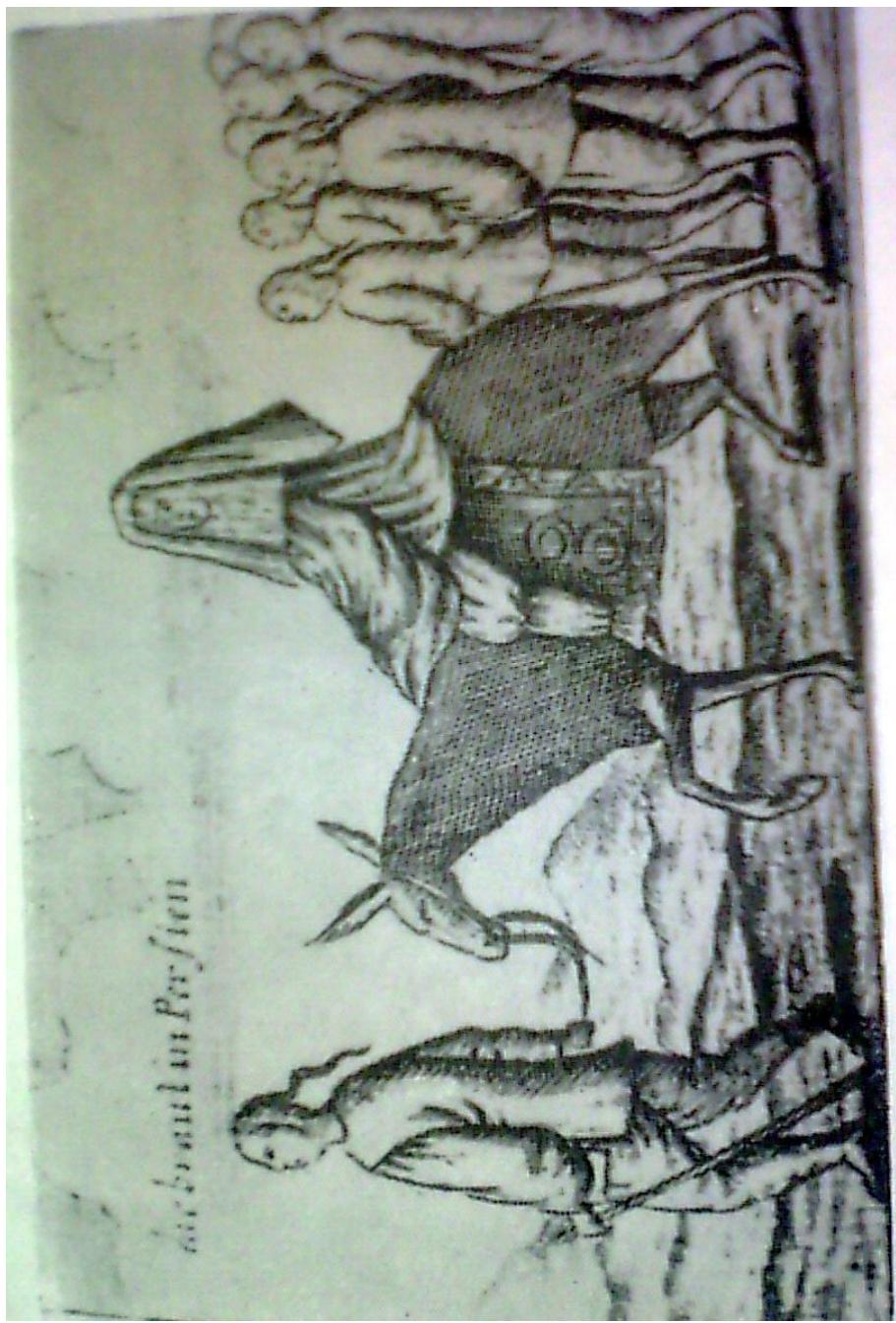
<sup>۱</sup>. محمد عارف اسپناچی، انقلاب الاسلام بین الخواص و العوام، ص ۸۹-۹۲.

عَهْدٌ نَقْضُوهُ وَ حَلَالٌ حَرَمُوهُ وَ حَرَامٌ أَحَلُوهُ وَ بَطْنٌ فَتَقُوهُ وَ جَنِينٌ أَسْعَطُوهُ وَ ضَلْعٌ دَفَّوهُ وَ صَكٌّ مَزَقَوهُ وَ شَمْلٌ بَدَّدُوهُ وَ عَرَبِيزٌ أَذْلُوهُ وَ دَلَيلٌ أَعْزُوهُ وَ حَقٌّ مَنَعُوهُ وَ كَذِبٌ دَلَسُوهُ وَ حُكْمٌ قَبَيْهُ اللَّهُمَّ اعْنُهُمْ بِكُلِّ آيَةٍ حَرَفُوهَا وَ فَرِيَضَةٌ تَرَكُوهَا وَ سُنْنَةٌ غَيَّرُوهَا وَ رُسُومٌ مَنَعُوهَا وَ أَحْكَامٌ عَطَلُوهَا وَ بَيْعَةٌ نَكَسُوهَا وَ دَعْوَى أَبْطَلُوهَا وَ بَيْنَةٌ أَنْكَرُوهَا وَ حِيلَةٌ أَخْدَثُوهَا وَ خِيَانَةٌ أُورَدُوهَا وَ عَقِبةٌ ارْتَقَوهَا وَ دِبَابٌ دَحْرَجُوهَا وَ أَزِيَافٌ لَزَمُوهَا وَ شَهَادَاتٌ كَتَمُوهَا وَ وَصِيَّةٌ ضَيَّعُوهَا اللَّهُمَّ اعْنُهُمَا فِي مَكَنْوَنِ السَّرِّ وَ ظَاهِرِ الْعَلَائِيةِ لَعْنَا كَثِيرًا أَبْدًا ذَائِنًا سَرْمَدًا لَا اِنْقِطَاعَ لِأَمْدَدٍ وَ لَا نَفَادَ لِعَدَدِهِ لَعْنَا يَعْذُو أُولُهُ وَ لَا يَرُوحُ أَخِرَهُ لَهُمْ وَ لِأَعْوَانِهِمْ وَ أَنْصَارِهِمْ وَ مُحِبِّيهِمْ وَ مَوَالِيهِمْ وَ الْمُسَلِّمِينَ لَهُمْ وَ الْمَاثِلِينَ إِلَيْهِمْ وَ النَّاهِضِينَ بِاِحْتِجاجِهِمْ وَ الْمُقْتَدِينَ بِكَلَامِهِمْ وَ الْمُصَدِّقِينَ بِاِحْكَامِهِمْ ثُمَّ قُلْ أَرْبَعَ مَرَّاتٍ اللَّهُمَّ عَذَّبُهُمْ عَذَّابًا يَسْتَعِيثُ مِنْهُ أَهْلُ التَّارِ<sup>۱</sup> آمِينَ رَبَّ الْعَالَمِينَ.

<sup>۱</sup> ابراهيم بن علي كفعمي، المصباح (الكتفعمي)، صص ۵۵۲-۵۵۳.



تصویر ۱. تصویری از بردن عروس به خانه داماد(غلامعلی همایون، اسناد مصور اروپاییان از ایران، ج ۱، تصویر ۴۴)



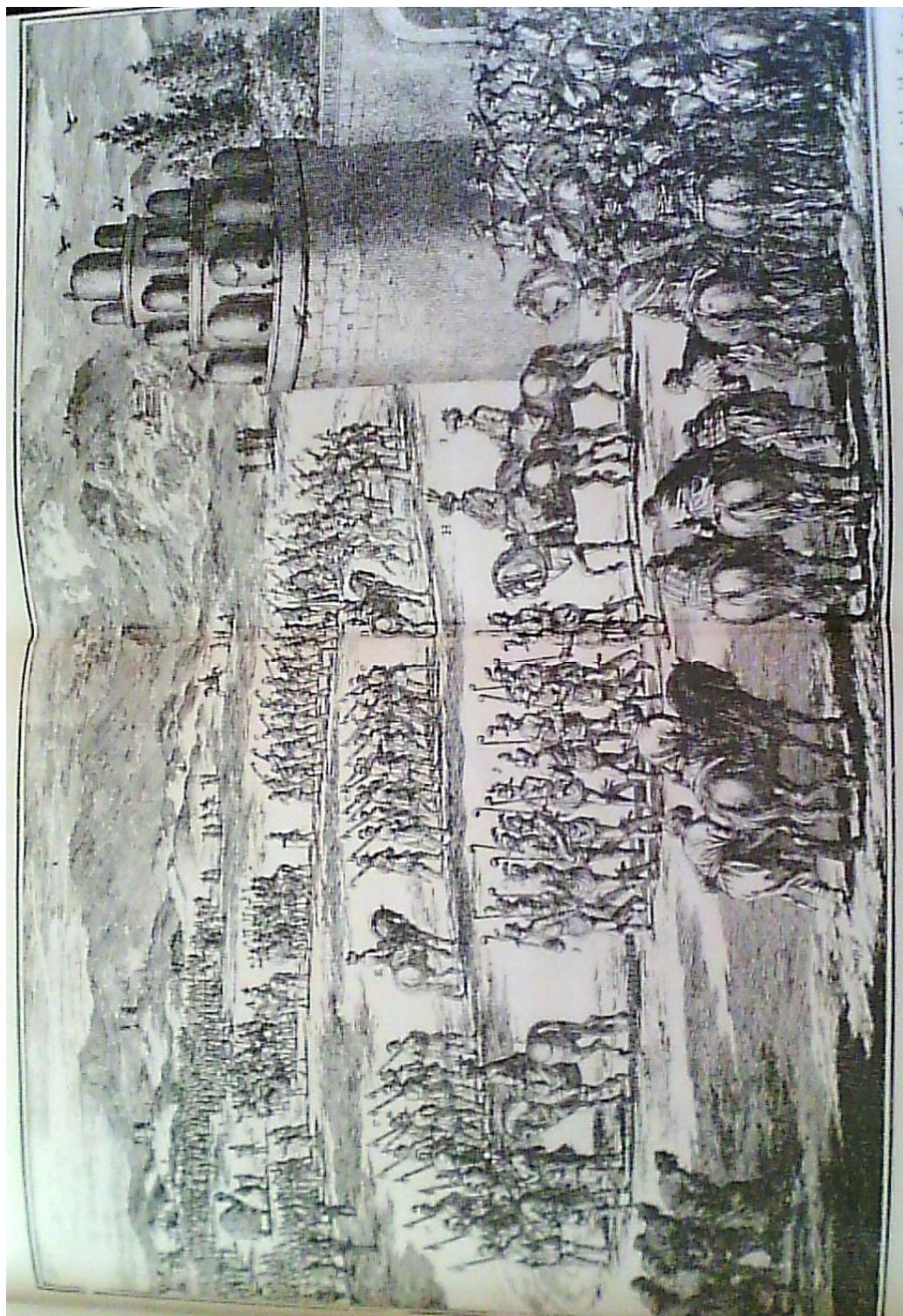


تصویر ۲. تصویری از تشییع جنازه یکی از اقشار بالادست جامعه (آدام اولئاریوس، سفرنامه آدام اولئاریوس، ج ۲، ص ۷۶۹)





تصویر ۳. تصویری از قربانی ویژه، در روز عید قربان (کمپفر، سفرنامه کمپفر)





تصویر ۴. تصویر دیگری از قربانی ویژه، در روز عید قربان (غلامعلی همایون، اسناد مصور اروپاییان از ایران، ج ۱، تصویر ۶۰)





تصویر ۵. تصویری از جشن عید بابا شجاع الدین (غلامعلی همایون، اسناد مصور اروپاییان از ایران، ج ۱، تصویر ۱۲۲)





۶. تصویری از سوگواری بیست و یکم (آدام اولئاریوس، سفرنامه آدام اولئاریوس، ج ۲، ص ۴۶۳)





تصویر ۷. مهر نماز در دوره صفویه که از تربت نجف و کربلا ساخته می‌شد. (آدام اولئاریوس، سفرنامه آدام اولئاریوس، ج ۲، ص ۷۶۰)



## فهرست منابع و مأخذ

### الف. منابع

۱. آدام اولتاریوس، سفرنامه آدام اولتاریوس، ترجمه: حسین کردبچه، تهران: انتشارات هیرمند، چ ۱، ۱۳۷۹ه.ش.
۲. آقا جمال خوانساری، کلثوم ننه (عقائد النسا)، با طرح های بیژن اسدی پور، تهران: نشر مروارید، چ ۱، ۲۵۳۵ شاهنشاهی.
۳. آقا محمد علی بن وحید بهبهانی، مقامع الفضل، تصحیح: مؤسسه علامه مجدد وحید بهبهانی، قم: مؤسسه علامه مجدد وحید بهبهانی، چ ۱، ۱۴۲۱ه.ق..
۴. آنتونی شرلی (م ۱۶۳۵م)، سفرنامه برادران شرلی، ترجمه: آوانس، به کوشش: علی ده باشی، تهران: مؤسسه انتشارات نگاه، چ ۱، ۱۳۸۷ه.ش.
۵. آندره دولیه دلند، زیباییهای ایران، ترجمه: محسن صبا، تهران: انجمن دوستداران کتاب، ۲۵۳۵ شاهنشاهی.
۶. ابراهیم بن علی کفعی عاملی، المصباح (اللکفعی)، قم: زاهدی، چ ۲، ۱۴۰۵ه.ق.
۷. ابوالمفاخر فضل الله حسینی سوانح نگار تفرشی (قرن یازدهم)، تاریخ شاه صفی (تحولات ایران در سالهای ۱۰۳۱-۱۰۵۲ه.ق.)، مقدمه و تصحیح و تعلیقات: محسن بهرام نژاد، تهران: میراث مکتب، چ ۱، ۱۳۸۸ه.ش.
۸. -----، منشآت تفرشی (مجموعه ای از نامه های اخوانی و دیوانی دوران صفویه)، پژوهش، تصحیح و تعلیقات: محسن بهرام نژاد، تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، چ ۱، ۱۳۹۰ه.ش.

۹. ابو جعفر محمد بن حسن طوسی (م ۴۶۰ هـ ق)، *مصاحف المتهدج*، ج ۲، بیروت: مؤسسه فقه الشیعه، چ ۱، ۱۴۱۱ هـ.
۱۰. اسکندر بیگ ترکمان (م ۱۰۴۳ هـ ق)، *تاریخ عالم آرای عباسی*، تصحیح: ایرج افشار، تهران: امیرکبیر، چ ۳، ۱۳۸۲ هـ ش.
۱۱. امیر محمود خواندمیر، ایران در روزگار شاه اسماعیل و شاه طهماسب صفوی، به کوشش: غلامرضا طباطبایی، تهران: موقوفات دکتر محمود افشار یزدی، ۱۳۷۰ هـ ش.
۱۲. انگلبرت کمپفر (م ۱۷۱۶ م)، *سفرنامه کمپفر به ایران*، ترجمه: کیکاووس جهانداری، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، چ ۳، ۱۳۶۳ هـ ش.
۱۳. اوروج بیک بیات (قرن یازدهم)، *دن ژوان ایرانی*، حواشی و یادداشت: لسترنج، ترجمه: مسعود رجب نیا، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۸ هـ ش.
۱۴. بوداق منشی قزوینی (متوفی پس از ۹۸۴ هـ ق)، *جوهر الاخبار*، مقدمه و تصحیح: محسن بهرام نژاد، تهران: میراث مکتب، چ ۱، ۱۳۷۸ هـ ش.
۱۵. پیترو دلاواله، *سفرنامه پیترو دلاواله*، ترجمه: شعاع الدین شفا، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چ ۳، ۱۳۸۱ هـ ش.
۱۶. جملی کاری (م ۱۷۲۵ م)، *سفرنامه کاری*، ترجمه: عباس نخجوانی و عبدالعلی کارنگ، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چ ۲، ۱۳۸۳ هـ ش.
۱۷. جهانگشای خاقان (تاریخ شاه اسماعیل)، به کوشش الله دتا مضطرب، اسلام آباد: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۹۸۶ م.
۱۸. حسن روملو (م ۹۸۵ هـ ق)، *احسن التواریخ*، تصحیح و تحشیه: عبدالحسین نوائی، تهران: اساطیر، چ ۱، ۱۳۸۴ هـ ش.
- ، *احسن التواریخ*، تصحیح: چارلس نارمن سیدن، تهران: انتشارات کتابخانه شمس، ۱۳۴۷ هـ ش.

۱۹. حمد الله مستوفی(ق. ۷۵۰)، *تاریخ گزیده*، تصحیح: عبدالحسین نوایی، تهران: امیرکبیر، چ ۳، ۱۳۶۴ش.
۲۰. خورشاه بن قباد الحسینی(م ۹۷۲)، *تاریخ ایلچی نظام شاه*، تحقیق و تصحیح: محمدرضا نصیری و کوئیچی هانه دا، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، چ ۱، ۱۳۷۹ه.ش.
۲۱. دبیران دبیرخانه شاه سلیمان صفوی، *منتشرات سلیمانی*، به کوشش: رسول جعفریان، تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، چ ۱، ۱۳۸۸ه.ش.
۲۲. دریابل ژرژ تکتا ندرفن(قرن هفدهم میلادی)، *ایتر پرسیکوم*، ترجمه: محمود تفضلی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۱ه.ش.
۲۳. زین الدین بن علی عاملی شهید ثانی(م ۹۶۶ه.ق.)، *رسائل الشهید الثانی*، تحقیق و تصحیح: رضا مختاری و حسین شفیعی، چ ۲، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، چ ۱، ۱۴۲۱ه.ق.
۲۴. زین الدین محمود واصفی(قرن دهم هجری)، *بدایع الواقعیع*، تصحیح: الکساندر بلدروف، چ ۲، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹ه.ش.
۲۵. ژان باتیست تاورنیه(م ۱۶۸۹م)، *سفرنامه تاورنیه*، ترجمه: حمید ارباب شیرانی، تهران: انتشارات نیلوفر، چ ۲، ۱۳۸۹ه.ش.
۲۶. سام میرزای صفوی(م ۹۸۳ه.ق.)، *تحفه سامی*، تصحیح و تعلیقات: فاطمه انگورانی، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، چ ۱، ۱۳۸۹ه.ش.
۲۷. سانسون(قرن هفدهم میلادی)، *سفرنامه سانسون*(وضع کشور ایران در عهد شاه سلیمان صفوی)، ترجمه: محمد مهریار، اصفهان: انتشارات گلهای، چ ۱، ۱۳۷۷ه.ش.
۲۸. سید ابوطالب موسوی فندرسکی(ز. ۱۱۰۷ه.ق.)، *تحفه العالم*(در اوصاف و اخبار شاه سلطان حسین صفوی)، به کوشش: رسول جعفریان، تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، چ ۱، ۱۳۸۸ه.ش.



۲۹. سید عبدالحسین حسینی خاتون آبادی(م۱۰۵ه.ق.)، *وقایع السنین و الاعوام*(گزارش های سالیانه از ابتدای خلقت تا سال ۱۱۹۵ه.ق.)، تصحیح: محمدباقر بهبودی، تهران: کتابفروشی اسلامیه، ۱۳۵۲ه.ق.
۳۰. سید عبدالوهاب افتخار بخاری دولت آبادی(قرن دوازدهم هجری)، تذکره بی نظری، تحقیق و تصحیح: امید سروری، تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، چ ۱، ۱۳۹۰ه.ش.
۳۱. سید نورالله بن شرف الدین المرعشی التستری، *مصائب النواصب فی الرد علی نوافض الروافض*، قم: دلیل ما، چ ۲، ۱۴۲۹ه.ق.
۳۲. شاردن(م۱۷۱۳م.)، *سفرنامه شاردن*، ترجمه: اقبال یغمایی، تهران: توس، چ ۱، ۱۳۷۲ه.ش.
۳۳. شرف خان بدليسی، *شرفنامه*، به اهتمام: ولادیمیر ویلیامینوف، تهران: اساطیر، چ ۱، ۱۳۷۷.
۳۴. شیخ لطف الله المیسی اصفهانی(م۱۰۳۳ه.ق.)، *الرساله الاعتكافیه* (المسماه بماء الحیا و صافی الفرات فی رفع التوهمات و دفع واهی الشبهات)، تحقیق: احمد عابدی رضوانشهری، میراث اسلامی ایران، دفتر اول، به کوشش: رسول جعفریان، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، چ ۱، ۱۳۷۳ه.ش.
۳۵. عالم آرای شاه اسماعیل، تصحیح: اصغر منتظر صاحب، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چ ۲، ۱۳۸۴ش.
۳۶. عالم آرای صفوی، به کوشش: ید الله شکری، تهران: مؤسسه اطلاعات، چ ۲، ۱۳۶۳ه.ش.
۳۷. عبدالحسین نوایی، اسناد و مکاتبات سیاسی ایران، از سال ۱۰۳۸ تا ۱۱۰۵ ق. همراه با یادداشت‌های تفصیلی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، چ ۲، ۱۳۶۰ه.ش.
۳۸. ——، اسناد و مکاتبات سیاسی ایران (از سال ۱۱۰۵ تا ۱۱۳۵ه.ق.)، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۳ه.ش.
۳۹. علی اکبر ارمنی(قرن دوازدهم)، *اعتراف نامه*(روزنامه خاطرات ابکر(علی اکبر) ارمنی از جدید اسلامان عهد شاه سلیمان و شاه سلطان حسین صفوی، پژوهش، تصحیح و توضیحات: منصور صفت گل، تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، چ ۱، ۱۳۸۸ه.ش.

٤٠. علی بن حسین محقق کرکی(م٩٤٠ه.ق.)، *الموجز فی المتعة*، در یک جلد، کنگره جهانی هزاره شیخ مفید - رحمة الله عليه، قم - ایران، اول، ۱۴۱۳ ه ق
٤١. -----، *رسائل المحقق الکرکی*، تصحیح: محمد حسون، قم: کتابخانه آیة الله مرعشی نجفی و دفتر نشر اسلامی، ج ۱، ۱۴۰۹ ه.ق.
٤٢. -----، *الموجز فی المتعة*، قم: کنگره جهانی هزاره شیخ مفید(ره)، چ ۱، ۱۴۱۳ ه ق.
٤٣. -----، *نفحات الالاهوت فی لعن الجبّ و الطاغوت*، تصحیح: محمد هادی امینی، تهران: مکتبة نینوی الحدیثه.
٤٤. علی بن شمس الدین بن حاجی حسین لاھیجی(قرن دهم هجری)، *تاریخ خانی شامل حوادث چهل ساله گیلان*، تحقیق و تصحیح: منوچهر ستوده، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲ ه.ش.
٤٥. غیاث الدین بن همام الدین خواند میر(م٩٤٢ه.ق.)، *تاریخ حبیب السین*، تهران: خیام، چ ۴، ۱۳۸۰ ه.ش.
٤٦. فُدُت آفاناس یویچ کاتف(قرن یازدهم هجری)، *سفرنامه کاتف*، ترجمه: محمد صادق همایونفرد، تهران: انتشارات کتابخانه ملی ایران، ۱۳۵۶ ه.ش.
٤٧. روزبهان خنجی(قرن دهم)، *تاریخ عالم آرای امینی*، تصحیح: محمد اکبر عشیق، تهران: میراث مکتوب، چ ۱، ۱۳۸۲ ه.ش.
٤٨. فیگوئرو(م١٦٢١م)، *سفرنامه دن گارسیا دسیلو / فیگوئرو / اسفیر اسپانیا در دربار شاه عباس اول*، ترجمه: غلام رضا سمیعی، تهران: نشر نو، چ ۱، ۱۳۶۳ ه.ش.
٤٩. قاسمی حسینی گنابادی(م٩٨٢ق)، *شاه اسماعیل نامه*، تصحیح: جعفر شجاع کیهانی، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، چ ۱، ۱۳۸۷ ش.

۵۰. قاضی احمد بن شرف الدین الحسین حسینی قمی(۱۰۱۵ه.ق.), خلاصة التواریخ, تصحیح: احسان اشراقی, تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران, چ ۲، ۱۳۸۳ه.ش.
۵۱. قاضی احمد بن محمد غفاری کاشانی(۹۷۵ه.ق.), تاریخ نگارستان, تصحیح: مرتضی مدرس گیلانی, تهران: کتابفروشی حافظ, چ ۱، ۱۴۱۴ه.ق.
۵۲. قاضی احمد تنوی, آصف خان قزوینی, تاریخ الفی, تصحیح: غلام رضا طباطبایی مجد, تهران: انتشارات علمی و فرهنگی, چ ۱، ۱۳۸۲ه.ش.
۵۳. قاضی نورالله التستری, الصوارم المهرقه فی تقد الصواعق المحرقة, تحقیق: سید جلال الدین محدث, المطبعه نهضت, ۱۳۶۷ه.ق.
۵۴. کشیشان ژزوئیت, نامه های شگفت انگیز از کشیشان فرانسوی در دوران صفویه و افشاریه, ترجمه: بهرام فره وشی, تهران: مؤسسه علمی اندیشه جوان, چ ۱، ۱۳۷۰ه.ش.
۵۵. کروسینسکی(م ۱۷۵۶م.), سفرنامه کروسینسکی, ترجمه: عبدالرزاق دنبی مفتون, تصحیح: مریم میر احمدی, تهران: نشر توس, چ ۱، ۱۳۶۳ه.ش.
۵۶. گرگوریو پیرا فیدالگو(قرن هفدهم میلادی), گزارش سفیر کشور پرتغال در دربار سلطان حسین صفوی, ترجمه: پروین حکمت, تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران, چ ۱، ۲۵۳۷ه.ش.
۵۷. محمد ابراهیم بن زین العابدین نصیری(قرن دوازدهم), دستور شهریاران(سالهای ۱۱۰۵ تا ۱۱۱۰) شاه سلطان حسین صفوی, تصحیح: محمد نادر نصیری مقدم, تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار, چ ۱، ۱۳۷۳ه.ش.
۵۸. محمد باقر حسینی میرداماد استرآبادی(م ۱۰۴۱ه.ق.), التعليقة على الاستبصار, در مجموعه اثنى عشر رساله, تهران: سید جمال الدین میرداماد, چ ۱، ۱۳۹۷ه.ق.
۵۹. ----، شارع النجاة فی أحكام العبادات - شرح النجاة, تصحیح و تحقیق: جلالی, سید محمدجواد و سید مهدی طباطبایی, رساله های خطی فقهی,

- زیرنظر: سید محمود هاشمی شاهرودی، قم: مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت(ع)،  
ج ۱، ۱۴۲۶ه.ق.
۶۰. محمد باقر مجلسی(م ۱۱۰ه.ق.)، بحار الأنوار الجامعۃ لدرر أخبار الأئمۃ الأطہار علیہم السلام،  
بیروت: مؤسسة الطبع و النشر، ج ۱، ۱۴۱۰ه.ق.
۶۱. —————، بیست و پنجم رساله فارسی، تصحیح: سید مهدی رجائی، قم:  
انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی قدس سره، ج ۱، ۱۴۱۲ه.ق.
۶۲. —————، رساله رضاعیه و حد کر، کافور حنوط، فرسخ و صاع(دو  
رساله فقهی)، مجموعه رساله های خطی فقهی، تحقیق: گروهی از محققان، زیر نظر: آیت الله سید  
محمود هاشمی شاهرودی، قم: مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت علیہم السلام،  
ج ۱، ۱۴۲۶ه.ق.
۶۳. —————، زاد المعاد- مفتاح الجنان، تصحیح و ترجمه: علاء الدین  
اعلمی، بیروت: ج ۱، ۱۴۲۳ه.ق.
۶۴. محمد بن حسن حر عاملی(م ۱۱۰ه.ق.)، هدایة الأمة إلی أحكام الأئمۃ- منتخب المسائل، تحقیق  
و تصحیح: بخش حدیث در جامعه پژوهش های اسلامی، قم: مجمع البحوث الإسلامية، ج ۱،  
۱۴۱۲ه.ق.
۶۵. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی(م ۱۰۳۱ه.ق.) و نظام بن حسین ساوجی، جامع عباسی و تکمیل  
آن (محشی، ط - جدید)، تصحیح: محققان دفتر انتشارات اسلامی، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به  
جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ج ۱، ۱۴۲۹ه.ق.
۶۶. محمد بن حسین بهاءالدین عاملی(م ۱۰۳۱ه.ق.)، مشرق الشمسمین و إكسیر السعادتين مع تعلیقات  
الخواجوئی، شرح: (محمد) اسماعیل خواجهوئی خاتونآبادی مازندرانی(م ۱۱۷۱ یا ۱۱۷۳ه.ق.)  
تصحیح: سید مهدی رجائی، مشهد: مجمع البحوث الإسلامية، ج ۲، ۱۴۱۴ هـ.



۶۷. محمد عارف اسپنافچی پاشازاده(م ۱۳۱۰ ه.ق.)، انقلاب اسلام بین الخواص و العوام(تاریخ زندگانی و نبردهای شاه اسماعیل صفوی و شاه سلیمانی)، به کوشش: رسول جعفریان، قم: انتشارات دلیل، چ ۱، ۱۳۷۹ ه.ش.
۶۸. محمد هاشم آصف رستم الحکماء، رستم التواریخ، تحقیق و تصحیح: میترا مهرآبادی، تهران: دنیای کتاب، چ ۱، ۱۳۸۲ ه.ش.
۶۹. محمد یار بن عرب قطغان(قرن دهم)، مسخر البلا(تاریخ شیبانیان)، تصحیح: نادره جلالی، تهران: میراث مکتوب، چ ۱، ۱۳۸۵ ه.ش.
۷۰. محمد یوسف واله قزوینی اصفهانی(قرن یازدهم هجری)، ایران در زمان شاه صفی و شاه عباس دوم(حدائق ششم و هفتم خلد برین)، تصحیح: محمدرضا نصیری، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، چ ۲، ۱۳۸۲ ه.ش.
۷۱. -----، خلد برین، تصحیح: میرهاشم محدث، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، چ ۲، ۱۳۷۲ ه.ش.
۷۲. محمدباقر محقق سبزواری(م ۱۰۹۰ ه.ق.)، کفایه الأحكام، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چ ۱، ۱۴۲۳ ه.ق.
۷۳. محمد تقی مجلسی (۱۰۷۰ ه.ق.)، لوعات صاحبقرانی(مشهور به شرح فقیه)، قم: مؤسسه اسماعیلیان، چ ۲، ۱۴۱۴ ه.ق.
۷۴. -----، یک دوره فقه کامل فارسی، تهران: مؤسسه و انتشارات فراهانی، چ ۱، ۱۴۰۰ ه.ق.

۷۵. محمدعلی حزین لاهیجی(م ۱۱۸۰ه.ق)، تاریخ و سفرنامه حزین، تصحیح: علی دولانی، تهران: انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چ ۱، ۱۳۷۵ه.ش.
۷۶. محمدحسن مستوفی(قرن دوازدهم هجری)، زبدۃ التواریخ، تصحیح: بهروز گودرزی، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، چ ۱، ۱۳۷۵ه.ش.
۷۷. محمدیوسف ناجی(قرن دوازدهم هجری)، رساله در پادشاهی صفوی، به کوشش: رسول جعفریان و فرشته کوشکی، تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، چ ۱، ۱۳۸۷ه.ش.
۷۸. محمود بن هدایت الله افوشتہ ای نطنزی(قرن دهم)، نقاوه الآثار فی ذکر الاختیارات فی تاریخ الصفویہ، به اهتمام: احسان اشراقی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چ ۲، ۱۳۷۳ه.ش.
۷۹. مرتضی قلی خان شاملو، کیفیت استخاره، جنگ مرتضی قلی شاملو، فهرست نگاری از: ایرج افشار و احمد منزوی، تهران: مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، چ ۱، ۱۳۸۲ه.ش.
۸۰. ملا شیخعلی گیلانی(قرن یازدهم هجری)، تاریخ مازندران، تصحیح: منوچهر ستوده، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲ه.ش.
۸۱. ملا محسن فیض کاشانی(م ۱۰۹۱ه.ق)، النخبة فی الحکمة العملية و الأحكام الشرعية، تصحیح: مهدی انصاری قمی، تهران: مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی، چ ۲، ۱۴۱۸ه.ق.
۸۲. ----، رسائل فیض کاشانی، تصحیح: بهزاد جعفری، تهران: مدرسه عالی شهید مطهری، چ ۱، ۱۴۲۹ هـ.
۸۳. ----، مفاتیح الشرائع، قم: انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی(ره)، چ ۱، بی تا.
۸۴. ملا محمد مؤمن کرمانی(قرن دوازدهم)، صحیفۃ الارشاد، تحقیق و تصحیح: محمد ابراهیم باستانی پاریزی، تهران: نشر علم، چ ۱، ۱۳۸۴ه.ش.

۸۵. ملاعبدالفتاح فومنی گیلانی(قرن یازدهم هجری)، تاریخ گیلان، تصحیح: منوچهر ستوده، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹ه.ش.
۸۶. ملک شاه حسین بن ملک غیاث الدین سیستانی(قرن یازدهم هجری)، احیاء الملوك، تاریخ سیستان تا عصر صفوی، تصحیح: منوچهر ستوده، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چ ۲، ۱۳۸۳ه.ش.
۸۷. منوچهر ستوده، استناد پادرلین کرملی بازمانده از عصر شاه عباس صفوی، با همکاری: ایرج افشار، تهران: میراث مکتوب، چ ۱، ۱۳۸۳ه.ش.
۸۸. میرزا محمد خلیل مرعشی صفوی(م ۱۲۰۰ه.ق.)، مجمع التواریخ(در تاریخ انقراض صفویه و وقایع بعد تا سال ۱۲۰۷ه.ق.)، تصحیح: عباس اقبال آشتیانی، تهران: کتابخانه طهوری و کتابخانه سنائی، ۱۳۶۲ه.ش.
۸۹. میرزا محمد طاهر وحید قزوینی(م ۱۱۱۲ه.ق.)، تاریخ جهان آرای عباسی، محقق و مصحح: سید سعید میر محمد صادق، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چ ۱، ۱۳۸۳ه.ش.
۹۰. میرزا محمد طاهر نصرآبادی، تذکرہ نصرآبادی، تهران: چاپخانه ارمغانی، ۱۳۱۷ه.ش.
۹۱. میرزاییگ جنابدی(متوفی قرن یازدهم)، روضه الصفویه، تحقیق و تصحیح: غلام رضا طباطبایی مجد، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، چ ۱، ۱۳۷۸ه.ش.
۹۲. ولی قلی بن داود قلی شاملو، قصص الخاقانی، تصحیح: سید حسن سادات ناصری، تهران: فرهنگ و ارشاد اسلامی، چ ۱، ۱۳۷۱ه.ش.

## ب. تحقیقات

### ب.۱. کتابها

۱. امتیاز یوسف، آیین‌ها، ترجمه: نگار نادری، دائرة المعارف جهان نوین اسلام، سر ویراستار متن انگلیسی: جان ل. اسپوزیتو، ترجمه و تحقیق و تعلیق زیر نظر: حسن طارمی و محمد و مهدی دشتی، تهران: نشر کتاب مرجع و نشر کنگره، چ ۱، ۱۳۸۸ه.ش.



۲. جمعی از پژوهشگران، فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت علیهم السلام، زیر نظر: سید محمود هاشمی شاهروdi، قم: مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت علیهم السلام، چ ۱، ۱۴۲۶ه.ق.
۳. حسین گودرزی، تکوین جامعه شناختی هویت ملی در ایران با تأکید بر دوره صفویه، تهران: انتشارات تمدن ایرانی، چ ۱، ۱۳۸۷ه.ش.
۴. حمید پارسانیا، حدیث پیمانه، قم: معارف، چ ۵، ۱۳۸۰ه.ش.
۵. خیرالدین زرکلی (م ۱۳۹۶ه.ق.)، الاعلام قاموس تراجم لأشهر الرجال و النساء من العرب و المستعربين والمستشرقين، بیروت: دار العلم للملايين، چ ۸، ۱۹۸۹م.
۶. دانیل بیتس و فرد پلاگ، انسان شناسی فرهنگی، ترجمه: محسن ثلاثی، تهران: انتشارات علمی، چ ۱، ۱۳۷۵ه.ش.
۷. ذبیح الله صفا، تاریخ ادبیات در ایران، تهران: انتشارات فردوس، چ ۸، ۱۳۷۸ه.ش.
۸. رهبرن، نظام ایالات در دوره صفویه، ترجمه: کیکاووس جهانداری، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چ ۱، ۱۳۴۹ش.
۹. رسول جعفریان، دین و سیاست در دوره صفوی، قم: انتشارات انصاریان، چ ۱، ۱۳۷۰ه.ش.
۱۰. ——، کاوش‌های تازه در باب روزگار صفوی، قم: نشر ادیان، چ ۱، ۱۳۸۴ه.ش.
۱۱. سر جان ملکم (م ۱۸۴۳م)، تاریخ کامل ایران، ترجمه: میرزا اسماعیل حیرت، تهران: افسون، چ ۱، ۱۳۸۰ش.
۱۲. شیخ آقا بزرگ تهرانی، الذریعة إلى تصانیف الشیعه، ناشر: اسماعیلیان قم و کتابخانه اسلامیه تهران، ۱۴۰۸ه.ق.
۱۳. عباس قدیانی، فرهنگ جامع تاریخ ایران، تهران: انتشارات آرون، چ ۶، ۱۳۸۷ه.ش.
۱۴. عبدالحسین نوایی، نادرشاه و بازماندگانش، تهران: زرین، چ ۱، ۱۳۶۸ه.ش.

۱۶. علی شریعتی، تشیع علمی و تشیع صفوی، کتابخانه دانشجویی و دانشگاه ادبیات و علوم انسانی، ۱۳۵۲ ه.ش.
  ۱۷. لارنس لاکهارت، انقراض سلسله صفویه، ترجمه: اسماعیل دولتشاهی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چ ۳، ۱۳۸۳ ه.ش.
  ۱۸. مرتضی راوندی (م ۱۳۷۸ ه.ش.)، تاریخ اجتماعی ایران، تهران: انتشارات نگاه، چ ۲، ۱۳۸۲ ه.ش.
  ۱۹. منصور صفت گل، ساختار نهاد و اندیشه دینی در ایران عصر صفوی، تهران: خدمات فرهنگی رسا، چ ۱، ۱۳۸۱ ه.ش.
  ۲۰. منوچهر پارسادوست، شاه اسماعیل اول، تهران: شرکت سهامی انتشار، چ ۳، ۱۳۸۷ ه.ش.
  ۲۱. میشل م. مزاوی، پیدایش دولت صفوی، ترجمه: یعقوب آژند، تهران: نشر گستره، چ ۲، ۱۳۸۸ ه.ش.
  ۲۲. هانری ماسه، معتقدات و آداب ایرانی از عصر صفوی تا دوره پهلوی، تهران: انتشارات شفیعی، ۱۳۸۷ ه.ش.
  ۲۳. یعقوب آژند، نمایش در دوره صفویه، تهران: فرهنگستان هنر، چ ۱، ۱۳۸۵ ه.ش.
- ب.۲. مقاله‌ها**
۱. اصغر فروغی، کارکرد مراسم سوگواری عاشورا در رسمی شدن مذهب شیعه در زمان صفویه، فصلنامه مشکوه، شماره ۸۱، زمستان ۱۳۸۲ ه.ش.
  ۲. علی اکبر جعفری، اصفهان دنیای هزار و یک شب صفویان، مجموعه مقالات همایش اصفهان و صفویه، به اهتمام دکتر مرتضی دهقان نژاد، اصفهان: انتشارات دانشگاه اصفهان، چ ۱، ۱۳۸۰ ه.ش.
  ۳. ژان کلمار، آینه‌ها و اقتدار تشیع: تحکیم تشیع صفوی، مذهب پر طرفدار و مردمی، فصلنامه تئاتر، سال ۱۳۷۹ ه.ش.، ش ۲۴ و ۲۵.

**ب.۳. پایان نامه ها**

۱. اصغر حیدری، عزادراری در دوره صفویه در آئینه سفرنامه ها و تقد آنها، کارشناسی ارشد(دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۸۵ه.ش).
۲. صادق شیخی، ادبیات عامیانه، آداب و رسوم ایرانیان در عهد صفویه با تأکید بر پنج سفرنامه شاردن، دلاواله، کمپفر، اوکاریوس، فیگوئروآ، کارشناسی ارشد(دانشگاه آزاد اسلامی)، ۱۳۹۰ه.ش.
۳. فرزانه شهبازی، بررسی فرهنگ دینی مردم در سفرنامه های عصر صفوی، به راهنمایی: مهدی فرهانی منفرد، به مشاوره: علی بلوکباشی، کارشناسی ارشد(دانشگاه الزهرا، دانشکده ادبیات، زبانها و تاریخ)، ۱۳۸۳ه.ش.
۴. کبرا خسروی، جشن ها و آیین های ایران عصر صفوی، به راهنمایی: منصور صفت گل، به مشاوره: محمدباقر وثوقی، کارشناسی ارشد(دانشگاه تهران، دانشکده ادبیات و علوم انسانی)، ۱۳۹۰ه.ش.
۵. ماریا اسرافیلیان سلطانی، آداب و رسوم ایران در عصر صفوی، به راهنمایی: رضا شعبانی، به مشاوره: عباسقلی غفاری فرد، کارشناسی ارشد(دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات، دانشکده علوم انسانی و اجتماعی)، ۱۳۸۴ه.ش.
۶. مژگان خسروانیان، اخلاق و عادات ایرانیان عصر صفوی از نگاه سیاحان اروپایی، به راهنمایی: حسین میرجعفری، به مشاوره: فریدون الهیاری، کارشناسی ارشد(دانشگاه اصفهان، دانشکده ادبیات و علوم انسانی)، ۱۳۸۶ه.ش.

## **Abstract**

Safavid government is one of the most important Shiite governments and has a considerable role in expanding Shiite religion. In safavid period , Shiites have a chance to held freely and without opponents' fear their religious ceremony. The today religious ceremonies of Shiites is also continuity of the ceremonies and can take better understanding and knowledge from the ceremonies .

The method of the study is according to document and narration in studies of the religious Shiite ceremonies. And it's operation method is historical analysis according to explanation depended on text explanations. For this reason, historical sources and European travel accounts of the period has been noticed as well as, workings of religious jurisprudence , narrations, and speech provided in the period.

The study has divided Shiite religious rituals in two group; rites of passage and rites of intensification; according to classification of religious rituals in cultural anthropology. In the first chapter, It considers fields, factors and causes holding Shiite religious rituals in safavid scope. Then, The second chapter investigates religious rites of passage including ceremonies of generation, birth, death, marriage and divorce. The third chapter consists of religious rites of intensification such as ceremonies of happiness, sadness, mourning, and other Shiite religious rituals. Finally, the fourth chapter considers results of political, cultural and social of the rituals in safavi community.

The results shows Shiite religious ceremonies were celebrated based on Shiite instructions and beliefs of Shiite but getting from safavi thoughts, religious policies and people social condition. So continuity of putting and strengthening religious rituals causes respecting to Shiite and on other hands mixing religious rituals and components and superstitious .

**Key words:** ritual, religious rituals, rites of passge, rites of intensification, Shiite rituals, Islamic historsy safavid .